

مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی

کنت دو گوینو

مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی

تألیف

گنیمت‌نو گوربینو

وزیر سخوتاز فرانسه در ایران

سالهای ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ هجری

ترجمه: م. ف. ف.

فهرست درندگان

صفحه

مقدمه مترجم کتاب

- ۱ فصل اول: مختصات اخلاقی و مذهبی مردمان آسیایی
- ۲۰ فصل دوم: اسلام ایران
- ۳۳ فصل سوم: عقاید اعراب (منشاء و توسعه مذهب تشیع)
- ۵۱ فصل چهارم: تصوف - فلسفه
- ۹۵ فصل پنجم: آزادفکران - تماس با افکار اروپائی
- ۱۱۷ فصل ششم: آغاز بابیت
- ۱۴۶ فصل هفتم: توسعه و پیشرفت بابیت
- ۱۶۳ فصل هشتم: جنگ‌های مازندران و فتوحات بابیان
- ۱۸۱ فصل نهم: سقوط قلعه شیخ طبرسی و شورش زنجان
- ۲۰۰ فصل دهم: شورش زنجان - اسارت و قتل باب
- ۲۳۰ فصل یازدهم: سوء قصد نسبت بشخص شاه
- ۲۵۹ فصل دوازدهم: کتب و تعلیمات مذهبی بابیه

بنام ایزد یکتا

مقدمه مترجم کتاب

در میان ارباب فضل و دانش اهل هر کشوری که باشند کمتر کسی پیدا میشود که «کنت دو گوبینو» (۱) را نشناسد و یا لااقل نام او را نشنیده باشد. همه میدانند که مشارالیه از مشاهیر سیاستمداران و نویسندگان زبردست کشور فرانسه بوده است.

نامبرده دو بار از طرف دولت فرانسه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بسمت سفارت بایران آمده است.

ورود و خروج او از ایران برحسب تاریخ میلادی در

این سنوات بوده است از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳

گوبینو در مدت اقامت خود در ایران در تمام شؤون مطالعاتی کرده و چندین کتاب هم راجع به آسیا و ایران نوشته که از آن جمله است: کتاب سه سال در ایران و داستان قنبرعلی فراش شیرازی مؤسس مدرسه قنبرعلیخان در تهران و کتاب حاضر. تألیفات دیگری هم دارد که مربوط بایران نیست.

در کتاب حاضره مؤلف سعی کرده که مردم آسیا بویژه
ایرانیان را با اروپائیان بشناساند.

خود او در مقدمه کتاب چنین مینویسد: «ما اروپائیان
که میخواهیم ملل شرقی را تحت الحمايه خود قرار دهیم
قبل از هر کار باید با وضاع و احوال روحی و اخلاقی و طرز
تفکر آنها آشنا شویم و آنها را از هر حیث خوب بشناسیم».
لرد کورزن (۱) که یکی از سیاستمداران شهیر
انگلیسی است گفته: «از تمام کتبی که محققین اروپائی
راجع به آسیای مرکزی نوشته اند هیچیک از حیث ارزش
پایه کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی تألیف گنت
دو گوینو نمیرسد».

یکی از فرانسویان که مقدمه ای بر چاپ هشتم این
کتاب نوشته میگوید: «گنت دو گوینو نخستین فردی است
از اروپائیان که بتحقیق اوضاع و احوال روحی و اخلاقی و
فکری مردم آسیای مرکزی پرداخته و نتیجه مطالعات
خود را برای باختریان بارمغان آورده است».

پروفسور «ادوارد برون» در مقدمه کتاب نقطه الکاف

صفحه «و» راجع به معرفی این کتاب چنین مینویسد:

«سایر اوراق کتاب را تصحیح نمودم دیدم یک فصل

مشبع مفصلی (۲۹۹ صفحه از ۵۴۳ صفحه مجدوع کتاب)

در خصوص تاریخ بابیه و ظهور و انتشار طریقه ایشان و سایر

وقایع این طایفه الی سنه ۱۲۶۹ در آن کتاب مندرج است که الحق مصنف دادسخن پروری و بلاغت گستری در آن داده و بطوری این فصل دلکش و جذاب است و بدرجه‌ای جالب دقت و سحر عقل و هوش است و بنحوی تروتازه و مملو از روح و حیات است که نادر است کسی این فصل را يك مرتبه بخواند و بکلی حالش منقلب و دگرگون نشود و بعقیده این بنده هیچوقت هیچکس در این موضوع بهتر از این بلکه نزدیک باین هم نتواند نوشت. و در صفحه «بیج» اما شرح کتب بابیه ملکی مرحوم کنت دو گو بینوا جمالا از اینتقرار است که از اتفاقات حسنه و از خوش بختی‌های تاریخ در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۷۴ هجری یکی از رجال سیاسی فرانسه موسوم به کونت دو گو بینو بسمت وزارت مختار از جانب دولت فرانسه در طهران اقامت داشت این مرد عالم بایک همت ملال ناپذیر غالب اوقات خود را صرف تحصیل اطلاعات از طریقۀ جدیدۀ بابیه مینمود و این مذهب در آن ایام تازه بظهور آمده بود و هنوز انقسامی بین ایشان روی نداده و تغییرات و تبدیلاتی که بواسطۀ این انقسام بعدها در آن مذهب داخل شد هنوز داخل نشده بود نتیجۀ بحث و کاوشهای آن مرحوم در خصوص بابیه دو چیز پر قیمت شد یکی فصل مبسوطه نقیسی که در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» مندرج ساخته و سابقاً اشاره بدان شد و این فصل یکی از مهمترین اسنادی است که برای تاریخ

بایه دوره اولی اکنون در دست است دیگر مجله کوچک ولی خیلی مهم از کتب بایه که در زمان اقامت خود در طهران جمع کرده و همراه خود بپاریس آورده و این کتب بعد از فوت کنت دو گوینو بطور حراج در پاریس در سنه ۱۳۰۱ فروخته شدند (۹) نسخه از آنها را موزه بریطانیه در لندن خرید و پنج نسخه از آنها را که بمقتده نگارنده بدرجات مهمتر از نسخ موزه بریطانیه است کتابخانه ملی پاریس اتیاع نمود. خواندن این فصل از کتاب گوینو موجب تشویق او بتحقیق در تاریخ بایه شده و سایر تحقیقات گرانهای «ادوارد برون» در این امر هم از مطالعه این اثر نفیس سرچشمه گرفته است.

اروپائیان برای این کتاب اهمیت زیادی نائلند بطوریکه تا این تاریخ هشت مرتبه در فرانسه تجدید طبع شده و هر بار نسخ زیادی در تمام کشورهای جهان منتشر گردیده است.

کنت دو گوینو مؤسس مسلکی هم هست که در اروپا بویژه در آلمان پیروانی دارد و موسوم است به گوینیست. گوینو در آخر این کتاب چند صفحه از نمایشات حزن انگیز را که معمولا تهزید می نامند بفرانسه ترجمه کرده و کتاب دیان عربی «باب داهم بزبان فرانسه» نقل نموده است که چون اصل آن در دسترس میباشد از ترجمه اس صرف نظر گردید.

★

باری من این کتاب را در سال ۱۳۲۴ شمسی خواندم و چون فراغتی داشتم به ترجمه آن پرداختم . اخیراً یکی از دوستان صمیمی که همواره در انجام کارهای خیر پیشقدم میباشد و سابقاً این ترجمه را خوانده بود بخیال طبع آن افتاد باو گفتم که این کتاب هنوز برای طبع آماده نیست و شاید در ترجمه نقایصی داشته باشد که باید با تجدید نظر اصلاح شود و متأسفانه چشمان من هم تار شده و نمیتوانم تجدید نظری در آن نمایم . در جوابم گفت مقصود انتشار مطالب آن و آگاهی مردم میباشد در این صورت فعلاً تجدید نظر لازم ندارد و بطبع آن همت کماشت . بنابراین از خوانندگان محترم خواهشمندم اگر بنقایصی برخوردند با نظر اغماض نگریسته و باصلاح آن پردازند .

بهر حال این کتاب اوضاع و احوال ایران را در دوره سلطنت قاجاریه تشریح میکند و بعلاوه جنبه تاریخی دارد و مطالعه آن برای هموطنان بویژه جوانان ما خالی از فایده نیست . م.ف.

علیه تبرم هایون فرهوشی
★ ۱۳۲۸ هـ . ش .

از خوانندگان گرام تقاضا دارم تا به اشتباهات زیر را در متن کتاب تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۷	۲۳	پروتستان	پروتستان	۱۵۶	۱۹	مساکنین	مساکنین
۲۳	۱۱	مرکزی	مرکزی	۱۹۶	۸	دارای	دارای
۲۱	۱	تکرار	تکرار	۱۹۶	۹	دولتی	دولتی
۲۵	۲	حمله	حمله	۱۹۸	۱۳	رودتر	رودتر
۳۰	۴	نسبت	که نسبت	۲۰۲	۱۵	زمین	زمین
۵۲	۱۶	بقای	بقای	۲۰۷	۱۴	رفنار	رفنار
۶۰	۲۶	گالوینست	گالوینست	۲۱۱	۱۹	پهلوش	پهلوش
۷۳	۱۷	پیران	پروان	۲۱۶	۲۶	آذربجان	آذربایجان
۷۴	۱۰	اختیار	اختیار	۲۱۸	۴	فهرأ	فهرأ
۷۵	۲۰	اسناد	اسناد	۲۵۱	۲۸	(کن فیکون)	(کن فیکون) (م)
۷۸	۱۶	واست	است	۲۵۷	۱۵	احیر	اخیرأ
۱۱۰	۲	با آنکه	با آنکه	۲۶۵	۲۴	اهو	الاهو
۱۱۶	۲۷	گرفته	گرفته	۲۶۶	۳۱	او	او (م)
۱۳۰	۲۷	آورد	آورد (م)	۲۹۰	۲	بخشنده	بخشنده (۱)
۱۳۵	۱۶	جمع	جمع	۲۹۰	۲۵	(۱)	(۲)
				۲۹۹	۲۷	زاین	ازاین

چهار سطر زیر مربوط به پاوردی صفحه ۲۹۰ می باشد

(۲) این مطلب با توجه به باب شانزدهم از واحد هفتم بیان فارسی صفحه ۲۶۲ باین عبارت « فان الله قد فرس علی تل ملک بیعت فی دین البیان ان لا یحلف احد علی ارضه ممن لم یدن بذلك الدین الامن یتجر نجارة فیه یتنفع به الناس » صحیح نیست و ماخذ ندارد (م)

مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی

فصل اول

مختصات اخلاقی و مذهبی مردمان آسیایی

نظر باینکه منشاء تمام افکار ما از هر نوع که باشد آسیایی است و همه از آنجا سرچشمه میگیرد بهتر آنست که ابتدا باین طرز فکر آشنا شویم و بدانیم که آسیا اکنون در چه فکریست و طرز تفکرش چگونه است دلایل و عللی که من برای این طرز فکر ذکر میکنم متضمن فواید دیگری هم هست و لاقلاً ازمان اشخاصی را که در جستجوی آثار تاریخی هستند تا اندازه ای روشن خواهد کرد.

اما اگر فکر کنیم و این نکته را بخاطر آوریم که روابط ما از هر حیث با مللی که در قسمت شرقی زمین زندگانی میکنند پیوسته و بنزاید است و هر روز شماره آنها افزایش مییابد و منافع مادی و سیاسی ما با این موضوع بستگی کاملی دارد لازم است حتی الامکان با اوضاع و احوال و عقاید و اخلاق و طرز تفکر این ملل که میخواهیم آنها را در زندگانی با خود شریک سازیم کاملاً آشنا گردیم.

سر و کار پیدا کردن با ملل بدون شناسایی اوضاع و احوال روحی و فهمیدن مقاصد و طرز فکر آنان فقط برای افتخار طلبانی خوب است که قصد جهانگیری داشته باشند اما کسانیکه مانند ما اروپائیان میخواهند ملل عقب افتاده را در مراحل تمدن و تکامل وازد نمایند و با آنها پیمان اتحاد بپندند و بمباره اخیری آنها را تحت الحمايه خود قرار دهند باید در نخستین مرحله بطرز تفکر و اوضاع و احوال فکری و روحی آنان کاملاً آشنائی حاصل نمایند

چه اگر غیر از این کنند عملی را انجام خواهند داد که از روی عقل و شعور نبوده است و نتیجه‌ای جز اینکه منثور آنها واقع بشوند از اقدامات خود نخواهند گرفت (۱).

منظور من این نیست که از مقتضیات کلی عصر خود خارج شوم و کنایه تألیف کنم که فقط حاوی معلومات صوری و نظری باشد بلکه میخواهم حتی الامکان معلومات مذهبی و فلسفی و اخلاقی و ادیبی قدیمی و اوضاع علمی و ادبی کنونی سکنه آسیای مرکزی را از نزدیک ببینم و بتجزیه و تحلیل آنها پردازم ممکن است نتایج مطالعات و تحقیقات من بمنزله مقدمه‌ای باشد که بتوان بوسیله آن بسیاری از مسائل که تاکنون لاینحل مانده و یا نقایص در حل آنها دیده میشود حل گردد.

موضوعیکه در نظر من بیشتر حائز اهمیت میباشد و در مطالعات خود زیادتر بآن توجه داشته‌ام ملاحظه هوش طبیعی و فراست ذاتی و طرز فکر سکنه آسیای مرکزیست؛

وقتیکه بکنفرازروپائی مسلک تازه ایرا اختیار کند مسلماً هوش او باطایبیه از آنچه مربوط باین مسلک نباشد یا لااقل چیزهایی که بطور آشکار مخالف این مسلک تازه باشد بکلی صرفنظر میکند و آنها را از خود دور سازد و بدیهی است که چنین کاری بهولت انجام پذیر نیست برای توضیح این بیان گوئیم اگر کسی دو رنگ سیاه و سفید داشته باشد بخوبی میداند که این دو رنگ اختلاف ذاتی دارند و با هم سازگار نیستند و اگر بخواهد یکی از آنها را بحال خلوس نگاه دارد ناچار است دیگری را از آن جدا نماید تا ضدیت و ناسازگاری از میان برود اما متخیله او دارای آن نیروی کافی نیست که این جدائیرا بطوریکه باید و شاید بعمل آورد بلکه غالباً مقدار کمی از رنگ جدا شده در آن باقی بماند.

از این مثال چنین نتیجه حاصل میشود که اگر کسی با دلایل روشن و قطعی مسلک جدیدی را قبول کرد صرفنظر نمودن از اصول و عقاید مسلک پیشین بهولت امکان پذیر نیست پس بطور کلی باید گفت عقیده‌ای که مطلقاً

(۱) از این بیانات فکرازروپائیان که بیوسته درصدد استعمار ممالک شرقی

بوده‌اند بخوبی واضح میگردد (۲)

سفید یا سیاه باشد بندرت دیده میشود و صاحبان عقاید تازه اغلب بارنکهای مواجه میشوند که نه سفید است و نه سیاه بلکه خاکستریست.

باید اعتراف کرد که در میان تمام مللی که در روی کره زمین زندگی میکنند آنهایی که در باختر سکونت دارند یعنی اروپاییان هم عصر ما بیشتر باهم متجانس هستند و از حیث عقیده و ایمان بیشتر بهم شباهت دارند ولی در آسیا اینطور نیست. مردم آسیایی بقدری از این تجانس دور هستند که حتی بفایده آنها توجهی ندارند بلکه روی خود را هم از آن برمیگردانند و خلاصه آنکه آسیاییان کمتر مانند اروپاییان در این صدد هستند که حقیقت را در یک حالت دائمی محدود و معین و محصور و خالی از خطا و اشتباه در نظر بیاورند. بطور کلی مطالعه و تحقیق در نزد آنها صورت دیگری دارد. تناقض و تباین دو مملکت یا دو اصل فلسفی آنها را دچار زحمت نمیکند بلکه برعکس هر قدر وسعت میدان تباین زیادتر باشد بیشتر مشغول میگردند. مبهم بودن حدود و با بهتر بگوئیم عدم حدود در نظر آنها یک اصل الزامیست و با اندازه‌ای این نامحدودی مطلوب است که اگر مثلاً یک موضوع علمی در مقابل آنها مطرح گردد با علاقه و رغبت خاصی بآن توجه میکنند اما این توجه نه برای فهم صحت اصل موضوع است بلکه برای تفحص جزئیات و فروعات بسیار رقیقی است که باین موضوع بستگی دارد و تا آنوقت از نظر آنها دور بوده موجب آن میشود که اگر اکنون آنها را بطور مبهمی درک نمایند اقل در آن باب فکر کنند.

طریقه استدلال و استنتاج خارج از اعتدال و الحاق دلایل و علل بیکدیگر برای اخذ نتیجه بالطبع موجد این اوضاع اخلاقی میشود بدیهی است که این طریقه استنتاج نیروی فکری را تمرین میدهد و بر حدت هوش و فراست میافزاید ولی اگر از حد اعتدال خارج شود انسان را در یکنوع فلسفه سوفسطائی غرق میکند که جز شک و تردید ثمری ببار نمیآورد و چنین ثمری هم محصول همان اصل الزامیست که حدودی برای تفحص و تحقیق موضوعهای ماوراء الطبیعه قائل نمیکردند.

این طریقه استدلال و تحقیق خارج از اعتدال اشکال و صور مختلفه بسیاری

را پانسان نشان داده و میدهد وقوه متخیله را درمیان مناظر و دور نماهای
 گوناگون سیر میدهد پس از آنکه آنرا با آسمان برد و در فضای آثیری گردش
 داد بکنار پرتگاه بسیار عمیق وهولناکی می آورد که پیوسته بیم سرنگون شدن
 را درخود احساس مینماید وپرواضح است که با این وضع دیگر نه آن فرصت
 ونه آن احتیاج در اوباقی مینماند که بیکدی از این مناظر گوناگون دل بستگی و تعلق
 خاطری پیدا کند و خلاصه آنکه آسیائی مانند گاهواره ای پیوسته در جو مبهمی
 در حرکت است و یا بهتر بگوئیم مسافری مینماند که بقصد تفریح از شاهراه
 خارج میشود و در نواحی کوهستانی با ذوق و نشاط سرگرم تماشای مناظر طبیعی
 میگردد و پیوسته پیش میرود و سرانجام بجائی میرسد که راه باریک و وافق و
 معبری هم دیده نمیشود و صخره های صعب العبور از هر سمت سر بآسمان کشیده و نزدیک
 است که آخرین تکه آسمان لاچوردی هم که در بالای قله مرتفع آنها دیده میشود
 از مقابل نظر او محو گردد در این حال مسافر کم کشته پیوسته در این فکر
 است که چگونه باید از این دره های پر بیخ و خم و این صخره های صعب الوصول
 عبور نماید و راه خروجی برای خود پیدا کند و چون باطراف خود مینگرد
 باز راهی را اختیار میکند و با زحمت بحلومیرود و به تنگنای دیگری میرسد در
 اینجا باز مردد مینماند و در فکر مخرج جدیدی میافند معلوم است که در این
 حالت سرگردانی دیگر برای گردش راه سرگردانی نهی پیماید بلکه برای حل
 معمای جاده طی مسافت مینماید .

آری این است وضع روحی وافق فلسفه خاوریان هر گاه بگوئیم نظر بهمین
 عادت که تصورات و عقاید آنها آنان دائماتابع بکنوع ژئوماتیک مفروض و خارج
 از اعتدال بوده و در نتیجه مداومت باین عمل مبتلا بخلع مفصل گردیده اند گویا
 درست و منصفانه قضاوت کرده باشیم و این عین حقیقت است . آنها حدت هوش
 و ذهن فوق العاده ای دارند که نظیر آن در عالم دیده نمیشود و بقدری دقیق هستند
 که مثلاً ممکن است يك نارموتی را شکار داده و از آن چهار رشته بدست آورند و
 با آن رشته ها پلی بسازند که در شبکه ای بتواند از روی آن عبور نماید آنها هر
 موضوعی را در تحت اشکال بدون حدی می ببندند و ارزش هم برای آن قائل
 هستند و بجزئیات آن با دقت توجه مینمایند ولی با این حال دارای آن نیروی

اخلاقی که ما آن را عقل سلیم مینامیم نیستند اگر چه این نیرو ممکن است گاهی ما را باشتباه بکشاند اما تردیدی که در اغلب موارد ما را راهنمایی میکند و خلاصه آنکه این نیرو با سرعت انتقال و درجه ادراکشان در حال تعادل کامل نیست و چنین مینماید که فاقد عقل سلیم باشند زیرا که اثری از آن در اعمال و افعال آنها دیده نمیشود و مثل این است که هیچیک از عوامل محرکه آنها با این نیروی اخلاقی آشنائی نداشته باشد و مراحل عمر را بدون اینکه از این عقل سلیم استفاده ای کرده باشند بپایان میرسانند و خلاصه آنکه بیشتر به موضوعاتی میپردازند که در سایر جاها کمتر تعمیم دارد و برای آنها اهمیتی قائل میشوند. راستی هیچ چیز با اندازه این نوسان دائمی قضاوت در قضا یا زبان آور و حزن انگیزتر نیست و به همین جهت است که ملل شرقی با اینکه از حیث هوش و شجاعت و عزم نقصی ندارند در قرون اخیر کاملاً قربانی فتنه جویان طماع اروپائی شده اند و چون دقت کنیم میبینیم که این فتنه جویان با فلزی در قالب ریخته شده اند که بی اهمیت تر از فلز آسیائی ولی محکمتر از آن است و نکته قابل ملاحظه این است که این درجه پستی که در نظر ما حزن آور جلوه میکند در خود آنها چندان تأثیری ندارد.

مردم آسیائی غالبترین و بهترین کمال مطلوب خود را در زندگانی مادی و اجتماعی و سیاسی نمی بینند به عقیده آنها بالاترین خوشوقتی این است که حتی- الامکان امور ماوراء الطبیعه را بهتر بشناسند و بیشتر در آن غور نمایند سرگام راجع باین امور مطلب تازه ای بشنوند از هر نوع و از هر منبع که باشد در نظر آنها اهمیتی دارد و چون مختصر اعتمادی بگوینده داشته باشند حاضرند که آنچه در این باب اندیشیده اند در عوض بگوینده تحویل دهند آنها نیازمند یک عالم نامرئی میباشند و فشار چنین نیازمندی را در خود احساس مینمایند پیوسته در مقابل فشار دائمی ادراک اسرار و رموز مخفی دستوپا میزنند و خلاصه آنکه در تجسس چیزی هستند که ما فوق زندگی جاری و عادی باشد و با هیجان و انتظار و میل مفرط و حرارتی که مانند حرارت تب سوزان است و هیچوقت ملایم نمیشود پیوسته با تزلزل خاطر آرزومند هستند که چشمانشان در مقابل اسرار و رموز مخفی باز شود و برای حصول زندگانی سعادت مندی که ما فوق زندگانی عالم مرئی است با آسمان

وظیفه و بهر طرف نگاه میکنند و از حیات اخروی بیشتر از همه چیز اضطراب دارند.

پس علاوه بر اولیاده میسرند از اینکه خدا از آنها دست بکشد و یا اینکه آنها از خدا دست بکشند.

هر گاه باره‌ای از طبقات اجتماع بچنین افکار و تصوراتی اشتغال داشت چندان باعث تعجب نبود ولی من باز این نکته مهم را تکرار میکنم که این وضع عموماً وجود دارد و تمام طبقات اجتماع از ملاءهای درجه اول تا پست‌ترین قاطرجی همگی گرفتار همین افکار و تصورات اهریمنی هستند در واقع هر فرد آسیائی دارای روح کثیفی است و پیوسته مایل است که به بیان عقاید خود پردازد و موعظه کند و برای سحت گفته خود دلیل و برهان بیارد و یا به وعاط و تبلیغات دیگری گوش دهد هر کس حتی اشخاص بی‌سروپا هم در مواقع مقتضی برای نشان دادن مراتب زهد و تقوی و زینتین دیگری بوضع زاهدانه‌ای در اصول و عقاید مذهبی با آنها تک مخصوص صحبت میکنند و در صد آنگاه که مهمانی را احل نمایند مخصوصاً از کسانی هم این مواعظ را میشنویند که ایداً انتظار آنرا نداشته‌اند این غریزه ذاتی در شخص پیراهن در برده‌ای که در قهوه‌خانه کار میکند و یا قداره می‌بندد و عربده میکند و یا مرد بی‌سوادى که کلاه خود را کج گذارده است نبردیده‌ها میشود نباید اشتباه کرد که مقصود ما کسانی باشند که دارای مذاهب مختلفه هستند این موضوع عمومیت دارد آنچه ذکر شد منحصر بکسانی نیست که دارای آئین خاصی باشند و بهمین جهت است که این آئین‌های مختلف با وجود تبعاعد و تنابنی که با هم دارند تقریباً بهم نزدیک هستند و اینها همه نتیجه علاقه مفراطی است که با اصول سه‌گانه زیر دارند. نخست استعمال طریقه استنتاج خارج از حدود اعتدال. دوم کنج‌گذاری مفراط در حکمت الهی و سوم نادت به تحیر و سرگشتگی.

این نکته را هم باید دانست که هیچ چیز از عقیده‌ای که در خود منجمد شده باشد و بر زبان نیاید بدتر و کینه‌آمیزتر نیست اندپانندان‌های (۱) کرده‌ول (۲)

۱ - Independents جماعت آزاد بخواد و استقلال طلبی که کرمول در رأس آنها قرار داشت آنها میخواهند حکومت روحانی و نفوذ پیشوایان مذهبی را در انگلستان بکلی از میان بریند و بیک جمهوری کاملاً آزادی تشکیل دهند تا در آن هیچگونه امتیاز درجه و مقامی وجود نداشته باشد اینها بودند که در سال ۱۶۴۹ کمپنیون تشکیل دادند و شارل اول پادشاه انگلستان را محکوم باعدام نمودند.

۲ - Cromwell رئیس شورشیانی که خواهان جمهوری انگلستان بودند.

و پوریتس‌های (۱) انقلاب بزوك انگلستان دشمنان بسیار خطرناك و سرسخت کاتولیکها بودند زیرا که بهیچوجه حاضر نبودند حتی یکدفعه هم با محکومین با استدلال بپردازند باید تصدیق کرد که چون منازعه‌ای روی دهد با ضروره مباحثه هم در میان نیاید و چون مباحثه در کار آمد بالطبع باید طرفین صحبت کنند و برای اثبات عقاید خود دلیل و برهان اقامه نمایند تا موضوع روشن گردد و بسا میشود که منازعه با صحبت برطرف میگردد . بی‌مناسبت نمیدانم جمله ایراکه مارشال منلوک (۲) اظهار کرده است در این جا تکرار کنم او میگوید :

دشهری که راجع بصلاح حرف میزند وزنی که بحرف شما گوش میدهد هر دو حاضر به تسلیم هستند .

عشق و علاقه اهالی مشرق زمین نسبت بمباحثات و مذاکرات فلسفی و مذهبی آنها را عادت داده است که بهر موضوع و مطلبی کاملا گوش دهند و بسا اتفاق افتاده که یکنفر ملای منصب همینکه دودفعه با یهودیان و عیسویان و گبران ملاقات نمود و یا با هندیهای کافر تبعید شده از اجتماع برخوردار و بقایید آنها گوش داد در خود یکنوع آرامشی احساس میکند و با وجود تزلزل خاطر می بیند که دارد ممکن است يك قسمت از دلائل طرف را هم که مخالف با عقیده خود میپندارد در خاطر نگاهدارد و کمتر در فکر تباهی و سستی آنها باشد بلکه در صد آن است که روح و جوهر و نکات مفید آنها را استخراج کند و بمعلومات خود اضافه نماید .

این نوع عقاید ترکیبی غالبا موجب صلاح و سازش میگردد چنانکه مثلا مسلمانان آلبانی (۳) باین فکر میافزینند که شمع مومی بزرگی برای سنت نیکلا روشن نمایند و عیسویان همان نواحی با احترام تمام بدرویشان مرآجه میکنند و از آنها مراد میطلبند و زنان کلدیه برای پیدا کردن فرزند بحضرت مریم

۱ - Puritains فرقه‌ای از پروتستان های انگلیس و مدعی بودت، که باید مذهب دوازدهگانه آلابیش‌ها و پیرایه‌ها که کشیشان آن بسته اند خلاصه و پاک کرد و فقط بر طبق کتاب مقدس عمل نمود اینها دشمنان سرسخت کاتولیکها بودند . (م)

۲ - Montluc یکی از مارشالهای مشهور فرانسه (م)

۳ - Albani مملکتی است در شبه جزیره بالکان در کنار بحر الروم (م)

مخلوط میگردند و برای او نذر و نیاز میکنند و اگر مراد آنها حاصل شود برای اهای مراتب تشکر بکلیسا هم میروند و مخصوصاً آداب و مراسم را هم یاد میگیرند تا مانند عیویان در آنجا بنماز و عبادت پردازند و چنین میپندارند که با این نوع احترام و تنظیم سپاسگزاری بهتر صورت میگیرد.

در پند بشری (۱) نظر باینکه شهر و سمت زیادی ندارد سازش بیشتری در عقاید متضاد دیده میشود. در آنجا مسلمانان نه تنها از هندیان و عیویان طرز عبادت و حرکت دسته جمعی را با خواندن سرود تقلید کرده اند و اصولی را که برخلاف مذهب است در مراسم عبادات خود داخل نموده اند بلکه این سه اجتماع مذهبی فریضه خود میدانند که در اعیاد و عزا بایکدیگر آمیزش نمایند و برای همدیگر از خداوند طلب سعادت کنند نه تنها مسلمانان عبادت دسته جمعی را از عیویان تقلید کرده اند بلکه کاتولیک ها هم بواسطه آمیزش و تقرب با مسلمانان نمایشهای حرن انگیز مذهبی که نسخه ثانی مجالس تمزیه شیعیان است و همچنین نمایشهایی که از آداب و رسوم برهنی است بمراسم خود ضمیمه نموده اند

اختلاط کامل اصول و عقاید مختلفه را مخصوصاً من در آتشکده بادکوبه دیدم. این آتشکده بطوریکه عموماً تصور میکنند از مسابدی نیست که در زمانهای بسیار دور تاسیس شده باشد بلکه از قرن هفدهم هم تجاوز نمیکند یعنی در زمانی تاسیس شده که تجارت مند هندو نزد خوانین تاتار در رند و گنجه و شماخی و بادکوبه مراد شده داشتند و همین تجار بودند که ب فکر تاسیس پرستشگاهی افتادند که مطابق معمول خود در آنجا بعبادت پردازند پیروان مذاهب در اینجا عملاً باهم مخلوط شده و در یک حالت بی قیدی مرتاضانه ای در آنجا باهم بسز میبرند و در نتیجه این اختلاط یک مذهب پرازشک و تردیدی بوجود آمده که نمیتوان نام مذهب بر آن گذارد در این جا من بیک نفر از دوستان قدیمی خود برخورددم که چند سال قبل با او آشنا شده بودم این شخص پیوسته برای سیاحت بممالک مختلفه میرفت نام او «مستن شاه» بود او مرا در یکی از مراسم مذهبی دعوت نمود تشریفات مذهبی در یکی از حجرات کوچک ممبد با سنجهای کوچک کبری انجام می یافت در صحنه عبادتگاه در پهلوی محله های خدایان

هندی طروعی را دیدم که پارسیان در موع عبادت بدر میبردند و هم چنین بصویر سنت نیکلای، که روسها مطابق سلیقه خود ساخته بودند و سلیب های کاتولیکی هم در آنجا وجود داشت پیروان مذاهب مختلفه که در این مبد بودند همه باین اشیاء مقدس که باهم اختلاف داشتند یکسان احترام میگذارند و با اینکه او اخر ماه دسامبر و هوا هم سرد بود همه بواسطه حرارت شعله ننت برهنه حرکت میکردند اینها کل لاغروضعیف و یا بهتر بگویم مرکب از پوست و استخوان چندان از حرارت آتش متاثر نمیشدند یعنی بدن آنها هم بهمان اندازه که روح آنها الهامات مشترکه را حس میکرد آثار طبیبی را یکسان احساس مینمود. این دوست قدیمی عقیده خود در نقایش را از من مخفی نداشت و اعتراف نمود که دارای مذهب برهمنی است و افسوس داشت که مدت چندین سال است شخص متبحری که در علم ریاضت مهارت داشته باشد بیاد کوبه نیامده است تا آداب ریاضت را بهم کیشانش تلمیم نماید و به همین جهت است که در این جا اشخاص مرتاضی دیده نمیشود که از روی اراده خود را به رنج و شکنجه های سخت تسلیم نمایند بملاده خود ادهم به مراتب ریاضت توجه و علاقه ای نداشت طرز حرف زدنش هم مانند عقیده اش تغییراتی کرده بود و وضع ثابتی نداشت اکنون مانند زمان قبل که من او را دیده بودم بزبان فارسی مخلوط با هندی صحبت نمیکرد بلکه کمی هم از لغات انگلیسی و فرانسه و روسی و مقدار زیاد تری کلمات آلمانی را در صحبت بکار میبرد کلمات آلمانی را از یک کارگر دلیونی، (۱) هم منزل خود آموخته بود او با این کارگر که در کارخانه شماعی مقابل پرستشگاه کار میکرد در اطاعتی که مشترکا اجاره نموده بودند بسر میبرد.

البته در طبقه باسواد و روشن فکرتر از طبقه ای که من بشرح حال آنها پرداختم اختلاط افکار و عقاید کمتر آشکار است اما در این طبقه هم باطناً اختلاط و ابهام بدون جدی و بود میباشد این است محیط واقعی که مردم آسیائی در آن زندگی میکنند داخل شدن در چنین محیطی بدان ماند که انسان وارد محلی شود که مملو از فساد و بی نظمی است یعنی محیطی که هر کس اجازه ورود در آن ندارد اشخاص مختلفی در این محل باهم آمیزش میکنند و هم دیگر را در آغوش می-

(۱) Livonie شهرست در کنار دریای بالتیک

گهرند و منابد همدیگر را میپذیرند و خلاصه آنکه از این اجتماع عقاید درهم رهیخته جزشک و تردیدهای فلسفی حاصلی بدست نمیآید تاریخ هم گواهی میدهد که آبائی از زمانهای بسیار دور گوش خود را برای شنیدن هر نوع موضوعی که مربوط بمسائل مادراء الطبیعه باشد باز کرده است و پرواضح است که چه نتایج وحشت آوری از این اصول و مبانی حاصل میشود و تا چه اندازه این اصول باهم ازدواج کرده و چه نسلهائی از این سیستمهای مختلط ازدواج و اتحاد پیدا شده است و عجب تر آنکه این سیستم هیچوقت از میان نرفته و تاکنون هم باقی و فراموش نشده است .

تحولات بی اهمیتی این مبانی و اصول قدیمه را تغییر شکل مختصری داده است که من آنها را در کتاب دیگری مفصلاً شرح داده ام (۱) در آن کتاب دلال روشن تری دیده میشود و خلاصه آنکه از آن اجداد فرزند دان متعددی بوجود آمده و بعد هم فرزندان این فرزندان اتصال میابند و در بهلوی آنها جای می گیرند .

هر گاه تمام این مللک های گوناگون از هم جدا میشدند و معتقدین بآنها هم در دوایر محدودی بسر میبردند البته در چنین محیطی مذهبی پیدا نمیشد که بر تمام مذاهب تسلط داشته باشد و یا بتواند مذهب رسمی مملکتی بشود. تا بلوی این اجتماعات دسته های کوچکی را نمایند که از حیث شماره افراد بسیار قلیل و ناچیز میباشند اما چیزیکه بیشتر قابل ملاحظه و تقریباً بلاحرف میباشد این است که در هر سری یکدسته ادراکات و استنباطات متضادی جمع است که در عین هم آهنکی کامل پیوسته در عمق خاطر همان شخص در حرکت و منازعه میباشند و بنوبت نسبت بیکدیگر فاتح یا مغلوب میشوند و اشخاص باهوشی که دارای این نوع ادراکات هستند مادام الحیات متوالیاً عقایدی را اختیار میکنند که باهم فاصله زیادی دارند و هیچگونه سازش و توافق در میان آنها دیده نمیشود .

مهمذا این نوع افکار و ادراکات مانع آن نیست که هر فردی مذهب مخصوص و ثابتی داشته باشد . مسلمان و یهودی و عیسوی و کبر و هندو و مذهب ثابت خود تولد میشوند و هم در آن مذهب با حیات بدرود میگویند تغییر مذهب بندرت

(۱) رجوع شود برساله ای که راجع بمخلوط میجی نوشته ام

صورت میگیرد و برای آنها زحمت آور و بسیار مشکل است بحدیکه اگر احیاناً کسانی بر حسب ظاهر تغییر مذهب دهند غالباً دیده میشود که خود آنها یا فرزندان آنها دو باره بکیش قدیمی اجدادی باز میگردند. چنانکه بسیاری از یهودیان ایران که با اسلام گرویده بودند پس از چندی مجدداً مذهب قدیمی خود را اختیار نمودند و پاره‌ای هم با اینکه خودشان در مسلمانان باقی ماندند فرزندان خود را وادار بقبول مذهب اجدادی کردند و نکته شایان ملاحظه این است که با وجود اینکه قرآن برای این نوع عمل مجازاتهای سخت و حتی قتل را مهین کرده است متنفذین اسلامی ابدأ متعرض آنها نمیشوند و از این تغییر مذهب جلوگیری نکرده و نمیکنند. بینه بر بلال سیاسی مایل بود که در عربستان ملل غیرمسلمان سکونت نداشته باشند و ترکان هم از او پیروی کرده و نسبت بکسانیکه تغییر مذهب میدهند سخت گیری میکنند اما این کار در سایر ممالک آسیا عمومیت پیدا نکرده و هر کس آزاد است که بر طبق عقاید و افکار خود رفتار نماید با این شرط که رفتارش مخل آسایش عمومی نباشد بنابراین میتوان بطور کلی عقیده مردم آسیای را مرکب از عناصر مذهبی و فلسفی زیر دانست.

- ۱- عنوانی که تقریباً عاری از مذاهب تازه‌ای باشد.
- ۲- در پاره‌ای از دستورهای مذهبی خود کم و بیش عقیده داشته باشد.
- ۳- مخالفت جدی با بسیاری از این دستورهای مذهبی ولو اینکه کاملاً اساسی هم باشد.
- ۴- بگونه خیالات و افکار باطنی راجع بقضای نظری که کاملاً فریب و خارق‌الماده باشد.
- ۵- سپردادن دائمی این افکار و قضای نظری و تمویض آنها با افکار و قضای تازه.

بدیهی است هر قدر تباین بیشتری در میان این افکار و قضای موجود باشد این تمویض مطلوب تر است. و با این حال شخص متفکر اظهار خوشوقتی میکند که در این عالم نامحدود بروی خود گشوده که تا این وقت برای او و سایرین نامرئی بوده است.

مسلماً است که چنین تشکیلات یا به تعبیر بهتری چنین پریستانی و آشفتنگی فکری بهمان منتهی شده برای ما اروپائیان امکان پذیر نیست اولاً طریقه آزمایشی که ما اعتماد کاملی بآن داریم و تقریباً عادت و ملکه ما شده چندان میلی درما هائی نگذارد که به تفحص امور ما و اراء الطبیعه پردازیم اغلب عقول کاملاً از این امور کناره گیری کرده و اگر هم بچنین اموری توجه داشته باشند مقدار بسیار فلهای از آنها را میپذیرند بعلاوه مباحثه در نزد ما با يك وضع محکم و ثابتی انجام میگیرد و اندکی هم یا خشونت مخلوط است و ابهام و سکوت عمدی هم در کار نیست بطوریکه طرفدار فکری نمیتواند مدتی آنرا فقط در مغز خود نگاهدارد و چون بیم آنرا دارد که اگر بادیگران در میان گذارد بخاطر افتد کاملاً مراقب است که بهانه‌ای برای ملامت و انتقاد بدست کسی ندهد و اغلب بجای اینکه بفکر خود آزادی زیادتری بدهد مجبور است که مانند سگ طویله با آن رفتار کند و گوش و دم آنرا بپرد تا حمله کنندگان کمتر دسترسى بآن داشته باشند و خلاصه آنکه همیشه افکار خود را باین ترتیب در معرض نمایش میکشاند. نتیجه این طریق سلاح پوشیدن و بجنک رفتن این است که مبتکر بیکه قضیه نظری مجبور است که قبلاً با آزمایش قهرمان خود بپردازد تا در اولین ضربت در میدان جنگ نیافتد و در این آزمایش مهر و ملاطفتی هم نسبت با او نشان نمیدهد و باندازه اینکه بتواند از سرگردانی با او کناره گیری میکند و اگر چنین فکری را با مامو ماتنی که دارد موافق ندید قبل از افشا کردن بطرد آن میپردازد اینگونه سخن گیری و تضییع و تأمین و قائل شدن حدود در نزد آسیائى و خود ندارد بلکه برعکس میزان گفت که او خود را طوری مهیا کرده که هیچ چیز بفرمیل و هوس اوزبانی وارد نمیکند و بطور خلاصه هیچ چیز او را بزحمت نیاندازد.

آسیائى از قدیم الایام مانند فلاسفه یونان این روش را عاقلانه میپنداشته که عقاید مربوط بماهیت‌های عالیه میبایستی در لغافه رموز پیچیده شده باشد و احترامی که شایسته امور قدسی است نسبت بآن ملحوظ گردد و بنا بر عقیده اشخاصی که من با آنها مأنوس بودم نباید حقایق عالیه را در مقابل عقولی گذارد که استعداد و لیاقت مشاهده و فهم آنها را نداشته باشند و این بی‌لیاقتی را نتیجه عدم استعداد و جهل میدانند نه خصومت و اراده‌های بد.

برای اینکه کسی لیاقت ورود در هر مسلک و مذهبی را پیدا کند رهبر و پیشوایی لازم است که شخص مبتدی را ارشاد نماید و بتدریج اسرار لازمه را باو بیاموزد طریقه ارشاد هم بر حسب استعداد اشخاص مختلف است و باید آزمایش کنند که هر مبتدی و تازه کاری را بچه نوع باید هدایت کرد از اشخاص نالایق باید حتی المقدور پرهیز کرد و از اشاعه افکار و اسرار در میان آنها خود داری نمود پرهیز از زمانهای قدیم معمول بوده است زیرا که به بسیاری از مردمان بزرگ و پیشوایان نسبت کفر و الحاد داده شده و بسختی مورد تعقیب قرار گرفته اند و همین باعث شده است که مبتکرین افکار تازه از اشاعه آنها خودداری نمایند این طرز رفتار که مولود فکر آسیائی است و بجاهای دیگر هم سرایت کرده در خود آسیا بکلی محفوظ مانده است و بهمین جهت است که فرق مختلفه آسیائی از آمیزش پایکدیگر اکرام دارند چنانکه امامان ابدأ مایل نیستند و نمیگذارند که یهودی یا عیسوی بمساجد آنها داخل گردد و این فرق اخیر هم از ورود مسلمانان بعماد خود اکراه دارند حتی گبران نیز مایل نیستند که بیگانه ای در آتشکده های آنها وارد شود و بهمین علت بوده که در زمانهای پیش هم کشیشان معبد و دمانه (۱) بزرگ که در شهر دافره (۲) واقع بود از ورود اشخاص بیگانه بآنجا جلوگیری مینمودند .

آسیائیان معتقدند که نباید ایمان و عقیده خود را در معرض اهانت قرار داد زیرا که ممکن است شخص مؤمن بیک نفر آدم سو فطائی مشرب و جدلی برخورد که بواسطه مهارت در مباحثه آن عقیده را و او آنکه صحیح هم باشد متزلزل نماید و مؤمن بیچاره هم نتواند در مقام دفاع برآید و بواسطه بی احتیاطی حرارت مذهبی خود را از دست بدهد و حالت مسافری را پیدا کند که راهزنان مسکوکات طلای او را قهراً از او گرفته باشند البته اگر چنین اتفاقی روی دهد طلا یا عقیده ارزش خود را از دست نداده است اما در هر حال کسیکه قربانی چنین عملی شده دیگر در آن سهمی ندارد پس بالضرورة احتیاط ایجاب میکند که نباید با اشخاص بی ایمان و حيله گر مواجه شد که باستدلال میپردازند و در صدد ابطال

۱ - Diane دختر و بیترکه رب النوع شکار بوده است. (م)

۲ - Ephère شهری بوده است در کنار دریای اژه (م)

طهدهای برمیایند بلکه باید در مقابل آنها عقیده و ایمان خود را کاملاً پنهان
داشت .

دلیل دیگری هم میآوردند که بنابر وقوی تر از دلائل قبل است یعنی معتقدند
که مالک - فیقی نباید دارائی و شخصیت خود را تسلیم اشخاص نابینا و مجنون
و شقاوت پسته‌ای کند که خداوند مایل بوده است آنها را در اشتباه و خبط و خطا
نگاهدارد و هر قدر عاقلانه رفتار کنند از شاهراه مستقیم خارج نشوند و احتیاط
را از دست ندهند تدر آنها نزد خداوند زیادتر است و چنین رفتاری موجب
سمارت و سلامتی آنها میشود . حرف زدن آنها با اشخاص جاهل و شقاوت پسته
منجبه‌ای نخواهد داشت زیرا که خداوند میداند که چگونه باید اراده خود
را بکار اندازد و هر گاه اراده اش بر این قرار گیرد که شخص کافر یا سرکشته‌ای
بشاهراه حقیقت وارد گردد ابدأ احتیاجی بیک فرد انسانی ندارد که چنین
اعجازی را بعمل آورد پس باید سکوت عمدی را منید دانست و موقع حرف
زدن را فهمید مبادا مؤمن و مذهب او در معرض خطر افتد .

واقعی هم هست که فقط سکوت کافی نیست بلکه باید حرف زد یعنی مواردی
پیش میآید که نه فقط باید عقیده واقعی خود را پنهان داشت بلکه باید جداً
به انگار آن پرداخت و انواع حیل را بکار برد و مدعی را فریب داد و راجع بعقیده
او حرف زد و برای اثبات سحت آن با استدلال پرداخت و آنچه مخالف عقیده
طرف است پنهان داشته و مخصوصاً عقیده باطنی خود را باطل و کتب مذهبی خود را
کاذب محسوب نماید تا مدعی کاملاً فریفته شود و اگر در این عمل موفقیت حاصل
نمود حمل بر لیاقت خود میکند و بی‌خرد است که خود و پیگانش خود را با انجام
این عمل حفظ کرده است بملاوه عقیده محترم و مقدس خود را هم از تماس
با کافر حفظ نموده و بی‌سرور است که مدعی را در اشتباه و فقر منوری که
شایسته آن است باقی گذارده است .

این است نکته مهمی که فلسفه آسیائی در هر زمان در هر مملکت و مذهبی
براعات کرده و پیوسته آنرا در موارد لازم بکار میبرد و چنین عملی موسوم است
به تقیه یا کتمان .

اروپائی سکوت عمدی و کتمان عقیده را نمی‌پندد و چنین عملی را دروغ

گفتن و از اعمال شرم آور محسوب میدارد و از آن شدت پرهیز میکنند برعکس آسیائی بچنین عملی افتخار دارد و کسیکه بتواند کتمان را بمنتهای درجه بکار برد و از آن نتیجه بگیرد از بروزلیاقت خود مباحثات و سرافرازی میکند و برتری خود را در این میبیند که مدعی رابا این نوع رفتار فریفته است و او همین هم نمیدهد که مدعی شاه یا وزیر مقتدری باشد چنین اشخاص هر کس و از هر طبقه‌ای که باشند در نظر او پست و حقیر و نابینا هستند و معتقد است که بابا حتی الامکان شاهراه مستقیم را از آنها پنهان داشت و در صورتیکه خود یک نفر ژنده پوشی بیش نیست و از کرسنگی در حال احتضار است و در مقابل قدرت فوق‌الاناده مدعی میارزد باطناً چنین تصور میکند که چشمش از او پر نورتر و روشنتر است و چقدر شاد و خرسند است که موجودی بشود و بر اابخیاں خود مسخر کرده و با بهتر بگوئیم حیوان بیخ خطرناکی را حلق‌سلاح نموده است .

من در اینجا طرحی از اصول و مبانی فکری آسیائی ترسیم نمودم ولی این نکته را هم باید اضافه کنم که آسیائی نه آن انرژی فکال و نه مخصوصاً از نبات فکری تزلزل ناپذیر را دارد که کتمان راهمیشه به منتهای درجه بکار برد و برای اثبات گفته خود بشرح زیر میپردازم .

در اطراف طرابوزان و ارض روم اجتماعات مذهبی دیده میشود که بر حسب ظاهر مسلمان سنی هستند و بدستورها اسلام هم عمل میکنند ولی باطناً عقاید تامی با این مذهب ندارند اینها در دهکده‌های خود مساجدی دارند که در روزهای جمعه در آنها آمدوشد میکنند و الاهائی هم دارند که برای آنها قرآن میخوانند و احادیث و اخبار پیغمبر را برای آنها نقل و تفسیر مینمایند مگر آنها به مدیگر میگویند که ما مسلمان نیستیم باید به کلیسا برویم و بمواظب کیشمان گوش دهیم و بالاهویت مباح اعتراف نمائیم و بتساویر مسیحیان مقدس احترام بگذاریم .

آنچه مینویسم کاملاً حقیقت دارد و بقدری در نزد اشخاصی که با آنها اعتماد دارند محترمانه این اظهارات را کرده و میکنند که هر کس در آناتولی بمقاید باطنی آنها پی برده و مافی‌الضمیر آنها را مانند صدای ناقوس کلیسا شنیده است در اینجا کتمانی در کار نیست و فایده‌ای هم ندارد این روستائیان در مواقع

۵۵۷ در ماهی هاسی حضور پیدا میکنند و با قرآن سوگند یاد میکنند و قاضی هم راجع به عقیده و ایمان با آنها اعتراض نمیکند و سوگند آنها همان ارزش سوگند کفری است که را دارد همه کس میدانند که عقیده باطنی آنها چیست ولی تجاهل گروه و دروغ آنها را راست میپندارد و این دروغ گویی هم آنها را از حقوق محروم نمیکند و انصافاً هم بی عدالتی در این مورد نباید دخالتی داشتند باشد زیرا که این روستائیان بسیار ساده لوح و از ترس ورتقلب بسیار دور هستند و اگر روزه، حیاسته باشند از تظاهر بمسلمانی دست بکشند نمیتوانند از اعتقادی که آنها بمنزله نمایش مضحکی میپندارند بکلی کناره گیری کنند و چون در آن واحد مسلمانان و عیسویت علاقه ای دارند مسجد و کلیسای دورا از ضروریات دینی بهادند .

در ایران هم نصیریان که بخدای واحد و به تین ثابت وجود عقیده ندارند خود را مسلمان وانمود کرده و بدون اشکال دارای تمام حقوق مسلمانی هستند و در مساجد پذیرفته میشوند در صورتیکه بدون تشویش بی اعتقادی خود رانسبت با سلام بروز میدهند و مراسم عبادت هم مقید نیستند حتی در ماه رمضان هم به اور آشکار روزه نمیگیرند. این نصیری ها که بر حسب ظاهر نسبت باسلام مؤمن تر از عیسویانی هستند که من در فوق با آنها اشاره کردم خود را از اسلام خیلی دور نگاه میدارند و نسبت با آن خصومتی هم بروز میدهند اینها علاوه بر نصیری بودن صوفی هم هستند یکی از اعمال بی نتیجه آنها تقلید عمل ختنه است و با اینکه در مخزن مخصوص انکار دستوره ای آنها هیچگونه دلیلی برای احرای این عمل نیست تمام ختنه کرده هستند و حتی اگر غلام سیاهی را هم خریداری کنند در سن بلوغ یا بدها آنها ختنه میکنند مخصوصاً زنان با این عادت قدیمی اهمیت زیادی میدهند از یک نفر نصیری با هوشی راجع با این عمل پرستی نه و دم در پاسخ گفت که چنین عملی جزء دستور های آئینی ما نیست و فقط تاثیر ازدواجی ما را بچنین عملی وادار کرده که اطفال خود را ختنه کنیم و تنها عادت است که این عمل بی نتیجه را در میان ما معمول نموده است توانا؛ عادت در آسیا اگر بیشتر از سایر جاها نباشد کم تر هم نیست .

کبران هم میخواهند ثابت نمایند که مؤسس مذهب آ. یعنی زردست همان

ابراهیم است که از شیوخ بزرگ و معروف عرب بوده است شاید بدینوسیله بتوانند خود را در ردیف پیروان پیغمبران مرسلی قرار دهند که پیغمبر اسلام آنها را برسمیت شناخته است و عجیب اینکه مسلمانان هم تقریباً اظهارات آنها را پذیرفته‌اند و پیغمبر و کتب آنها را مقدس می‌شمارند و بدین نظر بق در ردیف اهل کتاب قرار گرفته و دارای همان حقوقی شده‌اند که اسلام برای یهود و نصارا قائل شده است و با اینکه خواص میدانند که این دعوی گبران کامل کذب است عامه آنها را پذیرفته است و من بدون اینکه قبول کنم از مسلمانان بسیاری شنیده‌ام که نام حضرت زردشت هم یکی از نام‌های ابراهیم بوده است به علاوه گبرها هم فوق‌العاده نسبت بقواعد و دستورهای اسلامی اظهار تمایل میکنند و چون پیوسته کوشا بوده‌اند که با علمای روحانی وحدت پرست سازشی حاصل نمایند با این امتیاز راضی شده‌اند که آنها را مانند اقسام یکتا پرستان ولی معتقد به وهومات بنظر آورند و خلاصه آنکه عقیده مخصوص قدیمی آنها مریض شده و بدون اینکه بهبودی حاصل کند یا بهبود در خاطرها باقی مانده است بعلاوه این حالت تازه‌ای نیست که با آنها دست داده باشد زیرا که در زمانهای پیشین هم قبل از تشکیل سلسله ساسانی تازمان شاپور روح وحدت شناسی بتوسط قبایل آرامی دره و بدران و دستوران زردشتی نفوذ کرده بود .

خلاصه مثالهای کتمان مذهبی بقدری زیاد است که نمیتوان حدودی برای آنها قائل شد هیچ اجتماعی یا فرقه در آسیا دیده نمیشود که بآن افتخار نداشته باشد و از بکار بردن آن مباهات نکند. کتمان گاهی در جزئیات و گاهی در کلیات بکار میرود و چون من مجبورم که در این کتاب غالباً از آن ذکر کرده و نتیجه و تأثیر آنرا ارائه دهم در این جا بیش از این راجع بآن چیزی نمی گویم. باید دانست که تقیه یا کتمان در انکار و عقاید فلسفی نیز وجود داشته و دارد و موارد بکار افتادن آن در اصول فلسفی نیز باندازه‌ای زیاد است که حدود و شماره‌ای برای آن نمیتوان قائل شد .

نظر باینکه آسیایان عموماً بکثرت تقییر رای میدهند و عقاید مخالفی را به عقاید خود ضمیمه میکنند بالطبع بکار بردن کتمان آسان میشود و چون از بیان عقیده باطنی خودداری کرده و فکر خود را از دیگران مخفی میکنند مجبور به مبارزه و مکاریم با طرف نیستند و احساس ناراحتی نمی نمایند بعلاوه چون

ظاهر خود را یکجا و بطور کلی در مقابل دیگری قرار نمیدهند و محض احتیاطاً بطور ایهام یا تغییر شکل باظهار قسمی از آن میپردازند بلافاصله بمخالفتی هر منبجورند و خلاصه آنکه آسیائی بدین طریق فکر خود را بدیگری انتقال میدهد و البته قبل از انتقال امتداد فکری طرف را هم خوب آزمایش میکنند و تا اطمینان حاصل نکنند با اظهاری نمی‌نمایند اما هرگز آن اطمینان و یقین قلبی حاصل نمیشود زیرا ممکن است که این امتداد فکری طرف بواسطه برخورد بیک عقیده جدید یا قدیمی تغییر جهت دهد و بواسطه عدم اعتماد از اظهار آن بشما خود داری نماید و اگر احیاناً این تغییر جهت آشکار شود شما بان اشاره ای ننمایید نظریه ترس یا شرمندگی کاذبانه و یا تکبر و غرور و یا علل کوچکنتری فوراً خود را آماده دفاع میکند تا شما ثابت و مدلل نمایید که در اشتباه بوده اید و خیال شما نسبت بطرز فکر او مبهم و غیر قابل قبول و اساساً خطا بوده است و طرز مشاهده او یا طرز مشاهده شما تفاوت کلی دارد اما عجب تر اینکه ممکن است یکماه بعد دفاع خود را فراموش نموده و شخصاً عقیده ای را که از آن گریزان بود بانام جزئیاتش در نزد شما مطرح نماید و شما را بقبول آن وادار سازد .

هیچگونه سری در میان ملل مشرق زمین در یک مدت طولانی محفوظ نمیماند و قتیکه بیکانه ای مدتی در محیط شرقی بماند و با مردم آمیزش داشته باشد یکی از اموری که از هر امر بیشتر او را به تعجب میاندازد امر رازپوشی است با اینکه رازداری از امور مهمه بشمار میرود و با حیات هر کس بسنگی کاملی دارد . در واقع مانند پرده ایست که از بالا به میخ آویخته و از پائین بجزئی اتصال ندارد یعنی پرده نازکی که مختصر نسیمی ترتیب آنرا بهم میزنند و در هر آن بالا میرود و چیزهایی را در عقب خود نشان میدهد که نباید هر کس بانها آگاهی پیدا کند چنانکه در زمان فتحملی شاه صحنه های نمایش حرم او بلافاصله بانام جزئیاتش به تفصیل موضوع صحبت بازاریان بود و بطور آراد و آشکار بهم می گفتند که چگونه فلان تاجر گرجی و فلان خان زاده یا رئیس ایل و یا میرزای خوش صورتی دشب در حرم شاهی وارد و چگونه از آنجا خارج شده است و چون افشای اسرار دقیق با چنین سهولت حیرت آوری آنها هم در دربار

شاهی صورت میگیرد پس میتوان به هولت یاد کرد که منہم شدن خواص درباری با غیبت و بد گوئی زنان حرم شاهی بستگی دارد و خلاص آنکه افشای راز بجایهای دورتری هم میرود و سرانجام با این نتیجه میرسیم که حصار خانه ها و حجاب زنها بجای حفظ اسرار اثر ممکوس داشته و دارد و چون آسیائیان از چیزهایی که با زندگانی آنها بستگی و ارتباط نزدیکی دارد تا این اندازه ساده لوحی نشان میدهند تعجبی ندارد که در افکار و تصورات و صحبت هم عدم اعتدال نشان دهند و در واقع کتمان بمنزله لباسی است که اردو پائیان در عید کار احوال میپوشند تا کسی آنها را نشناسد و آخر الامر هم اغلب شناخته میشوند بنا بر این آسیائی نمیتوانند با لباس کتمان افکار و عقاید خود را کاملاً پنهان و محفوظ نگه دارند .

یکنفر مسلمان صوفی تندرو که مرا محرم اسرار خود میدانست و فوق الاماده به من اعتماد داشت دوزی میگفت که در ایران یکنفر مسلمان بتمام معنی وجود ندارد اما من باین فکر افتادم که قضیه باید تمهیم بیشتری داشته باشد یعنی در تمام آسیای مرکزی یکنفر آدم وجود ندارد که بتمام معنی معتقد و مقید ب مذهب خود باشد و مطابق النبل بالنبل بدستورهای آن عمل نماید کسانی که کتاب دیگر مرا مطالعه کرده اند اکنون بخوبی میفهمند که چرا من در آن کتاب (۱) ثابت کرده ام که تعصب که نماینده قبول کامل یک مذهبی است در نزد شرقیان وجود ندارد بلکه منفور هم واقع شده است و چون فاقد عقیده ثابتی هستند اندیشه واضطرابی هم در خاطر آنها وجود نخواهد داشت و نظر باینکه هیچ دسته بزرگی در آنجا پیدا نمیشود که افراد آن بواسطه قیود مذهبی با هم متحد و قابل ملاحظه باشند و بدقت مراسم مذهبی را رعایت نمایند هیچ نوع شیفتگی دسته جمعی و یا کینه عمومی مبینی هم وجود ندارد و آنچه دیده میشود چیزهای خصوصی یا اجتماعات کوچکی است که در آن داخل شده و با از آن خارج میشوند بدون اینکه سر و صدائی داشته باشد و هر کس چنین تصور میکند که حقایق را در همه چیز میبیند و مایل نیست که آنها را بدیگری بگوید اما گاهی بطور اجبار با ظاهر آن میبردازد و آنچه با افکار کنونی آن موافقت ندارد بدور میاندازد و بدین طریق به نشر روح ممالک فردی و خودخواهی اشتغال دارد و این خود دلیل

۱ - رجوع شود بکتابی که من در تحت عنوان سه سال در ایران نوشته ام.

است بر سستی سیاست شرقیان که در مقابل بیگانگان جزیک جوش و خروش و
 و توج مذهبها و مسلک های گوناگون چیزی اراده نمیدهند و این مذاهب و مسالك
 هم بادست و پای بسته در محیطی افتاده و در حال ضف مشغول حرکت و دفاع
 از خود هستند و خلاصه آنکه از مقاصد بزرگ و شجاعت و عزم راسخ که باعث ساختمان
 تمب میشود بسیار دور هستند .

فصل دوم

اسلام ایران

مذهب اسلام ترکیبی است از اصول و قواعد کیشها و آئین های قدیمی که
 تغییر شکل مختصری پیدا کرده و از حیث ترکیب و ساختمان با اوضاع طبیعی
 که من در صفحات قبل بذکر آنها پرداختم متناسب است و با روح شرقی و هر نوع
 هوشی که بآن نزدیک باشد موافقت دارد و بواسطه همین تناسب و توافق است
 که اکنون و عاقد و مبلغین اسلامی در تمام نقاط قاره افریقا نتایج قابل ملاحظه ای
 از تبلیغات خود گرفته اند چنین بنظر می آید که اهالی افریقا بالطبع منتظر ورود
 این مبلغین میباشد زیرا که در نخستین جلسه و عظ و تبلیغ عده زیادی بآنها
 میگردند و همین مسئله باعث ترغیب مبلغین شده که بیشتر بطرف این نواحی
 که مستعد پذیرفتن مواظ آنها هستند روی آورند .

این مذهب از نژادهای اروپائی روی خوشی ندیده و هیچوقت کسی در
 اروپا نسبت بآن شیفتگی بروز نداده است فقط در کشورهای آلبانی و بسنی عده
 قلیلی باین آئین گرویده اند در هندوستان هم فاتحین عرب و غزوی و مغول و
 افغان با زحمت موفق شده اند که عده قلیلی از رعایای خود را بآئین اسلام دعوت
 نمایند و هم کیش خود سازند و برای ضمیمه نمودن این عده به رقم قابل ملاحظه ای
 که امروز نشان میدهند وقت زیادی صرف شده و سخت گیریها و مهاجرت هایی
 نیز بعمل آمده است. در کشور چین نیز چنین بنظر می آید که تمام مسلمانان بومی
 از اعقاب سباهیان ایرانی چنگیز و کوبلای باشند و سکنه محلی تمایل زیادی
 به تعلیمات اسلامی بروز نداده اند در ممالک دیگر نیز مذهب اسلام بطوریکه در
 قرن دهم دیده شد پیشرفتی نداشته و بنظر نمی آید که فتح شایان اهمیتی کرده باشد .

هر گاه این مذهب را از سیاست‌های لازمه که غالباً بنام آن بکار افتاده است جدا سازیم خواهیم دید که هیچ مذهبی با اندازه آن آرامش طلب و قابل تحمل نیست، اسلام تقریباً طریقه بیطرفانه‌ای را اختیار کرده و مصلحت‌آسایش ملل غیر مسلمان نیست صرف نظر از موافقی که منافع دولت‌های اسلامی اقتضا کرده که آنرا سلاح خود قرار دهند و سکنه سایر ممالک را از راه مذهب با خود هم عقیده سازند طرز ساختمان و ترکیب آن طوری است که همیشه باید در مقابل سایر مذاهب ملایمت و بردباری نشان دهد برای توضیح این بیان بهتر آن است دیده شود که قرآن در این باب چه میگوید و چه دستوری میدهد؟ قرآن در کمال صراحت میگوید که شناسائی حق و حقیقت بهیچ‌وجه مربوط به اراده انسان نیست بلکه با خالق کل است که اراده خود بدون اینکه کسی واقف بر موز و علل آن باشد روح مخلوق را با تائیش انوار حقیقت روشن نماید و با آن تائیش را قطع کند چنانکه ممکن است شخصی را از اعماق ظلمات برانگیزد و آنچه لازم است با او الهام نماید و هم ممکن است که نسبت به دیگری اراده او چنین اقتضا کند که نه تنها حقیقتی را که در مقابل نظر او قرار گرفته نبیند بلکه هرگز قادر به مشاهده چنین حقیقتی هم نمیشود و مثل این است که خود این حقیقت او را نابینا کرده باشد و حیل و مکر هم در این امر دخالتی ندارد زیرا که قرآن صریح میگوید که مکر خداوند ما فوق تمام مکرها میباشد بنابراین همه چیز بسته به اراده و معیشت الهی است و ممکن است انسانی که برای قبول ایمان خلق شده این‌طور طرد و مردود گردد و از خطائی بخطای دیگر افتد تا به مقصدی که قبلاً برای او معین شده برسد و آن مقصد جز دخول در جهنم و عذاب دائمی چیز دیگری نیست.

هر گاه تمام افراد بشر جمع شوند و بر راهنمایی و تبلیغ گمراهی بپردازند ابداً نمیتوانند چنین گم گشته‌ای را هدایت نمایند و بشاهراه مستقیم داخل کنند زیرا که اراده خداوندی به هدایت چنین شخصی تعلق نکرده و چنین امری را امضاء نکرده است و نیز از دستورات اسلام است که عیویان و یهودیان اجباری به تنبیر مذهب ندارند و میتوانند در مذهب خود باقی بمانند و اگر وجه مختصری بتوان جزیه که بکثرت مالیات مذهبی است از آنها بگیرند برای این است که آنها نمیتوانند در امور مهم دولتی و خدمات نظامی دخالتی داشته باشند و فقط

در خدمات عمومی میتواند تا اندازه ای شرکت داشته باشند اما نسبت به پرتستان پنجم بر اصول ملامتی نشان نداده بلکه بشدت با آنها مبارزه میکرد. استولی همدا آنجیزی که اسلام بدون عنو و اغماض در انهدام آن کوشش داشت در عمل تخفیف یافت و مسلمانان بطور غیر محسوس به بقای آن تن در دادند و نکته دیگر این است که نباید با انواع شداید و بیرحمی ها که در پاره ای از مواقع صورت گرفته توجه کرد هر گاه از نزدیک به تحقیق اینگونه اعمال پرردازیم بلافاصله خواهیم دید که علل سیاسی یا تمایلات و شهوات منفذین و یا مخنصات ذاتی سلاطین و جماعات در کار بوده است. مربوط کردن این اعمال بدستورها و قوانین اسلامی جز بهانه ای بیش نیست و حقیقت غیر از این است و منظور اسلام فقط منحصر باین بوده است که وجود خدای واحد را ثابت نماید و این نبوت هم بوسیله فرستادگان او انجام گیرد. فلسفه اسلامی از حرف اول گرفته تا حرف آخر همین است و پس هر گاه کسی باین دو مسئله اساسی عقیده پیدا کند اسلام او را مؤمن میدانند و اگر عقایدی هم داشته باشد که باطناً مخالف عقاید اسلامی باشد تا وقتیکه رسماً کفر او آشکار نگردد باز هم مسلمان شناخته میشود این دو مسئله اساسی متضمن دو نتیجه بسیار هم وقابل ملاحظه است. نخست آنکه عده زیادی از اشخاص غیر مسلمان با سهولت و سرعت آئین اسلام را قبول میکنند و بواسطه اعتقاد باین فرمول اساسی (لااله الاالله و محمد رسول الله) در منافع و افتخارات ملت فاتح شریک میگردند. ثانیاً در پشت این پرده نازک عقاید و مذاهب و اصول و مبانی قدیمی به هولت محفوظ میماند و از قوت و اعتبار آنها کاسته نخواهد شد (۱) بملاوه اسلام مانع آن نیست که قوای فکری زمینه مساعدتری برای ایجاد ترکیبات تازه اصول فلسفی پیدا کنند مذهب اسلام هیچ يك از زبانات سمی یا مفیدی که قبل از پیدایش خود در حال شکوفه و گل بوده است بکلی از ریشه در نیاورده و پس از پیدایش هم از تولید و بقای نسل آنها جلوگیری نکرده است و دلیل آن این است که اگر عقاید سخیفه و کفر آمیز در دوره مسیحیت زود بمرحله رشد و نمو رسید نسبت با اسلام بسی پیش رس و پربارتر شد و خود محمد هم آنها را شنید و دید.

(۱) رجوع شود برساله خطوط میخی نالیف مؤلف

بعضی عقیده دارند که تعلیمات و قوانین محمدی مانع منقیمی است برای توسعه قوای فکری انسان اما قبول چنین عقیده‌ای بسیار مشکل است بلکه عکس این عقیده بیشتر قابل قبول است مذهبی که این فرمول را اظهار کرده: «مربک علماء از خون شهدا گرانیهاتر است» واطمینان میدهد که در روز قیامت هر کس به‌سخنی درمعرض آزمایش قرار خواهد گرفت و بحساب او رسیدگی میشود که چگونه هوش و عقل و سایر قوای فکری که باو عطا شده بکار برده است. مذهبی که از وقوع طلوع بنی از قرن هفتم تا آخر قرن شانزدهم اینهمه ترقیات و پیشرفت‌های عامی و ادبی بوجود آورده که ماکاملاً و از روی واقع با آنها پی‌نبرده‌ایم و آنها را نمی‌شناسیم چگونه ممکن است مانع توسعه قوای فکری انسان باشد مسلماً انصاف و عدالت چنین عقیده‌ای را مردود میدانند اگر آسیای مرکزی را آخرین تاریخچه که در ذکر کردم یعنی از قرن شانزدهم ببند رو بضعف و انحطاط گذارده این صف و انحطاط مربوط بعمل دیگری است که ابدأ بامذهب اسلام ارتباطی ندارد اگر اوضاع کشور ترکیه را در نظر آوریم که مدت ۲۵۰ سال با قوه نظامی و استبداد مطلق اداره میشد و همچنین کشور مصر را بنظر آوریم که بواسطه احیر کردن بردگان یعنی سر بازان بیگانه مانند چرکس‌ها زکریه‌ها و ترک‌ها و آلبانی‌ها چه اغتشاشات جنگی و بی‌نظمی در آن برور کرد و همچنین در کشور ایران شورش افغان‌ها را در ۱۷۳۰ در نظر بگیریم که منجر بچه فجایع و وقایع هولناکی گردید و پس از آن وقایع هم بازسختی و جور لشکر کشی‌های نادرشاه را دید و بعد هم گرفتار قتل و غارت‌های طایفه قاجار که اکنون بر آن حکومت میکنند گردید. بلافاصله استنباط مینمائیم که علت انحطاط و تنزل ملل شرقی بواسطه همین وقایع بوده است نه به علت قبول مذهب اسلام و واضح است که مملکتی ولو آنکه هر قدر هم اروپائی باشد از دیدن چنین وقایع و علل دیگری که بالضروره همراه دارند مسلماً رو به تنزل و انحطاط خواهد رفت.

لزومی ندارد که دلایل دیگری برای خرابی کشورهای شرقی بیاوریم و از روی بی‌انصافی مذهب اسلام را مسئول چنین خرابکاریها بدانیم مذهبی که بیشتر بیک فلسفه مبهمی شباهت دارد و حدود و قوانین لاینتمیزی ندارد ممکن

نیست مانع انتشار و پیشرفت علوم در توده ملتی باشد بعلاده بازهم تکرار می‌کنم که اگر اسلام خود دوره مشعش علمی بوجود نیاورده مانع هم نبوده است که چنین دوره‌هایی بوجود آید و قوای فکری آزادانه بکارآند و نیز لازم نمیدانم که در اینجا به تشریح احوال و عقاید بکده ملاحانی که کم و بیش نادان و خشن بوده هستند بپردازم البته چنین اشخاصی هستند و شاید بیش از آنچه بتصور آید خشونت داشته باشند ولی باید اعتراف کرد که امثال آنان در هر زمان و در هر جا وجود داشته است حتی در اروپا هم فیلسوفان و کشتیانی بوده‌اند که نمیتوان آنها را نمونه عقل و احساسات خوب قرارداد .

پس همانطور که نباید علم را مسئول پیدایش کشتیان جاهل و احمق قرار داد اسلام را هم نمیتوان مسئول پیدایش چنین ملاحانی دانست :

آنچه حقیقت در اسلام باقیمانده همان روح انتقاد و تفحص و مباحثه است که از روز اول محرك خود محمد بوده و تاکنون هم از میان نرفته است و همین روح است که قسمتی از حیات مسلمانان را کم و بیش خوب و بمورد بمصرف رسانده است و همین روح است که امروز در ایران بروزات قابل ملامتی دارد و موجب نزاع و مخاصمه سه دسته عمده مجتهدین شیعه و پیروان آنها گردیده است و این سه دسته عبارتند از اخباری و مجتهدی و شیخی که اتصالا راجع بکلیات مذهب و یا لاف در شکل ظاهری که تمایلات و احتیاجات و مقتضیاتی که محیط اجتماعی بان داده است با هم در مجادله و محاجه میباشند .

هر دسته‌ای عقیده خاصی دارد و پیوسته با پیروان خود بادسته‌های دیگر مبارزه میکنند .

اخباریها تمام احادیث و اخبار را خواه از پیغمبر یا از امامان باشد همه را بیکان قبول دارند این عقیده که بر حسب ظاهر دارای انحرافی است و نسبت بمنابع اسلامی چندان موافقتی ندارد به پیروان خود اجازه میدهد که بکده دستورها و افکار مخصوصی را که هیچگونه اشتراکی با تعالیم قرآنی ندارد فقط رنگ آراء و عقاید علی و یازده جانشین او را بحدود گرفته است قبول نمایند و همینکه توانستند این دستورها و افکار را با تعالیم مقدس و محترم نسبت دهند از عقاید آنها با تعالیم واقعی و مسلمانی که محققاً آنها

را مطرود خواهند کرد صرف نظر میکنند و همین قدر کافی است که در موقع لزوم آن دستورها را بحدیث یا خبیری نسبت دهند تا از حمله عقاید و اصول مذهبی محسوب گردد .

البته این طریقه عمل میدان وسیعی دارد و مهذا من گمان نمیکنم که بتوان اخباری‌ها را بسوء عقیده متهم نمود و چنین فرض کرد که آنها خودشان این توده عظیم اخبار و احادیث را جعل کرده باشند زیرا که اگر شکل آن دیده نشود اقلاً نوع قناتی آن در (اقوال الحکما) دیده میشود یعنی در واقع فرمولهائی است که منشاء آنها ساسانی و ایرانی است منتها ترجمه شده و ترجمه نیز مکرر بنوبه خود ترجمه شده و تغییرات و تصرفاتی در آنها راه یافته و بکلی زیر و رو شده است من در این جا فقط بمنبع اصلی و کلی آنها اشاره میکنم و البته منابع دیگری هم مانند منابع مذهبی یهودیان و تعالیم هندیان نیز وجود دارد خلاصه آنکه اخباریون نظر بنفوذ کلام و اختیارات که میتوانند در موقع لزوم این روایات گوناگون را رسماً بیکدیگر از امامان نسبت بدهند خود را شیعه کامل و خالص میدانند زیرا که آنها خود را از نظریات اعراب و ترکهای سنی راجع به تنفیذ در اخبار خیلی دور نگاه میدارند و بهمین جهت فخر میکنند که آنها ممتازترین افراد این مذهب ملی هستند و اگر بخواهیم بر طبق عقیده خودمان نسبت بآنها قضاوت کنیم باید بگوئیم که آنها بیشتر از مخالفین خود مدعی میهن پرستی هستند .

اخباریون باین نظر که در نزد عامه محبوبیت فوق العاده ای دارند بدون تزلزل وجدانی بموظفه و تبلیغ دستورهائی میپردازند که کاملاً اسلامی نیستند بلکه شباهت بآنها دارند آنها بحشر واقعی و عینی احیاء اموات عقیده ندارند و معتقدند که در روز قیامت تمام اموات فقط صورت ظاهر خود را اختیار میکنند و در تمام نفوسی که اهل بهشت یا دوزخ باشند هیچ چیز مادی وجود نخواهد داشت و نیشات بهشتیان و عذابهای دوزخیان کاملاً خیالی هستند .

اخباریون چنین وانمود میکنند که زندگانی را باید سهل گرفت و بیرون آنها عده زیادی از عامه مردم و مستخدمین جزه ادارات هستند و تقریباً عموم شهر نشینان دارای چنین عقیده ای میباشد و بمحض اینکه عقیده و فکری نسبت

امام داده شود فوراً قبول میکنند و ابدأ خیال آزمایش آنرا بخاطر نیآوردند. بدیهی است کسانیکه مختصر تجرّی در علوم داشته باشند یا چنین عقیده ای موافقت ندارند طبقه ممتاز علما و حکمای الهی مخصوصاً در تهران با اخباریون مخالفند و چنین مسلکی را مردود می‌شمارند اما در شهرهای دیگر بخصوص در همدان علمای اخباری زیاد هستند و رئیس آنها یعنی امام جمعه نیز اخباری است شیخی‌ها با عقاید مذکوره نقطه تماسی دارند و با اینکه قضیه حشر اموات را بکلی رد نمیکنند راجع بمعراج پنجمبر و شق القمر عقیده قدیمی ابن سینا را اختیار کرده اند آنها مدعی هستند که در این دو مسئله و همچنین سایر معجزات که در قرآن ذکر شده و فقط فرقه شیهه آنها را به پنجمبر نسبت داده نباید مانند يك حقیقت مادی نگاه کرد بلکه باید آنها را تفسیر کرد و بمعنی واقعی آنها توجه نموده مسئله اول یعنی معراج را باید مانند رؤیا و الهامی تصور نمود و مسئله دوم یعنی شق القمر را استماره ای پنداشت که در آن حقیقتی مکنون باشد در سایر اعمال نیز باید به تفسیری پرداخت که شایستگی و مناسبت با موضوع داشته باشد.

حاج شیخ احمد (۱) که مبتکر این مسلک است اصلاً عرب و اهل بحرین بوده است در چهل سال قبل در تبریز به تبلیغ و انتشار افکار خود میپرداخت و در کربلا وفات یافت.

اگرچه چندین کتاب در حکمت الهی تألیف نموده اما افکار و عقاید خود را در آن کتب بطور آشکار اظهار نکرده است شاگردان شیفته او هم اعتراف دارند که شیخ کتمان را بکار میبرده و عقاید باطنی خود را چنانکه باید در این کتابها بتلم نیآورده است ولی در مجالس خصوصی بی پروا بوده و عقاید خود را بتاگردان مستند مریحاً اظهار میکرده است بهر حال قدم مسلم این است که شیخ در میان ملاهای تحصیل کرده پیروان زیادی دارد و پیروان او مخالفین سرسخت اخباریها هستند و پیوسته بانمام قوا با آنها مبارزه میکنند که چرا اینهمه احادیث و اخبار را بدون تمقل و تفکر قبول کرده اند و قواعد و قواین مقرر شده شارحین و مفسرین قدیمی را بخاطر آنها میآورند و خلاصه اینکه در عقیده خود ثابت وجدی هستند و بهمین مناسبت است که در طریقه استدلال و رفتار با سنّیان

۱- شیخ احمد احسانی مؤسس شیخیه میباشد

مشابهتی دارند البته چنین عملی را برای خوش آیند سنیان نمیکنند بلکه اینها هم بنوبه خود افتخار دارند که مبرزترین و متمصب ترین و دقیق ترین افراد شیعہ هستند شیخیه با اینکه عموماً دانشمند هستند کمی زهد فروش و عابد نما میباشند و گناه بزرگ آنها همین است که از داشتن این مسلك برخود میبالند و نسبت بدیگران تکبری نشان میدهند .

مجتهدین طریقه‌ای اختیار کرده اند که بتوانند با همه سازندگانهایی فکری و عدم تعقل اخباریها را راجع باخبار واحادیث نمی پسندند و عقیده دارند که هر خیریری برای اینکه مسلم و یا لایق قابل اعتبار باشد بایستی چهار نوع گواهی را که مذهب طریقه آنها را مهین کرده تحمل نموده باشد (۱) اصولاً در این باب ضعیفی نشان نمیدهند ولی در عمل مایلیم هستند و سخت گیری ندارند هر گاه کسی روایتی را با امامان نسبت دهد قلباً بمرود و بودن آن راضی نمیشوند و از دلیل و برهان بر صحت آنها صرف نظر میکنند راجع به جزئیات پیغمبر و امامان نیز مسائلهای نشان میدهند و در آن باب تعقل و تفکری نمیکنند و تفاسیری هم که شیخیان از روی آزادی عقیده میکنند نمیپذیرند و مقید هستند که ظاهر مطلب را همانطور که هست بصورت آورند آزمایش چنین موضوعات و دقت در آنها را سرمشق زبان آوری میپندارند و نتایج آنها را خطرناک میدانند عقیده دارند که چنین آزمایشها مخرب مذهب است و اگر کسی باین فکر افتد مانند کسی است که منکرو حقی باشد بلاوه چون ذاتاً دارای خصائص آبیانی هستند به مجزات علاقهای دارند مجتهدین بیشتر دنیا پرستان و ملاهایی که با امور قضائی میپردازند و صاحب منصبان و اشخاص مهم اداری را بطرف خود جلب کرده و میکنند.

اگرچه این سه عقیده را تقریباً بطوریکه من ذکر کردم میتوان بطور کلی طبقه بندی کرد اما این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که یکنفر ایرانی ممکن است در طول عمر خود چندین بار تنبیر عقیده داده و بنوبت هر يك از این سه عقیده مختلف را قبول و تبلیغ نماید .

من در اینجا لزوم فروعات و الوان گوناگون عقاید مختلفه صرف نظر مینمایم و به تشریح همین سه تقسیم بزرگ مذهب شیعہ اکتفا میکنم مذهب تسنن که

(۱) مقصود از چهار نوع گواهی کتاب و سنت و عقل و اجماع است (۲)

بیشتر در عالم انتشار دارد در ایران پیروان زیادی ندارد و احساسات ملی آنرا طرد میکند از زمان پیدایش سلسله سلاطین صفویه به بعد تنفر فوق‌العاده‌ای نسبت بسنیها در ایران پیدا شده ولی باید دانست که مذهب در این تنفر باندازه سیاست دخالت ندارد بنابراین من از این موضوع صرف‌نظر کرده و فقط با ثبات این نکته میپردازم که در دین اسلام بیشتر از تمام ادیان تجزیه و تفرق پیدا شده است و این پراکنده‌گیها هم بدو طریق صورت گرفته است اولاً بواسطه مسلك های بیشماری است که از اسلام منشعب گردیده است ثانیاً بواسطه عادت است که در تمام پیروان اسلام وجود دارد و من کوشش میکنم که این عادت را تشریح کرده و بفهمانم و خاطر نشان کنم که در جنبه دستورها و تمالیم قرآن یکمده تعلیماتی هم هست که از افق های مخالف پیدا شده است علت آزادی فوق‌العاده انتقادات و خرده‌گیریها بطوریکه من قبلاً ذکر کرده‌ام همان فقر و ابهام این فرقه‌ول اساسی است (لا اله الا الله محمد رسول الله) و این همان فرمولی است که تمام اصول و فروع مذهب اسلام را در بر دارد اما باید فهمید که این ابهام و فقر از کجا ناشی شده؟ البته این موضوعی است که نمیتوان بفهم آن موفق گردید مگر آنکه از اسلام خارج شد و بمنشأ آن متوجه گردید.

بینمیر که در قسمت اولیه زندگانی خود پیوسته از پرسش مسائل فلسفی و ذهنی آزرده خاطر میشد يك وجود استثنائی نبود بلکه او هم فردی از افراد قبیله‌ای بود اما نه قبیله صحرا کرد او شاخه کوچک قبیله بیابان بزرگ و اصیل و شرافتمندی تعلق داشت و چون بتحارت مشغول بود بالضرورة دارای احساسات عادی و مزایای قبیله خود بود و بطور کلی همان احساسات عادی و طبیعی تمام مردم آسیائی را داشت در اینجا مقصود ما از تاجر شخص امین و متقی و متفکر است که پیوسته خاطرش بمسائل عالیه اشتغال داشته باشد البته محمد هم فطرتاً دارای این صفات و مزایا بود و چهار رشته افکار اساسی پیوسته برای حل مسائلی که در باطن او بجنبش در آمده بود از خاطرش عبور میکرد. نخست عقاید و آداب ملی اعراب. دوم مذهب یهود که بتوسط عده‌ای زیادی از اعراب تبلیغ میشد. سوم مذهب عیسویت که پیروان کافی داشت چهارم عقاید و آداب کلدانیان که خود بینمیر آنها را بنام سابیین ذکر کرده است.

بینمیر بطور کلی عقاید و آداب ملی اعراب را محترم بشمرده ولی پاره‌ای از آنها ناپسند و پاره‌ای هم ناکافی در نظرش جلوه میکرد او مبدع شهر

موطن خود را محترم می‌شمرد و هم چنین احترام حجرا لاسود و جاه زمزم و غیره را که در میان آنها زندگی کرده بود مراعات می‌نموده و می‌دانستند بتهای متدنی که این محوطه مقدس را اشغال کرده‌اند از قدیم الایام در اینجا نبوده و زمان زیادی نمی‌گذشت که اعراب بت پرست آنها را باین محل مقدس آورده‌اند و اشخاص روشن فکر با نظر تنفر بآنها مینگریستند و حضور آنها را باعث ازدیاد اوهام و خرافات میدانستند محمد پی مایل بود که اصلاحاتی بکند و این مراسم و عادات ناپسند را متروک سازد از طرفی هم مایل نبود که با اصول اساسی این عقاید قدیمی دست بزاند حتی قسمتهائی هم که جنبه تشریفاتی داشت نمیخواست حذف نماید و هیچوقت هم چنین خیالی را بخاطر نیآورد پس میتوان گفت که محمد در مقابل چنین عقاید قدیمی فقط مصلحی بود یعنی مصلحی که با اعتدال با اصلاحات میپرداخت و خود او نیز غیر از این ادعائی نمی‌کرد .

محمد برای بدست آوردن وسیله انتقاد و شناساندن جنبه های ضعیف کیش های رایج آن زمان چنانکه از قرآن استنباط میشود ب مذهب یهود نیز مراجعه کرده و بان اعتماد تامی داشته است و در تنبیر و تأویل و مناظرات خود بان متکی بوده است اما در همین حال مسلم است که این مذهب که او بان مراجعه کرده مذهب تورات نبوده و محققاً محمد اصل کتاب تورات را ندیده است تمام منابعی که پیرامون آنها مطالبی استخراج کرده مربوط بکتب :

د ژماره (۱) و ه تلمود (۲) و شاید کتب بی اعتبار تر مانند مجموعه داستانها و روایاتی بوده که در میان روحانیان بنی اسرائیل متداول و یا آنکه بتوسط اشخاص بی سواد و نادان این طبقه جعل و یا اخبار واحدی که خوب معنی آنها فهمیده نشده و بطور ناقص انتقال و انتشار یافته بوده است محمد معلومات خود را راجع ب مذهب یهودیان غالباً بطور شفاهی تحصیل کرده بود نه از راه مطالعه و خواندن کتب و شاید هم باین طریق اخیر بطور کلی بیگانه نبوده است او بسیاری از مطالب گوناگون را از اشخاص شنیده که بعضی از آنها محققاً در ادبیات تلمودی بصیرت کاملی داشته‌اند و بعضی هم بر آنها آشنائی نداشته و فقط روایات و داستانهای معمولی را شنیده و نقل میکرده‌اند و پیرامون هم چنین تصور میکرده که تمام این اخبار و روایات مربوط ب مذهب یهودان است و همه

(۱) Gemara (۲) Talmud کتب حاوی اخبار و روایات عبر باز

را یکسان اخذ و قبول نمیکرده است. نباید باو اعتراض کرد که چرا بتورات و کتب اساسی بنی اسرائیل مراجعه نکرده است زیرا یهودیانی که با او رابطه داشتند نخواستند و یا نتوانسته اند آن کتب را در تحت نظر او قرار دهند و نظر با احترام فوق العاده ای نسبت باین کتاب داشتند آنرا در دسترس هر کس قرار ندادند و یهودیان آسیائی قدیمی هم مانند یهودیان کنونی فقط بروایات روحانیون و اقوال دانشمندان و اندرزها و امثال و حکم اشخاص مقدس توجه میکردند نه بمطالب اصل تورات و ماکه ام-روزه تاریخ شیوخ و رؤسای بزرگ قبایل را یوسیله تورات بدست آورده ایم از این روایات که محمد آنها را بتورات نسبت میدهد متعجب میشویم ولی باید دانست که این روایات عیناً همان روایاتی است که یهودیان آسیا با آنها عقیده دارند و آنها را تفسیر و تأویل میکنند بنا بر این نباید تصور کرد که محمد در متن تورات حاشیه دوزی کرده و چیزهای اختراع نموده که قبلاً وجود نداشته است.

اولاً بحقیقت نزدیک نیست که او چنین کاری را کرده باشد زیرا که اگر مخالف آنرا اظهار میکرد محققاً برای پیشرفت مقاصدش مفیدتر بود و بموقعیت پیشتری نائل میگردد از طرفی هم باید بخاطر آورد که در آن زمان یهودیان در قبایل اعراب و مخصوصاً در یثرب که شهر پیغمبر و مدینه النبی معروف است زیاد بودند و البته بچنین اظهاراتی که مخالف عقیده آنها باشد اعتراض میکردند تا نیاً جعل و اختراع این روایات چه فایده ای برای او داشت ؟

روایاتی را که محمد نقل میکند اگر مستقیماً از تورات استخراج میشد یعنی توراتی که فساد در آن راه نیافته بود مسلماً برای پیشرفت آئینش مفیدتر بود علاوه چون بیشتر این روایات مجعول در کتابهای تلمودی یافت میشود کاملاً تردید بر طرف میگردد از تمام روایاتی که او نقل میکند قسمت بسیار قبایلی است که در آن کتب دیده نمیشود مهذا یهودیان به بیشتر آنها عقیده دارند و مطابق واقع مینندارند و عده کمی است که مأخذ آنها از میان رفته باشد بر واضح است که اختراع و جعل این روایات بزحمتش نیماز زنده و من یابن دارم که منابع آنها نیز مانند سایر قسمتها وجود داشته و بعدها از میان رفته است و تمام است موجباتی که محمد را وادار بنقل این روایات میکرد بالا دره او را

مجبور مینمود که آنها را از منابع صحیح و قابل اعتمادی اخذ کند که یهودیان هم -
 عرش برای آنها ارزشی قائل بودند و البته لازم بود که برای اخذ این اخبار
 روایات به یهودیان دانشمند عصر خود مراجعه نماید تا بتواند نشان دهد که
 مردمان عهد، تورات چه نوع مردمی بوده و چگونه خدا با آنها حرف زده و چه
 تعلیمات و دستور هائی بآنها داده است و بدیهی است که برای انجام این مقصود
 باید بوسائلی مراجعه نماید که ملامت زمان در دسترس او میگذشت و همه
 یهودیان آنها را قبول داشتند و اگر کسی اعتراض کند که چرا این روایات را
 از خود کتاب تورات استخراج نکرده اعتراضی بی مورد است زیرا که در آن زمان
 هیچکس با این کتاب اصلی آشنائی نداشت و محض احترام آنرا در زادبوم فراموشی
 جای داده و بان مراجعه نمی نمودند و بهمین جهت کسی از متن آن اطلاع نداشت
 بطوریکه اگر ممکن بود کسانی به نقل آن پردازند مثل این بود که بخواهند
 مبتکر عام تازه ای شوند و عالمی را در حیرت فرو برند و باری بردوش خود
 بگذارند که ابدأ مربوط بآنها و بطریق اولی بکسی که ادعای پیغمبری میکند
 نباشد بنا بر این محمد تنها راه باز را اختیار کرد و چنین راهی را هم با هوش
 فناری و غیره ذاتی پیدا نمود و غیر از این هم چاره ای نداشت چه اگر این
 راه را اختیار نمیکرد در معرض انتقادات و ملامت های بیش بینی نشده عیویان
 واقع میکردید .

راجع بمعلومات او نسبت بمذهب عیسویت نیز باید از او دفاع کرد و
 عیویان هم عصر خود را ملامت میکند و منتقد است که آنها هم مانند یهودانجیل
 را تحریف و خراب کرده اند البته باید اظهارات او را که بحقیقت مقرون است
 قبول کرد و شاید اگر از او دلیل میخواستند با پاره ای از اصول و عقاید که
 ما آنها را قطعی میشناسیم گفته خود را ثابت میکرد و بطور کلی آنچه گفته عین
 حقیقت است زیرا عیویانی که با او آشنائی و آمیزش داشتند کتب انجیل را
 تحریف کرده و شکل دیگری بآن داده بودند .

معلوم است که پیغمبر با فرقه کاتولیک رابطه ای نداشته است زیرا در
 موقیحه او مشنول ابلاغ رسالت خود بود در عربستان و نواحی مجاور آن فرقه
 کاتولیک وجود نداشت عقاید کفر آمیزی که اکنون کاتولیک ها آنها را در رود
 می شمارند و متکی بهمان عقاید قدیمی است که بعدها از میان رفته بطور کامل در آن

نواحی رواج داشت و کتبی که از روی آنها عمل میکردند مجموعه‌ای بود از تفاسیر برانجیل که مؤلفین آنها را پرازخرافات و کفر کرده بودند روایاتی که محمد از انجیل نقل میکند بمقتده مادرست نیست ولی از نظر عدل و انصاف بر او ابرادی وارد نمیشود زیرا که بغیر از این کتب مملو از خرافات و اوهام چیزی در دسترس او نبوده است و بنا بر این باید اعتراضات و اتهاماتی را که کتیبشان است باو بقلم آورده‌اند بکلی دور انداخت .

چیزی که در آن تردید راه ندارد این است که محمد در حالیکه برای استمداد این مدارک نادرست عبری و عیسوی را در شربت خود داخل میکند نسبت به هر دو مذهب احترام فوق‌العاده و خالصانه‌ای نشان میدهد و از برداشتی که این دو مذهب را خراب و فاسد کرده‌اند و بدستورهای اصلی آنها عمل نمیکند اظهار تنفر مینماید اما مؤسسن این دو مذهب را محترم میشمارد و مانند قهرمانی دست هر دو را گرفته و با عراب معرفی میکند که اینها فرستادگان آسمانی هستند و هر دو از ظهورات حق الهی میباشد و متوالیا از طرف خدا به پیغمبری مبعوت شده‌اند و باید احکام و اوامر آنها را قبول کرد آن نهادارای روایات و دستورهائی بوده‌اند که باید پاک و با خلوص کامل باقی بماند و بهمین جهت است که محمد از خرافات خدا برانگیخته شده است تا این امر را انجام دهد او خدا نیست و حتی مدعی هم نیست که مانند موسی رابطه مستقیمی با خدا داشته و یا مانند عیسی صاحب معجزات باشد بلکه بشری است ناتوان و امی که خداوند او را انتخاب کرده تا او امر او را بتوسط جبریل اخذ کند و ملک‌المرش هم این اوامر را نخر بر شده برای او می‌آورد و او خود هیچ عبارت یا جمله‌ای را بر آنها اضافه نکرده است بلکه بدون اضافه یا نقصان حرفی تمام از طرف خدا بر او نازل شده و خلاصه اینکه قرآن کنابی است الهی و متمم لازمی است برای اصلاح کتب بهود و نصارا که با دست پیروان خود تحریف شده و فساد در آن راه یافته است بنا بر این باید فهمید که پیغمبر با این سه کتاب یعنی توراة که آنرا نخواند است و انجیل که تحریفاتی در آن شده و قرآن که ملک‌المرش برایش آورده چه میخواهد؟ البته او چیز دیگری غیر از خلوص عقیده قدیمی اعراب و پیغمبران قبلی و شیوخ

قدیمی و عقاید پاک ابراهیم و نوح و آدم و حوا نه می‌خواهد و خلاصه آنکه او هیچگونه بدعتی نیآورده و هیچ از خاطرش عبور نکرده که برعکس زمانهای گذشته يك زمان بهتر و خوبتری برای عالم بشریت بیاورد او مدعی است که می‌خواهد بزمانها بسیار دور و روبه عقیده پاک جنت‌البدن برگشته و آن عقیده را که مرور قرنها پد خاکستر آلوده کرده بکلی پاک و تصفیه نماید پیمه برهنه این عقیده رانه در تورا و نه در انجیل جستجو یا مشاهده میکرده است زیرا که این دو کتاب برای آتاتانقاد و مقایسه در حکمت الهی بوده است و در دو امر هم افکارش متوج عقاید اعراب بود باسننای بت پرستی که بد با آنها اختلاط پیدا کرده است پر بهتر آن است که با او همراه شویم و به مشاهده عقاید قدیمی اعراب بپردازیم. (۱)

فصل سوم

عقاید اعراب

منشاء و توسعه مذهب تشیع

عقیده اعراب شاخه بسیار ضعیف و خشکی بود از عقیده کلدانیان و بهولت میتوان دریافت که در قرون بسیار دور مردم بادی به نشین و صحرا گرد نه آن فراغت خاطر و نه آن تمایل را داشتند که به تفحص پردازند و وارد در فلسفه مکاتب بین‌النهرین بشوند و بطریق اولی آن توانائی فکری را هم نداشتند که در جاهای دیگری بنیر از آنجا به تجسس عقاید مذهبی پردازند این قبایل صحرا گرد مانند مردم رومیة الصغرای امروزی بوسیله تجارت و سیاست و رفت آمد کاروانها و هم چنین برای چپاول و غارتگری با مللی که از حیث نژاد و تمدن بر آنها برتری داشتند در تماس بودند و نمیتوانستند از آنها کناره گیری نمایند و البته بحکم اجبار میل هم نداشتند که از این مال فاصله بگیرند و دور شو و ندومسلم است که اخلاق و عادات آنها نیز بالطبع با اخلاق و عادات مردم شهر نشین ممالک آشور

۱ - پاره‌ای از مطالب این فصل نادرست است و ما انتظار داریم که دانشمندان اسلامی حاشیه‌ای بر این فصل بنویسند و منتشر نمایند. (م)

و بابل متفاوت بود و این تفاوت هم بواسطه فقر و تنگدستی و خشونت طبع و خوی جنگی در آنها باقی مانده بود ولی بالهجهای شبیه بهمان زبانها تکلم میکردند و کم و بیش مانند آنها بامور جاریه مینگریستند و غالباً خراج گزار پادشاهان آنها بودند. عرب بیابان گرداگره میخواست دارای اصول و عقاید معینی بشود ناچار بود که بشهرهای بزرگ برود و از دانشمندان و کاهنان و رهبانان تعلیمات و دستورهای اخذ کند و چنین کاری از زمانهای بسیار دور در میان آنها معمول بود.

بهمین جهت بود که شرایط عمده در میان آنها نفوذ پیدا کرده عرب بدقایق و لطائف فلسفه آشنائی نداشت ولی اصول و مبادی اولیه آنرا میدانست چیزهایی که بهتر و بیشتر از همه بآنها آشنائی داشت همان خرافات و موهوماتی بود که از تماس با طبقات عالی ممالکی که در آنها آمد و شد داشت فرا گرفته بود.

او بوحدهت خدائی قائل بود یعنی خدائی که سخت گیر و شدید العمل است و اصول اخلاقی و عادات معینی هم ندارد و غالباً بدی را هم مانند نیکی خواهان است و عدالتش هم مربوط بآزاده خودش میباشد البته این خدای یکتا در نظر او شایسته تکریم و تعظیم میباشد زیرا که او قادر مطلق است و بیشتر باین نظر قابل تجلیل و ستایش است که همیشه در حرکت و حاضر برای ضربت زدن و تلافی کردن است و میتواند همه جا رسیدگی کند و در تحت هر نوع شکلی در عالم وجود حق در سیارات هم در منتهای عظمت و جلال نفوذ نماید و نیرومیتوان آثار وجود و نفوذ او را در ظهورات قوی یا ضعیف این عالم دید پس باید بتمام این ظهورات با نظر احترام نگریست و در میان تمام این قوا که همه تجلیات خدائی هستند دشمنی برای خود تولید نکرد و او بدبختانه روح اناردارای آن استعداد نیست که بتواند با سهولت تابع چنین وضع درهم ریخته ای بشود بلکه پیوسته مایل است که در تالیقی تاریخی قائم باشد بنابراین عرب آدینه نشین اصولاً این قوه واحد را همیشه احترام کرده و میباید و این عمل در میان این قوای ناشی از قوه واحد برای خود حامیان و نگاهبانان این جاب میباید این همان عملی است که در زندگانی دنیوی برای کسانی که ادارات و اشخاص تعیین

سرکار پیدا میکنند پیش میآید یعنی غالباً مردم چنین تصور میکنند که استعانت از عمال زیر دست مفیدتر از مراجعہ بر رئیس کل است و همین نظر بود که اعراب در صدد این تشخیص بر میآمدند که کدام يك از خدایان قرعی بیشتر بآنها فایده میرساند و بدون اینکه منکر صفات و فضایل و قدرت سایر خدایان بشوند باین خدای مشخص و انتخابی خود علاقه خاصی پیدا میکردند و در میان آنها مباحثاتی توایید میشد که مثلاً فلان خدا از حیث لیاقت بردیگری برتری دارد و تورات هم این مباحث را ضبط و نقل کرده است این نوع آئین بوسیله عوامل کورناگون مانند غیب گوئی و تنفال و تطییر و سحر و جادو و ستاره پرستی که از شهرهای شامی بمرستان سرایت کرده بود و هم چنین بوسیله پرستش بت بزرگ جبل و سایر بتها و بطور کلی با تمام سپاه آسمانی تقویت میشد و مسلم است که موهومات و خرافات زیادی هم که در میان خودمان رواج داشت ضمیمه این عوامل فوق الذکر بود . (۱)

محقق است که اعراب بادمه نشین کمتر از شهر نشینان هوش و حواس خود را متوجه این نوع مسائل تاریک و مبهم میکردند معهودا در غالب مواقع به تقلید آنها و بطریق قبایل کنعانی اطفال خود را در مقابل بتها قربانی مینمودند و با این حال بمرشق سایر ملل سامی بوحدهت پرستی تمایل زیادی داشتند و هیچوقت این تمایل حتی در مواقعی هم که در تحت تأثیر و نفوذ عوامل مختلفه قرار گرفته بودند از میان آنها ناپدید نگردید . نظر باینکه در حیات دنیوی بر رفتار و کردار مستقل و آزاد علاقه تامی داشتند کمتر متوجه بامور عالم اخروی میشدند و اگر هم توجهی میکردند نتیجه مطالعاتشان منفی یا لااقل بسیار محدود بود و روی همین اصل استقلال طلبی بود که بدعت و مجاهدات محمد که میخواست در میان آنها يك مذهب ملامت ناپذیری ایجاد بکند بشدت مخالفت میکردند و حتی در زمان حیات خود پیغمبر و جانشینان اولیه لایق و فعال او هم رسیدن باین هدف اصلی داساسی امکان پذیر نشد اما امروز در تمام عالم اسلامی يك مملکت هم دیده نمیشود که به سلطانی کمتر توجه داشته باشد محققاً همین مخالفتها قبل از محمد هم نسبت بمذهب بالطبیع در عربستان وجود داشت و او اولین کسی نبود که با عشق و علاقه بر ضد بت پرستی و موهومات و خرافاتی که در آئین اعراب راه

(۱) رجوع شود برساله خطمیخی تألیف مؤلف

یافته بود قیام نماید بلکه قبل از او هم اشخاص باهوش و روشن فکری درصدد پیدا کردن شریعتی بودند که اعراب را بطریق مطلوبی بطرف وحدت‌شناسی سوق دهد. مذهب یهودیان هم با ذوق و سلیقه اعراب موافقتی نداشت و آنها نمی‌خواستند تابع اصول و عقایدی شوند که رجحان اسرائیلی زیادی داشت و چون خانواده عرب را مرکز عالم میدانستند نمی‌خواستند مانند قوم یهود طریقه خاصی برای خود ایجاد نمایند و البته به‌سویت هم تمایلی نداشتند زیرا که این مذهب نیز اختلاط و امتزاجی پیدا کرده بود مخصوصاً عقیده به تثلیث در گوش اشخاص منطقی بادیه‌نشین صدای خوشی نداشت.

در واقع اصول و عقاید از منته گذشته که شاید در پاره‌ای از جاها آثار کمی از آنها باقیمانده بود در خاطر آنها ارزش قابل ملاحظه‌ای داشت و این اصول و عقاید بسیار عالی عبارت از بت‌نابای مذاهب و مسالکی بود که در زمان های دور در مکاتب بین‌النهرین رایج و شایع و در آنوقت ممکن بود کم و بیش آثار آنها را در میان کتب فلسفی و حکمت الهی و نجوم و طب شامیها و یهودیها و ایرانیها دید (۱) اگرچه دانشگاههای مهمی بود که از قدون پدید آمده و بحسب ظاهر در انتشار آن آثار علمی و ازدیاد جلوه و رونق آنها کوشش میکرد ولی در واقع مدارساتی را که در تمام شب این علوم تمرکز یافته بود خراب میکردند. این دانشگاهها در شهرهای (نهاردا - و بمبدینا و ریشیر (۲) و سایر شهرها وجود داشت طلاب دسته دسته از هر نژاد و مذهب و حتی عیسویان مانند سیل بطرف این دانشگاهها روی می‌آوردند مدارس انطاکیه و ادس (۳) که اصول مذهب کاتولیک را تعلیم میدادند با وجود شهرتی که داشتند تحت الشعاع این مراکز علمی واقع شده و جلوه و رونق نداشتند و فقط مختصر رقابتی با آنها میکردند بهترین دلیلی که میتوان در این باب آورد این است که طلاب مسیحی که برای تحصیل علوم و معارف سامی باین دانشگاههای بزرگ میرفتند در موقع مراجعت و فراغ از تحصیل (حتی وقتی هم که در عقیده خود باقی میماندند

(۱) رجوع شود برساله خط میخی من

(۲) Rishir, Bumbédita, Néhardea از شهرهای قدیمی بین‌النهرین

(۳) Edesse یکی از شهرهای شمالی بین‌النهرین

و این عمل بندرت صورت می‌گرفت (غنائمی از مملوومات خود می‌آوردند که کاملاً بر ضد اصول مذهب عیسویت بود و این مسلک های بیشتر را که مدعی شناسائی کامل خالق بودند و دوش بدوش کلیسا پیش می‌رفتند تقویت کرده و با شور و حرارت تازه‌ای در انتشار دنیوت آنها میکوشیدند و تنها روح غربی بود که توانست آن شور و حرارت را خاموش نماید .

دانشگاههای مشهوری که نام بردیم در تمام مشرق زمین تأثیر و نفوذ فوق‌الماده‌ای داشتند و خلاصه آنکه این دانشگاهها در مشرق زمین و خارج از آن چنین نمایش داشته‌اند که علوم و معارف را بحد اعلی و در درجه کمال دارا می‌باشند و البته بدون جهت هم استادان افتخار نمی‌کردند که تنها وارث علوم ز فرهنگ قدیم هستند یعنی علومیکه دایه فلاسفه اولیه یونان بوده و مملوومات اولیه طالس و فیثا غورث و حتی افلاطون و نظایر آنها تمام از این منبع خاوری اخذ شده است و تردیدی نیست که علمای متبحر و نقاد اسکندریه و معتقدین بمکتب افلاطونی جدید در تمام صور و الوان مسلکهای خود اشتراك عقیده دقیقی با علمای مدارس بین‌النهرین داشتند و در هر حال شاگردان کم و بیش با وفائی بودند که با اصول و عقاید سامی امترانی داشتند و مسلم است فرهنگی که خود را با این یادگارهای قدیم آرایش داده و آنها را گواه عظمت خود قرار میداد نه تنها حقیر بشمار نمی‌آمد بلکه دارای يك احترام فوق‌الماده عری نیز بود و مشکل بنظر می‌آید که شهرت آن بقبایل واروهای اعراب نرسیده و در آنها هم تأثیری نکرده باشد زیرا که قطعاً تماس این قبایل با اجتماعات شهر نشین زیاد بوده است و البته مسافرین زیادی همه ساله بشهر مکه برای زیارت خانه کعبه می‌آمدند که در میان آنها اشخاص باهوش و کنجکاو و با مملوومات هم وجود داشت بنابراین در مکه این تماس زیادتر بوده است و امکان نداشت که اهالی مکه بمملووماتی که قرن‌ها مورد احترام تمام ملل آسیائی بود پی نبرده و با آنها آشنا نباشند و بطریق اولی غیر ممکن است شخص محمد که فرزند خانواده بزرگی بود یعنی خانواده‌ای که بواسطه مقام بزرگ نگاهبانی و پرستاری خانه کعبه در میان اعراب امتیازی داشت از این مملوومات بی‌بهره بماند زیرا که در این معبد مقدس غالباً مباحث مذهبی بمیان می‌آمد و او در این مباحث حضور داشت بملاوه محمد نظر

داشتن شغل تجارت مسافرت‌های زیاد کرده و تمام شهرهای شام را سیاحت نموده و با دانشمندان بسیاری مصاحبه و مباحثه کرده بود و خلاصه آنکه شخصی م. اتند محمد که دارای حس کنجکاوی و طالب فهم حقایق بود و با حرارت و میل مخصوصی افکار و عقاید مختلفه را باهم میسنجید و آنها را ترکیب و مقایسه میکرد البته بیشتر از تمام هموطنانش بدو و فرهنگ آذمیان آشنائی و آگاهی داشت علل فوق‌الذکر با اینکه زنی دارد از جمله استنباطات عقلی بشمار میرود که دلائل مثبت و قانع‌کننده ای-دسراه نداشته باشد ولی ارزش واقعی آنها از مطالعه موضوعات دیگری معلوم خواهد شد

علوم و فرهنگ آرامی مانند تمام علوم دنیا ایجاد يك نوع انشاء ادبی تازه‌ای کرده و بالضروره برای زیبایی و خوشنمائی آن قواعد و ترکیبات تحریر را خوب شناخته و بکار برده است. اجتماعات متعدده مختلفه نظیر این ایجاد را دیده و حاصل هر يك مطابق هوش و شرایط موجود در زبان و سلیقه و ذوق محلی و تجربیات دانشمندان بوده است بدیهی است در ممالکی که زبان‌های سامی وجود داشته نیز مانند یونان و روم طرز انشاء خاصی بوجود آمده است و فقط شرایط زبانی و ذوق و سلیقه و نوع معلومات موجود در آنجا باعث تکمیل این انشاء خاص گردیده و در عین حال خواص و آثار نیرومند مرموز که مربوط به تحریرات بوده مطلقاً از آن جدا شده است چنانکه يك انشائی که کاملاً مطابق قواعد انشاء و ترکیب جمل تحریر شده باشد نه تنها پسندیده ذوق و افکار سامی بود بلکه دارای يك نیروی مرموزی هم بوده که در نظر آنها باق-وای طبیعت تجانس داشته و بکنوع آلت سحری و وحشی محسوب میگردد و بطور کلی این ترکیبات ادبی در دانشگاه‌هایی که من در فوق بآنها اشاره کردم مطلوب و دارای ارزش بوده است مثلاً هر گاه يك دانشمند و یادکنری کنایی تألیف میکرد فکرش منوجه این نکته بود که کتاب طوری نوشته شود که سطور آنرا از هر امتدادی که بخوانند يك معنی و مفهوم مذهبی و یا فلسفی از آن استخراج شود ببلاده باید دارای این مزیت هم باشد که اگر بنا بر قواعد مخصوص و مبنی مقادیر حروف را تعبیر دهند معانی تازه‌ای از آن پیدا شود و اگر تمام حروف مجدداً با یکدیگر ترکیب و تکرار شوند باز هم معانی دیگری استخراج گردد

و علاوه بر اینکه معانی متعدد از متن بدست می‌آمد لازم بود که پاره‌ای از این معانی سمد و مطلوب و پاره‌ای نحس و نامطلوب باشد و بدیهی است که بر وزدان این نیرنگها و نشان دادن چنین شبده بازیها کار آسانی نبوده است و با اینکه طرق ترکیب حروف محدود بوده باز هم کوشش داشتند که یکنوع ترکیب جدیدی ابتکار نمایند و البته هر کس بچنین ابتکاری موفق میگردید شهرت و افتخاری پیدامیکرد و چنین عملی یکی از شاهکارهای بزرگ و نتایج مهم حیات یکنفر داشتند محسوب میگردید و مولود بسیار قابل ملاحظه آن عصر بشمار میرفت و بالاخره این متون که در موقع خواندن جز ترکیب نام‌های ملکه-وتی چیز دیگری نبود عملاً متضمن تمام انرژی این نام‌های مختلفه بود بطوریکه چنین یاجنان قدرت که از مختصات صفات الهی بود از آنها بروز میکرد و نسبت به طبیعت تأثیر مقاومت ناپذیری داشت اینها فرمولهای طبیعی بسیار نیرومندی بود و فلسفه نیز نمیتوانست چیزی دیگری پیدا کند که در زیر سرپوش کوچک يك كلمه دو آهنگی و حتی در باطن يك حرفی معنی عمیق تر و بزرگتر از این بگنجاند که در فکر دانشمندی اسرار گوناگون بدون انتهای پدید آورد بدین طریق از علوم سامی طلسمات بوجود آمد و این طلسمات که آمر و فرمانبرمای تمام تصورات و خیالات بود مخصوصاً در آسیا ساخته میشد ولی در تمام ممالک غربی نیز رواج و شیوعی داشت اهالی مکه نیز مانند تمام مردم دیگر دارای طلسمات بودند و طریقه حصول آنها را نیز میدانستند بنابراین محمد بهتر از همه کس میدانست که برای رجعت دادن ملت عرب بوحده شناسی سامی بدون این علم که از برویات ملت سامی و مشهورترین علم آسیایها است و در نزد یونانیان و رومیها نیز شهرتی داشت امکان پذیر نخواهد بود و برای اینکه این علم حقیقتاً مقام مهمی داشته باشد ناچار باید بوسیله يك سبك انشائی ارائه داده شود که شباهت کاملی با تحریرات تمام مکاتب طلسمی که بنا بر عادات احترامی دارد و موجب ارباب میگردد داشته باشد.

قرآن بهمین سبك نوشته شد و پیغمبر هم بهتر آن دانست که خود را امی مرفقی کند تا بتواند برساند که او لیاقت ابتکار چنین صور عالیه و باطنی که در کتاب او دیده میشود ندارد و با اندازه‌ای در فقر استمداد و هوش خود

مباله میکنند که بدفئات عدیده تکرار مینمایند که تنها خداوند قادر است که چنین شاهکاری را که او ارائه میدهد بوجود آورد و محال میدانند که مخالفینش بتوانند چیزی تدوین نمایند که شباهت کمی بکتاب او داشته باشد و من تصور نمیکنم که او در دلایل و ادعای برتری کتاب خود زیاد روی کرده باشد زیرا که در عرب هیچ ترکیب انشائی دیده نمیشود که بتواند با سبک تحریر و علو افکار بعضی از قسمتهای قرآن قابل مقایسه باشد و از زمانیکه این کتاب نوشته شده دیده نشده است که یک نویسنده لغزونی چنین مهارت و فصاحتی را در زبان عرب نشان داده باشد در این مسئله حرفی نیست که کوشش های تمام نویسندگان متعددی که تحریرات آنها دیده شده بجائی منتهی نگردیده و هرگز نتوانسته اند با او برابری نمایند بلکه تحریرات آنها همه پست تر و همیشه تقلیدی از او بوده است بنا بر این آیا امی بودن و بی سوادى که محمد مدعی آن است مسئله غامضی نیست؟ و آیا نباید این مسئله مورد بحث واقع گردد؟ کشتیان ساده لوح عیسوی این بی سوادى را برای ضدیت و مخالفت با او دست آویز خود قرار داده و باشتباه رفته اند نباید چنین ادعائی را قبول کرد که او بی سواد و عاری از معلومات بوده است چه اگر چنین باشد اجباراً باید یا پینمبر شریک شد و اذعان کرد که قرآن بالتمام بتوسط ملك الله از طرف خدا بر او نازل شده است مسلم است که پینمبر در دانستن زبان عرب باندازه ای که مقتضیات زمان ایجاب میکرد است و علم و اطلاع از مطالب ساختگی عیسویان و روایات و اخبار یهودیان و فلسفه آرامیان و زبردستی در انشای مشکل این فلسفه داشته است تبحر فوق العاده در نکات دقیق و لطائف مخصوص زبان عرب و منابع مخصوص آن و فصاحت و زیبایی کلام که از هوش و ذوق مخصوص او تراش کرده نشان میدهد که او بر همه دانشمندان عصر خود بدرجات برتری داشته است مخصوصاً پینمبر در ساختمان طلسمات و ترکیب حروف و جمع کردن معانی متعدده باندازه ای مهارت داشته که هیچکس نمیتواند بپای او برسد همانطور که توراة بقول سحره متضمن چهل و نه معنای درست و چهل نه معنای نادرست است قرآن نیز بنا به مقیده الجاهد از طرفی شامل ستایش و تجلیل ذات احدیت و از طرفی هم متضمن مطالب ناصواب و متیابین و متناقض

است که برحسب افکار کلدانیان در يك کتاب مقدس باید باشد آنچه ذکر شد چیزی نیست که فقط از الهام بوجود آمده باشد بلکه برای ایجاد آنها سرمشق ها و داشتن نمونه های کامل و مطالعه و فکر و کار و حوصله و زمان زیاد لازم است .

هرگاه با این نظر بملاحظه کار بزرگی که محمد انجام داده بپردازیم خواهیم دید که اسلام دینی است که در جریان قرون تنجیسه کرده تازدیت - پرستی مطلق اجداد اعراب یعنی اجداد آشوری آنها را پیدا کند و بنصفیه کامل اخلاق اعراب زمان خود بپردازد و پینمبر حز این مقصودی نداشته است و خلاصه آنکه او اطلاعات و عقاید عیسویان و یهودیان را آلات و ابرار پیشرفت مقصد خود قرار داده است و این دومذهب را بر سایر مسلك ها و آئین ها ترجیح میدهد زیرا که این دومذهب بیشتر از سایر مذاهب عصر او صورت یگانه شناسی دارند و فقط بدلائلی که من ارائه دادم او راضی بقبول هیچ يك از این دوهذهب نمیشود زیرا که این دومذهب از اصول و عقاید آرامی جدا شده اند و اصول و عقاید آرامی را برای پیشرفت مقصد خود بکار میبرد و مخصوصاً برای آنها امتیاز و رجحانی قائل است و در همین منبع است که او شکل مذهب و بیاری از افکار و خیالات خود را جستجو میکند. اوضاع آرامی هم در نظر او تقریباً مانند اوضاع عرب است یا بهتر بگوئیم هر دو در نظر او یکسان است او در آرامی عقیده واقعی صحیحی را بنظر میآورد که بواسطه خبط و خطاهای متوالی و بت پرستی آلوده و کثیف شده است و همین آئین است که او میبایستی پاک و تمیز کند و نسبت به آن سخت خشمگین است وئی از این نظر که آئین مطلوب و مساعدی است یعنی آئین مثری است که سابقاً عقاید واقعی در آن نشو و نما و ترقی میکرده توجه خاصی نسبت بآن دارد و پینمبر بالطبع پیروان این آئین قدیمی که آنها را سابقین مینامند روی موافقی نشان میدهد و مانند عیسویان و یهودیان امتیازاتی برای آنها قائل میگردد و با اینکه اینها گمراه و درخلالت بسر میبردند پینمبر آنها را وحدت پرست میدانند و بطرق متعدده بآنها نشان میدهد که او هم اساساً آدمی است مثل آنها و عملیات سحر و جادو و ستاره شناسی و جبر و مقابله و اعتقاد بطلسمات و قدرت زمانه اصوات و حروف و کلمات

مرکبه و نیروی اعداد را قبول میکند و بطور خلاصه این است محیط معلوماتی که او قبول مینماید و برای اینکه بت پرستی را که در این محیط داخل شده از میان ببرد نمیخواهد تنبیری در عقاید آنها بدهد و اگر هم دلاوه بسیار کم است .

بنابراین دستورهای اخلاقی او مطلقاً بشکل همان دستورهای قدیمی سامی است و البته نظر بمحیطی که پنبمبر در آن جای گرفته بود کاری غیر از این نمیتوانست بیکند پنبمبر شخصا در میان اعراب و مردم هم عصر خود يك فرد خوش اخلاق و موقر و عدالت دوست و بسیار خوش رو و رؤوف و مهربان و بی انداز و بی پنبمرض بشمار میرفت ولی این اوضاع و احوال در دستورها و قوانین او دیده نمیشود بلکه فقط از مخرنمات فطری خود او محسوب میشود زیرا که او در این صدد نبود که در اساس عادات و اخلاقی که قبل از او در زمان او برقرار بود تنبیری بدهد البته اعمال نیک بسیاری از او دیده شده اما آن روحی که در آئیه هم نبات و دوامی داشته باشد در آنها موجود نیست همه بدون نظم و ترتیب و حتی در قوانین حقوقی هم محسوس و مدلل نیست .

یکی از کارهایی که در آن علوهمت نشان داده این است که با دفن اطفال نوزاد جداً مخالفت نموده و این عمل را ممنوع کرده است این عمل در میان قبایل مرسوم بود که چون فحطی آنها را تهدید میکرد نوزادان خود رازنده بگور میکردند در ممالک یونان و روم هم در قدیم چنین عاداتی بود که نوزادان خود را در سر راه میگذاردند و دیگر از کارهای او این است که برای قتل دیه را تصویب کرده و باز از کارهای او اینست که تقریباً محکومیت زانی را غیر ممکن ساخته زیرا که برای اثبات عمل زنا حضور چهار شاهد عینی را لازم دانسته است و همچنین در موازیکه خرافات و توهمات باعث خونریزی میشده گفته است : خداوند کسانی که عفو و اغماش میکنند دوست دارد و بالاخره قوانینی راجع باز دواج مبین میکند و وضع زنها را روشن میسازد و این قوانین هم از آن سخنی که ما خیال میکنیم بسی دور است ولی باز هم بیکدومه دیگر تکرار میکند که این قوانین در حالیکه قابل تمجید است اگر با قوانین قدیمی که سرنگون ساخته مقایسه شود باز دارای نواقسی هست و دستورهای نتیجه

مانند سایر آثار و نتایج فکری روح سامی بر منطق استوار نیست و بالاخره وحدت شناسی سامی هم که پیغمبر بطرف آن روی میآورد و بی اندازه تملق خاطر و دل بستگی بآن دارد دارای دستورهای اساسی و منطقی نیست در تالیم او راجع بذات الودعیت آنچه بر همه برتری دارد نخست لاینهایی بودن دوم قدرت مطلقه اوست در روی این دو سفت مانند شاخه های فرعی که در روی شاخه های اصلی میروید انکار دیگری منسوب میگردد که پیروان چنین آئینی پیوسته میخوانند خود را در صفاتی تکمیل نمایند که مخصوص ذات احدیت است عدالت در این شریعت بلا تعریف و بهم و نامفهوم مانده است و آنرا از جمله صفات قادر متعال میدانند اما باید دید معنی چنین عدالتی که نسبت بخدا میدهند چیست ؟ راجع بآن قبلاً گفته شد که جز اراده خاص خدا چیز دیگری نیست و این اراده جوهرنا محدود نیست که دائماً در تحت يك مظهره مطلوب یا نامطلوبی خود را نشان میدهد و بهمان اندازه که متضمن خوبی است متضمن بدی نیز هست .

البته این يك نقص بسیار بزرگی است که در روح ملل آسیائی تاثیرات زیان آوری دارد عدالت يك موضوع ادراکی نیست که حکمای الهی فهم و تعریف آنرا بقرون آینده محول نمایند و زو اسراری بآن بستگی ندارد و نیز نمیتوان آنرا مانند پستی فرض کرد که در زیر پرده ای پنهان و شایسته احترام باشد . عدالت بایستی مانند حقیقت بی آلاشی ظاهر و آشکار باشد زیرا که عالم بشریت تشنه آن است بلا در لازم است که علم و اطلاع بآن هم با اندازه ای کامل باشد که نتوان بلا اراده در صورت ظاهر و طبیعت آن اشتباهی کرد .

مذهب کاتولیک در این موضوع اساسی و مهم دقیق شده و تا حدود امکان آنرا تعریف کرده است . یکی از روحانیان موسوم به سنت تماس (۱) راجع بعدالت چنین میگوید : برای اینکه این صفت بالطبع و آزادانه بکار آید دو چیز لازم است : نخست اراده محکم و دوم ثبات و دوام و پس از بحث زیاد سرانجام آنرا بشکل فرمولی در آورده و میگوید عدالت صفتی است که باید هر کس همیشه و با اراده ثابت حق دیگری را بخود بدهد در ازمنه جدید هم فلاسفه چیزهومی بر فرمول این فرشته مکتب کاتولیک نیفزوده اند .

Saint thomas - 1

در مذهب اسلام راجع باین نکته اساسی بیانی که شبیه به بیان فوق باشد دیده نمیشود همه جا ابهام و ترس از تفاوت‌های الهی موجود است و فقط باید در مقابل آنها سرفرو داد آورد اسلام جز این چیزی نگفته است باز هم تکرار میکنم که بینمبر در اصول اخلاقی قدیمی هیچگونه تغییری نداده و بهمان اندازه که خود منتقد بوده رسوم و عادات قدیمی را ملایمتر کرده است و این عمل را هم از دردی مهرورافت انجام داده است و راجع باصول و عقاید مذهبی نیز در این فکر بوده که همانهاییکه در قدیم رواج داشته برقرار سازد یعنی خواسته است همان اصول و عقاید آدومی را دوباره زنده کند بنا بر این میتوان باطمینان گفت که اساساً ابتکاری در شریعت او نیست و اگر جمعیتی که در آنجا نبود او بوده از حیث اخلاق جلو نبرده فقط باین نظر بوده که نتوانسته است آنها را از راهیکه در قدیم می‌پسوده اند زیاد منحرف سازد .

نتیجه این عدم ابتکار بالضروره باید همین باشد که ما تاکنون مشاهده کرده ایم کاری که اسلام کرد این بود که لحظه‌ای در روح پیروان خود تردیدی ایجاد نمود و بلافاصله مشاهده شد که هیچیک از جمله‌های هوشی و فکری از منته گذشته از میان نرفته است و چون با فرمولهای مبهم تمام عالم را بطرف خود دعوت میکرد بدون اینکه کسی را مجبور نماید که از افکار و عقاید خود دست بکشد باین صورتی که ما آنرا می‌بینیم در آمده و بعضی را روپوشی است که افکار غیر متجانس و مخالف خود را در زیر آن پنهان کرده و این افکار هم پیوسته در روی زمین که ملو از مواد پوسیده و متفنی است حواصه زده و شاخ و برگ پیدا میکند .

بهترین دلیلی که میتوان برای اثبات موضوع فوق آورده و بدایش وجود آئین تشیع ایرانی است و قتیکه اعراب در جنگ قادسیه امپراطوری ساسانیان را سرنگون کردند پیشرفت آنها بطرف حیرت آوری که پیش بینی آن قبلاً بنسور نیامد شروع شد و همانطوریکه در ایالات یونان پیشرفته‌هایی برای آنها حاصل شده بود در ایران هم بغیر از حیات عمده‌ای نائل گردیدند دلیل این پیشرفت‌ها هم این بود که این دو مملکت قدیمی یعنی ایران و یونان از حیث تجزیه تشابه کاملی باهم داشتند و نمیتوانستند در مقابل سبایان اسلام مقاومت نمایند و پراکندگی است که اگر قنون عرب با وجود انرژی و حیثیانه . . . و حرارت

جنگی و فداکاری و قناعت و بی‌پروائی در مشرق هم مانند مغرب بمالی که علاقه
 بزمآمداران و سران نظامی لایق خود داشتند برمیخورد. مسلماً با وسائل دفاعی
 ممتازی که در این نواحی موجود بود اوضاع صورت دیگری غیر از آنچه بوقوع
 پیوست بخود میگردفت و عمر و هوا و خالدها یعنی سرداران دلیر و باهوش و با فراست
 عرب مجبور میشدند که با سرعت بطرف بیابانهای خود عقب‌نشینی کنند اما کشور
 قدیمی بیزانس (۱) بواسطه فساد اخلاقی سکنه خود در این وقت متلاشی شده و مملکت
 ایران هم نظیر بمال دیگری که تقریباً شهابی بزمان علل داشت از حیث تجربه
 بصورت کشور بیزانس درآمد. بود پیشوایان روحانی یعنی مؤبدان در ظل
 حمایت و سیاست پادشاهان ساسانی يك مذهب رسمی مملکتی تأسیس کرده بودند که
 هیچگونه عقیده مخالفی را تحمل نمیکرد و این خطائی بود که اساساً بیان مرتکب
 آن نکردند.

مؤبدان و دستوران باین نکته اساسی توجه نکرده بودند که خالوده
 بنای خود را در زمینی ریخته‌اند که قبلاً زیر آن خالی شده و عقب خورده است
 در جنوب و در تمام نواحی غربی مملکت ایران مذهب ارباب انواع پرستی
 یونانی و آشوری که با حرکت انقلابی جدید مخلوط شد بود رایج و شایع
 گردیده بود و در شمال هم قبایل مایل بودند که این مذهب جدید پارسی را
 بر سبب بشناسند بلکه مایل بودند که بپوشان آئین ساده اولیه ایرانیان آزادانه عمل
 باشند و احتیاج بمؤبد و پیشوا نداشته باشند این قبایل از اصول و عقاید متدیده‌ای
 که مؤبدان از آرامیها بماریت گرفته بودند تنفر داشتند و نه نقد بودند که مانند
 زمانهای پیشین همان رئیس خانوادها آنها باید پیشوا و نگهدارنده قبیله باشد
 وزیر بار پیشوایان جدید و مهابد آنها نمیرفتند.

علاوه بر مقاومت‌های قبایل دسته‌مخصوصی از عیسویان و عده معتنهایی از
 یهودیان در میان هزاران شکاف نیز اظهار وجود میکردند مخصوصاً یهودیان
 که اجتماعات و قدرت و نفوذی هم داشتند و پیوسته مایل بودند که حکام و سلاطین
 مخصوص بخود راداشته باشند و در صدد بودند که هر چه درهم پیچیده خود را
 دوباره باز کنند و سرانجامی اجیر نمایند و جنگ‌های خصوصی پردازند اجتماعات
 دیگری هم بودند که صاحب طلب ولی در نگاهداری عقاید خود سخت پانثاری

میکردند اینها اجتماعات کوچک یودائی و مانوی و برهمنی بودند فرقه اخیر بیشتر در کرمان و نواحی هرمز اقامت داشت .

نیروئی که مذهب جدید پارسی پیدا کرد دو بهین جهت و وجبات کشفه کشفها و منازعات و حتی جنگها را فراهم نمود تا اندازه ای قابل ملاحظه بود چون این مذهب جدید عده زیادی از اصول و عقاید یهودیان و عیسویان و فلسفه کلدانیان را به ارث گرفته بود . میخواست بکاری دست بزند که غالباً سیاستهای بزرگ را فریب داده است این مذهب میخواست تمام مردم را راضی نگاهدارد و بجای آئینها و کیشهای مختلف قدیمی یک مذهب مرکبی که مطابق ذوق و محلیه تمام اقوام و ملل باشد برقرار سازد و شالوده یک صلح و موافقت عمومی را بریزد و بمباحثات و کشمکشهای دائمی مذهبی خاتمه دهد و بسی شگفت آور است که چنین قصد و اراده ای که اساس آن بر روی انسان دوستی قرار دارد هر دفعه که با یک چنین خلوص اظهار وجود کرده پیوسته بضدیتها و مخالفتها برخورد است و خلاصه آنکه این مذهب ترکیبی جدید پارسی هم اساساً آزار رساننده تلقی شد و در حالیکه ظلم و آزار فاحشی نداشت سرکش و مهاجم جاوید میکرد و منفور جامعه بود یکی از وجبات منفور واقع شدن آن هم این بود که سیاست دولت حامی و پشتیبان آن بود و همین حمایت بالمطابق باعث گردید که عامه نسبت باین مذهب هم مانند سیاست دولت با تخرخشم و نفرت نگاه کنند .

جنگ قادسیه موجبات نجات و آزادی مخالفین این مذهب جدید را فراهم نمود یا یهودیان که گاه بگاه بمنزل میرسیدند و عیسویان که پیوسته آزار میدیدند و تیرید میشدند در تحت لوای پیغمبر اسلام نفس راحتی کشیدند و با اینکه مذاهب آنها با مذهب اسلام مخالفت داشت پیغمبر آنها را با ایمان محسوب داشت و بجز مبلغ مختصری بنسبت حربه چیز دیگری از آنها نخواست و بالاتر از همه آنکه آنها را از خدمات نظامی معاف میکرد و سزای سنگین و بیشه و روان که بر خلاف دستورات مذهبی بحکم اجبار آب و خاک و آتش را آلوده میساختند و همیشه طمن و لهن میشنیدند با شتاب تمام دسته دسته رو باسلام آورده و آنرا قبول نمودند و صفوف این فاتحین حربه و طماع را پر کردند این است عللی که وجبات پیشرفت سریع سپاه عرب و بسط ناگهانی اسلام را در آسیای مرکزی فراهم نمود .

با این حالت حکومت ایران بیش از چهار قرن در دست پیشوایان عرب که از حیث دانش و منصب مانند مؤبدان پارسی بودند نماند و نفوذ پارسی با اینکه آن توانائی را نداشت که دست عرب را بکلی کوتاه کند و بتوسعه گذارد اگر پیشوایان روحانی پارسی منلوب شده بودند این منلوبیت با سلطنت ملی و وطنشان توأم بود و پس از چندی یعنی هنگامیکه کدورت‌ها و نقارهای داخلی فراموش شد توانستند وطن رنج دیده خود را از بستر بیماری باندکنند اعقاب مقتدرین و صاحبان نفوذ محلی و مخصوصاً رؤسای قبایل تروت و شرافت و نفوذ محلی را بعد کمال نگاه داشته بودند از طرفی هم باید اعتراف کرد که مسلمانان غاصب تخت و تاج ایران بطوریکه معروف است سخت گیر نبوده و مورحین در این مورد راه اغراق پیموده‌اند .

خلاصه چندی بعد امرای ملوک الطوائف و رؤسای قبایل و روحانی پارسی که در دوران سلطنت ساسانیان از قبول مذهب جدید مؤبدان سرباز میزدند و مطابق سنن و آداب قدیمه خود رفتار میکردند و بهمین جهت منفور مؤبدان واقع شده بودند مجدداً بمذهب پارسی روی آوردند و در نزد مؤبدان آزار دیده عزیز و محترم شدند حتی وقتی هم که سلاطین جاه طلب ترک خواستند در معروطه تسلط خلافت برای خود سلطنتی تشکیل دهند و با اینکه بعضی از آنها مانند محمود غزنوی مسلمانان متعصبی بودند از پارسی شدن ایرانیان جلو گیری نمودند بلکه آنها را تشویق هم میکردند .

ادبیات باستانی مختصر تغییر شکلی دوباره پارسی شدن افتخار و امتیازی پیدا کرد زیرا که بنا بر امر همین سلاطین ادبا و دانشمندان مجبور شدند که پارسی چیز بنویسند و عامه مردم هم در بدگفتن با عراب آزاد شدند و شور و شعفی داشتند حتی نواده‌های کسانی هم که اعراب را با آغوش باز استقبال کرده بودند با آنها بد میگفتند و خاطر کدورت‌های قدیمی که نسبت بمؤبدان داشتند بتدریج رو بضعف گذارد و بهنظمت و اقتدار محو شده مؤبدان افسوس میخوردند باری این عظمت و اقتدار که در تحت خوف واقع شده بود دوباره جانی گرفت و از آن پس سبب پیدایش افکار و خیالات تازه‌ای شد در این موقع از اخلاف پادشاهان قدیم کسی باقی نمانده اما موقمی پیش آمده بود که می

توانستند استقلال ملی از دست رفته خود را دوباره بدست آورند بشرط اینکه يك طبقه روحانی شبیه طبقه قدیمی که از میان رفته بود فراهم سازند و در همین تاریخ بود که ایرانیان وطن پرست در سدد پیدا کردند يك فرمول مذهبی جدیدی برآمدند که اختصاص بخودشان داشته باشد و باندازه ای که مقتضیات زمان اجازه می دهد می شباهت بفره ول های قدیمی نباشد .

در آن موقع ایرانیان نمیتوانستند بکلی شانه از زیر بار اسلام حوالی کنند زیرا که در این موقع تمام ملل دنیا در نظر شرقیان مسلمان محسوب میشدند بملاده اسلام رونقی داشت و قدرت سیاسی محسوب میکردید و جنبه تمدن بخود گرفته بود بنا بر این فلاسف از يك طرف و سلاطین سامانی و غزنوی و آل بویه و دیلمی از طرف دیگر کوشش میکردند که اسلام را منحصر بیک کلمه نمایند و این کلمه هم لازم بود ببنی همانطور که در میان ما اشخاص بی عقیده ای بودند که به نماز و عبادت معتقد نبودند ولی بکلمه عیسویت علاقه ای داشتند و همیشه فریاد میزدند «عیسویت - تمدن» و عام عیسویت شرقیان هم فقط بگفتن کلمه (اسلامیت) اکتفا نمایند .

اما چیزی که بود همه نسبت بوحدت خلافت کینه ای در دل داشتند و در تحت این قدرت و تسلط واحد که حدود آن از اسپانیول تا هندوستان امتداد پیدا کرده بود قادر به نفس کشیدن نبودند بدیهی است که ایرانیان نیز در آرزوی استقلال و آزادی خود روز شماری میکردند اینها اول کسانی بودند که بر ضد خلافت قیام کردند و آنرا نامشروع دانستند و مانند قهرمانانی از حقوق علی و اولادش دفاع نمودند و بدین طریق زمینه خاصی را اختیار کردند و بخیال خود مالک يك اصل مسلم و مشروعی گردیدند و علاقه آنها نسبت باین اصل بسی بیشتر از اصلی شد که ابتدا قبول کرده بودند و خلاصه آنکه بیشتر از خود اعراب عرب شدند و بیشتر از رقبای خود صورت مسلمانانی بخود گرفتند و بمنوان اینکه خلفا کار نامشروعی کرده یعنی انکار خلافت علی را نموده اند بشدت بآنها حمله و گردیدند .

بهر حال پیدایش شیعه و طرفداران آل علی از همین تاریخ شروع شد برافراشتن پرچم و سپر بدست گرفتن در روزهای اولیه باعث اغتشاش و اختلال

موحشی گردید و بدبختی‌های زیادی فراهم ساخت اما سرانجام موجب استقلال ملی ایران و تحکیم آن گردید و بطور عجیبی همان اوضاع اخلاقی و اصول و عقاید ایران قدیم دوباره احیا شد .

اگرچه بحسب ظاهر این قیام و اقدام برای این بود که بنی‌عباس حق تصرف تخت خلافت را دارند ولی در باطن میخواستند آداب و عاداتی که به برخلاف دستورهای اسلامی بود دوباره احیا نمایند هر شهری از اجتماع مجتهدین خود يك طبقه روحانی تشکیل داد و این طبقه دارای مقام و امتیازاتی شد و با اتفاق و اتحاد مندرجاً تمام مملکت را در تحت تصرف خود درآورده و بهرور زمان به مقصود دیرین خود موفق گردید .

چنین آئینی از قرآن یا احادیث و اخبار مسلم پیغمبر که هر يك از مؤمنین میتواند آزادانه بمقیده خود عمل کند بوجود نیامد بلکه شیعه بادستورها و قوانین قدیمی مسلح گردید و همه آنها را بکفته‌های پیغمبر و امامان نسبت داد و خواندن قرآن و تفسیر کردن آن به‌لاها و مجتهدین انحصار یافت تا بهیل خود آرا برای عامه تفسیر نمایند دستورها و قوانین قدیمی که من در فوق هم با آنها اشاره کردم همه از کتب فلاسفه و بیشتر از کتب پارسیان استخراج شد و بدین طریق مندرجاً روزی رسید که مذهب ساسانیان تقریباً در لباس تشیع دوباره اظهار وجود کرد و کمی بعد سلسله صفویه روی کار آمد که آنها هم نوعی از ساسانیان مسلمان بود .

هر گاه در باطن عقاید شیعه غور و بررسی کنیم باین اصول بر میخوریم : خداوند واحد و لایزال مستقیماً در عالم بعملی نمیپردازد بلکه قوانینی برای اعمال وضع نموده و شرایط رستگاری و عذاب دوزخ را معین کرده است و همه باو بازگشت خواهند کرد . پیغمبر عالمترین فرد مخلوقات است :

آیا راستی مخلوق است ؟

در این باب تردید دخالت دارد زیرا که در بسیاری از موارد با خدا اختلاف پیدا میکند و قرآن هم مخلوق نیست بلکه لایزال در فکر خداوندی وجود داشته است و خلاصه آنکه خدا و قرآن و پیغمبر يك وحدت احاطه کننده‌ای را تشکیل میدهند که همان (زر و انه آکر نه) قدیمی را نمایش میدهد یعنی

زمان بدون حدود و کرانه که آئین پاری در قرون اخیر خود بقیه موجودات را بالتمام از آن استخراج میکرد و مدعی بود که بوسیله آن بوخندت پرستی آدای متمایل میگردد و آن عقیده را از خود راضی میسازد .

چیزی که حقیقتاً مهم و مؤثر میباشد وجود امامان است عالم بوسیله آنها بوجود آمده و آنها آنرا حفظ و راهنمایی میکنند و در ماورای وجود آنها جز ظلمت چیزی وجود ندارد و اگر کسی بآنها توجه نداشته باشد مثل این است که مستقیماً بطرف جهنم میرود و چون بآنها توجه کند رستگار خواهد شد این امامان دوازده نفر هستند هر گاه از نزدیک نگاه کنیم در آنها دو عمل متمایز می بینیم . طریقه عمل علی مطلقاً طریقه عمل الوهیت است او مانند اور مزد حافظ و نجات دهنده است ولی اعقاب او با متاسفندان شباهت دارند و این شباهت بحد اعلا در آنها موجود است و اما راجع به عالم و ماده که شیطان سامی بر آنها ریاست دارد و دائماً با امامان مبارزه میکند اگر درست دقت شود بدون اشکال همان اهریمن و شکست قطعی او دیده میشود و تمجیبی هم ندارد که چرا سنی ها با نظر تنفر باین آئین نگاه میکنند زیرا که آنها آنرا با تغییر شکلی که با مهارت بخود داده بدون زحمت میشناسند .

هر گاه نامی که شایسته و مناسب این آئین است بآن بدهند یعنی آنرا آئین پاری محسوب دارند خطائی نکرده اند اما چیزی که سنیان هم بآن پی نبرده اند این است :

مذهبی که مانند مذهب آنها اینطور بهم باشد البته به مؤمنین خود اجازه میدهد که بدون حق بهر جا که مایل باشند وارد گردند هر گاه تنفر و ریه پدگی تولید شود خود اسلام آنرا ایجاد و اجتناب ناپذیر کرده است و در سد دفع آن بر نیامده و دقتی که لازم بوده نکرده است و بطور کلی اسلام چندان مقید نبوده است که بجای آئین پاری مذهب مخصوصی برقرار سازد بلکه در سد تأسیس يك امپراطوری بسیار بر رگی بوده است و میتوان گفت که مخصوصاً مقید بوده است که با شرایط و ولی اشخاص زیادی را در ذریع بر جرم خود دعوت نماید و آنکه این اشخاص اختلافات و ملکی و روحی زیادی داشته باشند و حتماً چنین عقیده ای در فکر تأسیس يك سیستم معین و منظمی نبوده است بلکه در سد سازش و صلح

و تمرکز دادن مال و اتحاد پرچم‌های رنگارنگ بوده است و بزحمت میتوان در آن دستورهایی یافت که اجباری باشد و چون باحرکات روح آسیائی روی موافقت و مساعدت نشان میدهد و مزاحم آن نیست ازهرحیث مطبوع آنها واقع شده و اروپائییانی که تصور میکنند اسلام در معرض تهدید واقع شده و اروپا نهادام میرود اشتباه کرده‌اند و عنقریب خواهیم دید که پس از آنهمه تبدیلات و تحولاتی که تحمل کرده تبدیل شکل دیگری برای آن امکان پذیر نیست . (۱)

فصل چهارم

تصوف - فلسفه

باکمال تأسف باید اعتراف کنیم که عیسویت بطور واقع در آسیای مرکزی وجود ندارد و فقط میتوان بطور یادداشت در ضمن عقاید زنده آسیا درمجله‌ای از آن نام برد بدبختانه من در اینجا چیز قابل ذکری نتوانستم پیدا کنم که لااقل برای احترام نام عیسویت بقام آورم در تمام فرق مختلفه عیسوی چه کاتولیک و چه غیر کاتولیک همان مایب و مفاسد مسلمانی بطور کامل دیده میشود کیشیان و مبلتین مسیحی در یک نوع جهالت و وحشت آوری امرار حیات میکنند و نمیتوانند نسبت بهم وطنان خود هیچگونه عمل شایسته ذکری را انجام دهند و فقط یک مشت موهومات و خرافات بطبقات پست میآموزند تصادفاً وقتی من یک کیشی مسیحی بومی را ملاقات کردم که علاوه بر اشتغال باموری که منضم منافع موقتی او بود گاهی هم بمطالعه موضوعات معنوی میپرداخت پس از مختصر مصاحبه‌ای دریافتم که او هم بمسلك تصوف گرویده و علاقه خاصی باین مسلك دارد البته این قضیه را باید بطور ساده تلقی کرد زیرا که این کیشیان تماسی با

(۱) لازم است مورخین آگاه و علمای متبحر ما اجوبه کافی و شافی راجع باین فصل بنصوص بنویسند و اشتباهات مؤلف را تشریح نمایند تا بیک یا دو زبان اروپائی ترجمه و منتشر گردد زیرا که این کتاب در اروپا خواننده زیاد دارد و تا کنون چندین بار تجدید طبع شده است (۲)

اروپائیان و معلومات آنها ندارند و بمطالعه کتب حکمتی آنها نمی پردازند و سرفنظر از اینکه چنین کتبی را در دسترس خود ندارند تمایلی هم بداشتن آنها بروز نیندهند و اگر بر توی از علوم و فرهنگ و معنویات بر آنها تابیده باشد همان است که از محیط مسلمانی بر آنها تابیده است و چون در آسیای مرکزی تقریباً ملک تصوف عمومیت پیدا کرده اینها هم آنها پذیرفته اند و نظر باینکه اصلاحاتی هستند قایق این ملک را پسندیده و کم و بیش اصول آنرا در مذهب مخصوص خود نیز داخل کرده اند حتی به کثیسی هم بر خوردم که در رم تربیت شده و با آسیا آمده بود و نیز پس از چندی این ملک را پذیرفته و از جمله صوفیان واقعی محسوب میشد .

بطور کلی این تنزل مقام واقفیت و عمومیت دارد و چیز باور نکردنی این است که اخلاق این بدبختان بقدری رو با انحطاط رفته که بسی پست تر از اخلاق مسلمانان است و من نمیتوانم آنطور که باید و شاید این حقایق تلخ و حزن آور را تشریح نمایم پس از آنکه مدتی در این باب فکر کردم عاقبت باین نتیجه رسیدم که علت اصلی این انحطاط اخلاقی شاید مربوط به پستی طبقه اجتماعی بوده که اینها بآن تعلق داشته اند این جماعت که ابتدا به پیوستگی گرویده اند از بقای قبطی های مصری و یا کلدانیان زارع ایرانی بوده اند طبقات عالی اجتماعات نتوانسته اند مدت زیادی از فریبندگیهای قدرت و ثروت و احترام چشم پیوشند و بزودی مذهب فاتحانه اسلام را که از آنها درخواست فداکاری نمیکرده قبول کرده اند و طبقه دانی که در پیوستگی مانده اند کسانی بوده اند که هدایت کردن آنها اهمیتی نداشته و بزحمتش نمیآرزیده است .

یهودیان آسیائی باندازه عیویان سزاوار تحقیر نیستند قسمت زیادی از این قوم مزوجه تحصیل منافع مادی هستند و بلباس خوب و آراستگی هیکل علاقهای ندارند و بهمین جهت در محیط اجتماعی روی خوشی نمی بینند و احترام و عترتی ندارند ولی در آسیا هم مانند سایر جاها نیروی اخلاقی و روحی مذموبی را اردست نداده اند و همین نیرو و غرور آنها را باند نگاه داشته یعنی هم در سطح آنها فَلَکَت ها و مصیبت هایی که دیده می بینند شناور هستند و عده ای هم در میان آنها دیده میشوند که معقد بآئین و کتب و علوم و فرهنگ خود میباشند مدت یکصد سال است که مطبوعات اروپائی کتب و مجلات عبری، آسیائی میفرستند

وعدۀ بيشماري ازاين مجلدات در نزد يهوديان ديده ميشود در هر اجتماع كوچكي حتى در شهر هاي غير مهم و قصبات و دهكده هاي داخلي آسيا كتب اساسي كه در ايتاليا بطبع رسيده در مجامع و منازل آنها يافت ميشود اما در كاپسا هاي عيويان چنانكه در پيش ذكر شد ابدآ نظير آنها ديده نميشود .

يهوديان روحانيون دانشمندی هم دارند كه بعضي از آنها در معلومات تلمودي و فلسفي متبحر هستند روزي يكي از متبحرين آنها نزد من آمد و راجع به « اسپينزا » (۱) و مسلك فلسفي « كانت » (۲) صحبت بديان آورد و از من توضيحاتي خواست و مرا از پرسش هاي خود متحير ساخت اينها اين افكار روشن و نام فلاسفه معروف را كه هيچكس تصور نميكنند كه با آنها آشنائي داشته باشند در كتيب پيدا کرده اند كه مخصوصاً از مملكت آلمان بايران وارد ميكنند و مخزن آنها هم در بغداد است بملاوه بدون اينكه فواصل و مسافات بيوده موجب توقف آنان گردد باهم كپشان باخترى خود روابط كاملی دارند و براي اطلاعات مذهبي و نكات قانوني و مسائل حقوقي و مدني هميشه مستقيماً بهمكيشان خارج مخصوصاً به پيشواي بزرگ مذهبي خود موسوم به « رابن » كه در بيت المقدس اقامت دارد و او را در مراسلات رسمي « شاه اسرائيل » خطاب ميكنند مراجع مينمايند و ادهم با تبحر و تسلطي كه در مسائل مذهبي و حقوقی دارد با آنها جواب هاي كافي ميدهد . عقیده و رأي اين پيشوا در نظر آنها حكم قانون قطعي را دارد و علاوه بر اينكه كاملاً با نام هم مذهبيان تواناي اروپايي خود و نوع فكر آنها آشنا هستند غالباً در ايران و هندوستان هم با مبلغين خارجي و يا بهتر بگوئيم با مأمورين جمع آوري اعانه براي يهوديان بيت المقدس هم ملاقات ميكنند و ازدادن اعانه نيز مضايقه ندارند و بواسطه همين مبلغين سيار بود كه سابقاً اخبار و اطلاعات اروپا در ميان آنها انتشار مييافت امروزه هم يهوديان از وسائل ارتباطي كه اروپاييان در دسترس آنها گذارده اند استفاده کرده و با سرعت كارهاي خود را انجام ميدهند مبادله مراسلات و مكاتبات نه تنها بمنظور منافع شخصي و ملي است بلكه غالباً از مسائل و مباحث مذهبي و حتى موضوعات ادبي هم

(۱) Spinoza فيلسوف هلندي معروف كه در سال ۱۶۳۲ در امستردام

تولد يافت و در ۱۶۷۷ درگشت (۲)

(۲) Kant يكي از فلاسفه مشهور آلمان است (۱۸۰۴-۱۷۲۴) (۲)

مذاکرانی بپایان می‌آید مکاتبات آنها کمتر. با زبان عبری است بلکه غالباً بزبان های کلدانی یا آرامی مکاتبه میکنند و مخصوصاً سعی دارند که لطافت ادبی زیادی بکار برند ولی نه بطور دائم. چندماه قبل ادبای یهودی تهران بمطالعه اشعار هجو آمیزی که در نظر آنها قابل تمجید و یکی از رابن های بیت المقدس آنرا سروده بود اشتغال داشتند حال آنکه قوم یهود هیچوقت میل مطالعات فلسفی را از دست نداده و از این حیث تفریبی در فکر آنها حاصل نشده است مخصوصاً در بغداد چند نفر دانشمند هستند که با کمال شجاعت با اصولی که برخلاف مذهب در میان ملت یهود شایع شده مبارزه کرده و میکنند روح یهودی باطبیع کنجگاو است و میل دارد که از ثروت های مادی و منوی آنچه بتواند بچنگ آورد این نکته را هم باید اضافه کرد که عده بسیار قلیلی از یهودیان ایرانی افتخار دارند که از حیث نژاد و منشأ عبری خالص هستند اغلب آنها از ملل مختلفه بوده اند که بعدها بمذهب موسی گرویده اند دسته محدود اول مدعی هستند بخانواده هایی که از ارض مقدس بایران مهاجرت کرده تعلق دارند این دسته نظر باینکه خون خود را پاک میدانند با اراده و میل بادسته دوم ازدواج نمیکنند اما دسته دوم هم داری همان صفات شیطانی و فمالبیت دسته اول هستند آنها هم با میل و حرارت با مسلمانان مباحثه میکنند و هم اکنون رابن ها در تهران در سد چاپ کردن کتابی بر رد کتابی هستند که یکنفر ملای مسلمان در شش ماه قبل بر ضد آنها انتشار داده و پاره ای از موارد مذهبی آنها اعتراض کرده است

یهودیان هم مسلک تصوف را پسندیده و مجذوب آن شده اند و در میان آنها اشخاص لایقی هم دیده میشود که دلبستگی و شیفتگی خاصی بحکمت و فلسفه دارند اما آنچه بیشتر بمطالعه آن مشغولند و عمل هم میکنند علم طلسم سازی و ضامم آن است و مسلمانان هم بطور مسلم یهودیان را در این کار استادان خود مینندارند و باعمال سحر و جادوی آنها اعتماد بیشتری دارند و عامه هم در موقع لزوم برای عملیات سحر و جادو بیشتر به یهودیان مراجعه میکنند (۱)

راجع بمسئله های مختلفه معمولی ایران آنکه بیشتر قابل ملاحظه میباشد مسلک تصوف است و من ناچارم که در این جا چند کلمه ای راجع بان ذکر کنم .

(۸) رجوع شود برساله خط میخی مؤلف

دراروپا دانشمندانی متوجه این نوع فکر ایرانی شده و ترجمه های دقیق و با ارزشی از آن در دسترس عامه قرار داده اند اما این ترجمه ها ممکن است نقایصی داشته باشد که برای فهم چگونگی اصول این فلسفه و دلایل پیشرفت آن نارسا باشد .

پس گوئیم که این مسلک خیلی زود در اسلام بوجود آمد و بطور قابل ملاحظه ای پیشرفت حاصل کرد .

تصوف در تعریف ذات و صفات پینمبر و طریقه عمل او مبالغه را بحد جنون رسانیده و بهمین مناسبت در میان مسلک هایی که کمتر با آن ضدیت داشت پسندیده واقع شد و پیروان زیادی پیدا کرد و خلاصه آنکه دارای خصائصی بود که روح آسیائی را فریفته و شیفته خود میکرد زیرا که طریقه عمل آن مطابق ذوق و سلیقه آسیائی بود و با اینکه در تمجید پینمبر راه افراط و اغراق می پیمود در حقیقت عمیقانه و صادقانه وحدت پرست بود و تمام تمالیم قرآن را راجع به وحدت شناسی با ذوق و شوق قبول میکرد و تنها چیزی که میتوان از مختصات آن محسوب داشت این است که این وحدت پرستی از حد لزوم تجاوز نموده یعنی از ابهام دس نور های قرآن استفاده کرده و بیسی از آنچه مقصود پینمبر بوده بالا نرفته است این مسلک در تحت لباس ظاهری تقوی و پارسائی و خالص عقیده اساس خود را بر روی وحدت پرستی مطلقه قرار میدهد و هیچ وجودی را از خدا جدا نمیداند و فکر هر چیزی است که خدا نباشد و مدعی است که خدا را در همه جا و در هر شئی از موجودات عالم مابینه می بیند اما در زوایای مخفی و گریز گاه ها و انواع پیچ و خمها بهمان اصول و عقاید آرامی ها که کاملاً محکوم شده بود دوباره متصل میگردد و باز هم تکرار میکنم که صورت ظاهر آن بطور ملامت ناپذیری اسلامی است صوفیها کتمان عقیده را بیش از پیروان سایر مسلکها بکار میبرند و در مقابل تفحصات و تحقیقات تهید آمدن فوراً مسیر خود را تغییر میدهند و در تقیه و پنهان کردن اسرار باطنی خود هنرمندی را بدرجه ای میرسانند که مافوق تصور است و بندرت دیده شده است که یکی از پیروان این مسلک از روی مستر و بی اختیار خود را بعنوان وار بخاطر اندازد و برخلاف پیروان سایر مسلکها که همیشه مافی الضمیر خود را پنهان مینمایند درملاً عام نمره بکشد که من خدا هستم .

نظر باینکه تصوف در موقع لزوم بکتمان متوسل میشود و مهارت خاصی در این عمل دارد تمام طبقات اجتماعی شرقی را فریفته و شیفته خود کرده است و وسائل عمل خود را بدرجه کمال رسانیده است این مسلک هم رؤسا و مرشدین و میلین و مجالس و محافل خود را دارد و بحدیج وسائل تبلیغ آن زیاد است که بندرت اتفاق میافتد شخص با هوشی بآن بر نخورده و کم و بیش اطلاعی از آن حاصل نکرده باشد عرفاء و عقلاهی صوفیه معلومات و استعداد و قوت و صفه هوش هر کس را میسنجند و مطابق ذوق و استعداد او صحبت میکنند هر گاه مشاهده کنند که موضوعی تازه وارد در تحریک میکند و کار بر سوائی خواهد کشید فوراً راه خود را کج میکنند زیرا که همیشه دو منعی در زیر دست دارند که هر یک را در موقع لزوم بکار میبرند و همینکه انقلاب احوالی در مستمع مشاهده کردند فوراً با او میگویند که تو در فهم معنی اشتباه کرده ای و مقصود این نیست که تو درک نموده ای و بلافاصله معنی دوم را در پیش او میگذارند و برعکس اگر مشاهده کردند که مده حکمتی مستمع قوی است غذای دیگری با او میدهند که هضمش مشکلتر باشد.

نظر باینکه اشخاص خیالباف و متفکر در مشرق زمین زیاد است برای این نوع متفکرین آشفته خاطر همیشه موضوعات فریبنده و پریشان گوئی هائی حاضر دارند و چون اعتماد و اطمینانی به توانائی طبیبی و قدرت تصور شخصی که تحریک شده و هیجان و شوری پیدا کرده نداشته باشند از مرحله پریشان گوئی هم تجاوز کرده و بهر اندازه که لازم باشد قدم فراتر میگذارند و استعمال تریاک و بنک را با تو صیه میکنند و بخوبی میتوان حدس زد که تا چه اندازه در ملتی که عشق مغرطی ب معنی طبیعی و اخلاقی دارد استعمال حبش و تریاک تأثیر خواهد داشت .

معنی در آسبای مرگری یکی از معایب عمومی است تردیدی نیست که دسنور های مذهبی رسماً و بطور مطلق استعمال مشروبات الکلی را ولو آنکه بحد اعتدال هم باشد ممنوع میکند حتی قوانین عرفی هم شرب آنها را حایر نمی شمارد و مجازانهائی هم برای شاربیین مشروبات الکلی معین کرده که بسیار سخت و غیر متناسب با موضوع است. مهذا این قوانین کاری میکنند و اعمال خالاهی که پیغمبر خواسته است از آنها جلوگیری کند از میان نرفته است بلکه

همه روز و در هر آن هر نوع شخصی مرتکب چنین اءمال ناروا میگردد
 پادشاهان و شاهزادگان و بزرگان و حتی پاره از ملاحا نیز شبهه‌ا را
 بمی خواری و مستی بسر میبرند بانوان حرم سلطنتی نیز مانند دختران بازاری
 و هر جائی باندازه ای در استعمال مشروبات افراط میکنند که نیمه شب همه
 مدهوش شده و سرازیر نمیشناسند و دیوانه وار در روی فرش اطاق میافتند بطوری
 که مصطلح شده عرق و سایر مشروبات الکلی را جای سرد میگویند این مشروبات
 را که بیشتر آنها از اروپا وارد میشود در قوری‌ها ریخته و لاینقطع شبها مانند
 سیل بطرف مدهه‌ها سرازیر میکنند و باید دانست که مقصود این نیست که بهمانی
 کرده و شب را در مصاحبت یکدیگر بخوشی بگذرانند و یا اینکه مقصود
 این باشد که از صرف مشروب متدرجاً به شاشتی پیدا کنند البته چنین مقصودی
 در کار نیست افراط در صرف مشروب برای این نیست که طعم آن مطلوب ذائقه
 آنها باشد زیرا که قبل از بلع آن ترشروئی و اخم و بی میلی نشان میدهند و
 مانند مریضی هستند که میخواهد دوی بدبو و نامطبوعی را بیاشاهد پس از
 آشامیدن هم بادستمال لب و دهان خود را پاک میکنند و نقرتی بروز میدهند
 اعیان و نردنمندان هم اگر مشروبات اروپائی را با بهای گزافی بخرند فقط
 محض فراهم کردن تجمل است و میخواهند با این عمل خود نمائی به هم‌نمان
 نشان دهند آنچه مسلم است این است که آسیائیان دو قسم مشروب را می‌پزند
 قسم اول آنستکه بندریج مستی میآورد و قسم دوم آنکه خیلی زود حالت مستی
 و بی‌هوشی تولید میکند چندسالی است که بمصرف آبجوی تلخ انگلیسی بیشتر
 رغبت پیدا کرده‌اند زیرا که زودتر آنها را مدهوش میکند و دریک بی‌حسی
 کاملی میاندازد و همین است آنچه که آنها کیف و لذت و خوشی محسوب میدارند
 بی‌هوشی و زوال عقل و خواب در مستی بالاترین آرزوی آنها است من اشخاصی
 را می‌شناسم که دانشمند و متبحر در علوم و معارف هستند و نسبت بفرار گرفتن
 معلومات مفیده حرس و ولعی نشان میدهند و ازدقائق و لطائف فلسفه حظ و لذت
 مخصوصی میبرند. مهذا چون شب شد به میخواری میپردازند و مست و لایمقل
 میشوند و بی‌موجب تعجب است که بدون هیچ گونه فکری بچنین وضعی خو
 میگیرند اکنون باز برگردیم بطرف سوفیان که من قسمت عمده آنها را
 خطاکار و مقصر میدانم زیرا که اینها هستند که چنین عادات زبان‌آوری را

در جامه شرقی ممول کرده اند .

در پیش گفتیم که این فرقه وحدت پرست هستند مهذا اگر به مشاهده تمایلات مذهبی آنها بپردازیم این توصیف دقیق فقط مربوط و منحصر است به بعضی از طبقات ممتاز صوفیه و طبقات پست تر همه دارای يك چنین عقیده کاملی نیستند و بیشتر عقیده بگفتار پیشوایان عمده خود مانند محمود شبستری و جلال الدین معروف بحلای رومی و فریدالدین عطار و غیره هستند و کم و بیش برای آنها امتیازاتی قائل اند و چون بصورت ظاهر صوفی شده و کاملاً در اصول مسلک خود تعمق نکرده اند بخدای واحد قرآن اعتقاد دارند و فرض میکنند که پس از مرگ باطناً باین خدای واحد نزدیک میشوند و بیشتر از سایر مسلمانان که سعادت قبول ملک آنها را ندارند در نزد خدا تقرب پیدا میکنند پس اگر اصول اساسی مسلک صوفیه را وحدت پرستی مطلق بدانیم کاملاً مقرون بحقیقت نیست بلکه برعکس بسیاری از آنها کورکورانه باین مسلک گرویده اند در واقع صفت ممتاز تصوف این است که يك سلسله معلومات و اطلاعات مختلف الهی را در پله های نردبانی در معرض نمایش قرار میدهد و این اختلافات معانی یحدی است که میتوان گفت فقط يك رابطه در میان آنها موجود است و آن رابطه عشق پاک و خالص بخدا است که در آسایش روح مؤثر است و در همین حال با يك وضع روحی - بهم احساسات برهیجانی بخدا و انسان و عالم مینگرد تمام فرق مختلف صوفیه عموماً در همین وضع شرکت دارند که همه چیزاً فقط برای تماشا در مقابل انسان باطنی یعنی وجدان و ضمیر قرار دهند و کاری بآن ندارند که این انسان باطنی چگونه انسانی است و راجع باشیاء خارجی چگونه قضاوت میکند و بنا بر این موافقت و سازش کامل در طبقات مختلفه صوفیه و در روابط آنها وجود ندارد بلکه بطور مطلق بانظر تحقیر بیکدیگر نگاه میکنند عرفا که مردمان عالیمقامی محسوب میشوند طبقات پست اجتماعات انسانی و حتی طبقات متوسط آنرا چنین بنظر میاورند که کمی بر حیوانات بی شه و رد بی عقل برتری دارند و هیچ فرقه مذهبی یا فلسفی نیست که با اندازه صوفیه بهر چیز بانظر حقارت بشکرتد يك نفر صوفی که تصور میکند باعلا درجه تصوف رسیده و از حیث مقام عین خدا شده با کبر و غرور بی مانند وبدون اشکال و مانعی باور دارد و موعظه میکند که این عالم خلقت که خود بطرز ناقص و بطور موقت

در آن قرار گرفته بالتمام شایسته تحقیر است و پهنمیزان را مانند گیاهان و حیواناتی تصور میکند که رشد قبل از بلوغ کرده باشند و هنوز مراحل زیادی را باید طی کنند تا بمقام او برسند و نسبت بمعمولات خوب یا بدی که از شخص خودش صادر میشود امتیازی قائل نیست زیرا که او خود را در مقامی می بیند که کلیه تباينات در وجود او منحل شده است با این حال برای اینکه از طریق عدل و انصاف خارج نشویم باید بگوئیم که این ابطال و نسخ تمام قوانین اخلاقی عملاً در نزد آنها به نتایج زیان آور زیادی منتهی نمیکرد زیرا که اینگونه عرفا پیران ناتوانی هستند که گوشه گیری اختیار کرده و در اعمال و افعال مانند مرتاضین هستند و باستانهای صرف افیون و بنک عمل نامشروع دیگری از آنها سرنمیزند و طبیعتاً بیاربی قید و بی حس هستند و آنچه یزیکه باعث میشود که بخود صفت الوهیت بدهند همان سکون و بیحرکتی احساسات است اگر بگوئیم نمونه اصلی این نوع عرفای درجه اول در میان بوداییها نیز موجود بوده و هست گویا اشتباهی نکرده و باشکال و تردیدی بر نخواهیم خورد در هر حال میتوان بااطمینان و در کمال صراحت گفت که این اشتراك افکار آسپایی که من خطوط عمده آنرا ترسیم نمودم یکی از عللی بوده که بینهایت برای ممالک شرقی تاثيرات زیان آوری داشته است و خلاصه آنکه اصول تصوف و استعمال بنک و افیون و مستی جز زوال عقل حاصلی ببار نمی آورد غالباً مذهب اسلام را مورد ملامت قرار داده اند که در قبول جبر راه اغراق پیموده و در نتیجه موجبات فساد اخلاق را فراهم کرده است ولی بمعقده من چنین تصویری خطای محض و دور از عدل و انصاف است سازش دادن میان اراده الهی و اختیار انسان از روی اصول منطقی در هر آئینی باشکال بر میخورده است و با اینحال هیچ مذهب مثبتی نیست که لزوم سازش این دو موضوع یعنی جبر و اختیار را نشناخته باشد البته محمد بسی پیش از سایر قانونگذاران مذهبی در حل این مسئله زحمت داشته است زیرا که او مخصوصاً تمام دقت و توجه خود را معطوف باین نکته کرده بود که شخصیت خدا را با يك طرز معلوم و مشخص ثابت و مبین نماید تا بتواند نتایج حاصله از وحدت شناسی آرای را از میان ببرد و با اندازه ای که ممکن بوده در قدرت کامله الهی و علوم ربانی و صفات مخصوصه خدائی مبالغه کرده و یک پر تگناه عمیقی در میان خالق و مخلوق بوجود آورده است مع هذا خطرات اثبات این موضوع

را هرگز از قلم دور نداشته و در چندین مورد در قرآن و احادیث و اخبار تکرار کرده است که انسان آزاد است و شخصاً مسئول رستگاری یا عذاب خود خواهد بود و ممکن است مؤمن خالص و یا کافر شود و خلاصه آنکه آزاد است که بهشت یا دوزخ را برای خود اختیار نماید و خداوند هم بر طبق عدالت خود با او رفتار میکند و هر کس را با اندازه لیاقت او جزا و پاداش میدهد.

این دو طرز فکر که باهم اختلاف زیادی دارد اشکال موافقت و سازش این دو موضوع را بطور وضوح میرساند و در این باب جای هیچگونه بحثی نیست و اگر عباراتی را که من ذکر کردم با تباین واضح و آشکاری که دارد در مقابل هم قرار دهند شاید موفق شوند که با منطق خوبی ثابت نمایند که یکی از این دو موضوع با اندازه‌های طرفداری شده که دیگری در مقابل آن محواسـت و شاید هم موفق شوند که این تباین را از میان ببرند بطوریکه از آن چیز قابل ذکری باقی نماند اما اشکال در این است که اگر بخواهند اینفلورنچل مسئله پردازند ثابت خواهد شد که پیغمبر عرب يك آدم منطقی بسیار ضعیفی بوده است که با منابع این دو مکتب فلسفی و پروان آنها آشنائی کامل نداشته است و این برخلاف واقع است و من تصور نمیکنم که حصول چنین نتیجه‌ای بزرگت تفحص آن بیارزد فقط آنچه را که باید درک و کشف کرد که تردیدی در آن راه نداشته باشد مقصود پیغمبر است مسلماً و بلا تردید پیغمبر خواسته است که قدرت اختیار و ارادهٔ انسانی را از قید و بند نجات داده و انسان را مسئول اعمال خود قرار دهد مجتهدین هم با این نکته متوجه بوده و به همین مفهوم اتکاء داشته‌اند علی هم بنوبهٔ خود تصریح کرده است که هر کس منکر قدرت اختیار و ارادهٔ انسانی باشد کافر است غزالی هم در این باب بیانات صریحی دارد و در این معنی و مفهوم جداً پافشاری میکند و شیهه و سنی هم هر دو بدون تردید با این اصول معتقدند و آنرا از جمله اصول مسلم مذهب خود میدانند اما کسانی که تیشه بریشه این اساس زده و شالودهٔ آنرا خراب کرده‌اند و منکر این اصل هستند همان پیروان ملك تصوف میباشد یعنی فرق مختلفه صوفیه. اعمال این فرق شباهت تامی با اعماله کالو بنیست‌های، (۱) با حرارت زمان ما دارد و باید

(۱) Calvin فایده متجدد و راسموی بوده که در مذهب مسیح اصلاحاتی

کرده است. تشریحات مذهبی را حذف کرده منکر اخبار و روایات شده اعمال تمسید را منسوخ کرده و با تغییرات دیگر در مذهب آورده ملك اوردرویس و هلند و اطریش و اسکاتلند شیوع پیدا کرده است (۱۵۰۹-۱۵۶۲) (۲)

اعتراف کرد که همین اسول و عقاید تصوف است نه مذهب اسلام که اهالی ممالک شرقی را جریحه دار کرده و آنها را از کاروان تمدن باز داشته است و مقصود من از ممالک شرقی هندوستان و آفریقا و ترکیه و مصر و ایران است که همه با ممالک تصوف رو به بدبختی میروند و عوامل دیگری هم باین ممالک مدد میبرساند که من پاره‌ای از آنها را در پیش شرح داده‌ام و اینک دو عامل دیگر را که عبارت از انقلابات سیاسی و جاذبه شعری باشد نیز بطور مختصر ذکر میکنم.

بخوبی مشهود است و محتاج با استدلال نیست که رخوت و ضعف چگونه و با چه سولونی در برده‌ی پیدا میشود که پیوسته می‌دیدند سلسله شاهان مختلفه در کشورشان قائم مقام یکدیگر میشوند و شهرها از حملات آنها غارت و خراب میشود و تجارت فلج میگردد و افراد زیادی از هم وطنان آنها کشته میشوند و خانواده‌ها از میان میروند و هر کس بتواند فرار اختیار میکند و بممالک همجوار پناه میبرد.

و قتیکه انسان در دوره عمر خود دو یا سه بار هجوم سپاه سلطان ناتاری را ناظر میشود که با چه شتابی میآید و سلطان ترك یا مغول یا عربی را میبرد که او هم بنوبه خود قبلاً همین عمل را انجام داده است بالطبع در نتیجه این حوادث در اوضاع زندگانی او تحولات و تغییراتی روی میدهد و بطور وقتیکه شخص سعدی را بنظر میآورد که احترامی داشته و شخص بزرگی بشمار میرفت بطور اجبار در سفر بازان داخل شده و بعد در نزد یکی از امرای ملوک الطوائفی عیسوی زندانی گردیده و پس از آن مانند کارگری مصالح گشت و گل برای ساختن قصر و استحکامات «کنت آنتیوک» (۱) فراهم ساخته و سرانجام با پای برهنه پیاده بشیراز عودت کرده استیمادی ندارد که چنین ندارد که هیچ چیز از اشیاء محسوس و موجود حقیقی ندارد و آنچه بر حسب ظاهر دیده میشود آن ارزش را ندارد که زحمت دلبستگی و علاقه بآن را بر خود هموار نماید زیرا که دولت ارزش اشیاء را همین علاقه فراهم میسازد.

عندئذ نبات و دوام هر چیز بخصوص که مدت آن طولانی باشد بالطبع بی‌قیدی انسان را همراه میآورد و یک حالت ابهام و شک و تردید و سفسطائی منتهی بزودی مشرق زمین آزار دیده و ستم کشیده را فرا میگیرد بدیهی است که اسول

(۱) یکی از امرای انطاکیه

و عقاید تصوف هم یکی از صور همان ابهام و تردید است که در آن روح انسانی تصور میکند که باز هم بتواند نیروی خود را با اندازه کفایت حفظ کند و بدین طریق باقیمانده عقاید و آراء خود را بیک عالم تجردی انتقال دهد و تصور میکند که چون باین مرحله رسد این گنجینه‌ها یعنی عقیده دوباره حیات پیدا میکنند و بزرگ میشود بنابراین بر خود میبالد و در عالم غیر محوسی با ذوق و شوق مفرطی بهیچلانه یا بدو بحدی نیرومندانه در این عالم سیر میکند که جز بخود بجز دیگر نمیپزدازد و تنها عقل را در افکار و خیالات خود میبیند و فعالیت را در این میپندارد که در خواب کردن قوا و استعداد های عملی خود بکوشد پس باز هم لازم است تکرار کنیم که همین است حاصل و ثمری که ملک تصوف بیار آورده و همین اوضاع و احوال است که این ملک بشرقیان الهام میکند درست است که چنین حاصلی باعث محو و زوال انسان نمیشود اما مسلم است که وجوب فساد و خرابی نیروهای اخلاقی او میگردد و بالضروره او را بطرف معایب و مفاسد میکشاند .

اما باید دانست که با وجود تمام چیزهایی که این ملک بآن نگاه دارد هر گاه طریق فتح و تصرف روح و قلب را نمیدانست فریبندگیش آفت در توانائی نداشت که هوش و منزه را نیز تصرف نماید و تمایل بفعالیت و کار را از شاهراه واقعی که باید در آن طی طریق نماید برگرداند این ملک برای فتوحات خود از حیث وسائل نعمانی نداشت و توانست در ازمنه بدبختی و نامساعد اغاب از مردمان باهوش را هم در سفوف خود وارد کند . این مردم باهوش چون نمیتوانستند در مقابل نفوذ و اقتدار مطلق نظامی و وحشیانیکه شمشیر بدست داشتند نیروی اراده خود را از روی آزادی و اختیار بکار اندازند ناچار بکلی عقب نشینی اختیار کرده و بتألیف و تدوین کتبی پرداختند که غالباً دارای دقایق و لطائف ادبی بسیار ممتاز و عالی و قابل تحسین است و آنچه را که اصول تصوف قادر بفتح آن نبود مطالب منظوم یعنی شعر بفتح آن موفق گردیدند اسماء سرای سوتیه که امید و آرزو را از انسان قطع میکند و جز با کمالی حاصلی ندارد در تمام خاطرها هست و از هر دهانی بیرون میآید این اشعار در بار بار از نایبهای کسب و تجار و در محافل و مجالس اعیان و بزرگان و حتی در مجالس اعیان

وزهاد نیز بکثرت بزبان می‌آید اشخاصی که کهواره طفولیت آنها در میان این دستورها و نصایح فاسدکننده اخلاق بحرکت درآمده هم‌این دستورها و نصایح را از مطالب و موضوعات کلی عقلانی میدانند و اگر احیاناً کسی پیدا شود که این دستورها در مغز و هوش او تأثیری نکرده باشد از جمله اشخاص خارق‌العاده بشمار میرود نظر باینکه بکثرت تکرار و شنیده میشود که عالم خدقت هیچگونه ارزشی ندارد و در آن حقیقتی دیده نمیشود و محبت زن و فرزند محبتی است کاذب و انسان باشور و عاقل باید خود را در وجود خود مجبوس نگاه دارد و خود را بخود محدود نماید و اعتماد بدوستان و آشنایان خویش نداشته باشد و همه را خائن بنظر آورد و فقط میتواند سعادت را در قلب خود جستجو نماید و غمناک و غمناک خطاهای خود را در باطن خود بهسوءالت تأمین کند و بالاترین حس رافت و همدردی را در وجود خود و بالاخره در خدا بیابد تمجیبی ندارد که خوی خودخواهی در وجود او و امثال او رشد و نمو نماید و اثماری بیار آید که عمده ترین آنها بی‌اعتنائی و بی‌قیدی بچیزهایی است که در اطراف آن‌ها و حتی در خانواده و شهر و بالاخره در وطنشان در جریان است .

در همین جا است که باید به تفحص منابع عمده مفاسد اخلاقی که در جمیع شرقی بآن برمیخورند پرداخت و در همین جا است که باید حس تنفر این ملل را نسبت بحکومت‌های خود از هر نوع که باشد تجسس کرد که در این حال باسولت و سکون و آرامش به قبول و تحمل آن تن در میدهند ازسوء رفتار اداری آسیائی بسی چیزها میتوان بقلم آورد و بهر اندازه که بگویند و ببویسند باز حق واقع را ادا نکرده اند مهذا باید اعتراف کرد که در این عالم هم بدی وجود دارد و هم خوبی و نمیتوان بطور مطلق گفت که بدی بر خوبی میچربد رعایای ایران و عرب و ترک و هندی بطوریکه تصور میشود مظلوم واقع نشده اند و اگر از موضوع این کتاب و مقصود خود دور نمیشدم میتوانستم بدون زحمت مدلل کنم که بزعم آزادی عمل با اندازه کافی برای آنها تأمین شده است . غصب و تصرف املاک و اموال از روی تنگدلی و یا بوسایل قهریه مخصوصاً بمنزله آن است که خوجه انکوری راپس از انکورچینی تا کستان چیده باشند و همیشه عواملی از قبیل قوانین مذهبی و اخلاقی و نقصان وسایل اداری و حکومتی در کار می‌آید که از قدرت صاحبان اقتدار ولو آنکه گاهی مشروع هم بوده باشد جلوگیری

میکند و خلاصه آنکه این ملل آنقدرها در رنج و تعب نیستند که از این نوع زندگانی
 عمومی اظهار بی میلی بکنند بلکه علاوه بر قدر هم که اشخاص اداری را بدو فاسد
 العقیده بدانیم باز هم اشخاص در میان آنها پیدا میشوند که دارای لیاقت و
 صداقت و اراده خوبی باشند اما قاعده کلی این است که عامه همیشه نسبت به هر
 دودسته بدبین و از آنها ناراضی باشد و بیشتر این ناراضی‌ها باین علت است که
 این کارمندان مایلند در رژیم جاری کنونی رفیعی بعمل آید ولی توده ملت بر فرم
 حاضر نیست بلکه پیوسته مایل است که این اوضاع و احوال کنونی و رژیم کنونی
 حکومتی را که از روی اصول و قواعد صحیحی نیست تحمل کند و زحمت رفرم
 بخود ندهد علت اساسی این امر هم این است که نمیخواهند عقیده عامه را که در
 خواب عمیقی فرو رفته بازحمت مواجه شود چه اگر اقدامات اصلاح طلبانه و
 تشکیلات اساسی در کار آید آسایش و راحتی از آنها سلب میگردد و در آن صورت
 منجددین و اصلاح طلبان از عامه کار و زحمت و تنبیر وضع میخواهند بنابراین
 اگر صحبتی از اصلاحات اساسی در فرم رژیم میان آید با نظر تنفر بان‌مینگردند
 و نظر بحدت هوشی که دارند اگر وزیر منقوری معزول شود و وزیر نجفد -
 خواهی بر سر کار آید فوراً این هوش خفته بیدار میشود و به تجزیه و تحلیل
 مقاصد آن وزیر معزول میپردازد و آنها را می‌پسندد و تمجید میکند و بلافاصله
 عملیات جانشینی را مورد ملامت و تنقید قرار میدهد .

بطوریکه تشریح کردم جامعه شرقی با سهولت به بدترین رژیم استبدادی
 تن در میدهد و زیر بار جور و ستم میرود برای اینکه با اصلاحات و رفرم مواجه
 نگردد زیرا که برای رفرم و اصلاحات باید قیام کرد و بر ضد حکومت حاضر
 اقداماتی بعمل آورد و با اتحاد و اتفاق بشورت پرداخت و جنب و جوشی بروز
 داد و چون این کارها در دسر و زحمتی همراه دارد بنابراین بهتر میداند که
 بر حسب عادت بحال افرادی زندگانی کند زیرا که عقل صوفیانه چنین دستور
 میدهد ظلم و جور را که گاه بگاه به تحمل آن اجباراً تن در میدهد از جمله
 نامالومات اتفاقی تصور میکند که به مرور زمان درد و رنج و تأثیرات آن محو
 خواهد شد و بهمین جهت است که اگر به همسایگان و نزدیکان و آشنایان او
 آزار و اذیتی وارد شود ابتدا تکالیف وجود میدهد و دیان با اعتراض میکشاید
 و چنین میپندارد که بنابر تعلیمات عاقلانه و صوفیانه باید در کارهای دیگران
 دخالت نماید .

بدیهی است مادامیکه تصوف با درجات مختلفه اش در روح آسائی استقرار دارد هیچگونه علاجی برای مصائب و درد ورنجی که همراه دارد پیدا نخواهد شد این مسلک قدیمی بقدری نیرومند شده و در عروق و اعصاب ملل شرقی ریشه دوانیده و در اخلاق و عادات مردم این سرزمین نفوذ کرده که بیرون کردن آن بسی مشکل بنظر میآید و مانند همان عادت قدیمی تاریخی که در اجتماع مانده و از دیر زمانی بسی چیره رانیده و با آنها خو گرفته در خاطرها مستقر شده است مهذا چون هیچ چیز درهم ریخته و بی ثبات تر از روح آسائی نیست و هیچ چیز باین اندازه تابع فترهای متعدده مختلفه متحرکه نمیشد خدا میداند که چگونه و در تحت تأثیر چه اسباب و عللی باز هم این روح متوجه عقاید مختلفه ایست که نسبت بیکدیگر بیگانگی تامی دارند و با اینکه مسلک تصوف یکی از اصول ممنوی بسیار توانائی است که کاملاً در این ممالک شرقی تسلط یافته نتوانسته است بطور کلی بمحو و زوال سایر امیال و غرائز آسائیان موفق گردد و نگذارد که هیچیک از آنها بروز و ظهوری داشته باشد هیچ صوفی را نمیتوان پیدا کرد که باطناً پرو و دوازه طریقه نباشد که طرز عمل و نتایج حاصله از آنها با هم مخالفت و تباین کلی دارند تحریکات عجیب و غریب روحی و هوشی و سهل-انکاری در امور رستی و بی-حسی همه از اینجا سرچشمه میگردد و بهمین علت است که از دخول در سیاست اجتناب میکنند و بآن توجهی ندارند و باز بهمین جهت است که همیشه مردد و خواب آلود هستند و دنیا را تفحصات عجیب و غریبی را میگیرند و بخیال خودشان بطرف حقایق پیش میروند و یا بهتر بگوییم میخواهند چیزهای تازه ای را کشف نمایند .

مذهب تشیع که ایرانیان مطابق افکار و خیالات خود بوجود آورده اند مذهبی است که در آن اصول و عقاید پارسی را وارد کرده و در واقع باحیای آن اصول پرداخته اند با این حال باز آن مذهبی نیست که کاملاً با اخلاق و عادات و ذوق و سلیقه آنان توافق و تناسب داشته باشد و بهمین جهت است که پرو مسلک تصوف شده و در توسعه آن کوشیده اند اما باید دانست که این مسلک تصوف هم نمیتواند بنام مسائلی که تشیع بوجود آورده و یا از خود دور کرده است جواب کافی و قانع کننده ای بدهد .

آمیایی طبعاً متضایل به ثنویت است اما آیا برای حصول این مقصود باید دست از خیال وحدت پرستی بردارد؟ اکنون کار بجائی رسیده که تحصیل چنین عقیده‌ای برای آنها امکان پذیر نیست و این مسئله در قرآن بطور آشکار تصریح شده یعنی جزء لاینفک غرائز و امیال ملل سامی است و در عروق و اعصاب آنها ریشه گرفته است پس باید بالضرورة در تجسس چیز دیگری غیر از مملکت تصوف و مذهب رسمی مملکتی باشند و آنهم غیر از فلسفه چیز دیگری نیست.

فلسفه در آسیا تولد یافته و در آنجا فنا ناپذیر است فلسفه قبل از زمانهای تاریخی در آسیای مرکزی بوجود آمده و با کمال قدرت در آنجا استقرار یافته است بطوریکه با اطمینان خاطر میتوان گفت مادامیکه دنیا وجود دارد فلسفه نیز در این ناحیه زنده خواهد بود اگر در مواقع بخصوصی بموانعی برخورد و متحمل خسوف و کسوفی شده چنین پیش آمدی موقتی بوده است فلسفه همیشه در آسیا در مقابل طوفانهای شدید مقاومت کرده است و مانند چراغی که از باد در پناه باشد در گوشه اطاق دانشمندان پرتوانشانی میکرده و چندی بعد پس از برطرف شدن موانع دوباره شعله‌های فروزان خود را بمالعیان نشان داده است درست است که گاهی شعله این چراغ کم میشد و قتیله آن بواسطه نداشتن روغن کافی زغال مانند میگردیده و رو بناریکی میکذارده اما هیچوقت خاموش نمیشده است مخالفین سرسخت آن یعنی مغولها در قرن سیزدهم با تمام قوا بخاموش کردن آن کمر بستند ولی نتوانستند آنرا بکلی خاموش نمایند این طایفه در بدو امر با همان نظر کینه شدیدی که جهالت همیشه نسبت بملوم دارد بفلسفه مبنگر بستند و همینکه کاملاً بر ایران تسلط پیدا کردند و روی آرامشی دیدند و بفکر تشکیلات و اداره کردن ممالک مفتوحه افتادند دریافتند که فلسفه مانع پیشرفت مذهب است و در طرح نقشه آنها داخل نمیشود بنا بر این آنرا به ایلای منصب تسلیم نمودند تا بسرکوبی و محو آن به پردازند آنها هم آنچه در قوه داشتند بکار انداختند و از شکجه دادن و آزار رساندن بآن کوتاخی نکردند اما باین حال باشکست مواجه شدند و فلسفه پس از دیدن انواع زور و شکنجه سرانجام بمرور زمان کار خود را کرد و موقتی رسید که عامه را شمار ملامها حسته و بیطاقت شدند و خود سلاطین مغول هم احساس کردند که یوغ و جانپون شبیه

بسیار سنگین شده و فشار خسته کننده ای بدوش آنها وارد میآورد بنا بر این از روی ناچاری بیاد ابن سینا افتادند و مایل شدند که کتب این فیلسوف را بخوانند و با عقاید او آشنا گردند و چون در آنوقت هنوز پیروان اوزنده بودند و در گوشه و کنار بحال اختفا و انزوا بسر میبردند از موقع مساعد استفاده کرده و از زوایای مخفی بیرون آمدند و تعلیمات ابن دانشمند را در دسترس طالبین قرار دادند. مقارن همین اوقات بود که سلسله صفویه تخت سلطنت ایران را بدست آورد و همپنکه شاهان این سلسله باوج اقتدار رسیدند شهر اصفهان را پایتخت خود قرار دادند و برای علمت و ابهت سلطنت خود در اواخر قرن هفدهم مدارس زیاد باشکوهی ساختند که هنوز هم باقی و جلوه خاصی دارند گنبد های مینائی رنگ و حجرات قشنگ آنها که در اطراف باغ پرازگل سرخ و درختان چنار واقع شده هنوز هم جالب نظر است .

باری شاهان این سلسله به تشویق علم و هنر پرداختند و حکماء و علمای مشهوری در این مدارس بتدریس علوم مختلفه مشغول شدند و منعمین زیادی را بدور خود جمع کردند طلاب متعدد پر و جوان از تمام قسمتهای آسیا بطرف این دانشگاهها روی آوردند و خانواده سلطنتی هم بتقلید پادشاه با عشق و علاقه مفرطی در بهر شرف علم و هنر کوشش میکرد بطوریکه مادر شاه عباس کبیر با کنیزان و خدمتکاران خود همه هفته بمدرسه میرفت و لباسهای زیرین چرک شده طلاب را جمع میکرد و در عوض لباسهای تازه ای بآنها میداد و غالباً میگفت من مایل نیستم که مشاغل پستی از قبیل لباس شویی و غیره روح طلاب و اسنادان را کدر کند و از سیر و مطالعه عوالم معنوی که بآن توجه دارند بازدارد .

در چنین موقع بسیار مساعد بود که در میان حکما و علما و ادبای عالیقدر سیاستمدار سناره درخشانی نمایان گردید یعنی ملائی از اهل شیراز باصفهان وارد شد که محمد نام داشت و فرزند ابراهیم نامی بود و چون در علوم فلسفی مهارتی داشت بزودی شهرتی پیدا کرد و عده زیادی از طلاب به مدرسه او روی آوردند هر کسی میل داشت از نزدیک او را ببیند و مطالبی از دهان او بشنود علاوه بر اینکه مورد تعظیم و تکریم عامه واقع شده بود در دربار سلطنت هم احترام فوق العاده ای داشت و این همان کسی است که تاریخ صفویه را با فلسفه

آرایش وزینت داده و تاکنون هم پرتری و نفوذ خود را در تحت نام معروف ملاصدرا حفظ کرده است. مولا او را آخوند ملاصدرا خطاب میکنند و آخوند یعنی استاد عالی قداست، ملاصدرا نه تنها زیاد تدریس کرده و شاگردان متعددی تربیت نموده است بلکه کتب زیادی هم نوشته است که در دسترس طالبان علم قرار دارد. نظر باینکه این مرد بزرگ هم در فقه و هم در فلسفه تبحری دارد احترام و شهرت فوق العاده ای پیدا کرده است.

شماره کتابهاییکه تالیف و منتشر کرده به بیست مجله میرسد که چند جامد آنها مخصوص و مربوط به تفسیر بعضی از سوره های قرآن و مطالعه دقیق در اخبار و احادیث مسلم و قطعی است. علاوه پنجاه رساله هم راجع بعلوم ماوراء الطبیعه و توحید از خود باقی گذاشته است. این رساله ها بیشتر در موضوعات فلسفی بحث میکنند. چهار کتاب راجع به نکات تاریک و مبهم شریعت اسلام نوشته که همه را در مدت اقامت طولانی خود در کوهستانهای قم تالیف و تدوین کرده است. او در این کوهستانها گوشه گیری اختیار کرد تا بتواند با فراغت خاطر و بدون تفرقه حواس بمطالعه و تالیف پردازد. علاوه بر این کتب متعدده چهار کتاب بنام اشعار نیز نوشته است. هفت بار هم زیارت مکه رفته و در سفر هفتم در هنگام مراجعت بایران در بصره دارفانی را بدرود گفته است.

پدر ملاصدرا در ایالت فارس سمت وزارت داشت و چون از داشتن فرزند محروم بود پیوسته دست بدعا بر میداشت و از خداوند طلب فرزند میکرد. همیشه بفقرا و بینوایان احسان مینمود و بطوریکه گفته اند روزی سه تومان بفقرا بذل میکرد. سرانجام خداوند پسری باو عطا نمود. نظر با استعداد و لیاقتی که این فرزند در کودکی بروز میداد لقب صدرا باو دادند و چون در تحت سرپرستی مربی عاقل و ماهری قرار گرفته بود طولی نکشید که به ترقیات سایان ملاحظه ای مائل گردید. گویند وقتی پدرش محض آزمایش امور نظارت خانه را باو بسپارد نمود تا به بیند چگونه از عهده این کار برآید. پس از چند روز بصورت مجازح او رسیدگی کرد و با تعجب دید که همه روزه سه تومان به توان احسان بفقرا در این صورت ثبت شده است. از پرسر تو بیخ خواست که این مبلغ چیست؟ پدر جواب داد که این احسان برای آن است که خداوند فرزندش بشما عطا کرده است.

خلاصه همینکه صدرا بمرحله رشد رسید آنچه پول بدست می‌آورد همه را به‌صرف خرید کتاب می‌رسانید و به‌طالع آنها می‌پرداخت مخصوصاً سعی بلیغ داشت که آنچه از فلاسفه یونان بزبان فارسی یا عربی ترجمه شده همه را مطالعه کند و همینکه استعداد مسافرت در خود دید از شیراز بقصد تحصیل باصفهان آمد و از اتفاقات عجیب آنکه بمحض ورود باین شهر بحمام رفت و در آنجا بملاقات سید ابوالقاسم فندرسکی که در آن زمان یکی از علمای متبحر در علوم ماوراءالنہر محسوب میشد نائل گردید و با اینکه او را ندیده بود و نمیشناخت با کمال ادب باو سلام کرد عالم بزرگوار پس از پاسخ سلام باو گفت فرزند بطوریکه میبینم تو باید در این شهر غریب باشی مالا صدرا پاسخ داد بلی چنین است بود پرسید اهل کدام شهر و از چه خانواده‌ای هستی و بچه قصد و نیت باصفهان آمده‌ای ؟

صدرا جواب داد من اهل فارس و فرزند ابراهیم وزیر هستم و برای تکمیل تحصیل مخصوصاً فلسفه باینجا آمده‌ام .

باز پرسید در نزد کدام يك از علمای این شهر می‌خواهی بتحصیل پردازی ؟

صدرا جواب داد نزد آنکسی که شما معرفی نمائید .

میرفندرسکی باو گفت : اگر می‌خواهی منزه خود را پرورش دهی برو

نزد شیخ بهائی اما اگر می‌خواهی زبان خود را بحرکت در آوری و در نطق و بیان نیرومند شوی برو نزد میرمحمد باقر .

صدرا گفت : من چندان در قید پرورش زبان خود نیستم و بنا بر توصیه فندرسکی بمدرس شیخ بهائی رفت و در نزد این استاد بتحصیل فلسفه و حکمت الهی پرداخت و بقدری در فرا گرفتن معلومات سعی بود که پس از چند ماهی شیخ بهائی احساس کرد که چنته‌اش خالی شده و دیگر چیزی ندارد که بشاگرد دانش طلب خود تعلیم کند بنا بر این با تمهید مقدمه‌ای او را نزد میرمحمد باقر فرستاد یعنی او را به بهانه امانت گرفتن کتابی بمدرس این استاد روانه کرد .

صدرا بمقصود استاد خود آگاه نبود و بمدرس این استاد که در فن ادب و مناظره و منطق بی‌نظیر بود حضور یافت و پس از استماع درس و مشاهده طرز تعلیم و بیانات او مأوریت خود را انجام داد و مراجعت کرد و چون بازگشت

شیخ از او پرسید اسناد چه میکرد ؟

صدرا جواب داد مشغول تدریس بود .

شیخ بهائی گفت :

آیا تعلیمات او از من بهتر نبود ؟ بدانکه من احتیاجی بکتاب نداشتم
و فقط مایل بودم که تواطرز تدریس و فضائل و معلومات او آگاه شوی از این
بیمد از من دست بکش و بمدرس او حاضر شو و تعلیمات او را فرا گیر .

صدرا اطاعت امر شیخ را کرده و بمدرس میر محمد باقر رفت و در مدت کمی
از حیث فصاحت و بلاغت بدرجه کمال رسید و در فن ادب و مناظره و منطق مرموقیتی
پیدا کرد .

اما قبل از اینکه بطور قطعی قصد اقامت در اسفهان را بکند و در فلسفه و
سایر علوم اسناد الیساتید بشود سختیها و زحمات طاقت فرسایی را تحمل کرد
زیرا که اگر در موقوع ورود صفویه بمقام سلطنت ایران خاطرها احتیاج نامی
ینوسه فلسفه داشت و خود سلاطین جدید هم متعایل بان بودند این علم بطوری
که باید و شاید در نوع شالوده درستی قرار نگرفته بود و معلومات آن زمان
منحصر شده بود بجیزهای کمی که از آنها نتیجه خوبی حاصل نمیشد و فلسفه
مخصوصاً از طبقه روحانی ترس و تزلزل خاطری داشت و همین ترس آنرا فلج
کرده بود و این ترس هم در تمقیب شورشهای مذولوی در آن تولید شده بود که
شاید من آنرا بقدر کفایت تشریح نکرده باشم .

تا موقیمیکه چنگیز خان و جانشینان او با ایران آمدند و بنای سیاست ایران
را سرتگون ساختند اسنادان بزرگ فلسفه مانند ابن سینا و محی الدین وجود
داشتند مخصوصاً ابن سینا بنابر بمقام رفیعی که داشت در روح سلاطین هم نفوذی
پیدا کرده بود و نسبت بمذهب اسلام هم احتیاط را رعایت نمیکرد بلکه بر ضد
تعلیمات مذهبی هم که مدت چهارصد سال در ایران ریشه پیدا کرده بود مبارزه
مینمود و در این صدد بود که فلسفه کلدانی را در قرن یازدهم دوباره زنده کند
و ضمناً پرده ای راهم که فیلسوفان قدیمه مکاتب اسکندریه بر روی آن کشیده
بودند بردارد خلاصه آنکه ابن سینا موفق شد که قسمت زیادی از بکیها را
روش نماید و بهمین جهت بود که اختلافی در دستورها و تفاسیر اسلامی روی

داد و اصول بسیار قدیمی خداپرستی آشوریها شروع باظهار حیات کرد.

اما وقتیکه منولها بایران آمدند یعنی در قرن سیزدهم این نهضت از پیشرفت خود بازماند و حالت رکود و توقیفی در آن پیدا شد زیرا که فاتحین خواستار انتظامات سیاسی بودند و ابداً بمعارف و علوم توجهی نداشتند و نکته‌ای که کسی انتظار شنیدن آنرا ندارد این است که در اروپا آنطور که باید و شاید از روی عدل و انصاف نسبت بقدرت و تسلط و نفوذ منولها توجه ننموده و راجع بزمانهای اولیه و فتوحات آنها اشتباهاتی کرده‌اند شاهان این طایفه در رقیبکه با اقتدار رسیدند پیوسته در فکر ایجاد تشکیلات منظم داخلی بودند که حتی الامکان با نیرومندی و قوه قهریه صورت گرفته باشد و چون برای پیشرفت مقاصد خود مذهب اسلام را پذیرفتند صلاح خود را در این دیدند که باتمام قوا در تقویت و حمایت آن بکوشند و بنا بر این روی مساعدی بفرسایه این سینا و پیروان او نشان ندادند در واقع نمیتوان بطور کلی گفت که شاهان این سلسله نسبت به تمام علوم و صنایع بی اعتنا بودند بلکه بافانالت زیادی بعضی از شعب علوم را تقویت و حمایت میکردند و با اینکه آن ذوق را نداشتند که لطائف و دقائق ادبی را درک کنند انعام زیادی بشما میدادند و احترام نویسندگان و صنعتگران را به منتهای درجه رعایت میکردند و مخصوصاً نسبت به ساختن ابنیه زیبا و باشکوه توجهی داشتند ساختمانهای منولها مانند مساجد تبریز و سلطانیه و درامین با اینکه اکنون خراب و ویران شده است گواه صادق ذوق و سلیقه صنعتی آنها میباشد ولی نسبت بفرسایه علاوه بر اینکه روی خوشی بآن نشان ندادند درصدد زوال آن برآمدند و در انهدام و محو آن کوشیدند اما بطوریکه قبلاً دیدیم کاملاً بمقصد خود موفق نگردیدند یعنی در این موقع هم تعصب مذهبی نتوانست از سقوط و یا لااقل از ضعف و سراقندگی رقیب خود یعنی فلسفه استفاده‌ای بکند بلکه فقط بقدر توانائی بآن حمله ور شد ولی از حملات خود نتیجه‌ای نگرفت و نتوانست کاری را که در نظر داشت باتمام رساند و بسبب تر اینکه خود این تعصب طرف دیگری که هیچ‌کس تصور آنرا نمیکرد با حملاتی مواجه گردید و هرگز چنین پیش آمدهی را از خاطر عبور نمیداد که درصدد دفاع از آن برآید توضیح آنکه مرتکب خطائی شد و از قدرت خود سوء استفاده کرد و از حدود و اوقاتی

خود تجارز نمود و بجزور و تمدی پرداخت در همین موقع بود که هوش ایرانی با تمام نیروی خود اظهار حیات کرد و چون اصول و عقاید کلدانی با شکلی که ابن سینا با آنها داده بود مغلوب شد و سکوت اختیار کرد نوبت بمزدتسیم (۱) رسید که بزبان آید و در تحت ردای طبقه روحانی محمدی اظهار وجود نماید و بالاخره از قرن سیزدهم تا اواخر قرن شانزدهم مذهب تشیع محلی که هوش ایرانی برای خود بوجود آورده بود شکل اولیه خود را از دست داد و روبه مخزن افکار قدیمی آورد و آن افکار را، بالتمام در معرض نمایش قرار داد عادات و رسوم کبری منورک دوباره جلوه و رونقی پیدا کرد و قائم مقام دستور های اسلامی شد در همین اوقات بود که تنویت واقعی که من قبلا بآن اشاره کردم محرمانه و مخفیانه به جنبش آمد و دوباره حیات را از سر گرفت: ایرانیان با عودت این افکار اساسی قدیمی بساختن اخبار و احادیث بی پایانی پرداختند و اصول و عقاید قدیمی که همه تصور میکردند در زمان استیلای طولانی عرب از میان رفته است دوباره در مذهب تشیع که با سلیقه خود درست کرده بودند وارد کردند خلاصه این مذهب تشیع روز بروز توسعه مییافت و عامه هم آنرا می پسندیدند و از مختصات بارز و آشنای ملت ایران محسوب میداشتند و علی رغم پیغمبر عرب تمام اصول و عقاید قدیمی که تصور میکردند مرده است دوباره زنده شد و يك سلسله روحانی تشکیل یافت که از حیث مقام درجه بندی داشت در صورتیکه چنین درجه بندی و تشکیلات برخلاف مقاصد محمد بود و امور بهمین ترتیب جریان داشت و رو ب توسعه میرفت تا زمانی که سلسله صفویه پادشاهی رسید و زمام امور مملکت ایران را بدست گرفت اولین پادشاه این سلسله نه تنها از تمام صوفیان بیشتر از اسلام کناره گیری میکرد بلکه از هر مذهب مثبتی نیز فاصله زیادی میگرفت او وحدت پرست بود ولی تمایلی بمذهب اسلام نداشت و مدت زیادی نسبت بآن بی اعتنائی میکرد و متوسلش این بود که با این بی اعتنائی تمام تأسیسات اسلامی را از میان ببرد ولی بعدها تغییر عقیده پیدا کرد زیرا دریافت که این بی اعتنائی برای او گران تمام میشود و خاسطراتی را در دنبال دارد که بزیان او منتهی میگردد از طرفی هم چون دید که مذهب تشیع بی اندازه موافق

(۱) مذهب زردشتی

طبع عامه ایرانیان واقع شده از روی اسباب و مقتضیات زمان در توسعه آن کوشیدند و در پیشرفت آن فعالیت کردند و علاقه مغربی بان نشان دادند و با اندازه‌ای که توانستند اقتدار و نفوذی بان دادند و آنرا مذهب رسمی ممالکتی کردند اما در واقع چنین مذهبی نه مقید با اسلام بود و نه نسبت به فلسفه ابن سینا توجهی داشت.

اما این فلسفه این سببانی هنوز جنبشی داشت و اخبار حیات میگرد و مانی را منهد و آماده پذیرائی خود میدیدند اروقنیکه مذهب تشیع شروع به فتوحات کرد تاوقتیکه کاملاً از اقتداری بدست آورد اهدا صورت فلسفه ای نداشت و عملیاتی برطبق دستورها و احکام مذهب بود و عریضه ها با پذیرش منکر و منتقل در قضاای نظری و علمی و نظیرات امرا بی را که به تنها در آسیا بلخه در عمه جا فکر اساسی مفر انسانی است قابع و حرسند همیکرد و آن مسائل فزایمی فکری و عقلی محدوداً مطلوب طبع ایرانیان واقع شده بود این غریبه اساسی درهلا سردا نیز وجود داشت و عامه با نظری مافوق انظار عادی و معمولی بان رنگریست .

باوریکه در پیش دینیم این جوان دانستند از مقامات و شایان دنیوی بحلی دست کشید تا بتواند تمام اوقات خود را صرف مطالعه و تحصیل کند و نظیر باینکه تحصیل در آسیا اساساً بر تعلیمات شفاهی قرار داشت و از طرفی هم پیران دانشمند فلسفه ابن سینا متفرق شده بودند و شماره آنها از ترس روحانیان که شباهت مختصری بمنها داشتند رو به تقلیل گذارده بود و زیرا که آئین منبراکه ناره به میان آمده و جانی گرفته بود که الامانع ورود فلسفه ابن سینا بود و ملاصدرا مدت زمانی در زوایای جبال قم منزوی شد تا با فراغت خاطر به تفکر و مطالعه بپردازد و دره واقع لزوم هم در داخله ایران به مسافرت پرداخت و آنچه از انوا و بگوشیا رسیده و قابل ملاحظه بود همه را جمع کرد یعنی آنچه را که آرزو ایشها و عقاید عقلائی ممکن بود باو تسلیم نماید همه را فرا گرفت و پس در شهرها تبککه عبور میکرد و معظا و تبایخ پرداخت و چون در فصاحت و بلاغت و حسن بیان بی نظیر بود و رقیبی در مقابل نبود نداشت مردم با حرس و دواج تمام به گفتار او گوش میدادند و بهمین جهت ستمهس زیادی بدور او جمع شدند و از

مهان آنها ما گردانی را انتخاب کرد که از حیث هوش و شعور و استعداد بر سایرین برتری داشتند اما خود اوتیز از ملامها میترسید و میدانست که نسبت بمقاید و بهانات او اعتراض خواهند کرد و ممکن است در مسد آزار و اذیت او پرازند و خوب پیش بینی میکرد که اگر بخواهد در استحکام اساسی مقاید خود پافشاری کند و مرض اندام نماید حتماً در مرض آزار و اذیت های فوق العاده قرار میگردد و بدین ازمه آنکه فلسفه ای که در فکر زنده کردن آن است شاید آخرین دمق خود را نیز اذ دست بدهد بنا بر این بامتنضیات زمان همراه شد و وسیله عجیب سری یعنی کتمان را بکار برد و چون بشهری وارد میشد فوق العاده احتیاط میکرد و با قدمهای اطینان بخش راه میبرد و خود را مانند آدم عادی ساده ای بجهت هدین معرفی میکرد در پائین تالار مدرس می نشست و سکوت اختیار می نمود و هر جمله ای که از دهان مجتهد مدرس بیرون می آمد تحسین و تمجید میکرد و اگر احياناً از مملومات او پرسش میکردند با کمال سادگی و حجب آنچه از دقایق حکمت الهی شیهه فرا گرفته بود بیان میکرد و با داناتی اطلاعات و مملومات فلسفی خود دم نمیزد و چون جندی بدین منوال میگفتند و مجتهدین او را ملای عادی ساکت و ساده ای بنظر میاوردند خودشان باو اجازه میدادند که در مدرسهای عمومی حاضر شده و بتدریس طلاب بپردازد و بمحض اینکه این اجازه پاو داده میشد در مدرس حاضر میشد و ابتدا موضوع طهارت و نظایر آن را پیش میکشید و مانند کسیکه اصول و مبانی علمی این موضوع را خوب بداند بتدریس میپرداخت اما بلاغت بیان و فصاحت خاصی داشت که طلاب شیفته او میشدند طریقه رفتار او را ملامها هم می پسندیدند و رفته رفته تدریس در سوره ظن آنها بر طرف میشد و دیگر در فکر آن نبودند که او را تحت نظر قرار دهند بلکه خودشان نیز مایل میشدند که تصورات و ادراکات آنها را در قضا یا مسائل مسکوت ببرد و او هم در توضیح این مسائل بنحو شایسته بیاناتی ابرام میکرد خلاصه از موضوع غسل و طهارت بموضوع عبادات میپرداخت و پس از عبادات وارد مسئله ظهور میشد و از ظهور و بوحث الوهیت وارد میکردید و در این موضوعهای احیر بار بردستی و طهارت تام ولی با ابهام بنا گردان خود چهرهائی میگفت و چنین وانمود میکرد که خود بشخصه منکر کتمان کرده میباشد

و مطالبی اظهار میکرد که دارای معانی مختلفه باشد و دلایل منطقی فریبندگی
بکار میبرد که فقط اشخاص باسور و ادراک میتوانستند در آنها راه خروجی پیدا
کنند ولی همه این مطالب را با تالیفات اعتراض ناپذیری اصلاح و مرمت میکرد
و بدینترقی بطور کنایه و ابهام اصول و عقاید ابن سینا را در تمام طبقات باسواد
منتشر مینمود و همینکه شاگردان را کاملاً مستعد میدید و تصور میکرد که میتواند
کاملاً عقاید خود را با آنها بیاموزد پرده از روی گفتار مبهم خود بر میداشت و
در نزد خواص و نخبه شاگردان خود با ننگار اسلام میپرداخت و خود را منحصر آ
شخص منطقی و عالم به نام ماوراء الطیبه معرفی میکرد .

نثار با اینکه پیوسته توجه داشت که در صحبت ها و مباحث تغییر شکل بدهد
بطریق اولی لازم دانست که این تغییرات را در کتب خود نیز وارد سازد و
همین کار را هم کرده است و هر کس آن کتب را مطالعه کند در بدو امر باین
فکر میافتد که تعلیمات او ناقص است یعنی مقصود اینست که اگر کسی بدون
استاد واجد شرایط با آنها مراجعه کند چنین تصویر را خواهد کرد و البته اگر
در نزد استادی بخواند بدون زحمت و اشکالی بمقاصد او آگاه میگردد .

خلاصه بدینترقی شاگردان ملا صدرا نلایه نسل دارت افکار و عقاید
واقعی استاد خود شدند و کلید بیانات او را بدست آوردند یعنی بیاناتی که
نمیخواستند است به تصریح و تشریح آنها بپردازد و در عین حال اصول و عقاید
خود را در آنها بروز داده است و نظر بهمین ملاحظات و احتیاطات بوده که کتب
او از میان نرفته است و امروز هم اشخاص فهیم و باهوش و حتی ملاها نسبت
باین اسناد احتراماتی قائل اند و کتب او مورد استفاده واقع میشود و تردیدی
نیست که در زمان حیات ابن استاد کتب او باعث مسرت خاطر و لذت باطنی
اجتماعاتی بوده که در مراحل منطقی و ادبی وارد بوده اند و از مراجعه
با آنها بقدری حظ و لذت میبردند که مست و مدهوش میشدند البته این اشخاص کسانی
بودند که نسبت بمذهب علاقه ای نداشته و آنرا خشک و خشن بنظر میآوردند و
عاشق فهم موضوعاتی بودند که اوماهرانه در زیر سرپوش قرار داده بود و از
مهارت و فریبندگی این استاد وجد و نشاطی داشتند .

در واقع ملا صدرا مخترع و مبتکر فلسفه خاصی نبوده است بلکه میتوان

بوده و هست و با وجود حوادث و مواقع نا مساعد شمله این چراغ بخوبی محفوظ مانده است و مسلماً گاهی بواسطه وزش نسیم های مخالف بنوسان افتاده اما هرگز خاموش نشده است بهر حال انصاف و عدالت چنین تقاضا میکنند که برای روح بزرگ ملاصدرا عظمت و جلال قدری قائل شویم زیرا که او چراغ فلسفه را در آسیا خوب روشن نموده است .

تذکار این نکته نیز لازم است که ملاصدرا را نباید مانند درویشی بنظر آورد که پیوسته در بیابانها و شهرها گردش میکرده است البته او مایل بوده که در تمام طول عمر خود رنگ ظاهری دیانت وزحد و گوشه گیری و جدائی از مردم را که در آسیا نشانه بارز داشتن معلومات عالیه است اختیار نماید مینماید گاهی هم سلاطین او را نزد خود خوانده و از او قدردانی کرده اند و بنوبت در نزد آنان مظنون و یا دارای عزت و احترامی بوده است چنانکه در اسفهان که آنوقت پایتخت یکی از امپراطوریهای بزرگ دنیا محسوب میشده در مدرسه چهارباغ که بهترین و عالیترین مدارس این شهر بوده سمت استاد الاساتید را داشته و در میان بزرگان و علمای عصر خود مقام بسیار مهمی را احراز کرده بوده .

ملاصدرا يك عده فیلسوفانی را تربیت کرده که امروزه کم و بیش معروفیتی دارند و من در اینجا فقط بمعرفی کسانی که معروفیت بیشتری دارند قناعت خواهم کرد اینها کسانی هستند که فلسفه را محفوظ نگاه داشته و کتب آنها هنوز هم در میان طلاب دست بدست میگردد و مورد استفاده واقع میشود و تصور میکنم که معرفی این سلسله تا این تاریخ مخصوصاً برای اروپائیان خالی از فایده نباشد زیرا که آنها چنین میپندارند که هوش آسیائی مدت دوپست سال است متوقف و راکد مانده اروپائیان خیال میکنند که مردم آسیائی در يك جهل عمیقی فرو رفته اند البته این خیال و تصوری است بی اساس و کاملأ عاری از حقیقت میباشد . صورتی که من از فلاسفه شهر ایران تنظیم میکنم از ملاصدرا به بعد است و باید دانست که مقصود من تنظیم صورتی است از طبقه فیلسوفان نه حکمای الهی اشخاصی ؟ من نام خواهم برد رسائلی هم در حکمت الهی نوشته و غالباً در روی اصول و افکار ماوراء الطبیعه که با اصطلاح ملاحا بوی کفر از آنها استشمام

او را احیاءکننده فلسفه عالی و پرقدر آسیائی محبوب داشت و اگر ابتکاری
 برای او قائل شویم این است که او باین فلسفه لباسی پوشانده که مورد قبول عامه
 واقع شده است ایرانیها عقید دارند که این استاد خدمات بسیار مهمی نسبت
 بفلسفه انجام داده و لیاقت و ارزش شرافت و احترامی را که برای او قائل شده اند
 داشته است مجذوبیت و تملق خاطری که باو داشته و هنوز هم دارند بحدی است
 که تنها به تمجید و احترامی که من ذکر کردم قناعت نمیکنند بلکه عقیده
 دارند که آخوند چراغی را روشن کرده که شعله آن بسی فروزان تر از چراغ
 این سینا میباشد یعنی تنها آن شعله را بجراغ جدیدی منتقل نکرده است بلکه
 در پاره ای از موضوعات عقاید مستغنی اظهار کرده که مربوط به ابن سینا نیست و اولی
 طرح کرده که مخالف عقاید استاد خود میباشد بمقیده من بسی مشکل است که
 آخوند در جریان طولانی احیا کردن یک فلسفه دانشمندان و مؤثر و در زمان
 و محیطی که بسیار با زمان و محیط ابن سینا تفاوت داشته موقیبتی بدست آورده
 باشد که بتواند شخصاً فلسفه خاصی ایجاد کند و من چیزی در کتب او ندیده ام
 که اختلاف مهمی با گفته های ابن سینا داشته باشد و از پیروان ابن سینا هم چیزی
 که بزحمت تفحص آن بیارزد شنیده ام و خلاصه آنکه هر چه بگویند راجع
 بطریقه استدلال و استنتاج و یا مربوط بمسائل فرعیه است لیاقت و شایستگی
 واقعی و بلاحرف ملاصدرا همان است که من در فوق تشریح کردم و بطور
 خلاصه عبارت از این است که آخوند فلسفه قدیمی را در زمان حیات خود
 دوباره احیا نموده و دوره جوانی آنرا تجدید کرده است و شکل صورت ابن سینائی
 آنرا تا آنجا که توانست کمتر طرح نموده و آنرا طوری پرورانده که نه تنها
 در تمام مدارس ایران شایع و معمول گردیده بلکه آنرا مشر و بار آورتر کرده
 و بدین طریق حکمت الهی مذهبی را تا اندازه ای مجبور بمقب نشینی نموده و
 فلسفه قدیمی را با اندازه ای توانا نموده که توانسته است جایی در پهلوی حکمت
 الهی برای خود بدست آورد بمباراة اخیری آنرا بفتح نسل های بعدی که نسل
 حالیه هم جزء آنهاست اصلاح نموده و تمام خرابی هایی که از هجوم مغول
 باصول ماوراءالنہد وارد شده بود ترمیم کرده است. خوشبختانه پس از اصدرا
 هم آثار علمی و فلسفی رو بزوال نرفته بلکه همیشگی در آسیا محوس و مرنی

پهلو سرپوشی فرار داده اند این است صورتی که من تنظیم کرده ام .
 ملامحسن نیز - این دانشمند از شاگردان ملاصدرا بوده و بیشتر در
مفاتیح و مسائل مادرء العظیمه کار کرده است و تقریباً سیمصدساله راجع باین دو
موضوع نوشته و در اغلب آنها بیانات اسناد خود را تفسیر کرده است .
 ملا عبدالرزاق - این فیلسوف نیز تفاسیر و حواشی و توضیحات زیادی
 بر کتب اسناد خود نوشته است این نکته را هم باید در حال عبور تذکردهم
 که مالکین این کتب خطی متوالیاً یکی بعد از دیگری در حواشی کتب خود
 چیزهایی نوشته اند و اگر مالک کتاب شهرتی داشته و یا آنکه عقایدش مورد
 پسند واقع شده بعدها دیگران این حواشی را جمع کرده و بصورت کتابی در
 آورده و در جریانات علمی بکار انداخته اند و شاید هم نویسنده حاشیه قصد
 انشار عقیده خود را نداشته است و نکته قابل ملاحظه دیگر آنکه حاشیه نویسی
 که عادت تمام دانشمندان شرقی است برای ترتیب دادن کتابی نیست بلکه نقطه
 مایلند که افکار خود را نسبت بموضوعی که در زیر نظر دارند در حاشیه یادداشت
 کنند در واقع این حواشی بمنزله مقالات و انتقاداتی است که دانشمندان اروپا
 در مجلات و روزنامه ها درج مینمایند مهذا این حواشی و ایرادات نسبت
 بآنچه که علمای متبحر ما راجع بموضوعی مینویسند کمتر خسته کننده است و
 کمتر نسبت بآئیه عام تهدید آمیز است ملا عبدالرزاق در بکار بردن کتمان کوشش
 زیادی داشته و چنین بنظر میآید که در زمان او سوءظن ملاها و خصومت آنها
 نسبت بمعلومات فلسفی پس از رحلت ملاصدرا زیاد تر شده باشد از قرائن
 چنین استنباط میشود که در این موقع ملاها نسبت بشادگردان ملاصدرا
 اعتراضاتی کرده و در صدبدر آمدند که علمای بزرگ روحانی و بالاخره مملکت
 را بر ضد آنها بشورانند آنها را تکفیر کنند و بهمین مناسبت بوده که ملا عبدالرزاق
 اسلحه معمولی یعنی کتمان را زیادتر بکار برده و بیش از آنچه ملاصدرا لازم
 میدانست بانبات و تبلیغ عقاید شیهه پرداخته بلکه از این حدود هم تجاوز کرده
 نسبت به ابن سینا و محی الدین بیانات ناصوابی بر زبان و قلم آورده است و
 آنها را کافرهای توبه ما پذیر و ارواح شیطانیه محسوب داشته است و بهمین علت
 بوده است که مجمع روحانی او را مانند ملاصدرا بنظر نیامد و از اوصرف نظر

کرده است و چنین پنداشته که چون نسبت با استادان فلسفه بدگویی کرده تغییر عقیده حاصل کرده است بلاوه ملاعبدالرزاق برای اینکه بکلی از اعتراضات مصون باشد بامدای بلند از خبط و اشتباهات استادان خود اظهار تأسف کرده و باین طریق سو وطن ملاها را نسبت بخود رفع نموده است راجع به کتب ملاعبدالرزاق خواننده بسیار کز جکاود قبی هم مطلقاً چیزی پیدا نمیکند که باعث سوءظنی بشود بلکه پس از خواندن یقین قطعی پیدا میکنند که او عالم مذهبی متمصبی بوده است مع هذا شاگردانش از گفتار شفاهی او بهاور وضوح استنباط کرده اند که او هم دارای همان عقیده ملاصدرا یعنی پیرو اصول و عقاید ابن سینا بوده است .

قاضی سعید قمی - این دانشمند نیز شهرت زیادی دارد و در عصر خود در علوم فقه و حقوق بر امثال خود امتیازی داشته و سه جلد کتاب راجع بفلسفه نوشته است .

از فلاسفه ای که به دوازده طبقه اول جانشین ملاصدرا شده و پیرو مکتب او بوده اند اشخاص زیر را میتوان نام برد :

آقامحمد بیدآبادی - این دانشمند راجع باخلاق چیزهائی نوشته و در اصفهان دارای شهرت و اعتبار قابل ملاحظه ای بوده است هنوز هم در آن شهر نام او را با احترام بزبان میآورند .

میرزا محمدعلی پسر میرزا مظفر - میرزا محمدعلی بطور کلی بفلسفه ماوراءالطبیعه اشتغال داشته و مانند بیدآبادی عمر خود را در اصفهان بپایان رسانیده است .

میرزا ابوالقاسم مدرس - این دانشمند بطوریکه عنوانش نشان میدهد در مدرسه دولتی اصفهان تدریس میکرده و نظر باینکه مدت طولانی در آن شهر بتدریس علوم مختلفه اشتغال داشته شهرتی پیدا کرده است .

میلامصطفی قمشای (۱) این شخص چون از اهل قمش اصفهان بوده بهمین مناسبت بقمشهای معروف شده و با اینکه بتدریس فلسفه اشتغال داشته بیشتر در طریق عرفان و تصوف شهرت پیدا کرده است .

ملاهدی نراقی - این دانشمند در منطق و علوم ماوراءالطبیعه متبحر بوده است .

در طبقه سوم پس از ملا صدرا میتوان اشخاص زیر را نام برد:

ملا علی نوری - این دانشمند شاگرد آقا محمد بیدآبادی و میرزا محمدعلی شاگرد ملا صدرا در میرزا ابوالقاسم بوده و علاقه مفروضی به علوم ماوراء الطبیعه داشته است طلاب زیادی در مدرسه او حاضر میشدند و در میان شاگردان او نوریاً دوستان و رفیقان پیدا شده که همه از خود نامی باقی نگذاشته‌اند.

ملا محمدعلی نوری - این دانشمند شاگرد میرزا ابوالقاسم مدرس بوده و اگر برادر ملاعلی نوری نباشد از اقوام نزدیک او بوده است. اگر چه ملاعلی مشهور بوده ولی شهرت ملا محمدعلی از او زیادتر بوده است. یکی از آشنایان محترم من مرسوم به آقاعلی تهرانی که نام او هم در این فهرست ذکر خواهد شد میگفت که ملا محمدعلی مرد متفکر بی نظیری بوده است به علوم ماوراء الطبیعه و منطبق و اخلاق و سیاست مدن علاقه خاصی داشته در این علوم از همه برتر بوده است او نیز عده زیادی شاگرد تربیت کرده و با اینکه در فلسفه تبحری داشت و معلومات زیادی به شاگردان خود آموخت نتیجه‌ای از زحمات خود بدست نیاورد زیرا که در این زمان هم مانند زمان منقول فلسفه گرفتار بحرانی شد و با اینکه کم‌تر مدتها دید و مدت آنهم زیاد طول نکشید دچار وقفه گردید توضیح آنکه پس از تسلط افغانها بر صغویه ایران دچار هرج و مرج و آشوب و ناامنی گردید و بدویم حکومت نظامی و استبدادی کامل نادرشاه افشار بمیان آمد و پس از او هم تشنجات و کشمکشهای داخلی بروز کرد و زندگی و قاجاریه متوالیاً روی کار آمدند و خلاصه آنکه در آخر قرن اخیر کسی به علوم عالی و مخصوصاً فلسفه توجهی نداشت و سلاطین و بزرگان ایران هم آن ذوق و بافرست را نداشتند که از علوم پشتیبانی کنند و بدتر از همه آنکه طبقه روحانی بشدت با فلسفه مخالفت میکرد و احتیاطات و کتمانهایی که ملا عبدالرزاق بکار میبرد در این زمان زیادتر شد.

فلاسفه در این موقع بیشتر احتیاج بدفاع از اتهاماتی داشتند که ملامها با آنها میزدند و در نزد امرای خشن نظامی از آنها بدگویی میکردند و خلاصه آنکه فیلسوفان در این دوره بزحمات و اشکالات زیادی برخوردند و مجبور شدند که کتمان زیادتری در نوشته‌ها و حتی در تعلیمات شفاهی خود بکار برند

.. - پ - سوم مسعی است شده در مدارس هم چندان هواخواهی نداشت
 بعضی میگفتند که فلسفه جز حرف چیزی نیست و برعکس بعضی از آن تمجید
 میکردند و میگفتند فلسفه در زیر رداء خود افکار بسیار عالی دارد که از انشای
 آنها خودداری میکند حتی از فلسفه ابن سینا هم جلوتر افتاده است از طرفی
 هم اصول وحدت پرستی تصوف در تحت تأثیر افکار صوفیان راه اغراق پیبید و
 خلاصه آنکه در این زمان بی نظمی و اختلال فاحشی در علوم و فلسفه ایجاد
 شده بود .

ملا محمد هرندی - پس از ملا محمد علی نوری ملا محمد هرندی در علوم
 ماوراء الطبیعه بر سایرین امتیازی پیدا کرد او نیز شاگرد میرزا ابوالقاسم
 نوری بود این دانشمند در حکمت الهی رتبه و اصول نیز ید طولانی داشت و
 کتابی از خود باقی گذاشته که طلاب بان زیاد مراجعه مینمایند هرندی مخصوصاً
 به علوم ریاضی توجه خاصی داشت و چندین رساله هم راجع باین علوم نوشته
 است .

آقاسید یوسف - سیدیوسف ملقب (با عی) نظر بصف مراجع و نا توانی
 که داشت کسی مضر او نشد با اینکه او فقیه بود و بیشتر در امور حقوقی دخالت
 میکرد از جمله اسفادان فلسفه بشماره برود و در علوم ماوراء الطبیعه قابل ملاحظه
 است این دانشمند نیز از شاگردان میرزا ابوالقاسم مدرس بوده است.
 شیخ مهدی مهدی - این دانشمند اگر چه از جمله علمای متبحر در
 ماوراء الطبیعه محسوب میگردد اما شاگرد قابل ملاحظه ای تربیت نکرده
 است .

ملا احمد یزدی - این شخص یکی از دانشمندان ورزیده و باشجاعت
 بوده است و در ماوراء الطبیعه زیاد کار کرده و تفاسیر مطلوبی در حواشی عد
 زیادی از کتب نوشته است و اشعار و سوره را نیز تشریح و تفسیر کرده است او از
 شاگردان ملا مصطفی قمشای بوده است .

ملا اسماعیل - این دانشمند نیز جای قابل ملاحظه ای را در میان فیلسوفان
 عصر خود اشغال کرده و از شاگردان ملا علی نوری است و چهار رساله نوشته که
 همیشه مورد مراجعه واقع میشود .

حاج محمد جعفر لاهیجی - این دانشمند نیز مدت چهل سال مشغول مطالعه بوده و مدت سی سال هم بتدریس و تبلیغ اشتغال داشته است تفاسیر بسیاری بر اشعار صوفیه نوشته و آقاعلی که اکنون استاد مدرسه سه سالار تهران است بر بیانات او تفسیراتی نوشته است حاج محمد جعفر نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است ملاآقای قزوینی - این مرد نامی که بواسطه معلومات فلسفی و دقت فهم شهرت زیادی دارد . در توضیح و تشریح مسلک صوفیه چیزهایی نوشته است آقاعلی تهرانی در کتب این دانشمند هم مطالعه کرده و تفسیرهایی بر آنها نوشته است ملاآقا هم از مکتب ملاعلی نوری بیرون آمده است .

ملاعبداله زوزی - این دانشمند معروف بملاعبداله درس است و پدر آقاعلی تهرانی است در حکمت الهی و ماوراء الطبیعه و سیاست مدن و ریاضیات نیجری داشته و در نفوذ کلام و بلندی فکر شهرت زیادی پیدا کرده است از کتب او یکی تفسیر مطلوبی است که راجع باحادیث نوشته و دیگری رساله ای است که در توحید نوشته و در آن تمصب مذهبی زیادی نشان داده است .

این دانشمند در فقه و اصول شاگرد بیدآبادی و در فلسفه شاگرد ملاعلی نوری بوده است گویند روزی دره وقتیکه مشغول درس بود یکی از شاگردانش با شتاب در حوزة درس وارد شده و با صدای بلند گفت کوچه از فراشان شاور پر شده است ملاعبداله توجهی بحرف او نکرده و به بیانات خود ادامه داد کمی بعد نوکری آمد و با استاد گفت صاحب منصبان و فراشان شاهی بطرف خانه او می آیند پس از لحظه ای شاه اسب خود را در مقابل خانه ملاعبداله نگاه داشت و باغبان و اشرافی که همراه او بودند امر کرد که در همانجا بمانند و خود به تنهایی وارد خانه شد و در حوزة درس وارد گردید و در گوشه ای نشست ملاعبداله بخواست به تشریفات پردازد اما شاه باو گفت که بدرس ادامه دهد و خود گفاهی برداشت و بمطالعه همان قدمتی که استاد تفسیر میکرد پرداخت و با دقت به بیانات استاد گوش میداد (فقه الحلی شاه ب فلسفه متمایل بود) و پس از اتمام درس از استاد خواست که شاگردان مستعد و بالیاقت خود را باو معرفی کنند استاد هم چند نفر را نام برد شاه مبلنی بمنوان انعام با آنها داد و برای تمام شاگردان مبلنی بمنوان مستمری برقرار کرد تا با فراغت خاطر تحصیلات خود را ادامه

دهند هدیه بسیار ممتازی هم با استاد داد و با کمال احترام از او خدا حافظی کرد و رفت .

مردم آسیا عموماً معتقدند که علم مافوق همه چیز است و اگر عملاً این قضیه را آنطور که باشد منظور ندارند ظاهراً نسبت به علوم احترامی دارند و تعجبی ندارد که سلطان وقت هم نسبت به معارف و علوم احترامی نشان بدهد . حاج محمد ابراهیم نقشه فروش - در همان اوقات که ملا عبداله مشغول تدریس بود حاج محمد ابراهیم هم علوم ماوراء الطبیعه را تدریس میکرد و در این فن تبحری داشت بملاوه در بیان صوفیان هم مقام بلندی را احراز کرده بود مخصوصاً آقاعلی تهرانی در مدرسه خود یعنی در مدرسه مادرشاه بیانات او را تحت مطالعه قرار داده و به تفسیر آنها میپردازد حاجی مذکور از شاگردان ملاعلی نوری و ملا اسمعیل بوده است .

آقایید رضا لاریجانی - طلاب زیادی از دروس این دانشمند استفاده میکردند آقاعلی تهرانی بیانات او را نیز تفسیر و گاهی هم مورد انتقاد قرار میدهد آقایید رضا نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است .

ملا محمد تقی خراسانی - در حکمت الهی و فلسفه تبحری داشت و تمام عمر خود را صرف تدریس کرد او نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است .

ملا ابراهیم نجم آبادی - در شعب مختلفه حکمت الهی و ماوراء الطبیعه بر هم عصران خود امتیازی داشت او نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است .

ملا باقر فشنیدی - در حکمت الهی و ماوراء الطبیعه مهارتی داشت مخصوصاً در مبحث الوهیت و وظائف بارئتمالی که بر ای قیل و قال زمینة خطرناکی است و روحانیون شیهه دقیقاً متوجه این مبحث میباشند مطالعه میکرد اما پس از چندی از این کار کناره گیری اختیار نمود و عبارت پردازی های صوفیه را به ماریت گرفت و به تشریح بیانات جلال الدین رومی صاحب کتاب مثنوی پرداخت ولی باطناً مانند استاد خود ملاعلی نوری پیرو عقاید ابن سینا بود .

آقایید قوام قروینی - در علوم ماوراء الطبیعه تبحری داشت و با شجاعت و بی پروائی چیزهایی می نوشت و چون در زمان فتحعلی شاه بود و این پادشاه هم از علوم فکری و معقول پشیمان میگرد کسی متعرض او نمیشد آقایید قوام در

حکمت الهی مقام بلندی احراز کرده بود تفسیری هم بر قرآن نوشته است او
نیز از پرورش یافتگان مکتب ملاعلی نوری بوده است .

ملا رضا تبریزی - در علوم ماوراء الطبیعه مهارتی داشت وبمسلك و عقاید
ملا صدرا کمالا آشنا بود و کتب او را خوب تدریس میکرد و بیاناتش بسیار فصیح
و در اسفهان در مدرسه جدّه بزرگ به تدریس اشتغال داشت این استاد از شاگردان
ملاعلی نوری بوده است .

ملا سفر علی قزوینی - از جمله علمائی بود که در اخبار و روایات مهارتی
داشت و در فلسفه نیز مطالعات زیادی کرده بود او هم از شاگردان ملاعلی نوری
بوده است .

شیخ صدرای تنکابنی - در علم کلام و حکمت الهی مقام ارجمندی داشت
و فلسفه را در محضر ملاعلی نوری فرا گرفته بوده است .

میرزا سلمان تبریزی - از علمای عالیقدر ماوراء الطبیعه بود و در
مابایت نیز مهارت تامی داشت او نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است .

میرزا محمد حسن نوائی پسر ملاعلی غوری - در نزد فلاسفه و صوفیان
مقام بلندی داشت نظریات مستدام و هوش نافذی که داشت در زیر دست پدر پرورش
یافت و فلسفه را در نزد ملا محمدعلی نوری تحصیل کرد ولی سایر شعب علوم را
در نزد پدر خود فرا گرفت آقا علی تهرانی مدت پنج سال در نزد او بخواندن
کتاب اسفار و شواهد ابن سینا و حیات الشفا و کتاب مفاتیح النیب اشتغال داشته
است .

ملا محمد حمزه بارفروشی - در حکمت الهی و فلسفه مهارتی داشته و تفسیری
هم بر عقاید ملا صدرا نوشته است و افکار شیخ احمد احسائی را رد کرده است .

میرزا علی نقی نوری - پسر ملاعلی نوری دانشمند مشهوری بوده و در
فلسفه شاگرد پدر و عموی خود بوده است .

ملا عبدالله قمشای - در علوم ماوراء الطبیعه متبحر و مدت زیادی به
تدریس اشتغال داشته است .

در طبقه پنجم بعد از ملا صدرا میتوان اشخاص زیر را نام برد :

جناب حاج ملاهادی سبزوادی - اکنون در مسلك حیات و سنین عمرش

تقریباً بهفئاده میرسد در ایران بؤدري بلندمرتبه است که باید اورا از این ردیف جدا کرده ومقام خاصی برای او قائل گردید این دانشمندیکی از فلاسفه عالیقدری است که معلوماتش برشالودهٔ محکمی قرار دارد در تمام شعب علوم و فلسفه مقام استادی دارد کتب متعددی در تفسیر بیانات مختلفهٔ ملاصدرا نوشته است او شاگرد ملا اسماعیل سابق الذکر بوده است ایرانیان عموماً نسبت باوعزت واحترام فوق‌العاده‌ای دارند اگرچه اورا در ردیف علمای روحانی نمیتوان قرارداد و باید از فیلسوفان بزرگ محسوب داشت مهذا در میان طبقه روحانی احترام شایان ملاحظه‌ای دارد حتی دربار شاهی هم به تجلیل مقام او میپردازد شهرت وسیت معلومات او بقدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از ممالک هندوستان وترکیه وعربستان برای استفادہ از محضر او بسبزوار آورده و در مدرس او مشغول تحصیل هستند سالها است که از بسزوار یعنی مسقط الرأس خود بیرون نرفته است .

این دانشمند بزرگ بخانوادهٔ متوسطی تعلق دارد که چندان از دارائی بی بهره نیست و از آنچه از پدرش باورث پاو رسیده باقناعت امرار معاش میکند هرگز درصدد تجارت وکسب برنیامده و دنبال شغلی نرفته و هیچوقت در فکر افزایش ثروت نبوده است اوقات او بالتمام صرف مطالعه میشود بنا بر عادت اول هر سال بحساب مستأجر خود میرسد و از محصول ملک خود آنچه باو تعلق میگیرد دریافت میکند و یک قسمت آنرا از روی حساب دقیق که بتواند تا آخر سال باقناعت امرار معاش نماید کنار میگذارد بقیه را بلافاصله بقرا و بینوایان بذل میکند و ابدأ هدیه وارمغانی از هیچ کس نمی پذیرد هر روز در ساعت معین مانند کانت، فیلسوف آلمانی بمسجد میرود و شاگردان متعدد خود را درس میدهد و قتیکه از خانه محقر خود قدم بیرون میگذارد در حالیکه بمصای خود تکیه دارد جمعیت زیادی با احترام باو سلام میدهند و او را بمسجد میبرند تاروی منبر قرار گرفته بتدریس پردازد در میان یکنوع سکوت آمیخته با احترامی شروع بصحبت میکند و طلاب بیانات اورا می نویسند بطوریکه نقل میکنند فصاحت بیانش نیز کمتر از معلوماتش جلب توجه مستمعین را نمیکند بعد از اتمام درس بخانه برمیگردد و پس از خواب مختصر و صرف غذای کمی بمطالعه و تفکر میپردازد

و مردم هم برای او کشف و کراماتی قائل اند در این باب چیزهایی باو نسبت میدهند که من یکی از آنها را نقل میکنم :

گویند در چند سال قبل سوارانی از طرف حکومت مشهد بتهران اعزام گردیدند و چون به سبزوار رسیدند توقف کرده و از مردم برای اسبان خود مطالبه جو کردند نظر باینکه سکنه سبزوار آن اندازه جو نداشتند که زیاده تر از احتیاجات خودشان باشد و با واسطه قلت بهائی که میخواستند با آنها بدهند مایل بفروش نبودند سواران بمنازل آنها رفته و بتوبه و توبه از آنها جو گرفته و در پیش اسبان ریختند اما اسبان از خوردن جو خودداری نمودند اهالی هم نسبت بسواران خشونت بیروز داده و با آنها گفتند که بنا بر راست خداوندی است که اسبان باین جوک بظلم از ما گرفته شده دم نمیزنند سواران هم گفته آنها را باور کردند و وحشت زده رفتند نزد جناب حاج ملاهادی و از عمل خود اظهار ندامت کرده و معذرت خواستند و از او تقاضا کردند که از خداوند برای آنها طلب شفاعت نماید جناب حاجی آنها را ملامت کرد و امر فرمود که بهای جو را که از مردم فقیر گرفته اند بطور عادلانه بپردازند سواران اطاعت امر او را نموده و بلا ناصه بهای جو را پرداختند پس از آن جناب حاجی گفت اکنون بروید و نگران نباشید خواهید دید که اسبان مشغول خوردن جو هستند سواران پس از مراجعت مشاهده کردند که پیشگوئی او بحقیقت پیوسته و اسبان جو میخورند کتاب مهمی از نوشته های حاج ملاهادی بنام شرح منظومه در تهران چاپ شده است این کتاب شامل سه قسمت است . قسمت اول اشعاری است که در آن افکار فیلسوف با عبارات فصیح و خوش انشائی بیان شده ولی تا اندازه ای فهم معانی آنها مبهم است . قسمت دوم تفسیری است که معنی هر شعری را کلمه بکلمه توضیح میدهد و بملاوه ضمیمه ای هم دارد که بطور حاشیه نوشته شده و هم آن چند آن سهل نیست زیرا که بنا بر قاعده عمومی هر گاه از طرفی ذهن آشنا با موضوع را روشن میکند از طرفی هم اشخاصی را که نسبت به موضوع همگانه هستند در تحجیر و سرگردانی فرو میبرد .

باری لیات حاج ملاهادی در این است که دنباله کارهای اول صدرا را گرفته و باندازه امکان عقاید ابن سینا و عقاید خود ملا صدرا را بواسطه آزادی

زیادتری که اکنون دارد بیشتر و بهتر توضیح و تشریح میکند و با اینکه او هم در پرده حرف میزند باز بیاناتش واضح تر از آنکه در گذشته و در واقع بیشتر بعقاید این سینا نزدیک میشود و این کاری است که قریه‌ها که داشته و کسی با انجام آن موفق نگردیده است .

به همین جهت است که توضیحات و تفسیرهای او در شاگردان و جدو نشاطی ایجاد کرده و نمیتوان انکار کرد که این دانشمند در تاریخ فلسفه ایرانی منظره تازه‌ای جالب توجهی را نمایش داده است من چند نفر از شاگردان او را میشناسم که با شجاعت قابل ملاحظه‌ای در زمینه افکار او بر عتداء می‌پیمایند و امیدواری دارم که به نتایج خوبی خواهند رسید و نظر به پیشرفت همین مکتب اساسی است که من تصمیم گرفتم بکمک دانشمندی از رابن های یهودی موسوم به ملا لاله‌زار همدانی مبحثی از افکار و بیانات فیلسوف معروف دکارت را بفارسی ترجمه کنم و خوشبختانه ناصرالدین شاه هم امر بطبع و انتشار آن داده است . در زمانیکه حاج ملا هادی شروع بکار کرد چند نفر دیگر نیز در فلسفه شهرتی پیدا کردند که من پاره‌ای از آنها را در زیر نام میبرم :

ملا عبدالله گیلانی - متبحر و بانفوذ و بصحت در قضاوت معروف و در قزوین مشغول تعلیم فلسفه بوده است او نیز از پرورش یافتگان مکتب ملا آقای قزوینی می‌باشد .

ملا یوسف قزوینی - این دانشمند نیز مانند ملا عبدالله بمدارس شهر قزوین اهمیت و شهرتی داد و اگر چه فیلسوف بود از افراد برجسته شیخیه نیز محسوب میشد ملا یوسف هم از شاگردان ملا آقای معروف بوده است . آقا سید علی تنکابنی - میدان معلوماتش توسعه داشته و در تهران بتدریس فلسفه مشغول بوده و شاگرد ملا عبدالله مدرس بوده است .

ملا حسینعلی طالقانی - دانشمند فعالی بوده و در احادیث و اخبار و فلسفه مهارتی داشته و در تهران تدریس میکرده است او نیز از شاگردان ملا عبدالله مدرس بوده است .

ملا رجایی کنی - از حیث معلومات مانند طالقانی بوده و در تهران تدریس میکرده است او نیز شاگرد ملا عبدالله مدرس بوده است .

آقا محمد رضا قمشای - از حیث هوش در درجه اول قرار دارد حکمت الهی و فلسفه را در نزد حاج محمد جعفر لاریجانی و میرزا محمد حسن نوری تحصیل کرده و در تصوف از حضرت حاج سید رضا استفادہ نموده و اکنون هم در اصفهان مشغول تدریس است .

میرزا محمد حسن جیلانی - دانشمند قابل ملاحظه‌ای بوده و تا چند سال پیش در اصفهان مقام استادی داشته و به تفسیر اشعار صوفیه و اخبار و احادیث پنجمبر و امامان مبدی راجحه است مشارالیه شاگرد حاج محمد جعفر لاریجانی بوده است .

آقا رفیعی قزوینی - بواسطه معلومات زیاد و حسن تفاوت شهرت و امتیازی داشت و از شاگردان ملا آقای قزوینی بود .
آقا سید صادق کاشانی - در منطق و مناظره مشهور و در کاشان تدریس می کرد .

ملا مرتضی قلی طالقانی - در علوم فلسفی تبحری داشت و در تهران تدریس می کرد او نیز از شاگردان ملا عبداله مدرس بوده است .

میرزا محمد حسین کرمانی - از طبقه صوفیه بود و در فلسفه ابن سینا نیز تبحری داشت تحصیلات خود را در اصفهان نزد میرزا محمد حسن جیلانی پایان رسانید و در سیزده وار هم در حوزه درس حاج ملا هادی استفادہ نمود و در تهران مشغول تدریس بود اما پس از پیدایش باب از کلیه عقاید مختلفه خود دست کشید و بآئین بابیت گروید و مجبور بفرار از تهران شد اکنون از جمله علمای عالی مقام این طایفه است و با حرارت و شوری آئین جدید را تبلیغ مینماید و عده زیادی از طلاب و فیلسوفان را در این مذهب جدید وارد کرده است .

ملا ابوالحسن اردستانی (۱) در میان فلاسفه و صوفیه شهرت و احترام لاهل ملاحظه‌ای دارد و اکنون در تهران مشغول تدریس است او از شاگردان میرزا محمد حسن جیلانی و میرزا محمد حسن نوری است .

شیخ علی نقی طالقانی - جهته‌دی است دارای هوش نافذ و روح بی‌آلایش مخصوصاً در علوم ماوراء الطبیعه تبحری دارد و اکنون در تهران مشغول تدریس است او نیز از تلامذه ملا آقای قزوینی است .

(۱) مقصود میرزا ابوالحسن جلوه است . (م)

ملازمین‌الما بیدین مازندرانی - برکتب فلاسفه شهیر تفسیرهای مطلوبی نوشته و در علم کلام و حکمت الهی مهارتی دارد و از شاگردان حاج محمدجعفر لاریجانی است .

میرزا محمدهادی معروف به بداصفهانى - فیلسوف ممتازی است که در احادیث و اخبار هم تبحری دارد و از شاگردان ملاسمعیل است .
آقاهاى شیرازی - از اشخاص ذوق‌العاده باهوش است و در حکمت الهی و فلسفه مهارتی دارد و شاگرد میرزا حسن جیلانی است .
حاج محمد اسمعیل صافهانى - دارای استعداد و هوش زیادی است و اکنون در اصفهان مشغول تدریس فلسفه است از شاگردان محمدجعفر لاریجانی و میرزا محمد حسن نوری است .

آقا علی‌تهرانی - استاد مدرسهٔ مادرشاه تهران و دانشمند قابل‌ملاحظه‌ای است هیکل کوچک و اندام ضعیف و لاغری دارد و رنگ صورتش مایل بسباهی است اما چشم‌مان نافذی دارد و ذوق‌العاده باهوش است تحضیلات خود را در نزد پدرش ملاعبداله مدرس و ملا آقای قزوینی و حاج محمدجعفر لاریجانی و حاج محمدابراهیم وسیدرضا و میرزا محمد حسن نوری به پایان رسانده است راجع بمقاید فلاسفه شهیر مطالبی نوشته است ابتدا فقه و اصول و حکمت الهی تدریس میکرد ولی بعدها از تدریس این مواد دست کشید اما طلاب او را رها نکرده و بمنزلش میروند و از محضرش استفاده میکنند و خلاصه آنکه از این گوشه‌گیری از شهرتش کاسته نشده است اکنون مشغول نوشتن کتابی است در تاریخ فلسفه یعنی از ملامت در شروع کرده و بزمان حاضر میرساند او بعد از شهرستانی اولین کسی است که بنوشتن تاریخ مشروح فلسفه اقدام کرده است .

بدیهی است فهرستی که من از فلاسفه و دانشمندان ایرانی ارائه میدهم بسیار ناقص است زیرا که این فهرست شامل نام کسانی است که از ۱۶۶۶ میلادی تا امروز بتدریس اشتغال داشته‌اند ولی باید دانست که بسیاری از فلاسفه ایرانی از خود نمائی دست کشیده و در گوشه و کنار این مملکت منزوی بوده هستند و هنوز هم بمطالعهٔ موادی که چندین سال زحمت تحصیل آنها را کسب کرده اند اشتغال دارند مطالبی که در حوزةٔ درس فلاسفه ایرانی حاضر میشوند وضع خاصی ندارند

اشخاص مختلف شصت ساله تا بیست ساله در اطراف منبر مدرس در مساجد برای اجتماع درس حضور پیدا میکنند علاوه بر طلاب امراء و اعیان و اشخاص اداری یا سیاسی و شاهزادگان و حکام و ملاهای جوان همه میتوانند در حوزه درس وارد شوند امروز وضع تحصیل در ایران عیناً مانند وضع تحصیل اروپائیان در قرون وسطی میباشد که جماعت زیادی از هر طبقه در اطراف کرسیء آبلارده (۱) حاضر میشدند یعنی از شاگردان مدارس گرفته تا دکترا و اعیان و اشراف همه در حوزه درس این استاد وارد میشدند و باعلاقه و عشق بدروس ماوراء الطبیعه گوش میدادند و از بیانات استاد استفاده میکردند .

باستثنای حاج ملاهادی سبزواری که دانشمند بسیار عالی تالی است و من نمیتوانم از ذکر نام اوسکوت اختیار کنم بقیه اشخاصی که شرح دادم کسانی بوده اند که فقط در مدارس سه شهر عمده اسفهان و قزوین و تهران تدریس مینموده اند و نباید چنین تصور کرد که شماره آنها منحصر به همین عمده محدود باشد فلاسفه عالی قدری هم بوده اند که در همدان و کرمانشاه و تبریز و شیراز و یزد و کرمان و مشهد و سایر شهرهای ایران زندگی میکردند و من آن فرصت را نداشته ام که از شرح حال آنها آگاهی حاصل کرده و نامشان را در این فهرست ذکر کنم . حکمای الهی استرآباد (۲) بواسطه مجاورت با ترکها پیوسته مایلند که با خشونت بمنظاره و مجادله پردازند و با اینکه طرز رفتار آنها را مجتهدین سایر شهرهای ایران نمی پسندند شهرتی پیدا کرده اند از طرف دیگر هم باید دانست که مکتب نجف با اینکه در کشور عثمانی واقع شده کاملاً ایرانی است و بطور کلی علمای استدلالی متحمل و بردباری تربیت میکند اما حکمت الهی و فلسفه در آنجا چندان دونقی ندارد و فیلسوفان قابل ذکری هم در آنجا پیدا نمیشوند در میان آنها سید مرتضی امام جمعه نجف را میتوان نام برد که بواسطه مراتب رهن و تقوی و اخلاق نیک و درست و ملومات فلسفی یکی از شخصیت های قابل احترام شیمه میباشد و از حیث مقام با حاج ملاهادی سبزواری قابل مقایسه است ولی تبحر او در علوم فلسفی باندازه حاجی مذکور نیست .

(۱) Abelard فیلسوف مشهور فرانسوی (۱۰۷۹-۱۱۴۲)

(۲) شیرگردگان فلسفی (۲)

مکتب نجف اخیراً نمونه‌ای از حکمای الهی با حرارت و متهوری را تربیت کرده و بجامعه شیهه معرفی نموده است این نمونه معروف يك زندگانی پراضطراب و پر حادثه‌ای را بسر برده و میبرد و طرز صحبت و تعلیماتش آنطور که باید با سلیقه و مذاق عمومی تناسب و توافقی ندارد.

این مجتهد جدلی پر شور موسوم است به ملا آقای ازهری و اصلاً از طایفه ازکی و در شهر دربند قفقاز که از شهرهای ساحلی بحر خزر میباشد تولد یافته است و پائینکه تحصیل کرده و بدرجه اجتهاد رسیده. حایس نزادی خود را از دست نداده و رفتارشان مانند يك مرد جنگجوی متهوری است با قهای که به پهلو بسته بحوزه درس وارد میشود و بمنبر صعود میکند از ابرودای چین خورده و قیافه عبوسش خشونت و بد خوئی آشکار است مع هذا طلاب زیادی در مدرسه او حاضر میشوند زیرا که معلومات عمقی خوبی دارد و بسی مایل است که در مسائل دقیق و مشکل بحث نماید بطوریکه نقل میکنند اگر کسی با او مخالفتی نکند و مستمعین هم مطابق میلش دقیقانه بمواعظ او گوش دهند به تشریح افکار خود میپردازد و فصاحت بیانی نشان میدهد و مطالب سودمند و قابل قبولی ذکر میکنند اما اگر ایرادی با او وارد آورند و لو آنکه جزئی باشد بلافاصله تبادل قوای فکریش بهم میخورد و اگر یکی از مستمعین به بیانات او گوش ندهد نسبت با او خصمگین میگردد و بدتر از همه آنکه اگر دریابد که شاگردان بیانات او را نمیفهمند هیچانی در وجودش تولید میشود و با نگاهی آلوده با غضب بشاگردان مینگرد و در ضمن کلمات خشن و وهن آمیزی هم نسبت با آنها بکار میبرد و بسا شده است که در حال خشم و غضب بسرعت از منبر پائین میآید و قومه را از غلاف کشیده و بکله خود یعنی طلاب بشدت حمله ور میشود و آشوبی بر پا میکند بطوریکه مستمعین فریادگان از حوزه درس فرار اختیار میکنند.

مخصوصاً در موقع مباحثات و مشاجراتی که برخلاف اصول مذهب باشد بدت تحریک میشود دست باسلحه میبرد در همین مواقع است که بواسطه تمصب حرارت شدید در وجود او تولید میشود و چون دلائل و پراهنش در مستمعین بی اثر میماند در خشم و غضب فرو میرود و دلیل قانع کننده‌ای بهتر از شمشیر بنظر نمی‌آورد و بسا اتفاق افتاده است که در این مباحثات و مشاجرات با حریفان

زورمندی مانند خود مواجه میگردد و درحالیکه صورتش شکافته و خون از آن جاری است از حوزہ درس خارج میشود. این حوادث ابدأ تأثیری در احوال این مجتهد لزگی نکرده و درس خونسردی و ملایمت باونداده است.

ملاآقاچندی قبل به تهران آمد و نظر به شهرتی که داشت اعیان و اشراف برای میهمانداری او بکشمکش پرداختند هر یک میخواست او را بمنزل خود ببرد سرانجام معیرالممالک خزانه دار کل بر سایرین فایز آمده و او را بمنزل خود برد.

معیرالممالک مرد بافتوائی است ولی با این حال مانند سایر مردم عادی میل و آفری به تجمل و ساختن عمارات با: لوه و زیبا دارد باغها و قصر و متمدن اوقمت زیادی از شهر تهران را اشغال کرده است مجموعه قابل تماشائی از ظروف چینی قدیمی فراهم کرده که در خوبی مشهور است و هنوز هم در دست است که آنچه از این اشیاء نفیس بدست آید خریداری کرده و بر این مجموعه بیفزاید. مصنوعات اروپائی را از هر قبیل که باشد با بهای زیادی خریداری و جمع میکند و بی علاقه دارد که انواع و اقسام گلها در درختان و نباتات نواحی مختلف ایران را در کاخاته های متعدد خود داشته باشد با وجود مشاغل زیاد، تفریح و سرگرمی هم میبرد و اعمال او نقل مجلس بازاریان است کمتر اتفاق می افتد که عملیات خارج از تراکتی در تهران روی دهد و غلام بچه های خوشگل او و یا خانم های اندرونش در آن اعمال دخالتی نداشته باشند و خلاصه آنکه معیرالممالک آدمی است که با وجود مشاغل زیاد بسیار خوش سلیقه و خوش لباس و مؤدب است و نمیتوان در اخلاق و آداب معاشرتی او ایرادی وارد آورد با وجود تقدس و زهدی که نشان میدهد باز گاهی مورد ملامت عامه واقع میشود و مردم در اعمال او خیره گیری میکنند.

باری اولین روزی که ملاآقای در بندی در منزل او اقامت کرد از سیماش استنباط میشد که با آن خسوت اخلاقی عادی نمیتواند مدت زیادی در این منزل بماند بهر حال بمحض ورود او را در یک عمارت باشکوه سه طبقه ای منزل دادند و وسایل استراحتش را از هر حیث فراهم ساختند و با مرصاحب خانه پیشخدمت های خوش صورت برای او جای آوردند ملاآقا نظرش بسامان و لوازم آن که

همه از نقره ساخته شده بود افتاد البته مسلمان واقعی باید از این نوع تجملات دوری کند زیرا که پنبه‌بر دستور داده است که سیم وزر باید بمصرف تجارت برسد و جزء تجملات و شکوه منازل مسلمین نباشد بنابراین ملای دربندی با خشونت بمیرالمالك اعتراض کرد که این سماور ولو از چای را چرا از نقره فراهم کرده‌ای میرالمالك با حالت انقبالی پاسخ داد که این لوازم از نقره خالص ساخته نشده بلکه آب نقره با آنها داده اند ملا ابروها را درهم کشید و بطرف غلام بچه های خوشگل و خوش لباس نظری انداخت و گفت: آیا اینها را هم آب نقره داده‌اند؟

البته بابک چنین مقدماتی معلوم بود که ممکن نیست سازش با ولانی در میان میزبان و مهمان برقرار بماند و در فاصله کمی ملاعصای خود را بقصد خروج از منزل برداشته و گفت که این خانه شایسته اقامت من نیست خانه‌ای که اتصال صدای سنتور و تنبک فکر و حواس را منوش میکند و بوی شراب و عرق از آن استشمام میشود با احوال او سازگار نیست و از آنجا رفت بعد معلوم شد که در جنب مسجد شاه در خانه قبرانهای منزل گرفته است سخن چینیان و عیب‌جویان که بامسرت خاطر ناظر این مقدمات بودند انتظار پیش آمد دیگری را هم داشتند که عاقبت صورت عمل بخود گرفت.

طولی نکشید که ملا آقای دربندی در مسجد بمنبر رفت و در ضمن مواظب عملیات دولت حاضر را مورد ملامت قرار داد و باعمال اشراف و اعیان و درباریان حمله ور گردید و گفت که اسلام در این پایتخت ایران وجود ندارد و اگر هم سابقاً وجود داشته دستورهای اساسی آن پایمال شده است روز دیگر وزیر فواید عامه را مورد ملامت قرارداد داد و گفت که این مرد رشوه‌خوار است و اموال و املاک مردم را بقره و غضب تصرف کرده است و چون مستمعین هم در این باب چیزهایی شنیده و مطالبی میدانستند بیشتر در پای منبر او جمع شدند و سه روز بعد بوژیر داخله حمله کرد و برای اعمال خلاف او دلایل و براهینی ذکر نمود و مستمعین از این حملات وجد و نشاطی پیدا کردند و هر روز شماره آنها افزایش مییافت طولی نکشید که شاه بوسیله همان وزرای متهم از عملیات ملای دربندی آگاه شد ابتدا از تحقیر و اهانت وزرای خود چندان تنفری نشان

نداد ملای واعظ همه روزه بمنبر میرفت و در حضور جمعیت کثیری بدون ملاحظه از عملیات وزراء و درباریان تنقید میکرد و مستمین هم با مسرت خاطر بسخنان او گوش میدادند تا وقتیکه دبیر الملک نایب الاپاله را مورد حملات شدید قرار داد و گفت علت چیست که او فرزند ندارد البته برای این است که او هیچوقت با ندرتون خود نمیرود و در خارج از ندرتون خود سر گرمیها و تفریباتی برای خود فراهم مینماید شاه یکدونه بخود آمد و ملنفت شد که این ملا بجاهای دور دست انداخته و بیم آن میرود که شورش تولید کند بها بر این با امام جمعه توصیه کرد که این ملا را از رفتن بمسجد و موعظه ممنوع کند و امام جمعه هم با احتیاط و ملاحظات زیادی مأموریت خود را انجام داد. ملا آقا منبر را ترك گفت ولی مایل هم نبود که گوشه گیری اختیار کند زیرا که تازه در پای تخت شهرت و اعتباری بدست آورده بود عده زیادی بمنزل او میرفتند و همه میل داشتند که از دهان او چیزهایی بشنوند و قضاوتهای او را راجع بدستگاه دولتی به بینند و باعلاقه و میل مفراطی برای استماع سخنان شجاعانه او بمنزلش میرفتند و او هم چنین مینداشت که آنچه را که باطناً از دستگاه سلطنتی فهمیده است نباید پنهان کند درباریان بشاه فشار آوردند که صلاح در این است که ملا آقا از تهران تبعید شود و با داشتن يك شغل رسمی روحانی از پایشخت بجای دیگری منتقل گردد شاه هم او را بکرمانشاه فرستاد و وجه سالیانه ای بمنوان مستمری برای او معین کرد و ملا هم قبول نمود و عامه چنین تصور کردند که این ملای خشن فقط برای بدست آوردن شغل و مواجب در موعظ خود تندروی میکند و همینکه باین مأموریت و شغل رسمی تن در داد و عازم کرمانشاه شد مورد تمسخر و استهزاء عمومی واقع گردید و ارکان دولت نفس راحتی کشیدند .

در پایان باید اضافه کنم که ملا آقا را شاید بتوان نمونه بارز و نادری از حکمای الهی دانست که بطور مکتوف و بی باکانه برخند هر نوع عقیده ای که برخلاف اصول مذهب باشد قیام و مبارزه میکرد با صوفیه نیز خصوصتی بر روزمیداد و با فکار شیخیه هم با خشم و غضب مینگریست و عقاید اخباریون را هم با حال میدادست و خلاصه آنکه مجتهد سرسختی بود و کاملاً خود را در دائره اسلام شیهه محدود کرده بود و باز هم تکرار میکنم که این مجتهد سخت گیر یکنفرارگی بوده و عادات و اخلاق خشن نژادی خود را در زینه های مختلف بروز میداد .

آزادفکران - تماس با افکار اروپائی

گویند ملا نصرالدین دو کوساله داشت که هر روز آنها را بمرتعی میبرد و طناب بلندی بپای آنها می‌بست و بچرا و او میداشت روزی یکی از این کوساله‌ها بفکر سرکشی افتاد و بطناب خود فشار آورد و آنرا پاره کرد و گریخت ملا - نصرالدین سخت غضبناک شد و جماعتی بدست گرفت و با شدت بزدن کوساله دیگر که در اطراف طناب خود میچرید پرداخت زارعینی که در نزدیکی او کار میکردند زبان به لاف‌گویی گشوده و گفتند ملا چرا فکر نمیکنی و این حیوان بیگناه را که بتو زحمتی نداده آزار میدهی ؟ بهتر آن است که دنبال همان کوساله فراری بروی و آنرا مجازات کنی - ملا جواب داد : از قرار معلوم شما جنس کوساله را خوب نمی‌شناسید هر گاه این کوساله هم سر بطنیان بردارد و طناب خود را پاره کند بیش از آن دیگری بمرز زحمت خواهد داد .

ملا نصرالدین که حرکات و رفتار مضحکش نقل مجالس آ-بائیان است با این عمل به بهترین وجهی اخلاق و اوضاع روحی هم‌به‌هانش را که باطناب های افکار مذهبی و مسائل فلسفی بسته شده‌اند تشریح و مجسم نموده است هر گاه اتفاق افتد که اینها طناب خود را پاره کنند چنان باشند بجای خود خواهند گریخت که ابداً کسی بآنها دسترسی نخواهد داشت زیرا که پریشان گوئی و سرکشی آنها حدودی را نمی‌شناسد و حدیقتی ندارد .

بی‌مناسبت نمیدانم که برای توضیح و روشن شدن موضوع بنقل داستان زیر بپردازم .

گویند يك نفر غلام درباری باخان چادر نشینی مسافرت میکرد نزدیک دروازه شهری رسید که گمان میکند نهر زنجان باشد در آنجا به سید پیری بر خورد که از زیادتی سنین عمر قدش خمیده شده بود و پايك دست به صامی تکیه داده و بادست دیگر کتابی را مقابل چشم راست خود گرفته و در حال رفتن بازحمت آنرا میخواند و در همین حال گریه میکرد .

سوار باو رسیده و گفت : سلام آقا سید .

سید پیر پاسخ داد عليك السلام .

سوار- آقا سید چرا شما گریه کنان راه میروید ؟

سید آهی کشید و گفت : فرزند گریه من برای این است که پیر شده و

چشم چهم نابینا شده است .

سوار - البته يك پیش آمد حزن آوری است اما شما با این که هفت سن

میایستی پرور زمان باین پیش آمد خو گرفته باشید بطوریکه من میفهمم برای

این معیبت نیست که شما اینطور گریان هستید بگوئید علت اصلی گریه شما

چیست ؟

سید- آری چنین است و شما خوب فهمیده اید علت اصلی که مرا بگریه

واداشته این است که می بینم چقدر این کتاب خدائی یعنی قرآن مطالب بسیار

عالی دارد و از خواندن آن حالت رفعتی بمن دست داده است که نمیتوانم از

دربرش اشک خودداری کنم .

سوار- ممکن است گفته شما متروک بصحت باشد اما چنانکه می بینم

شما مراحل زیادی از سنین عمر را طی کرده اید و البته این اولین دفعه ای نیست

که شما قرآن را میخوانید مسلماً آنرا مکرر خوانده اید و بقدری که لازم

بوده از تحسین و تمجید آن فرو گذاری نکرده اید پرور زمان هم بقدری احساسات

شمارا ضعیف کرده که دیگر نیایستی تا این اندازه از خواندن آن متأثر شوید .

سید- حق باشماست فرزند اما اکنون چون بادقت مطالعه میکنم می بینم

که در اغلب جاها رسول خدا باظهارات ملك الامرش آنطور که باید و شاید توجه

نکرده و اگر بادقت به بیانات جبرئیل گوش میداد مسلماً اوامر الهی برخلاف

این مفهومی بود که ما اکنون از قرآن استنباط میکنیم

سوار- آقا سید شاید شما حق دانسته باشید اما ناله و گریه برای چیست ؟

از این اوامر دست بردار آنچه را که صحیح میباشد بردار آن عمل کنید و از سایر

دستورهای مبهم و نادرست آن سرفنظر نمائید .

در این موقع سید بر گریه و ناله افزود و در حالیکه دست خود را تکان

میداد با صدای بریده ای گفت :

هر گاه فقط عدم دقت پینمبر در کار بود چندان اهمیتی نداشت اما در بیشتر از ده مورد چنین می‌نماید که جبرئیل هم بیانات خداوند متعال را درست نهمیده است .

در اینجا سوار خنده طولانی کرد و میخواست فشار زیادتری بسید وارد آورد و درست بانکار و عقاید او پی‌ببرد اما همینکه از دروازه وارد شهر شدند سید پیرراه را کج کرد و بکوجه ای داخل گردید و بدون اینکه از روار خدا حاطلی کند رفت ولی سوار شنید که سید بطور آهسته میگوید :

اگر پینمبر و جبرئیل هر دو نهمیده باشند که چه می‌گویند چندان معایبی در کار نبود اما عیب کار در این است که آن دیگری هم خودش
در اینجا سید در عقب زاویه دیوار ناپدید گردید و سوار نتوانست بقیه بیانات او را بشنود .

این نوع مکالمات بین دو نفر ایرانی با آن حرکات و ادا و اصول دیدنی است .

نظر باینکه این داستانهای کوچک برای فهم مقصود مدارك خوبی است من باز هم به نقل داستانی میپردازم .

یکی از آشنایان مهربان ایرانی من روزی بدیدن یکی از دوستان خود رفته و مشاهده کرده بود که صاحبخانه مشغول حل مسئله ایست و برای پیدا کردن راه حل آن در زحمت افتاده است و آن مسئله این بود که آیا انسان فاعل مخنار است یا مفعول مجبور یعنی مسئله بسیار دقیق و مهمی که فکر مسلمانان را هم مانند ما اروپائیان پیوسته بخود مشغول میدارد زیرا که از طرفی نسبت بقدرت مطلقه خداوندی نمیتوان حدی قائل شد و از طرف دیگر کمتر بین تردیدی بیست که انسان دارای اراده و در مقابل اعمال خود مسئول است و اگر کسی در داشتن اختیار و مسئول بودن خودشکی بروز دهد کافر محسوب میگردد پینمبر این مطلب را گفته و علی هم با ثبات آن پرداخته و امام جعفر صادق هم در مسلم بودن آن پافشاری کرده است بطوریکه اگر باندازه سرموئی از آن منحرف شوند و بطرف راست یا چپ میل کنند از مسلمانی خارج شده و معلوم نیست که در چه پرتگاهی خواهند افتاد پس تکلیف چیست و چه باید کرد ؟ این بود

مسئله‌ای که صاحبخانه‌ها در رنج و تمب انداخته بود پاری مهمان و صاحبخانه هر دو بحل مسئله پرداختند و باعث و حرارت مفرطی در آن بحث میکردند درائت‌های استدلال مهمان که در کنار پنجره اطاق نشسته بود آدمی را دید که با احتیاط قدم برمیدارد و میخواهد بدون اینکه دیده شود در خانه داخل گردد. این مهمان در حالیکه بدلائل و براهین صاحبخانه گوش میداد حرکات شخص مرموز را هم زیر نظر داشت و بقدری نسبت با او ظنین شد که در میان بحث و استدلال صاحبخانه را با اشاره متوجه شخص ناشناس و مرموز کرد.

اما در همان موقع که فیلسوف متوجه اشاره مهمان شد آدم مرموز ناپدید شده بود بنا بر این صاحبخانه دنباله بحث را گرفته و پیش از پیش بر حرارت خود افزود اما بلافاصله داد و فریادی از خانه بلند شد و نوکران چوب بدست باطاق وارد شدند و با جوش و خروش و حرکات مخصوصی اطلاع دادند که دزدی در خانه وارد شده و مقداری ازانائیه گرانها را برده است.

دوست من یعنی مهمان صاحبخانه بشنیدن این خبر خنده طولانی کرد و به میزبان که در حل مسئله با او مخالفت میکرد گفت: گوش بدهید تا من هم داستانی برای شما نقل کنم:

چندی قبل جوانی در نزد منجم طالع بینی رفت در صورتیکه جوان دیگری که همراهش بود با ندرت منجم رفت و بازن او که همیشه سر و کار داشت سرگرم شد پاری جوانیکه تازه وارد اطاق منجم شد پس از سلام و تعارفات لازمه گفت: آقای منجم باشی چون میدانم که شما در علم نجوم و غیب گوئی و طالع بینی تبحر زیادی دارید من آمده‌ام برای مسافرتی که فردا در پیش دارم از شما بپرسم که آیا ساعت خوب است یا نه؟

منجم کتاب و بساط رمل را پیش کشیده و هرهارا ریخت و مشغول استخراج ساعت سعد و نحس گردید و در حالیکه در عملیات خود غرق شده بود یکدفعه دستی بر پیش کشید و گفت: ستاره زحل در برج حمل است خوب باشد چیزی نیست بعد گفت عجب ستاره زهره با زحل تقابل پیدا کرده خوب اینهم چندان مهم نیست... سپس گفت لعنت بر شیطان عطا کردم در برج عقرب داخل شده است آقا بهتر این است که از این مسافرت صرف نظر کنید زیرا که شوم و بظلمت می‌آید.

در هنگامیکه منجم صحبت میکرد و جوان هم با نظر تحسین یکنفته‌های او مینگریست تا گه‌ان این فکر بخاطرش آمد و بطور ساده به منجم گفت .
فراست و غیب گوئی شما مرا شیفته ساخته اما گمان میکنم باز حدی داشته باشد .

منجم - بگوئید به بینم آن حد چیست ؟

جوان - من با شما شرط میبندم که با همه این معلومات و غیب گوئی شما اکنون از اوضاع اندرون خود خبر ندارید و نمیدانید در آنجا چه واقع شده است خلاصه دوست من پس از اتمام این داستان رو به صاحبخانه کرده و گفت شما مشغول مسئله جبر و اختیار هستید و در آنچه پینمبر گفته و امام جعفر صادق هم با ثبات آن پرداخته غرق شده‌اید در صورتیکه دزد با کمال اختیار انانیه شما را دزدیده و رفته است - با این حال آیا شما خود را مرد عاقلی میدانید ؟

بطوریکه دیده میشود در میان ایرانیان عقل روشن بین کمتر وجود دارد اینها بیشتر . موضوعاتی متوجه میشوند که منافع مادی و فوائد فریب‌الحوصلی داشته باشد پیروان چنین افکاری مذهب را مانند یک نوع معاهده‌ای بنظر می‌آورند که باید از ترس بدین نامالیقات و مخاطرات آنرا محترم شمرد و نسبت بآن مخالفتی بروز نداد اما راجع بفرسلفه چون احترام آن اجباری نیست بسرعت از آن روگردان شده و مانند کسیکه از مخزن بمبهای بسرعت فرار اختیار میکند اینها هم از فلسفه فرار میکنند و معتقدند که محض احتیاط هرگز نباید بچنین مخزن خطرناکی نزدیک شد .

این نوع اشخاص مردد و سوسطائی منش فقط در شهرها و بخصوص در تهران در میان میرزاها و اعضای ادارات دولتی دیده میشوند و نمیتوان گفت که اینها دارای هوش و فراستی هستند بلکه صاحبینی خوش صحبت و گشاده روی میباشند بملایه بی‌اعتنائی بمذهب و افکار منفی این دسته اهمیت و تأثیری در جامعه ندارد زیرا که بنابر خصائص نژادی پیوسته تغییر عقیده می‌دهند و همیشه ناقصند .

در اروپا هم اشخاصی مانند کسانی که من در فوق شرح دادم وجود دارند

که منکر و مخالف مذهب و فلسفه هستند ولی بازپای بند موهوماتی میباشند و با اینکه سخت با هر مذهب و مسلکی مخالفت و ضدیت میکنند يك ترس هولناکی از پیش آمدها و تصادفات دارند این اشخاص بخدا عقیده ندارند ولی از جمعه و دوشنبه و روز سیزده هر ماه بيمناك هستند احصایه راه آهن گواهد صادق این گفتار است که مخصوصاً در روزهای سیزده هر ماه عایدات آن بمقدار منتابهی کمتر میشود پیشه‌وران و صنعتگران نحسی چنین روزهایی را از امور طبیعی محسوب میدارند و خلاصه آنکه از این مقدمات میتوان يك نتیجه علمی گرفت و آن این است که جماعات منکر مذهب یا اینکه در مراکز عمده احترام کلیسا را برای سود خود رعایت میکنند در عین حال بتأثیر کواکب و مخصوصاً روز سیزده اعتقاد دارند .

آسیائیان هم مانند اروپائیان با اوقات سعد و نحس اعتقاد دارند و پای بند چنین موهوماتی هستند اشخاصی که من در فوق شرح دادم در تمام ساعات روز و حتی شب و مخصوصاً در موقع مسافرت بخارج و در مواقعی که از صدمات رزای مافوق خود بيمناك هستند و یا آنکه آن صدمات با آنها وارد شده اعتقادشان بچنین موهومات زیادتر میشود ولی چون حیات شرقیان بواسطه تمايلات و حرص و شهوت و پرهیز و تهور و ضعف بیشتر از اروپائیان در جنبش و حرکت است هیچوقت آرازی و راحتی خیال و آرامش کامل در روح سرکش آنها پیدا نمیشود و باید این حالت خودستایی و افکار مذهبی را که در فوق شرح دادم يك حالت استثنائی بنظر آورد همین آدم که الان بخودنمایی پرداخته و شجاعتی از خود نشان داده شاید روز قبل جرئت چنین خودستایی را نداشته و هم ممکن است شب که بمنزل رفت از کرده خود پشیمان گردد و بالاخره باید دانست که در این خودنمایی قلب و تزویر هم دخالت دارد و بیشتر برای خوش آمد مصاحب اروپائی خود بچنین اظهاراتی مبادرت مینماید و خلاصه آنکه این اظهار عقیده قلبی نیست بلکه کفتمانی است که از روی سیاست بزبان آورده و دلیل آنهم این است که همین آدم که پشت پا بهمه چیزه یزند و کاملاً با اصول مذهب مخالفت میکند چندی بعد بریادت کربلا یا مشهد میرود .

پس نمیتوان بطور کلی با اظهارات آنان اعتمادی پیدا کرد و برای شجاعت

و خودنمایی آنها اعتباری قائل گردید بلکه فقط بمشاهده این احوال میتوان
 باین فکر افتاد که آیا بروز این رفتار و احوال نتیجه تماس با اروپائیان
 نیست؟ و آیا معاشرت با خارجیان باعث شیوع این رفتار نشده است؟ شاید بعضی
 تصور کنند که معاشرت و تماس با اروپائیان موجب تولید این احوال شده و
 ممکن است بعدها در خاطر آنها استحکامی پیدا کند ولی من منکر چنین تصویری
 هستم و عقیده ندارم که بعدها در احوال آنها تغییری روی دهد.

از جمله چیزهایی که من از میرزاهای فوق الذکر شنیدم شرح حال
 ولتر نویسنده معروف ما بود من خوب میدانم که این نویسنده نامی را روسها
 بایرانیان معرفی کرده اند و ممکن است معرفی آنها ناقص بوده و یا اینکه
 خود ایرانیان او را چنین بنظر آورده باشند بمر حال ولتری که ایرانیان
 میشناسند غیر آن ولتری است که قرن هیجدهم او را کشیش بزرگ و مرد پارسانی
 معرفی کرده است.

در هر صورت این است شرح حال ولتری که در آسیا معروف شده است
 شخصی که شرح حال او را برای من نقل میکرد چنان باطمینان صحبت میکرد
 که گویی سالها با او معاشر بوده است او بمن میگفت که ولتر نویسنده فرانسوی
 مرد بسیار عجیب یعنی یک آدم شریرواد باش و شورش طلب و بنام معنی مفسده
 جو بوده است غالباً یقه پیراهن را باز میکرده و کلاه خود را کج میکذارده
 و دست بقمه در بازارها گردش کنان هر بده میکشیده است روزها غائباً در نزد
 ارمنیها بسر میبرد و در آشامیدن شراب و عرق افتراط میکرد و شبها رادر
 نزد زنان هر جای بصبح میرسانیده است مخصوصاً نسبت با خوانندها کینهء عجیبی
 در دل داشت و بهر يك از آنها که برمیکورد باندازه امکان آزار میرسانید و از
 تحقیر و استهزاء آنها فروگذار نمیکرد و ملاها پیوسته از شرارت او بر رئیس پلیس
 شکایت میکردند اما او شیطان غریبی بود و با سهولت از تعقیب پلیس میکریخت
 در مواقعی که خلق و خوی داشت بساختن اشعار و سرودهای مپرداخت
 که هنوز هم میخوانند در این اشعار و سرودها بیشتر بملاها حمله میکند و قسمتی
 از آنها هم مربوط است بتوصیف شراب ارمنیها و تعریف قشنگی و زیبایی زنانی که
 با آنها معاشرت داشته و در هر حال یکی از او باشان و هرزه گردان هولناک
 بوده است.

باری این است ولتری که در ایران شناخته شده است اما این نکته را هم باید یادآور شوم که چون داستان یافکری بمسافرت پرداخت و ازملتی به ملت دیگر انتقال یافت باشکالی برمیخورد و در بعضی جاها باشکست مواجه میگردد و ممکن است پیرایه هائی بآن بسته شود بطوریکه چون بمقصد رسید ابدأ شباهت بصورت قبل از مسافرت نداشته باشد .

اکنون از شرح حال ولتر صرفنظر نموده و داستانی راجع بشرح حال ناپلئونی که در ایران معروف شده نقل میکنم .

همه میدانند که نام این فاتح بزرگ باجه عظمت و افتخاری در آسیا منعکس شده است عکس این امپراطور در غالب جاها دیده میشود و هر کس مطابق میل و سلیقه خود در وصف او صحبت میکند . یکی از کاهنمندان عالیرتبه دولتی در شهر کوچکی که در سواحل بحر خزر واقع شده بود شرح حال این مرد تاریخی را برای من چنین نقل میکرد .

و ناپلئون پادشاه بسیار متهوری بوده و در شجاعت و مراتب دانش و خرد نظیر نداشته است در ازمینه گذشته ابدأ کسی پیداننده است که بگرد او برسد اسکندر ذوالقرنین و بطری (مقصود پطر کبیر است) سک او هم محسوب نمیشوند از همه بالاتر و مهمتر هوش و فراست ذاتی او است که من نمونه آنرا برای شما نقل میکنم .

و روزی یکی از نوکرانش که بر حسب ظاهر میخواست مراحم او را نسبت بخود جلب کند ولی در باطن سوء قصدی نسبت باو داشت باین فکر افتاد که شاپوئی برای او تهیه کند و بدینوسیله اطمینان بخش که هیچکس خیال آنرا نمیکرد و لینمت خود را بقتل برساند . این نوکر در کشتن دشمنان خود مهارتی داشت و در اینکار تجربه زیادی حاصل کرده و وسایل گوناگونی برای اعدام اشخاص بکار برده بود .

و خلاصه پس از آنکه شاپوی مرموز را درست کرد آنرا در سینی نقره ای گذارد و در روزیکه ناپلئون بر تخت سلطنت جلوس کرده و اعیان و اربابان مملکت هم او را احاطه کرده بودند بحضور او رفت تمام حضار بدیدن این شاپوی ظریف و قشنگ بحیرت فرورفتند و هیچکس تصور نمیکرد که چنین شاپوی بی نظیری را بتوان در بازار تهیه نمود .

و نوکر خاان چون وجود و سرور حزار را دید بیشتر بانجام مقصود خود امیدوار شد و بر سرعت افزود و بنزدیک تخت رسید و بزانو درآمد و سینی را را بر زمین گذارد و با آهنگ محجوبانه‌ای بناپلئون عرض کرد .

و قربان - استدعا میکنم که قبله عالم این کلاه ناچیز را که من بخاک پای جواهر آسایش تقدیم میکنم قبول فرموده و این غلام جان نثار را قرین افتخار فرمائید .

و بناپلئون هم ابتدا در تحسین و تمجید عمومی سهیم شد و از ندرافت و زیبایی این شاپوی قشنگ خیره گردید اما نظر بهوش و فراستی که داشت از گرفتن کلاه خودداری نمود و با صدای آمرانه عدآسانی بنوکر امر کرد که شاپو را بر سر خود بگذارد .

و نوکر ملمون ازل و ابد در مقابل امر بناپلئون رنگ خود را باخت و چون جز اطاعت امر او چاره‌ای نداشت در حالیکه تمام اعضایش بلرزه در آمده بود کلاه را بر سر پر تقصیر خود گذارد هماندم انفجاری تولید گردید و نوکر غول پیکر حيله گر نقش بر زمین گشت و در پیش تخت امپراطور درغ - لمطید و معلوم شد که در زیر این شاپو طپانچه پری قرار داشته است اکنون تصور کنید که فراست و هوش بناپلئون تا چه اندازه بوده که مقصود باطنی اشخاص را در اعماق قلبشان میخوانده است ،

تمام ایرانیانی که در نقل این داستان حضور داشتند با وجد و سرور به بیانات این کارمند عالی رتبه به دقت گوش دادند و در پایان داستان همه انگشت حیرت پدهان گرفته و در صحت چنین داستان معجزولی کمترین تردیدی بخاک راه ندادند ناقل داستان پس از پایان شرح خود روی پهن کرده و گفت:

البته کتب تاریخ شما این داستان و بسیاری از نظایر آنرا ضبط کرده است ولی من در پاسخ اوسکوت اختیار کردم .

البته نمایش دادن بناپلئون بدین طریق مطابق واقع نیست اما چون دقیق شویم می بینیم که آسیای قایع را بصورت دیگری می بیند هر گاه بشنود که امپراطور فرانسه دارای هوش فوق العاده ای بوده فوراً در خاطر خود به تفسیر و تعبیر میپردازد و آنچه را که در مغز خود ترکیب نموده بزبان میآورد یعنی

پادشاه با اقتدار و مستبدي را بنظر میآورد که قدرت آن نامحدود و فوق‌الماده و نسبت به همه کسی بی‌اعتماد و ظنین است و فریب دادن او امکان پذیر نیست زیرا که دارای فراست و هوش خارق‌العاده است و هر واقعه ای را با سرعت تصور ناپذیری درک مینماید و فوراً قضاوت میکند . این است آنچه که ایرانی نسبت به پادشاه بزرگی در خاطر خود مجسم میآورد .

آسیائی انسان واقعی کسی را میدانند که چیز خوش نمایی را به بینند و میل تملک آن در او ایجاد نشود و البته چنین اشخاصی استثنائی هستند پس تمجیبی ندارد و طبیعی است که افسران عالی‌رتبه ناپلئون و خود او از مشاهده بهترین کلاهی که در بازار پاریس تهیه شده احساس خوشوقتی نمایند آسیائی‌بان با عشق و علاقه مفراطی بچیزهای خوش‌نما و زیبا دلبنگی پیدا میکنند و هر چیزی که جلب نظر آنها را بکند فوراً دست بطرف آن دراز مینمایند فقط زهد مذہبی و فیلسوفان مراض ممکن است این غرائز و امیال را در وجود خود خاموش نمایند بنابراین اگر شرقیان باشخاصی برخوردند که رفتارشان برخلاف طبیعت آنها باشد یک نوع تحیر آمیخته با تمجب با آنها دست میدهد و همین است که چون می‌بینند ناپلئون تنها کسی بود که در مقابل منظره دل‌فریب شاپو مقاومت کرد و روشنفکری و مال اندیشی نشان داد او را مرد فوق‌الماده ای بشمار می‌آوردند و تمام مستمین از شنیدن چنین داستانی مبهوت میشوند و عمل ناپلئون را فوق‌الماده می‌دانند زیرا که آنها معتقدند که چنین اعمالی باید از عقلاء و دانشمندان سربزند که فقط افکار خود را منوجه بخدا کرده و در تماشای طبیعت غرق شده باشند نه فاتح مقتدر و صاحب اختیار مطلق که همه چیز را منطبق بخود میدانند و معمولاً بایستی پیوسته در فکر ارضاء امیال و شهوات نفسانی خود باشند این است نتیجه فکری آنها و البته پادشاهی را که دارای این صفات نباشد و از عیش و بوش بهره‌برد محروم ترین پادشاهان بلکه بی‌تعیب‌ترین مخلوق بشمار می‌آوردند .

این نکته را هم باید دانست که این داستان رنگ محلی بخود گرفته و ابدأ در بار فرانسه را در سنوات ۱۸۰۵ و ۱۸۱۰ در نظرها مجسم می‌سازد و تئیکه آسیائی‌بان میشوند که نوکر بازار رفت تا چنین کلاهی را تهیه نماید ابدأ

در این خیال نیستند که این بازار در چه جای شهر پاریس واقع بوده است . باید فهمید که ساکن ساحل بحر خزر چگونه شهر پاریس را بخاطر میآورد؟ آیا ممکن است یکی از قسمت‌های اروپا را در خواب دیده باشد؟ آیا با حلات و رفتار اروپائیان آشنائی دارد؟ آیا میدانند که در بازار پاریس چه اشیائی خرید و فروش میشود و طرز معاملات چگونه است؟ بدیهی است که او با وسایل و احوال فرانسه و شهر پاریس ابدأ آشنائی ندارد بلکه چنین تصور میکند که ناپلئون در وسط عمارت سلطنتی در روی تخت جاوس کرده و هیچکس مانند او نیست و هیچگونه شباهتی با او ندارد زیرا که او امپراطور است و لباسش از پارچه باشکوه که با پ و گرانبهای فراهم شده است یعنی پارچه حریری است که زر دوزی شده و مرواریدها و احجار بسیار گرانبها در تاج و کمر بند و قبضه شمشیرش با نفوس در بانی ترصیع یافته و جلوه و درخشندگی خاصی دارد که چشم از دیدن آن خیره میشود و البته از این جواهر در شمشیرش زیادتر دیده میشود زیرا که پادشاه بزرگ فاتحی است . بدیهی است که چنین تصورات و خیالات ابداً مقرون بحقیقت نیست و ناپلئون که تمام اروپا را در حیطه اقتدار خود در آورده يك ردنگت خاکستری رنگ پوشیده و لباس زیرینش پارچه ساده سبز رنگی است و شمشیر ساده‌ای دارد که چندان قابل ملاحظه نیست هر گاه بکسی که اعتمادی بشما دارد ناپلئون را چنین معرفی نماید ممکن است گفته شما را باور نماید اما بسیار مشکل است که بتوانید سلسله وقایع تاریخی قدیم و جدید و اسباب و علل مختلفه و ادله تاریخی و فلسفی و ادبی و اخلاقی و سایر چیزها را با او بفهمانید تا مانند شما قبول کند که هر قدر انسان در زندگانی ساده تر باشد بیشتر قابل ملاحظه و احترام است و چنین زندگانی ساده‌ای بیشتر باعث پیشرفت و وسیله فتوحات او میشود اگر بخواهید تصورات او را اصلاح کنید اولاً لازم است که اساس معلومات و تربیت او را بکلی خراب کنید و از نوبه آموزش و پرورش او بپردازید و در صورتی که این عمل نسبت بیک فردی امکان پذیر نیست بطریق اولی نسبت بتمام توده اجتماعی آسیائی که ناپلئون را چنین بنظر میآوردند امکان پذیر نخواهد بود ایرانی چنین بنظر میآورد که ناپلئون دوزانو در بالای سر بر یا تختی که از سنگ مرمر مراغه تراشیده شده نشسته است و اطراف و زیر و رو او این تخت باطلا

و جواهرزینت و آرایش یافته و تاج کنگره دار مرصع بگوهر های گرانبها بر سر دارد و امراهوارکان دولت از دو طرف او بردیف دست بسینه صف کشیده و بی حرکت و ساکت ایستاده اند و اگر احیاناً چشم فاتح به چشم آنها میافتد از ترس برخورد میلرزند و تمام این وقایع در پاریس که شهری است کم و بیش شبیه شهر اصفهان در جریان است تنها تفاوتی که پاریس در خیال اوبا اصفهان دارد این است که ساختمانهای آن کمی فرق دارد یعنی بجای مساجد در آن شهر کلیساها دیده میشود و بیش از این تصویری نمیکند و بهمین جهت است که ارتباط تمدن يك ملتی با ملت دیگر با اشکال صورت میگیرد و البته اینهم علت اساسی و قطعی نیست بلکه اختلاف نژادی نیز در کار است یعنی ساختمان دماغ آسیائی با ساختمان دماغ اروپائی تفاوت دارد و همین تفاوت باعث میشود که افکار و تصورات آنها بهم شباهتی نداشته باشد و اگر موضوعی بمیان آید آسیائی و اروپائی هر دو بیک صورت پدرک و فهم آن نمیبردازند و علاوه بر این اصل کلی اوضاع اخلاقی و تربیتی و عادات و تجربیات محیطی که ملل مختلف در آن زندگانی میکنند در میان روح و چیزی که در تحت نظر است حائل میگردد و ندیگذارند که همه آن شئی را یکسان به بینند .

چون موضوع جالب توجه است بهتر آن میدانم که با زعم مدار کی برای اثبات گفته های خود نقل کنم . یکنفر ایرانی را دیدم که بسیار متجدد و بسی شیفته افکار اروپائیان بود و عشق و علاقه مفراطی بخواندن روزنامه های اروپائی داشت و از مطالعه آنها وجد و نشاطی پیدامیکرد این شخص روزی نسبت بر روزنامه های ما چنین اظهار عقیده میکرد :

« من میگفت شما ملت بسیار عجیبی هستید هرگز منافع اساسی روحی و معنوی را فراموش نمیکنید برعکس ایرانیان با فکر روشنی نسبت باعمال شما قنאות نمیکند و شما را جاهل و عاری از تمام علوم فکری و عقلی بنظر میآورند آیا چهارمین صفحه روزنامه شما بهترین دلیل بر رد افکار آنها نیست؟ شما در صفحه اول بطرز حیرت آوری از منافع سیاسی تمام ملل بحث میکنید و در صفحه دوم برای رفع خستگی فکر خواننده بذکر داستانهای مطبوعه دسر گرم کننده رو قایع خارق العاده ای که همه روزه از گوشه و کنار دنیا جمع میکنید

میپردازید و در صفحه سوم نه صحبت از امور مهم مملکتی است و نه وقایع قابل ملاحظه بلکه در این صفحه فقط بشرح معلومات و اطلاعاتی میپردازید که مربوط است بزراعت و تجارت اما در صفحه چهارم مطالب بسیار عالی نقل میکنید که فقط مردمان عاقل میتوانند بدرك و فهم آنها موفق گردند در این صفحه شما مخصوصاً شرایط ازدواج را شرح میدهید که ممکن است نامزدها یا والدین آنها باین شرایط آشنائی نداشته باشند و بجوانی که مدت بیست سال طرف توجه عمومی بوده توصیه میکنید که عمل ازدواج را با احتیاطات لازم انجام دهد از این گذشته شما توجه دارید که در این صفحه دواهای گرانبهائی را نشان دهید تا بیماریهای بسیار سخت درمان شود راستی من نمیدانم شما چگونه مردمانی

هتید ؟

باری یکنفر ایرانی که از اشخاص برجسته و دارای هوش فوق العاده ای بود نسبت بروزنامه نویسان اروپائی چنین اظهار عقیده میکرد .

سابقاً در لندن و در پاره ای از محافل پاریس اروپائیان برخود میبالیدند که انتشار کتب تورات و انجیل که با مخارج زیادی در کشور چین صورت گرفته به نتیجه خوبی رسیده است زیرا که فرقه یاغی و فراری از مذهب موسوم به تائوپنگک (Taë - pingk) مذهب جدیدی برای خود تأسیس کرده و عدت خدا و آئین مسیحیت را قبول نموده است اما چندی بعد فهمیدند که این متجددین چه چیزهایی از کتب مقدس ما استخراج کرده اند و بیسایه تعجب آنها شد.

این فرقه جدید از این کتب چنین استنباط کرده بود که خدائی که بمنزله پدراست پادشاه مشروطه خواهی پیش نیست و اقتدار حقیقی در دست پسران او میباشد در صورتیکه دارای يك پسر است که او را عیسی مینامند چرا نباید دارای چندین پسر باشد؟ پسر بزرگتر - یعنی حضرت عیسی به برادر کوچکتر از خود اعتماد کامل دارد یعنی برادری که رئیس فرقه تائوپنگک است و این پسر کوچک هم نظر پایتکه صاحب دو مقام است یعنی هم پسر وهم برادر خدامیباشد بالضروره خود خدا است و او است که وضع قوانین میکند و تعلیمات اخلاقی

میدهد و امور بشری را مطابق میل و سلیقه خود بطور شایسته‌ای اداره و اصلاح میکند و خلاصهٔ دلیل اینکه فرقه تاوونیک تورا و وانجیل را خوب خوانده و کاملاً فهمیده اینست که فعل تمعید را از جمله تشریفات قرار داده که در آن نوشیدن جای نقش عمده‌ای را بازی میکند .

قابلیت ایرانیها هم در پذیرفتن آئین مسیحیت کمتر از چینیها نیست مدت زمانی است که مبلغین مسیحی با ایرانیان تماس گرفته و بتخیال خودشان آنها را دعوت بآیین خود میکنند مقصود من در اینجا مسیحیان شرقی نیست که بومی این سرزمین هستند زیرا که اینها مبلغ نیستند بلکه میخواهم بگویم مدتی است که انجمنهای مسیحی مسلمانان را در شرق تعقیب میکنند صرف نظر از مبلغین امریکائی که پاروهیه (۱) رفته و به تبلیغ کلدانیان میپردازند در اصفهان هم کتب زیادی که بفارسی ترجمه شده مجاناً بمردم میدهند اما باید دانست که از این عمل فقط دو نتیجه گرفته اند نخست اینکه ایرانیان این هدایا را با اشتیاق میپذیرند زیرا که دارای جلد قشنگی است که اربوست گوساله درست شده است و پس از آنکه آنرا گرفتند متن را از جلد جدا کرده بدور میاندازند و جلد را برای کتابهای خود بکار میبرند .

نتیجه دوم این است که پاره‌ای از اشخاص کمنجکاو و قهاری از این کتب را میخوانند و چون به ترجمه‌های ناقص و عاری از انشاء مطلوب آنها بر میخورند صبر و حوصله را از دست داده و آنها را بدور میاندازند اگر منم بجای آنها بودم همین کار را میکردم .

انتشار دهندگان این کتب در این فکر نیستند که مطلب عالی هم وقتیکه بطور شایسته ادا نشود نتیجه مطلوبی نخواهد داد و خلاصه اینکه انتشار این کتب جز افتخار چیزی پیار نیآورده است و این انجمنها فقط عمده زیادی از خانواده‌های انگلیسی و سوئیسی را حقوق مکفی میدهند تا عقاید و کتب مقدس ما را در معرض وهن و تمسخر خارجیان قرار دهند البته لازم است که پارلمان از چنین عمل افتضاح آوری جلوگیری نماید .

خلاصه افکار مذهبی و اجتماعی ما پس از ورود بایران سورت حقیقی

خود را اردست میدهد و من بارهم راجع باین موضوع صحبت خواهم کرد.
 شماره اروپائینی که در آسیای مرکزی زندگانی میکنند و با بومیان
 روابطی دارند بسیار کم است شاید در تمام ایران عده آنها از زن و مرد و بچه
 بیکصد نفر نرسد بعلاوه اکثر آنها در شهر تهران اقامت دارند و موقعیت هم
 اجازه نمیدهد که این عده قلیل بایک جمعیت ده الی دوازده میابونی بیشتر
 در تماس باشند و بنا بر این نفوذ تبلیغاتی آنها روز بروز کمتر میشود و اروپاهم
 از مهاجرت دادن این عده چنانکه فرض میکنند نتیجه تبلیغاتی نگرفته است .
 تقریباً بیست سال است که ایرانیان از رفتار و اخلاق اروپائیان متنفر شده اند
 بنا بر عقیده آنها اروپائی آدمی است متکبر و شرور و سخت گیر و کم فهم و قوای
 فکری او محدود و کاملاً غرق در جهالت است فقط چیزی که دارد صداقت و
 قانون دانی است دست او مستعد برای هر کاری هست در صنایع و حرف خوب
 پیشرفت حاصل کرده و در نظام و طبابت مهارت قابل ملاحظه ای دارد .

تنها ملت ایران نسبت بآنها اینطور قضاوت نمیکند بلکه دولت هم باین
 عقیده همراه است و بقدری این عقیده قوت پیدا کرده که من مدت ۹ سال است
 در ایران شاهد قضایای فوق العاده ای بوده و هستم مثلاً قوانین اسلامی قسم خوردن
 عیسوی را نمیپذیرفت زیرا که او را کافر میدانست اما ادارات ایرانی از اروپائی
 قسم نمیخواست زیرا که کارمندان فرض آنرا هم نمیگردند که بکنفر اروپائی
 دروغ بگویند متأسفانه اکنون این نظر تغییر یافته و میتوان گفت که بکلی از
 میان رفته است و عقیده عمومی اینست که اخلاق غربیان بسی پست تر از اخلاق
 شرقیان است زیرا مشاهده کرده اند و به تحقیق هم رسیده که اروپائیان دزدی
 میکنند و دروغ زیاد هم میگویند آنها بمنزله موجودات موذی نرم و خزنده
 و بلنده ای هستند و دارای هیچگونه صفات و فضایی نیستند که بر شرقیان برتری
 داشته باشند آری از این نوع اروپائیان زیاد دیده شده و خود من هم بشخصه
 دیده ام که دکترهای اروپائی برای بدست آوردن انعام جزئی در مقابل اعیان
 و بزرگان ایرانی بزبان درآمد و با احترام فوق العاده ای نبض آنها را میگیرند
 و عده دیگر که نظامی و اهل شمشیر هستند به سستی و بی عزمی معروف شده اند
 و بالاخره بعضی از این صاحب منصبان هم در جرگه بد اخلاقان و عیاشان بومی

درآمده و بمادات زشت از قبیل تمایل به پسران خو گرفته و در سراینکار با بومیان بد اخلاق نزاع کرده اند و با آنکه با اندازه ای در شرب عرق افراط میکنند که همیشه مست و لایستل هستند و متصل مانند دیوانگان جملات بی معنی بزبان مبادند بنابراین تعجبی ندارد که این نوع مهاجرین که در آنها استثنای هم وجود دارد ولی انگشت شمار هستند نتوانسته اند در آسیای مرکزی به ترویج اعمال نیک فکری و اخلاق ما موفق گردند فقط بعضی از آنها - بر حسب میل ایرانیها که میخواهند اروپا را حتی الامکان بهتر بشناسند چند کتابی بزبان فارسی ترجمه و یا تألیف کرده و منتشر نموده اند .

اما این کتابها از آن نوع کتبی نیستند که افکار و عقاید تازه را تعلیم نمایند بلکه رسائلی است که راجع بتوپخانه و پیاده نظام و یا خلاصه ای از مملو مات طبی و یا صرف و نحو زبان فرانسه نوشته شده است بنابراین عالم علمی ایرانی بهیچوجه از خواندن آنها نکانی نخورده و همه معتقدند که اروپائیان فقط کارگران قابلی هستند و بس .

شاه مدرسه مخصوصی باز کرد و مملعینی از اروپا آورد و مضمحل هزینه زیادی شد اما هیچ نتیجه از عمل خود نگرفت زیرا که این مملعین اروپائی باستثنای دو یاسه نفر همه مردمان بی دانشی هستند و مملومات علمی اروپائی هم که بتوان بلافاصله بکار انداخت در ایران شیوع پیدا نکرده و عامه از آنها بی اطلاع است فقط شاگردان که پولی از دولت میگیرند و باین مدرسه می آیند ناظر چنین عملیاتی هستند آنها هم مثل کسانی که همه روزه از بازار نجاران عبور میکنند و فقط می بینند که چگونه نجاری تخته ها را بهم متصل میکند باین عملیات نگاه میکنند این مملعین خارجی هم همانطور که مملکت در کارهای آنها دخالت میکنند در امور مملکتی دخالتی ندارند و فقط در فکر گرفتن حقوق ماهیانه خود هستند به علاوه متصل در این نگردد که بوسایل دیگری از قبیل گرفتن امام و هدایائی از شاه و اعیان به این مبلغ ماهیانه بیفزایند و برای رسیدن بپول ساختن اسباب بازی هائی میپردازند مثلاً بالونهای کوچک و یادسنگاهای کوچک مولد کاز برای نماشا میسازند و با ساختن وسایل آتش بازی میپردازند و بدتر از همه آنکه خانهای خود را هم باندرونها میفرستند تا شاه و اعیان از

مصاحبت با آنها لذتی ببرند این خانها را بعنوان تقدیم کردن رو بالشهای دست دوزی شده یا سایر چیزها نزد شاه و بزرگان میفرستند و بدین طریق بجمع آوری پول موفق میگردند و با هدین اعمال گوناگون در ایران غرور و تکبری نشان میدهند و به تحقیر ایرانیان میپردازند .

اگر در پیش اشاره کردم که افکار ایرانی تغییر ناپذیر است مقصودم این نبوده که بکلی و بطور قطعی تغییر نا پذیر باشد چون در فصول گذشته مشروحاً بیان کردم که تصورات ایرانی لاینقطع در حرکت است و عقاید و افکار مختلفی را میپذیرد و موضوعهای تازه لاینقطع باین صورت تازه ای میدهد بالذات ایرانیان طالبه واصلت های دیگری هستند و نمیوان قبول کرد که حاصل ادراکات اروپائی بطور دائم در نزد آنها مجهول بماند و در ترکیب افکار و عقاید آنها داخل نشود خلاصه مقصود من اینست از معنائی که از اروپا برای آنها وارد شده و یا از دور مشاهده آنها پرداخته اند و هم چنین کتب اروپائی که کم و بیش اشخاصی در منازل خود به تنهایی بمطالعه آنها میپردازند تاکنون نتوانسته است افکار ما را بطور شایسته ای در منزاجتماع ایرانی وارد نماید. ممکن است اکنون ما در آستانه تحولی باشیم و طولی نکشد که این اوضاع بر طرف گردد زیرا مشاهده میکنیم که عده زیادی از جوانان ایرانی همه ساله باروپا میروند و در مدارس آنجا به تحصیل میپردازند و سالها در آنجا اقامت مینمایند و تردید هم ندارم که درجه فهم و ادراک آنها بسی بالاتر از محصلین ترک است و البته از این محصلین اروپا دیده عده قلیلی که دارای استعداد و هوش کافی باشند در هر رشته تحصیلی معلومات و تجربیاتی بدست میآورند و تأثیرات و احساسات تازه ای در آنها تولید میشود اما متأسفانه بطوریکه من مطالعه و تحقیق کرده ام این محصلین در موقع مراجعت از اروپا با معنائی که با خود آورده اند صورت ایرانی میدهند و خلاصه آنکه آسبائی دارای نیروی بسیار قوی و موحشی است یعنی همیشه در همه جا فاتح است و هرگز مغلوب نمیشود و نکته مهم دیگر این است که این افراد از اروپا برگشته مواد مخصوص دیگری هم در کوره هوش خود میریزند و بلافاصله یا چندی بعد به فلز اصلی تغییر شکل میدهند و من معتقدم که این مسافرین اروپائی بیشتر از مهاجرین خشن اروپائی آلبازهای مفیدی

بایران می‌آورند اکنون باید دید که نتیجه عمل آنها چه خواهد بود ؟ آیا از این رفت و آمد يك تفرق اخلاقی بوجود خواهد آمد که آسیای مرکزی هم نقش مسلک‌های اروپائی را بازی کند ؟ من نمیتوانم چنین چیزی را تصدیق و قبول کنم .

بطوریکه شنیدم يك نفر حسینقلی آقا نامی در تهران بوده که تحولات نظامی خود را در دانشگاه دسن سیر، پاریس، پایان رسانیده و یکی از شاگردان قابل توجه آن دانشگاه نظامی بوده است و در ماه مه ۱۸۴۸ که شورشیان طنیان کرده بودند مأمور حفاظت مجلس ملی فرانسه شده و لیاقتی بروز داده و عده از محرکین شورش را دستگیر و بر بازخانه برده است او با تاریخ انقلابات فرانسه خوب آشنائی داشته و در این موقع از اوضاع و احوال اجتماعات فرانسه اطلاعات کاملی پیدا کرده بود که نمیتوانست آنها را در زمان صلح بدست آورد . این شخص همینکه بایران مراجعت کرد در موقع شرفیابی بحضور شاه از کندن کفش خود که معمول مملکتی است خودداری نموده و بشاه گفته بود: « شما مرا بفرانسه فرستاده اید که تحویلات نظامی کنم و آنچه وظیفه سر بازی است یاد بگیرم من این وظائف را خوب میدانم و هرگز راضی نمیشوم که از مراسم سر بازی سربچی کنم . »

چندی بعد خواستند او را بسمت ریاست تفتیش باذربایجان مأمور کنند ولی او از این مأموریت سرباز زد و گفت من صاحب منصب پیاده نظام هستم و باید با فوج تعلیمات نظامی بدهم خارج شدن از شغل تخصصی خود مثل این است که خواسته باشم شاه را فریب دهم و وجود خود را نیز عاطل و باطل کنم و آخر الامر هم از قبول چنین مأموریت بزرگی خود داری کرد .

حسینقلی آقا از اقامت در دانشگاه نظامی فرانسه و خاطره‌هایی که از آنجا داشت افتخار میکرد و در مواقع مومنه میل داشت او نیفرم زردوزی شده ایرانی خود را بکنار بگذارد و بهمان او نیفرم آبی و شلوار قرمز و سردوش‌های پشمی که در فرانسه میپوشید اکتفا کند زبان فرانسه را بحد کمال میدانست و با وجد و شغف حکایات و داستان‌هایی را جمع (بپاریس نقل میکرد و رمان‌های فرانسه را با علاقه و عشق میخواند اما باید دید که مشغولیات باطنی او چه بوده ؟ اولاً رغبتی نسبت بمذهب اسلام داشت و ورود این مذهب را در ایران

از تجاوزات و تهدیات عرب میدانست و نسبت بظایفه گبران علاقه خاصی نشان میداد و تصور میکرد که بواسطه مذهب و رسوم و عادات گبران بوده که ایران در زمان باستان توسعه و عظمتی داشته و ممالک زیادی را تحت تصرف آورده بود. تا نبأ نسبت بمسیحیت هم علاقه‌ای نداشت و در این فکر بود که برای احیاء زبان ملی باید تمام لغات عرب را که در زبان فارسی متداول شده از میان برد و برای فراهم کردن مقدمات آن با حرارت و علاقه مخصوصی مشغول نوشتن مطالبی بود که سبک انشاء و طرز ترکیب عبارات آن بر طبق هیچ قاعده‌ای نبود و چیزی از آن نه‌میده نمیشد و با همین عبارات درهم ریخته اشیاء نامربوطی می‌سرود که مورد پسند و تمجید طرفداران او میگردد و خلاصه آنکه ترقی وطن و سعادت هموطنان خود را در این میدید که باید بمذهب و عادات و رسوم و فلسفه بی‌پارقدیمی اجدادی برگشت .

حسینقلی آقا تنها کسی نبود که چنین افکار و عقایدی را داشته باشد خود من ایرانیان متعدد حتی کسانی را هم که از طفولیت در اروپا پرورش یافته بودند دیدم که دارای عقاید خاصی بودند با اینکه اینها مانند بکنفر اروپائی تعلیم و تربیت یافته بودند طرز تفکر و ادراکشان غیر از طرز تفکر و ادراکات ما بود اینان از افکار و عقاید نژادی و وطنی خود دم منحرف شده و تصب مذهبی را از خود دور کرده بودند البته این يك عملی نبود که متضمن نتیجه مفیدی باشد زیرا چنانکه در پیش ذکر کردیم در خود مملکت ایران هم بنیان تصب مذهبی متزلزل و نیروهای فلسفی بشدت باین حمله ور شده و در انهدام آن میکوشند در صورتیکه این نیروها هم جز يك دسته افکار و عقاید مخالف با اصول اسلامی محصولی بیار نیاوردند. است بهر حال آسیائی از اروپا برگشته افکار اروپائی آسیائی شده‌ای را همراه می‌آورد و در نتیجه سر باری برجذر و مدهای اصلی حیات که منصل در حرکت بوده و هست و پیوسته تغییر مسیر میدهد اضافه کرده است من یقین قطعی دارم که نتیجه این تحویلات طوری نیست که آنها را بشرکت در تمدن ما متمایل سازد و نیز نمیتوانم پیش‌بینی کنم که در آتی چه نوع حاصلی خواهد داشت و فقط میتوانم بگویم که مخاطرات این عمل در آتی به برای ما زیاد است البته این مخاطرات مادی نخواهد بود و اطمینان کامل دارم

که شمشیر آسیائی آنقدر توانائی ندارد که بتواند با سرریزه‌های ما مقاومت کند بلکه مقصودم مخاطرات اخلاقی است چسبه در این نوع هوش و فکر که بمنزلهٔ یا طلاق بزرگی است يك ماده قابل انفجاری از انفکار و اصول و مبانی با عنونت و مسری بوجود خواهد آمد که پوی ناخوش آن بواسطه تماس بسرمت بهام سرایت خواهد کرد و تاریخ هم گفته‌را تأیید میکند .

نظر باینکه قطعه در آتیه با چنین مخاطره‌ای مواجه خواهیم شد لازم است هر چه زودتر بفکر جلوگیری آن بیافتیم . نشستن و ناظر شدن و بدنه‌های بی‌فایده کردن نتیجه‌ای ندارد بلکه باید عمیقانه در این قضیه داخل شد و مطالعات دقیقی بعمل آورد نکنه مهم این است که باید فهمید آسیا چیست و در این مدت بسیار طولانی قرون گذشته در چه حال بوده است ؟ بقیده من آسیا در طی ویلونها سال بمنزله بر که آب را کدی بوده که هیچوقت خشک نشده است و چون آب آن جریان ندارد همه چنین تصور میکنند که عقیم و بیحاصل است . هومر معروف با اینکه نظر دقیقی داشته و مرد بزرگ پیش‌بینی بوده بخطا رفته و آسیا را بدریای سبز بیحاصلی تشبیه کرده است مسلماً چنین تصویری کلی دور از عقل است مگر اینکه از کلمه بیحاصل این مفهوم را بخاطر آوریم که آب را کد منشر ثمری نیست و حاصلی برای انسان نخواهد داشت ولی از طرفی هم نباید غفلت کرد که برعکس همین بر که متعفن حاصله‌ای مخوفی دارد یعنی غولهای رادرسینه خود میپرو رانند که با نوع ما خصومت و عداوت شدید دارند و از نظر فکر و هوش برای خود آسیا هم زبان آور هستند هر چه و مرج و بی‌نظمی افکار و عقایدی که اصولاً با هم مخالف است پیوسته بطور خطوط متقاطع بهم بر میخورند و در آنجا ریشه دار شده است اینگونه افکار و عقاید هرگز امر عملی سعادت بخشی بهار نخواهد آورد و مسلم است که با این اوضاع و احوال اگر هم يك مسلک یا مذهب مفیدی در این محیط پراز فساد داخل شود و یا از دخول در آن خود داری کند دارای اهمیتی نخواهد بود و اگر هم داخل گردد نتیجه آن بسیار ناچیز است و نکته جالب توجه این است که این بی‌نظمی‌ها و اغتشاش‌ها روز بروز در تزايد و موجب لذت و مسرت عامه است ما احبب ان این مسالك مختلف بسیار مایلند که موحیات جدالی فراهم شود و در حل مسائل اشکالانی بوجود آید و قنیکه طرفداران اصولی سکوت اختیار میکنند رقبای آنها بر ضد آنها قیام

میکنند و به بحث میپردازند و درباره‌ای از مواقع هم گرهی راکه می‌خواهند
 بکشایند مخصوصاً پیچیده و محکم‌تر کرده و دراینکار احساس لذتی میکنند.
 باکمال تأسف باید اعتراف کرد که نظرباین حس آشوب طلبی و میاخنه
 وحدالی که در آسیائی دیده میشود پیوسته اصول و مبانی مختلف در تصورات
 آنها دور میزند و بسیار مشکل بنظر می‌رسد که اصول و عقاید تازه اروپائی بافکار
 و عقاید آنها ضمیمه گردد و اگر هم اضافه شود نه تنها نتیجه منفیدی از آنها گرفته
 نخواهد شد بلکه بی‌نظمی و هرج و مرج رو با افزایش خواهد گذارد و بیشتره و حیات
 رضایت خاطر آنها را فراهم خواهد نمود : گواه این گفتار و قیاسی است که
 در بمبئی و بنارس در اجتماع روی داد که البته جنبش آن کمتر از جنبش آسیائی
 مرکزی بود با اینکه در آن موقع جنبش‌های مذهبی و فلسفی رو با آرامش گذارده
 بود تماس با افکار انگلیسی موجب هیجان و تحریک هندیان گردید و البته این
 جنبش‌ها و شوردها راطبقات رذذ و نادان اروپائی مانند آنها نیکه اکنون در ایران
 هستند فراهم کردند خوشبختانه کمپانی هندی انگلیسی بزودی بلبل این شورش
 پی برد و محرکین آنرا ازکار برکنار کرد و اکنون مدت هفتاد سال میشود که
 بجای آنها کارمندان لایق و فهمیده‌ای را فرستاده که دارای معلومات عمقی هستند
 و از آن تاریخ بیمد برهن‌ها حریفان لایقی را در مقابل خود دیدند و در
 ضمن مباحثات با آنها معلومات تازه‌ای که در نظر آنها حیرت آور بود آموخته و در این
 دو نقطه یعنی بمبئی و بنارس که از حیث موقعیت جغرافیائی تفاوت زیادی باهم دارند
 نتایج بسیار رضایت بخشی گرفته شد نخست آنکه پارسیان بمبئی مکتب جدیدی
 تأسیس کردند و مذهب زرتشت را که در زیر توده‌ای از خرافات و عبادات
 و رسوم نادوا پنهان شده بود تصفیه کردند و پایه آنرا بریک نوع وحدت پرستی
 قرار دادند و ثنویت پرستی اولیه را کنار گذاردند ولی باز هم تا اندازه‌ای
 با افکار سامی که در نزد نیاکان آنها دره موقع حکمرانی خلفای اولیه ریشه دار
 شده بود موافقت دارد خلاصه اینکه زرتشتیان هندی هم در تحت تأثیر افکار قرار
 گرفته و بیدار شده‌اند تا نیا در شمال هندوستان و هم چنین در بنارس اغلب از
 برهن‌ها با کتب انگلیسی مأوس شده و در صدد اصلاح آئین خود برآمده‌اند و
 این عمل آنها را بمفهوم واقعی کتب و داء نزدیک خواهد کرد بملاوه احساسات

انسان دوسنی مبهمی هم در آنها تولید شده و میل دارند که تغییر میر داده و متوجه توانین قدیمی خود بشوند که شامل این نوع افکار است و خلاصه آنکه برهنه‌های آزاد فکر نیز مانند پارسیهای منجدد افکار و عقاید تازه‌ای پیدا کرده اند که رنگ آسیائی دارد و مدت سی سال میشود که در قوانین رام ماهون روی (۱) که سابقاً مشهور بوده و امروزه بکلی فراموش شده تجدید نظر میکنند روزنامه‌های فرانسه و انگلیسی قوانین این پیشوای هندی را انتشار داده و چنین تعبیر و تفسیر میکنند که او برای اهالی هندوستان رهبر خوبی بوده و آنها را بطرف عقاید و افکار غربی سوق داده است.

از مشاهده این اوضاع و احوال هندیان چنین بنظر می آید که باید یک غذای هوشی و روحی دیگری برای آسیای مرکزی فراهم نمود تا ترکیبات فلسفی تازه‌ایرا ایجاد نماید و موجب فعالیت سکنة این سرزمین گردد و بنا بر همین عقیده بود که من رساله‌ای راجع بر روش هندیها برای آنها تهیه و بزبان فارسی انتشار دادم و چنین بنظر آمد که در تمام اصول فلسفی ما هیچ چیز بهتر از این رساله نمیتواند جلب توجه آنها را بکنند و به نتیجه‌ای برسد زیرا که اینها اشخاصی نیستند که زیاد بمتد تجربه و آزمایش توجه داشته باشند و صورت ظاهر هم نشان نمیدهد که آنها بتوانند از افراط در طریقه استنتاج دست بکشند و حد اعتدالی را که اروپائیان در آن توقف کرده اند اختیار نمایند ممکن است این دستور کلی دکارت (چون فکر میکنم پس هستم) جلب توجه آنها را کرده و نتیجه‌ای از آن حاصل گردد من نمیدانم و نمیتوانم بگویم که از مطالعه این فرمول کلی چه نتیجه خواهند گرفت شاید هم به نتیجه خوبی برسند اما جلساتی که پنج نسل از شاهکار دکارت را به پارهای ازدانتمندان منتکر و با هوش ایرانی ارائه دادم هرگز فراموش نخواهم کرد این اصول پنجگانه در آنها تأثیرات فوق‌العاده کرد و البته این تأثیرات بی نتیجه خواهد ماند چیزی که بیشتر در آنها تأثیر کرد همین فرمول اساسی است اگر چه شرقیان در زمانهای بسیار قدیم بکشف این فرمول موفق شده و آنرا بکار برده اند و مدت مدیدی است که دو کلمه حی و احی را بهم برده اند و هر دو را دارای یک ریشه معینی میدانند فلاسفه ما در اعراف الطایفه نلودی و اسلامی گرفته اند

که موجودیت از حرف زدن فرج فکر است ولی نتیجه‌ای که از آن استخراج میکنند این است: چون خدا موجودی است مقالی و مافوق تمام موجودات و وجود واحدیت در آن واحد هم فکر واحد و هم حرف واحد است اما این آن نتیجه‌ای نیست که دکارت درصدد تجسس آن بوده است و شاید بهمین جهت باشد که ایجادکننده این فرمول را فیلسوف عجیب و غریبی بنظر می‌آورند با این حال فیلسوفان ایرانی که با من آشنا هستند بیشتر مایلند که معرفت‌کاملی باحوالی اسپینوزا و هگل پیدا کنند و علت آن هم معلوم است زیرا که افکار این دو فیلسوف آسیائی است و اصول و مبانی فلسفه آنها از هر حیث بدست‌های مشهور و مطلق مملکت آفتاب نزدیک و شبیه است و بسا این حال اگر بخواهیم واقع‌گویی کنیم باید اعتراف نماییم که این دو مغز با هوش هم نمی‌توانسته‌اند اصولی که حقیقتاً تازه‌گی داشته باشد در این محیط داخل کنند.

فصل ششم

(آغاز باییت)

تجربه‌ییرسانند که هر وقت تحولی در احوال و اوضاع ملتی پیدا شود با اضطراب تنییراتی هم در آداب و رسوم و آئین مردم آن کشور ایجاد میگردد. ایران کنونی در مرحله جدیدی وارد شده است و تحولی که باید در افکار و عقاید سکنه آن پیدا شود بحصول پیوسته است.

امروزه در ایران فلاسفه بزرگی دیده میشوند که بسنن و روایات قدیمی دلبستگی داشته باشند البته حاج ملاهادی سبزواری از پیروان ابن سینا میباشد ولی در عین حال مترصد و در جستجوی موضوعات تازه‌ایست که بر افکار و عقاید اسناد قدیمی خود ترجیح داشته باشد. استادان دیگری نیز وجود دارند که چون در سلك حیات هستند من از ذکر نام آنها خودداری میکنم البته این دسته از حیث فضل و دانش به‌مقام حکیم سبزواری نمیرسند مع هذا مخفیانه

درسد پیداکردن موضوعات و معلومات تازه‌ای هستند که با اوضاع و احوال کنونی ایرانیان مناسبت و موافقت داشته باشد.

ایرانیان با هوش ملك تصوف را نسبت باوضاع و احوال کنونی خود نارضا میپندارند و آنرا فاسد و مخرب اخلاق میدانند و با اینکه در ازمنه پیشین مزایایی برای آن قائل بودند اکنون معتقدند که جز سنی و تکامل نمری بیار نیاورده است از طرفی هم روشنفکران نسبت باسلام مخصوصاً نسبت بااین اسلامی که بلرز عجیب و غریبی تغییر شکل داده و بصورت تشیع درآمد است با نظر خشم میگردند (۱) زیرا که دایرة آنرا برای خود تنگ میبینند و خداداداناست که آیا این مذهب از نقطه نظر وحدت مطلقه شایسته اسلام است یا نه؟ و خلاصه آنکه مردم این سرزمین چیز دیگری طالبند که باید فهمید چیست؟

اکنون در آسیای مرکزی اشخاص مقتدر و با نفوذی که از حیث نژاد منول یا ترک و یا عرب باشند وجود دارند که افکار و عقاید آنها با عقاید و افکار ساکنین این سرزمین تفاوت داشته باشد زمامداران نروتمند و با نفودی که میتوانند نقش خود را با نیرومندی باری کنند همه از میان رفته‌اند و بجای آنها اشراف محلی و صاحبان نفوذی دیده میشوند که چندین مملواتی ندارند و بمنزله شکارچیان قبایل هستند و در کراسی شهرها هم فقط بیک چیز تمایل دارد و آن همان چیزی است که در اواسط قرن هفتم دو کراسی یونانی و شامی و سواحلی که در تحت تصرف اولین قشون اسلام درآمد بود آرزوی بدست آوردن آنرا میکرد و بمبارت دیگر خواستار چیرگی هستند که نیاکان آنان و پدران کسانیکه امروز در سلك حیات هستند خواهان بودند و مقصود اصلی آنها بدست آوردن عقاید و آراء باستانی و بطریق اولی عقیده قوم سامی است آری اهالی این سرزمین بطرف این مقصود پیشانیند و بهمین جهت است که اکنون يك نهضت مذهبی خاصی ایجاد شده که آسیای مرکزی یعنی ایران و پاره‌ای از نقاط هندوستان و يك قسمت از ترکیه آسیا و حوالی بغداد در آن شرکت کرده و در توسعه آن میکوشند البته این نهضت بسیار قابل ملاحظه و اهر حیث شایسته مطالعه است و برای ما لازم است که توسعه و اسیان آنرا

۱- ملاحظه است که مؤلف هم مانند کتبش با نهضت اروپائی و با نهضت

نخستین باسلام میگردیده که چنین عباراتی را بکار آورده است (م)

که موجودیت و حرف زدن فرع فکر است ولی نتیجه‌ای که از آن استخراج میکنند این است: چون خدا موجودی است متعالی و مافوق تمام موجودات و وجود واحدیت در آن واحد هم فکر واحد و هم حرف واحد است اما این آن نتیجه‌ای نیست که دکارت درصدد تجسس آن بوده است و شاید بهمین جهت باشد که ایجادکننده این فرمول را فیلسوف عجیب و غریبی بنظر می‌آورند با این حال فیلسوفان ایرانی که با من آشنا هستند بیشتر مایلند که معرفت‌کامی باحوالی اسپینوزا و هگل پیدا کنند و علت آن هم معلوم است زیرا که افکار این دو فیلسوف آسیائی است و اصول و مبانی فلسفه آنها از هر حیث بدست‌ملاک‌های مشهور و مطلق مملکت آفتاب نزدیک و شبیه است و با این حال اگر بخواهیم واقع‌گویی کنیم باید اعتراف نماییم که این دو مغز با هوش هم نمی‌توانسته‌اند اصولی که حقیقتاً تازه‌گی داشته باشد در این محیط داخل کنند.

فصل ششم

(آغاز باییت)

تجربه‌میرساند که هر وقت تحولی در احوال و اوضاع ملتی پیدا شود بالضروره تنییراتی هم در آداب و رسوم و آئین مردم آن کشور ایجاد میگردد. ایران کنونی در مرحله جدیدی وارد شده است و تحولی که باید در افکار و عقاید سکنه آن پیدا شود بحصول پیوسته است.

امروزه در ایران فلاسفه بزرگی دیده نیشوند که بسنن و روایات قدیمی دلبستگی داشته باشند البته حاج ملاحادی سبزواری از پیروان ابن سینا میباشد ولی در عین حال مترصد و در جستجوی موضوعات تازه‌ایست که بر افکار و عقاید اسناد قدیمی خود ترجیح داشته باشد. استادان دیگری نیز وجود دارند که چون در سلك حیات هستند من از ذکر نام آنها خودداری میکنم البته این دسته از حیث فضل و دانش به‌مقام حکیم سبزواری نمیرسند مگر مهذا مخفیانه

درسد پیدا کردن موضوعات و معلومات تازه‌ای هستند که با اوضاع و احوال کنونی ایرانیان مناسبت و موافقت داشته باشد.

ایرانیان با هوش ملك تصوف را نسبت باوضاع و احوال کنونی خود نارسا میپندارند و آنرا فاسد و مخرب اخلاق میدانند و با اینکه در ازمنه پیشین مزایائی برای آن قائل بودند اکنون معتقدند که جز سستی و نگاهل نمری بسیار نیاورده است از طرفی هم روشنفکران نسبت باسلام مخصوصاً نسبت بااین اسلامی که بلرز عجیب و غریبی تغییر شکل داده و بصورت تشیع درآمد است با نظر خشم میگردند (۱) زیرا که دایرة آنرا برای خود تنگ میبینند و خدادادان است که آیا این مذهب از نقطه نظر وحدت مطلقه شایستهٔ اسلام است یا نه؟ و خلاصه آنکه مردم این سرزمین چیز دیگری طالبند که باید فهمید چیست؟

اکنون در آسیای مرکزی اشخاص مقتدر و با نفوذی که از حیث نژاد منول یا ترک و یا عرب باشند وجود ندارند که افکار و عقاید آنها با عقاید و افکار ساکنین این سرزمین تفاوت داشته باشد زمامداران نروتمند و با نفودی که میتوانند نقش خود را با بزمندی بازی کنند همه از میان رفته‌اند و بجای آنها اشراف محلی و صاحبان نفوذی دیده میشوند که چندین مملواتی ندارند و بمنزلهٔ شکارچیان قیابل هستند و در کراسی شهرها هم فقط بیک چیز تمایل دارد و آن همان چیزی است که در اواسط قرن هفتم دو کراسی یونانی و شامی و سواحلی که در تحت تصرف اولین قشون اسلام درآمد بود آرزوی بدست آوردن آنرا میکرد و بمبارت دیگر خواستار چیری هستند که نیاکان آنان و پدران کسانیکه امروز در سلک حیات هستند خواهان بودند و مقصود اصلی آنها بدست آوردن عقاید و آراء باستانی و بطریق اولی عقیده قوم سامی است آری اهالی این سرزمین بطرف این مقصود پیشانیند و بهمین جهت است که اکنون یک نهضت مذهبی خاصی ایجاد شده که آسیای مرکزی یعنی ایران و پاره‌ای از نقاط هندوستان و یک قسمت از ترکیه آسیا و حوالی بغداد در آن شرکت کرده و در توسعه آن میکوشند البته این نهضت بسیار قابل ملاحظه و اهر حیث شایستهٔ مطالعه است و برای ما لازم است که توسعه و ابعاض آنرا

۱- معلوم است که مؤلف هم مانند کشیشان با تمدن اروپائی با نظر آینه و

تغییر باسلام میگردیده که چنین عباراتی را به‌قلم آورده است (م)

مشاهده نموده و شاهد قضایا و مصیبت‌هایی باشیم که فقط درازمنه پیشین در موعه تأسیس مذاهب بزرگ روی داده و در جای دیگر دیده نشده است .

در حوالی سال ۱۸۲۳ در شهر شیراز جوانی پیدا شد موسوم به میرزا علی محمد که بیش از ۱۹ سال نداشت و شاید هم هنوز مرحله آخر این سن نرسیده بود از طرفی هم مردم اهمیت زیادی برای او قائل بودند و عقیده داشتند که او از اعیان پیمبر و از فرزندان امام حسین است و مقام سیادت او را به نبوت میرساندند ولی پاره‌ای هم انکار سیادت او را میکردند بهر حال چیزی که مسلم و بلاحرف باشد اینست که اگر سید هم بوده بهمان طریق مبومی است که خانواده‌های متعدد ایرانی مدعی این شرافت و انتساب میباشند و دیگران ادعای آنها را با تردید تلقی میکنند اشخاص با اطلاع معتقدند که در هنگام خلافت بنی‌امیه و مخصوصاً در دوره خلافت بنی‌عباس نظر بآزار و اذیتی که اولاد علی تحمل نمودند و بیشتر آنها در زیر شمشیر دشمنان جان سپردند بالطبع دارک این انتساب مقدس از میان رفت و باقیماندهگان آنان هم از ترس در اختفای کامل بسر میبردند و نسب خود را بکسی بروز نمیدادند و اگر قبول کنیم که خون امامان محفوظ مانده باشد اثبات اینکه این خون گرانها در عروق این جوان هم محققاً جریان داشته برای هیچکس امکان پذیر نیست فقط چهار خانواددهستند که میتوان آنها را سید دانست ولی دلایل و مدارک آنها را هم هیچیک از علمای نسب‌شناس اروپائی قطعی و بلاحرف نمیدانند بهر حال اینان خانواده‌های قدیمی و قابل ملاحظه‌ای هستند و قرنها میگذرد که عامه نسبت بآنها احترامی قائل است اما برای اینکه نسب آنها با امامان اتصال یابد اقلاً باندازه دو قرن فاصله خالی برای آنها میماند که نمیتوانند آنها را پر کنند و یادگارهای مقدسی هم که ارائه میدهند و مدعی هستند که از اجداد با افتخارشان بارت بآنها منتقل شده از قبیل امهار یا ادعیه‌ای که میگویند بدست همان اشخاص مقدس نوشته شده و یا سایر چیزها هیچ در نظر ما از وسایل خود فروشی محسوب میشود .

بهر حال میرزا علی محمد بهیچ‌یک از این چهار خانواده تعلق ندارد و اگر اجداد او برخلاف آنچه بدخواهان و دشمنان بآنها نسبت میدهند مدعی سیادت باشند ادعای آنها قطعی و اطمینان بخش نیست ولی در هر صورت خانواده او

فیراز خانواده‌های معمولی و دارای مکنت و ثروتمند بوده است بنابراین باید قبول کرد که میرزا علی محمد از حیث تربیت خانوادگی با سایرین امتیازی داشته است در هر حال او هم مانند افراد ممتاز آسیائی بزودی با افکار مذهبی آشنا گردید و در مراتب زهد و تقوی مجاهدتی نشان داد ولی بعدها فقط با انجام اعمال و وظایف مذهبی قناعت نکرد و نحواست مانند یک مرشد روحانی به تعلیمات و مواظب بپردازد بلکه با تمشق زیادی در تفحص موضوعات تازه‌ای برآمده و پیوسته بازمایش آنها میپرداخت و چنین استنباط میشود که در آغاز جوانی دارای هوش سرشار و فکر آزاد و شجاعت فوق‌العاده‌ای بوده است.

محققاً کتابهای انجیلی که بمباین پروتستان بفارسی ترجمه کرده بودند خوانده و با یهودیان شیراز هم صحبت کرده و با اصول و مبانی آئین گبران نیز آشنا شده و مخصوصاً بکتاب رموزی که کمی مشکوک ولی که یاب هستند و ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای دارند و از علوم خفیه و سری و اسرار فلسفه اعداد بحث میکنند مباحثه کرده است مسلمانان روشکفر و باهوش با تمشق مخصوص باین معلومات سری توجه میدادند اما او بی‌سودتر از موقع معمولی با مراجعه آنها پرداخت و با منتهای جد و جهد مشغول مطالعه باقی‌مانده فلسفه قدسی آرامی گردید و چنانکه از اشارات مختلف او استنباط میشود ممکن است یعنی مدارک که یاب و گرانبھائی که مربوط بمذاهب باستانی و با تردیبی از آنها بوده در اختیار داشته است بهر حال در اوان جوانی بزیرارت مکه رفت ولی بجای اینکه از مشاهده کعبه بافکار خالص مسلمانان بیشتر توجه کند چیزهایی که دید و شنید و آزمایش کرد بیشتر او را از طریق معمولی منحرف ساخت و یحتمل در همین شهر مقدس بود که بطور قطع از عقیده‌ای که به پیغمبر داشت دست کشید (۱) و باین فکر افتاد که این بنا را احراب کرده و بجای آن شالوده دیگری بریزد و در روی این شالوده بنای تازه‌ای بسازد.

نظر باینکه کلاً در افکار مذهبی ترقی و پیوسته بعبادت و ریاضت مشغول بود و اخلاقی بنهایت ساده و بی‌آلایش و ملاحظت و مهرمانی حال ب توجه و حاد بود.

(۱) با مراجعه با تاریخیه مشاهده میشود که مؤلف در این قسمت اشتباه نموده است (م)

داشت وهم چنین گمی سن و صباحت منظر حیرت آور او باعث شده که عده زیادی از اشخاص با تقوی و تقدس بطرف او روی آورند در همین اوقات بود که صحبت از معلومات و فصاحت بیان نافذ و سخن رانیهای او بمیان آمد اشخاصی که او را دیده و شناخته اند اطمنان کامل میدهند که صحبت های او در اعم - انی قلوب منمنین تاثیر میکرد و نسبت به پیغمبر اسلام و امامان و صحابه هم احترام فوق العاده ای بروز میداد با او در یک مسلمانان بسیار متعصب هم شیفته او میشوند و در عین حال در خلوت با مستعدان باهوش و ارواح با حداثت و مغنلب طوری صحبت میکرد که نشاط و سرور فوق العاده ای پیدا میکردند و در نطقها و مواظظ او خرافات و اوها و وسخافت عقیده که برای روشنفکران بمنزله بار سنگینی است مشاهده نمیشد بلکه برعکس بیانات او تمام این اقیهه های نامحدود و مختلف و مرموز و مشکوک که تصورات و تخیلات گوناگون را به هوات در این کشور نقل و انتقال میدهند روشن میکرد و خلاصه آنکه در همین پایه کمیته و خانه ابراهیم واسمه بل بود که میرزا علی محمد ابن وارسنگی و از خود گذشته کی های اولیه را بدست آورد که میبایستی بعدها در فاصله کمی صورت دیگری بخود بگیرد و در همین جا بود که او توانست از تمالیات و دلبستگی های معمولی و عادی سرفنظر نماید و از آنها فاصله زیادی بگیرد .

خلاصه میرزا علی محمد در حالیکه عقیده اش کاملاً برخلاف ایام گذشته بود از مکه مراجعت کرد و همینکه به بغداد وارد شد برای تکمیل تأثیرات و احساسات باطنی خود بکوفه رفت و بمسجد ویرانی که علی در آنجا پشه اادت رسید و اکنون بدون سقف و ستون و دیوار است داخل گردید و چندین روز در حالیکه در افکار خود غرق شده بود در آنجا بسربرد چنین بنظر میآید که این محل در وجود او تأثیر عمیقی کرده باشد البته این اندیشه مکرر از خاطرش میگذشت که راهی را که اختیار کرده و میخواهد در آن داخل شود در فاصله کمی بطور قطع بمحلی میرسد که در آن فاجعه حزن انگیزی نظیر آنچه در این محل بوقوع پیوسته بروز خواهد کرد و در حالیکه چشمان خود را باین محل شهادت علی دوخته و باطناً با خود در جنگ بود زحمات و مشقات زیادی را تحمل مینمود .

یکی از هواخواهان جدی او روزی در مجلسی که عده زیادی حضور

داشتند و نمیتوانست در حضور آنها آزادانه با من صحبت کند از روی گمنام بمن گفت: «آری در همین مسجد کوفه بود که شیطان او را بتخیال انداخت و از طریق مستقیم بدبدره ولی از طرز نگاه او من خوب فهمیدم که میخواهد اوضاع اخلاقی و شکنجه‌های باطنی که در این محل بمیرزا علی، محمد دست داد برای من مجسم نماید آری او میخواست بمن بپهماند که چشم روح او در همین محل بحسد پرحراحت و خون آلود علی که در پیش پایش بروی زمین نقش بسته افتاده بود در همینجا بوده که روح پیغمبری در وجود مولای او برتردید و تأمل که از خصائص انسانی است غلبه کرده است بهر حال محقق است که او وقتی بشیراز وارد شد شخص دیگری بود یعنی آن شخصی نبود که از این شهر بقصد زیارت مکه حرکت کرده بود. دیگر هیچگونه تردیدی در وجود او راه نداشت بلکه باعزم راسخ تصمیم قطعی خود را اتخاذ کرده بود و با اینکه مواد اشتغال ناپذیری در دسترس خود داشت سرانجام به آفرودختن آتش موفق گردید.

او از کوفه بوسیله يك زورق عربی ببوشهر آمد و از آنجا با کاروانی که میبایستی از جبال عبور نماید بشهر موطن خود وارد گردید و بمحضر ورود چند نفر از مسفران را که در راه مکه مجذوب و شیفته او شده بودند باحمی ازمستقیم قدیمی بدردر خود جمع کرد و اولین نوشته‌های خود یعنی سفرنامه (۱) و تفسیری که بر سوره یوسف قرآن نوشته بود با آنها ارائه داد.

در کتاب اول خود را مخصوصاً آدم متقی مرموزی نشان داده بود ولی در کتاب دوم فقط مباحثات و مناظرات علمی و منطقی و ادبی دیده میشود. همین با نهایت تحیر و تعجب ملاحظه میکردند که او در سوره یوسف معانی و رموز تازه‌ای را کشف کرده که تا آنوقت هیچکس بکشف آنها موفق نشده بود مخصوصاً دستورها و تعلیماتی از این سوره استخراج نموده بود که کاملاً ناشنیده و غیر منتظره محسوب میگردد و چیزیکه بیشتر در این نوشته‌ها قابل تمجید و جالب توجه بنظر میآید طرز انشاء خوب و آراستگی عبارات زبان عرب بود و بیلتوری منسجم شیفته این دو کتاب شده بودند که پاره‌ای بدون بیم و ملاحظه و مطالعه عبارات آنها را به بهترین قسمت‌های قرآن ترجیح میدادند.

من اعتراف میکنم که با چنین نغاری بنوشته‌های او نگاه نمیکم انشاء

(۱) مقصود کتاب بی‌الحریمین است (م)

میرزا علی محمد بدون جلوه و دارای يك نوع خشکی خسته کننده است و از حیث محاسن ادبی و املائی هم تاریك بنظر می آید تاریکیهای زیادی که در آن دیده میشود از روی اراده نیست و جمعی معتقدند که این نقایس فقط بواسطه عدم مهارت او در زبان عرب بوده است و در هر حال نمیتوان آنرا باقرآن مقایسه کرد مگر اینکه روزی که کتب این پیغمبر جدید قائم مقام قرآن بشود و علم زیبایی کلام و طرز انشاء تغییر کند و طرح تازه ای ریخته شود که با آن موافق باشد. و چون ماهنوز مفید بقوانین قدیم هستیم انشاء قرآن را از نقطه نظر ادبی تاریك نابقه بزرگی میپنداریم و تفسیر سوره یوسف را در جنب آن مانند کارطایفه مدرسه ای بنظر می آوریم با این حال این نوشته ها تأثیر فوق العاده ای داشت و بسیاری از ادباء و علمای مذهبی بدور میرزا علی محمد جمع شدند و محض اینکه بمسجد وارده میشد جمعیت زیادی او را احاطه میکرد و همینکه برهمنبر مینشست همه برای استماع بیانات او سکوت اختیار میکردند در مواظ و بیانات معمولی خود هیچوقت به باطن اسلام حمله نمیکرد و قسمت های زیادی از صور آنرا محترم میشمرد و خلاصه آنکه کتمان در مواظ او مداخله داشت مگر با کمال شجاعت سخنرانی میکرد و از انشاء مایب طبقه روحانی خودداری نمی نمود و بشدت بفساد اخلاق آنها حمله میکرد موضوع بحث او بطور کلی راجع بمقدرات حزن آور و دردناک عالم بشریت بود و گاه بگناه اشارات و کنایات مبهمی اظهار میکرد که بعضی را خرسند و بعضی را ناراضی مینمود و خلاصه اینکه صحبت هایش بانیس و نوش آمیخته بود و در هر حال روز بروز جمعیت مستمعین افزایش می یافت و بجائی رسید که در تمام ایران صحبت از میرزا علی محمد بمیان آمده بود . ملاحی شیراز منتظر نشدند که از ایالات و ولایات دیگر باین جوان که با آنها حمله ور شده و در صدد مغلوب کردن آنها برآمده سر و صدائی بلند شود بلکه متحداً در آغاز امر فاضلترین و یا برترین اشخاص را از میان خود انتخاب کردند تا با او بباحثه پردازند و سرافکننده اش سازند این مباحثات عموماً در مساجد یا مدارس و با حضور حاکم و رؤسای نظامی و روحانیون و عامه مردم صورت میگرفت و عاقبت بجای اینکه برای آنها سودی داشته باشد بزبان آنها تمام میشد و بیشتر باعث شهرت این جوان پرشور میگردد محقق است که

مفلوب ساختن حریفان برای او اشکالی نداشت و میتوانست قرآن بدست همه آنها را محجوب و محکوم نماید و در مقابل جمعیت کاملاً مدلل و مبرهن نماید که تا چه حد رفتار و عملیات طبقه روحانی برخلاف دستورهای قرآن است. مردم از این عملیات ناروا آگاه میباشند و هیچکس نمیتواند متکر آنها بشود.

خلاصه بایک شجاعت بی نظیر و شور و حرارت فوق العاده بی پروا بودن رعایت آداب و رسوم معموله یکباره پرده از روی معایب و مفاسد اخلاق مخالفین خود برداشت و آن مفاسد را پامه نشان داد و ثابت کرد که اینها کافر شده اند و بطوری شرافت و بزرگی آنها را در انظار مستمعین زایل ساخت که از آن بیمد مردم با نظیر حذارت بلکه با بیمنش و کینه با آنها مینگریستند .

خلاصه صحنه های شیراز و مواعظ و تبانیات اولیه او چنان تأثیر عمیقی داشت که حتی مسلمانان متمصب هم که در آن نمایشات حضور پیدا میکردند بیادگار های زایل نشدنی در خاطرشان باقی میماند و اکنون هم بایک نوح نرس از این مجالس صحبت میکنند و همه با اتفاق اعتراف دارند که نصاحت پان و قوه استدلال میرزا علی محمد بی نظیر و غیر قابل قایسه بود بطوریکه تا کسی نبود باشد نمیتواند آنرا بتصور آورد .

پس از این کشمشها و منازعات این حکیم الهی جوان دیگر در مجالس عمومی به تنهایی حضور نمی یافت و همیشه عده زیادی از هواداران او را همراه داشت. خانه اش همیشه از پیروان خود پر بود نه تنها در مدارس و مواعظ و تبانیات میپرداخت بلکه در منزل خود هم شبها با نخبه پیروان خود در اطاقی خلوت میکرد و کم کم پرده را از آئینی که هنوز کاملاً تسمیم بافتش آن نگرفته بود بلند میکرد چنین بنظر میاید که در این اوقات اولیه بیشتر به مناظرات و مباحثات فلسفی مشغول بود و کمتر با اصول شریعت خود توجه داشت و البته این امری است طبیعی . در مجالس که فرانس مجربانه خود روز بروز بیشتر از مجالس عمومی شجاعت و سراحت بیان بر در می داد و بطور آشکار تمایل خود را برنگون کردن اسلام اظهار میکرد البته بروز این شجاعتها بمنزله فراهم ساختن مقدمه ای برای ایجاد شریعت تازه بود. خلاصه آنکه این کابیسای کوچک بقدری با حرارت و تهور و دارای هیجان فوق العاده ای بود که برای هر نوع

های فرق مختلفه اذت میبرد و تصور میکرد که تمام این فرق عموماً نابینا هستند .

از طرفی هم حاجی یکنوع خدای مخصوصی بود شاید خود رادارای همان مقامی میدانست که محمد شاه برای اوقائل بود و در هر حال همان عقایدی را داشت که بشاگرد خود آموخته بود اما این عقاید مانع آن نبود که مسخرگی را پیشه خود سازد و آنرا در اعمال و رفتار خود بکار برد و عجب آنکه غالباً تمسخر را از خود شروع میکرد مثلاً میگفت : « من صدراعظم نیستم بلکه ملای پیریبی پدر و مادری هستم که شایستگی هیچ نوع مقامی را ندارم فقط شاه خواسته است که من چنین مقامی را اشغال نمایم » این جمله را غالباً در موقعیکه کسی را مجازات میکرد بزیان میآورد .

و چون میخواست از پسران خود که غائب بودند احوالی بپرسد و یا بنوسط صاحب منصبان پیغامی برای آنها بفرستد میگفت « حال آن حرا-زاده چطور است و یا آنکه بآن توله سگ بگوئید که چنین و چنان بکند ، تفنن و لذت مخصوص او این بود که از سواران سان به بینه خوانین قبایل را بمرکز احضار میکرد و با آنها فرمان میداد که با وضع آراسته و باشکوهی در محلی بیرون شهر جمع شوند و همینکه این جنگجویان در آن محل حاضر میشدند حاجی لباس بسیار مندرسی میپوشید و کلاه بلند کهنه و شکسته و فرورفته‌ای مانند باز پکران تماشاخانه بر سر میگذاشت و شمشیری در روی لباس بکمر می‌بست و بر الاغ کوچکی سوار شده نزد آنها میرفت و با این هیکل مضحک و سراپا مسخره در صفوف سواران داخل میشد و مانند اشخاص سفیهی با آنها رفتار میکرد و ساز و برگ جنگی آنها را مسخره مینمود و با آنها میگفت با این وضع کاری از دست شما ساخته نخواهد شد و پس از دادن انعامی آنها را مرخص میکرد و بسدی نظر بق خوی زشت و شوخیهای زننده خود را با سخاوت چاشنی میزد .

صرف نظر از این افکار مرموز و دو چیز دیگر هم در زندگانی او نقش مهمی را بازی میکرد یکی عشق مفرط به توپخانه و دیگری علاقه مخصوص بکشاورزی راجع بقسمت اول حاجی نخستین کسی است که در تهران کارخانه توپ ریزی

تأسیس کرد نمونه اختراعات تازه را از اروپا به تهران وارد مینمود و خود نیز در ضمن توپ ریزی ابتکارانی داشت و من خود نمونه‌ای از اختراعات او را دیدم و آن توپ مخروطی شکلی بود که طول آن به هشت الی ده پا میرسید و در روی دو چرخ قرار داشت و در خارج هم دارای قتیله برجسته‌ای بود حاجی در این فکر بود که عده زیادی از این نوع ماشینها بسازد تا در موقع جنگ آنها را از چهارپاره و باروت پر کنند و به اسبان به بندند و در جلو جبهه قشون حرکت دهند و در موقع مخصوص قتیله‌ها را آتش بزنند و اسبان را باز کنند و فرار نمایند تا دشمن آنها را تعقیب نماید و البته در موقع تعقیب دشمنان باین ماشینهای آتشفشان جهنمی بر میخورند و بهوا میبرند و بکلی نابود میشود و قشون ایران از دور ناظر این نابودی میگردد و از این فتح با تدبیر شادمان می‌شود .

باری من نمیخواهم بیش از این در افکار حاجی داخل شده و بکارهایش خرده گیری کنم و اعتراف میکنم که خوشبختانه عملیات زراعتی او پسندیده و قابل تمجید است زیرا که در اطراف تهران قنوات زیادی حفر کرده و دهکده های متعددی ایجاد و آباد نموده و بسیاری از نباتات سودمند را که تا آنوقت در ایران وجود نداشت از خارج بایران وارد کرده است علاوه بر نباتات مفید گیاهان و گلهائی هم که موجب حفظ نظر و مسرت خاطر میشوند از اروپا و سایر جاها بایران آورده و اعمال پسندیده‌ای را انجام داده است ولی در ضمن تمام این کارها و امصاراف و تبذیری که از خزانه دولت میکرد هیچوقت از مسخرگی دست نمیکشید و همین صفت موجب آن شد که وضع اداری و امور مملکت داری هم شکل مسخره‌ای بخود بگیرد و هیچ نوع اقدام اساسی که بحال مملکت نافع باشد بعمل نیاید و بتمام امور با سهل انگاری و بی‌قیدی نگاه کند بملاره شاه و وزیر دارای یکنوع افکار مذهبی بودند که بویج نوع فکری شباهت نداشت و بهمین جهت مدعی بودند که هر نوع فکری با اشکال مواجه شود و بی نتیجه بماند و خلاصه آنکه ترکیب این اوضاع فکری با میل اینکه بخود زحمت ندهند و موجبات کسالتی برای خود فراهم نازند باعث آن شد که شاه و وزیر هیچگونه تصمیم قطعی نگیرند و نسبت با این جدید حکمی صادر نکنند این بود اوضاع

دربار شاه که چندماه قبل باب آنرا نسبت بخود مساعد تصور میکرد و در موفقی هم که ملاحین بشرویه اشاه و وزیر مشغول مذاکره بود همین اوضاع وجود داشت .

به حال مبلغ متجدد در مذاکرات خود باشاه و وزیر از طرف باب اطمینان میداد که بیرون آئین جدید همه از روی میل و خلوص نیت پشتیبان شاه هستند و برای عنایت و شوکت سلطه قاجار منتهای کوشش را خواهند کرد و محتاج با استدلال هم نیست که عامه این آئین جدید را با کمال میل قبول خواهند کرد زیرا علاوه بر آنکه در شهرهای شیراز و اسفهان و کاشان و تهران در تمام طبقات اجتماع پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده در شهرهای همدان و قزوین و زنجان و کرمان و یزد و غیره هم عده زیادی بآن گرویده و انتشار و توسعه آن آشکار است خلاصه ملاحین بشرویه با دلیل و پرهان و با مهارت بی نظیری که در سئق و بیان داشت بشاه و وزیر خاطر نهمان نمود که سرد شما در اینست که با این قائد متجدد مساعدت و همراهی کنید و از مبارزه و مخالفت با او خودداری نماند و عقیده داشت که شاه و وزیر مسلماً در این فکر نیستند که کمترین توجهی بدهد ب اسلام داشته باشند یا بخوانند از آن دفاع نمایند زیرا که او خوب می دانست که اینها چندان معتقد به پیغمبر اسلام نیستند و با آن عقاید و افکاره خصوصی که دارند مخالفتی بروز نخواهند داد و در عین حال که حاجی یکنوع خدائی است و شاه هم با نه ایت اخلاص و ارادت بنده وار او را پرستش میکند ممکن است مرید و مراد چنین تصور کنند و بمنطق نزدیک بدانند که باب هم یکی از انواع تجلیات و ظهورات الهی است .

ملاحین بشاه و وزیر خاطر نشان کرد که ایران در مراحل تازه ای وارد شده و مناسباتش با دول اروپائی روز بروز در تزايد است و اگر قوانین باب مانند الفاء حکم نجاست مال متنوعه و منع تمدد زوجات و غیره که با قوانین و دستور هائی که اکنون در تمام عالم در جریان است با مساعدت دولت انتشار یابد تأثیرات مهمی خواهد داشت بعلاوه سیاست هم مقتضی چنین تجدیدی هست و این همان نیتی است که سلاطین بزرگ آسیای مرکزی را در سه قرن اخیر پیوسته مشغول داشته است اکبر شاه منول و شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفویه و فاتح

بزرگ نادرشاه افشار همه در این فکر بودند که مذهبی تأسیس کنند که شباهت و موافقتی با مذهب اسلام و عیسوی و یهود داشته و با مقتضیات زمان مناسب باشد و خلاصه آنکه باب بحل این مسئله موفق گردیده و اگر شاه این رفرم عالی را قبول کند افتخار و عظمت جاویدانی نصیب او خواهد شد .

نظر بصفات و اخلاق محمدشاه و وزیر محبوبش چنین بنظر میآید که محققاً زحمت ورنج تحصیل چنین افتخاری را پیش بینی کردند و بهمین جهت بطور قطع از بابیت بی میل و روگردان شدند و بملاحسین روی خوشی نشان ندادند زیرا که خوب احساس میکردند و میفهمیدند که ملاحسین میخواهد آنها را بطرف مقصدی بکشاند که کاملاً دچار زحمت شوند و اقداماتی کنند که برضد منافع آنها باشد. مرض نفرس شاه و تصوف و درویش منشی و بی قیدی و مسخره گی و زیر مشوق و محرک جاه طلبی و تحصیل افتخارات نمیشود بنا بر این وقتیکه با این حواری بطور کافی صحبت کردند و کتابهای باب را خواندند احساس خستگی نموده و از عواقب و خبمی که ممکن است تمایل باین آئین دردنیال داشته باشد و شورش و انقلابی تولید گردد مضطرب گردیده و بکلی از آن روگردان شدند و برای اینکه خود را یکبار از زحمت این مبلغ خلاص کنند با سختی و خستونت باو اخطار کردند که اگر مایل بادامه حیات و عقیدت بحفظ اعضای بدن خود میباشد باید فوراً از تهران خارج شود .

بدیهی است که ملاحسین پس از طرد شدن از دربار برای حفظ اوضاع مساعدی که ایجاد کرده و نتایجی که از مسافرتها و مجاهدات خود گرفته منحیر مانده بود و نمیتوانست تصمیمی اتخاذ نماید اما باب در موقع مسافرت او و اطلاع یافتن از حصول نتایج تبلیغات او برای پیشرفت امر خود وسایل تازه ای فراهم ساخت که اسباب امیدواری او شد .

توضیح آنکه پس از حرکت ملاحسین از شیراز باب دونفر حواری دیگر که نسبت بنداکاری آنها اطمینان و اعتماد کاملی داشت بسایر ایالات فرستاد این دونفر هم از حیث هنرمندی و ایمان و شور و حرارت با ملاحسین برابری میکردند و در مسافرتها باندازه او موفقیت هائی بدست میآوردند یکی از این مؤمنین حاج محمدعلی بارقروشی و دیگری یكزن عالم و فعالی بود .

حاج‌المحمد علی‌بادروشی در نظر با بیان شخص بسیار بزرگ و مقدس و فوق‌العاده محترم است از حیث معلومات و خلوص نیت و فداکاری‌های بی‌نظیر و بلایا و مصائبی که بعدها تحمل کرد لیاقت و شایستگی آنرا داشت که مؤمنین تا این درجه‌ها را محترم بشمارند باب او را مأمور کرد که در وطن خود یعنی مازندران به تبلیغ و انتشار آئین جدید بپردازد و او نیز در انجام مأموریت خود مجاهدت زیادی کرد و نتایج فوق‌العاده‌ای از مساعی خود گرفت که شایسته است در تاریخ پایه جای قابل‌ملاحظه‌ای را اشغال نماید خلاصه ملامحمد علی پس از آنکه اطلاع حاصل کرد که ملاحسین بشرویه در تهران اقامت دارد با او رابطه پیدا کرد و عملیات خود را با او گزارش داد و از نتایج حاصله او را آگاه ساخت زیرا که مجاهدتهای او در آتیه بفتوحات یا شکست این نخستین فرستاده باب ارتباط و بستگی کاملی داشت .

مبلغ دیگر یعنی زنی که من در فوق با او اشاره کردم بقزوین آمده بود این زن علاوه بر اینکه در نظر با بیان احترام فوق‌العاده‌ای داشت یکی از ظهورات درخشان و بسیار جالب توجه این مذهب بشمار میرفت نام اصلی این زن زرین تاج و ملقب به «قره‌العین» بود و بیشتر به همین لقب معروف است اما با بیان او راه حضرت طاهره هم مینامند و اغلب او را نقطه هم میگویند یعنی کسیکه بالاترین قسمت پیغمبری در وجود او تجسم پیدا کرده است این زن اصلاً اهل قزوین بود و بیک خانواده روحانی معروفی تعلق داشت پدرش حاج ملا صالح یکی از فقههای ممتازی بود که شهرت فوق‌العاده‌ای داشت قره‌العین را در سن سن مجبور کردند بملا محمد پسر عموی خود که عالم مشهوری بود شوهر نماید.

در فصول قبل ذکر شد که شهر قزوین تقریباً در مدت چهل سال مرکز و کانون مسلک شیخیه بود و هنوز هم فیلسوفان ماهری در این شهر بتدریس اشتغال دارند خانواده قره‌العین هم در نهضت شیخیه نقش مهمی را به عهده داشت و در این قسمت سهیم بود پدر شوهر قره‌العین یعنی عموی او ملا محمد تقی هم یکی از علمای اخباری و مجتهد با اعتباری بود که در تمام ایران شهرتی داشت.

مسلمان و بای بالانفاق از زیبایی و سباحت منظر قره‌الین فوق‌الماده
تبریف میکنند اما چیزیکه مهمتر و بلاحرف و قابل ملاحظه است استعدادی
خلبر و هوش فوق‌الماده و معلومات زیاد و صفات بارزی است که در این زن
جوان وجود داشته و از این حیث بیشتر قابل تبریف و تمجید میباشد در
هنکام سیادت غالباً بلکه همه روزه در مباحثات علمی علمای متبحر خانواده خود
حضور پیدا میکرد و تمایل و توجهی باین نوع مسائل داشت و طولی نکشید
که بواسطه استعداد کامل و هوش سرشار توانست در مسائل دقیق و مباحثات
مهم پدر و عمو و پسر عمو که شوهرش بود وارد گردد و با آنها با استدلال و مباحثه
بپردازد و از حدت ذهن و نیروی هوش خود آنها را متحیر سازد.

اگر چه در ایران اشتغال زنان بمباحث علمی از امور معمولی و عادی
نیست ولی ممکن است گاهی زنان باین نوع مسائل متمایل گردند اما چیزیکه
حقیقتاً بیشتر در همه جا و مخصوصاً در آسیا حائز اهمیت و از امور خارق
الماده بشمار میآید این است که در ایران بزنی مانند قره‌الین برمیخوریم که
از هر حیث بی نظیر است این زن نه فقط در شناسائی زبان عرب خود را
بدرجه کمال رسانید بلکه در علم اخبار و احادیث نیز حائز مقام بسیار بلندی
شد و در فن تفسیر و معانی مختلف پاره‌ای از عبارات قرآن که دانشمندان و
مؤلفین بزرگ را بخود مشغول دارد سرآمد علمای زمان خود گردید و از روی
استحقاق شایستگی آنرا داشت که اعجوبه عصر خود بشمار آید.

باری در همین خانواده خود بود که قره‌الین نخستین بار از باب و
تعلیمات او چیزهایی شنید و با آنکه آنچه شنید و فهمید ناتمام و غیر کافی بود
کاملاً پسندید و در خاطرش تأثیر کرد بنابراین با باب بنای مکاتبه را گذارد
و بزودی تمام افکار و تعلیمات او را پذیرفت و با یکنوع شیفتگی و دلپسنگی
و شور و حرارت بی نظیری به تبلیغ و نشر افکار پیشوای خود پرداخت نه
تنها نسبت به تمدد زوجات بدست اعتراض کرد بلکه نسبت بحجاب هم مخالفت
و تنفر بروز داد و در میدانهای عمومی با روی باز به نطق و خطابه و تبلیغات
پرداخت بطوریکه تمام افسراد خانواده خود و تمام مسلمانان با ايمان را
باضطراب و وحشت انداخت اما اشخاص متعددی که پرو او شده بودند اعمال

و رفتار او را با وجود سرور و حرارت و شور تمجید میکردند و پیوسته دایره تبلیغات او وسعت مییافت. پدر و عمو و شوهرش که همه از مجتهدین و فقها بودند نهایت کوشش را بعمل آوردند که لااقل قدری ملایم تر رفتار کنند و از حدت و حرارت خود بکاهد ولی او با دلایل و براهین قطعی آنها را مجاب و از خود دور میکرد و به نصایح آنها وقتی نمیگذارد حتی بعضی با او تهمت میزنند که دسته‌ای از هواخواهان خود را مأمور کرد تا پدر شوهر پیر خود را در مسجد هنگام نماز بقتل رسانند (ولی این قضیه به ثبوت نرسیده است) بهر حال وقوع این قتل بمنزله نخستین حمله و ضربتی بود که از بابیان بمسلمانان وارد آمد سرانجام قره‌العین نظر پاپینکه از ممانعت و سخت‌گیری اعضای خانواده خود خسته شد یکباره از آنها کناره‌گیری کرد و وجود خود را یکسره وقف تبلیغ و ترویج آئین جدید نمود یعنی بانجام مأموریتی پرداخت که - آب‌با اختیارات تامه او محول کرده بود این زن در حکمت الهی و سایر علوم شهرت فوق‌العاده‌ای داشت و خودش نیز مقام با ارزشی برای خود قائل بود بطوریکه نقل میکنند روزی ملا محمد علی باقروشی سجاده انداخته و رو بقره مشغول نماز بود قره‌العین رسید و بازوی او را گرفت و گفت: «تو باید رو بسوی من آری قبله واقعی من هستم، من تاکنون در میان مسلمانان کسی را ندیده‌ام که منکر مقام علمی و فضایل این زن خارق‌العاده باشد.

خلاصه در چنینیکه این دو همکار یعنی حواری مازندرانی و قزوینی سرگرم تبلیغ بودند ملاحظه بشود که حکم تهید خود را از تهران بآنها خبر داد و از آنها کسب تکلیف کرد که با این پیش‌آمد چه باید کرد؟

البته نیاید در چنین موقع باین فکر بیافند که قدرت عرفی کمترین تمایلی نسبت بیاب و آئین او داشته باشد و بتوانند تصمیم بگیرند که با سلام ضرب دست فاتحانه‌ای نشان بدهند به علاوه صلاح هم نبود که مقاومت بی‌موقعی بخرج دهند و اوضاع که قطعاً رو بخوبی می‌رود و فتوحاتی که تاکنون کرده‌اند در معرض مخاطره قرار دهند و پیروزمندان در مقابل حکم دربار مقاومت نمایند و اقامت در تهران را ادامه دهند و شدايد و سختی‌هایی را که محققاً شاه و وزیر هنوز با اجرای آن تصمیم نگرفته‌اند بطرف خود جلب نمایند بنابراین چنین صلاح دانستند که ملا حسین بشرویه اطاعت امر دولت را کرده از تهران

خارج شود و در سایر ایالات و ولایات به تبلیغات و فتوحات خود ادامه دهد اگر چه با این وضعی که در تهران پیش آمده کارها بکندی پیشرفت خواهد کرد ولی مانند گذشته اطمینان بخش خواهد بود پس امتدادی که باید اختیار کرد و ایالاتی که باید به هدایت آنها پرداخت تعیین گردید و نظر باینکه ملاحین از ایالات جنوبی فائزانه عبور کرده و قره‌الین هم در سمت مغرب بقایبت پرداخته و فتوحاتی نموده و بار فروشی هم در شمال بموقیتهائی نائل شده بهتر این است که در ایالات شرقی به تبلیغ پردازد بنابراین نایب باب یعنی ملاحین با اجازه دو نفر همکار پرشور و حرارت خود تهران را ترک نمود و متوجه خراسان گردید.

در اواخر سال ۱۸۴۷ بود که ملاحین عازم خراسان گردیدند و چنانکه معمول او بود میتوانست از موقع استفاده کند و در مواقع ضرورت اقامت خود را در تمام قراء و قصبات و شهرها بنحو دلخواه ادامه دهد و در مجامع و مجالس به تلق و خطابه پردازد و با ملامها مباحثه نماید و کتب باب را بآنها ارائه دهد و آزادانه به تبلیغ آئین او اهتمام ورزده و با مردم آزار دهنده میگردند و با بی‌سبوری انتظار ورود او را میکشیدند و در هر شهر و قصبه با اشتیاق تمام طالب دیدار او بودند و با میل مفرطی به سخنان او گوش میدادند و بدون اشکال باو میکرویدند مخصوصاً در شهر نیشابور بفتح مهمی نائل گردید و دوفتر از مجتهدین آنجا را تبلیغ و پیرو آئین خود کرد یکی از آنها ملا عبدالخالق بزدی بود و دیگری ملا علی ملقب بجوان. ملا عبدالخالق از شاگردان شیخ احمد احسانی بود و از حیث مقام علمی و فضایل شهرت زیادی داشت و در انظار عامه احترام و اعتباری پیدا کرده بود مجتهد دوم نیز شیخی و احترام قابل‌الاحظه داشت و از بزرگترین مجتهدین شهر محسوب میگردد هر دو با شور و حرارت بمذهب باپیت گرویدند و در مساجد و منابر آشکارا به تبلیغات پرداختند و نسبت باسلام اعتراضات شدیدی کردند بطوریکه پس از چند هفته مردم تصور نمودند که مذهب قدیم بطور قهقاع مغلوب و منسوخ شده است سایر افراد طبقه روحانی هم چون مشاهده کردند که رئیس آنها ترک اسلام کرده و با آنها توجهی ندارد از ترس در خانه منزوی شدند و با فرار اختیار کرده و از شهر خارج گردیدند.

باری موقیقه ملاحسین بمشهد رسید مشاهده کرد که هیجانی در این شهر تولید گردیده و مردم دودسته شده اند دسته ای بطرفداری او قیام کرده و دسته دیگر که اغلب روحانی بودند چون ازورود او آگسآ شدند بوحشت و اضطراب افتاده تصمیم گرفتند که اگر بآنها حملاتی بشود سخت مقاومت نمایند و درصدد دفاع برآیند .

بمحض اینکه مبلغ بایی وارد مشهد گردید طبقه روحانی هیننی را انتخاب کرده نزد حاکم فرستاد و بشکایت پرداخت در این موقع حمزه میرزا حاکم ایالت خراسان بود و با ترکمانان سرحدی میجنگید و در دشتنی موسوم به چمن رادغان اردوزده بود هیئت منتخبه نزد او رفت و از ملاحسین شکایت کرد و او را مرد عالم خطرناکی قلمداد و گفت که عنقریب او در این شهر انقلابی نظیر آنچه در نیشابور فراهم ساخته بوجود خواهد آورد و سرانجام باو خاطر نشان کرد که وجود يك كافر آشوب طلب در مقدس ترین شهرها یعنی در مدفن امام رضا تحمل پذیر نیست و بقدری باغراق گوئی پرداخت که شاهزاده حاکم باین نوع شکایات توجهی نداشت بخیاال افتاد که شاید مخاطره ای در پیش باشد بنا بر این امر کرد که ملاحسین را از مشهد بار دو ببرند و ملاعلی جوان را هم در نیشابور دستگیر نموده نزد او آورند ملاعلی نظر بدم شجاعت و فقدان استحکام عقیده نتوانست در این ملاقات افتخار و شرافتی برای خود تحصیل نماید و معلوم نشد که از تهدید بوحشت افتاد و یا گرفتار انعامات و هدایا او را منحرف نمود بهر حال او فوراً از اردو بمشهد آمد و در مسجد بزرگی بمنبر رفت و در مقابل عامه و ملاها بانکار عقیده خود پرداخت و از آئینی که چندی قبل باشور و حرارت تبلیغ میکرد دست کشید و بیاب و پیروان او بدگفت بنا بر این او را آزاد کردند که شرمند و سرافکنده به نیشابور مراجعت نمود و یکمده از هدایت شدگان این شهر نیز به پیروی از او نقض پیمان کردند اما ملا عبدالخالق از تهدید ترسید و استقامت در زید و بجزرهای ملاها و قومی نگذارد و سوگند یاد کرد که هیچ چیز نمیتواند او را از طریقتی که در آن داخل شده بر گرداند ولی طبقه روحانی نیشابور که عصبانی بود از رفتار روحانیون مشهد جرات پیدا کرده و بملا عبدالخالق حمله نمود و او را از رفتن بمسجد و موعظه

ممنوع ساخت و مجبور کرد که در خانه خود منزوی شود و در کوچه و بازار نیاید .

امام‌الحسین بشرویه چون باردوی شاهزاده رسید او را در چادری منزل دادند و پاسبانانی گذاشتند که رابطه او را با خارج قطع نمایند تا نتواند کسی را ملاقات نماید .

در هنگامیکه مشغول بحث بودند که نسبت بساو چه تصمیمی باید گرفت سر بازان در شهر مشهد شورش کردند و حمزه میرزا مجبور شد که اردو را نقل مکان دهد و چون یانگیان باره‌پس خود سالار شهر مشهد را تصرف کرده بودند شاهزاده فوق‌العاده مضطرب گردید که مبادا وهنی متوجه سلسله ناچار گردد بنابراین بمحبوس خود توجهی نکرد و بفکر رفع شورش افتاد ملاحظه این هم از فرست استفاده کرده از اردو فرار کرد و بمشهد رفت با امید آنکه در این انقلاب و شورش بتواند کاری بکند ولی بمحض ورود ملاها خبردار شده باو اخطار کردند که باید از شهر خارج شود سالار هم بواسطه گرفتاریهای زیادی که در پیش داشت فرست رسیدگی بمجادله‌ای که در میان طبقه روحانی متنفذ این شهر مقدس تولید شده بود نداشت و چون این طبقه بمدة زیادی از مردم تملک و بیکاره‌ای نگاهداشت که از مطیع آستانه امرار ممالش میکردند و التابع تابع اشخاصی بودند که ممالش آنها را تأمین مینمودند و در موقع لزوم از آنها حمایت و باو امر آنها اطاعت میکردند ملاحظه این جز فرار از این شهر چاره‌ای ندید و بطرف نیشابور روی آورد. همینکه به نیشابور رسید وضعت خود را که تا آنوقت کاملاً مانند يك مبلغ صلحجو و آرامش طلب بود بکلی تغییر داد زیرا که در مخاطره افتاده بود و تأمین جانی نداشت .

ایالت خراسان در این موقع در آتش شورش میسوخت و فتنه سازان و سبب بیجان و قیام عمومی شده بود و تمام مردم برای دفاع از خود مسلح شده بودند بنا بر این حزم و احتیاط ایجاب میکرد که او هم در میان این همه اسلحه مسلح گردد . خلاصه ملاحظه این در حالیکه از یکدسته مریدان پر شور و مسلح خود احاطه شده بود راه سبزوار را در پیش گرفت و در آنجا میرزای جوینی که مرد نروتمند و قابل ملاحظه‌ای بود باو گروید و عهددار نگاهداری اردوی

کوچک او گردید در اینجا هم داوطلبان جدیدی باردوی او ملحق گردیدند و ملاحسین بطرف میامی حرکت کرد و دهکده بیارجمند را تصرف نمود اما آقاسید محمد ملای دهکده بکماک بستگان و کسان خود بآنها فشار آورد که قریه را تخلیه کنند آنها هم نظر باینکه قوه مقاومت در خود نمیدیدند و بایستادند مگوئیم (بالاینکه مساج بودند) هنوز تصمیم نگرفته بودند که بجنگ پردازند از آنجا دور شدند و در دهکده موسوم به خان خونندی که از آنجا سه فرسخ راه داشت منزل کردند در اینجا بدو نفر اشخاص مهمی برخوردند که یکی ملاحس و دیگری ملاحلی نام داشت و هر دو بمواعظ و تبلیغات این قائد پرشور کوش داده و سرانجام آئین جدید را پذیرفتند و خلاصه آنکه روز بروز بر تعداد قشون آنها افزوده میشد و چنین بنظر میآید که اکثریت مردم این نواحی باین قائد متجدد متمایل بودند .

بشروه چون اوضاع را مطابق دلخواه دید در حرکت شتابی نداشت بلکه بیشتر مایل بود که توقف نموده و از این نواحی دور نشود و اغلب بجاهائی میرفت که سابقاً از آنجاها عبور کرده بود و در استحکام عقیده پیروان خود میکوشید و اعتماد آنها را نسبت بخود جلب مینمود و فعالیت زیادی میکرد تا تمام مردم این نواحی را بجنبش در آورد و چون بمیامی وارد گردید سی دوش نفر جوان مسلح باردوی او ملحق گردیدند .

خلاصه احساسات هر دو طرف یعنی مسلمان و بابی بمنتهای درجه هیجان رسیده و غلبائی پیدا کرده بود و بیم آن میرفت که کشمکش و زد و خوردی در کار آید ولی از قرآن چنین استنباط میشود که ملاحسین درصدد فراهم ساختن مقدمات جنگ و نزاعی نبود بلکه منتظر پیش آمدها و ازدیاد تابعدین خود بود و پیوسته کوشش داشت که از منازعه و کشاکش برکنار باشد ولی آخر الامر آنچه را که نمیخواست واقع شود بوقوع پیوست زیرا که حرارت و شور و وجد و سرور همراهنش باندازه ای بالا گرفت که جلوگیری از ظنیان آنها برای او امکان پذیر نبود هدایت شدگان در صحبت و نطقهای خود حرارت زیادی بروز میدادند و از تهدید و ناسرا گوئی بمخالفین خودداری نمیکردند سرانجام مسلمانان میامی بآنها حمله کردند و جنگ بوقوع پیوست با بیان مغلوب گردیدند و چند

نفرم کشته دادند بنا بر این سردار اردو یعنی ملاحسین حکم عقب نشینی بهشون خود داد و بطرف شاهرود روی آورد .

بشرویه دره موقع ورود باین شهر باجهت خود الخراف خانه مجتهدی موسوم به ملا محمد کاظم را احاطه کرد و به تبلیغ آئین جدید پرداخت و مخصوصاً امراری داشت که مجتهد را تبلیغ نماید اما مجتهد موفقیت را برای این نوع مباحثات مناسب ندانست به این جملات رنده ای در میان آنها رد و بدل شد و مجتهد نسبت بآئین جدید را سزل گوشت واد آئینم تجاوز کرده است ای خود را بر سر ملاحسین فرود آورد و آمرانه باو گفت که باید هر چه زودتر از این شهر خارج شوی البته این امر مجتهد به هولت و رحمت اجرا نمیشد و ممکن بود رفتار جورانه او عواقب وخیمی را در دنبال داشته باشد اما واقعه تازه ای روی داد که باین کشمکش خاتمه داد یعنی در همان موقع ده نزدیک بود بجای حرف عمل در کار آید خبر از واقعه ای رسید که هیچکس تصور آنرا نمیکرد یعنی در شهر شایع شد که جاپاری تازه وارد شده و در مرگ محمد شاه را آورده است و چون این قضیه صحت داشت بکلی اوضاع را عوض کرد .

فصل هفتم

توسعه و پیشرفت باییت

باید دانست که تغییر سلطنت همیشه در آسیای مرکزی موجبات بی نظمی و ناامنی را فراهم میکند مخصوصاً در ممالک ایران و ترکستان و عربستان در موقع مرگ شاه هرج و مرج و اغتشاشی بروز میکند که بر حسب مقتضیات موقعی بیش یا کم طول میکشد و امروز ننگانی مردم را بکلی مختل میسازد زحمت و وحشت و اذیت و آزار حکمفرما میگردد جریان امور مملکت و قوانین جاریه معوق میماند زیرا که چرخ جریان امور که عبارت از اراده ملوکانه باشد موقفاً از کار باز میماند البته موجبات و علل دیگری هم در ایجاد اینگونه

صاید رحمت دارد نه بیسر مریوط بعد ادب است و من تا چارم برای شناساندن روح ملل آسیائی در این باب قدری بیشتر صحبت کنم .

بدیهی است که چون شاه می‌میرد نفوذ و اقتدار او هم از میان می‌رود ولی باید دانست که در موقع حیات او نیز این نفوذ و اقتدار در جریان عادی اوضاع مستقیماً چندان دخالتی ندارد بلکه بوسیله نمایندگان دولت بکار می‌آیند مثلاً تجار قوانین و عادات و رسوم خود را دارند و سربازان که اغلب افراد ابل هستند مستقیماً سردار و فرمانده خود را می‌شناسند و از او اطاعت کامل دارند و زمامداران شهرها و سایر مأمورین دولتی هم در مقابل دولت چندان مسئولیتی ندارند و نظارتی در کارهای آنها بعمل نمی‌آید فقط در موقع عزل آنها شاید نسبت به مملایات گذشته‌شان مختصر نظارتی بعمل آید پس در حقیقت هیچگونه علت و سبب قطعی وجود ندارد که چون شاه بمیرد جریان امور بحال وقفه و سکون در آید .

اما مال آسیائی چون مشاهده کرده‌اند که در هر زمان حکام و قضات صاحب عرقمقام و درجه‌ای که باشند همیشه از مستخدمین شاه محسوب می‌گردند و مفهوم ساده و اصلی حاکم و قاضی جز این نیست و بعلاوه یکی از مشکلات اصلی هم اینست که قانون مانند اروپا بومی و واقعی در آسیا وجود ندارد و رسوم و عاداتی هم که حکم‌فرما می‌باشد در این جا تغییر با پذیر است و آنچه هست همان است که از عصر ساسانیان تا کنون بحال خود باقی مانده و ریشه دار شده است و آن بطور خلاصه عبارت از اراده شاه است که بر تخت سلطنت جالس است و این اراده هم غالباً آزادی نیست و نمی‌تواند که مترین تغییری در اوضاع عادی جاری مملکت بدهد بنابراین همین اصول باعث میشود که حکام و قضات هم مانند مملکت در این فکر باشند که در زمان فقدان سلطان بکار بردن اقتدار و نفوذ مشروع و عاقلانه نیست .

در واقع اوضاع مانند ساعتی است که از کار افتاده و در فنرها و چرخهای آن نقایسی پیدا نشده و نباید هم پیدا شود بلکه باید منتظر شد که دست با اقتداری دوباره آن را کویک کند و بکار اندازد و تا آن دست در کار نیاید ساعت بکار نخواهد افتاد .

بملاوه احساسات و تمایلات جاه طلبی هم در این موقع بیدار میشود و آتش هرج و مرج زبیبی نظمی را دامن میرند و مدعیان زیادی هم که برای تصاحب تخت و تاج کوشش میکنند بنوبه خود به این بی نظمی مدد میرسانند تا بتوانند از روی فرصت مواخواهان، فعالی برای خود فراهم نمایند .

البته اغتشاش و هرج و مرج برای این مدعیان قابل استفاده است و برای اینکه مردم را با خود همدست نمایند وعده و نویدهایی بآنها میدهند بملاوه در چنین مواقع روح حادثه جوئی طغیان میکند و خیالات آشوب طلبی و فراهم ساختن هیاهو در توده مردم بروز مینماید کسانی هم هستند که در فکر آزار رساندن بدیگران نیستند مبهذا از راه انداختن سروصدا خوشوقت هستند و موقع را مغتنم می شمارند که در کوجه ها داد و فریاد کنند و اسلحه بدست آورده بکشند و باهم نزاع کنند این اشخاص ولگرد به منزل آرامنه و بهود میروند و در صرف مشروبات الکلی افراط میکنند و در حال مستی در صدد فراهم نمودن آشوب و زدو خورد بر می آیند و بدین طریق بخیال خود بمیاشی وجه دسری میپردازند و در سر گذرها و بازارها مزاحم عابرین میشوند و حکام و صاحبان نفوذ هم از بیم آنکه مبادا به تحت الحما یه ها و بستگان صاحب اقتدار آتیه آزار برسانند که بعد ازیار آنها تمام شود از بروز انرزی که غالباً ندارند خودداری میکنند و بجای اینکه در انتظامات عمومی سعی باشند داخل در جریانات دیگری میشوند و به نیرنگی بازی میپردازند و در موقع احتیاج نیرنگهای تازه ان اختراع میکنند و مقصود آنها از اینهمه تلاشها این است که خود را از دیگران جلو اندازند و یا لاقلاً مقام و موقعیت کنونی خود را از دست ندهند و چیزی بنگه ابداً راجع بان فکری نمیشود برقراری نظم و آرامش عمومی است با همه این مقدمات نباید تصور کرد که این بی نظمیها و انقلابات بطوریکه در اروپا دیده میشود جنونا و به خاطر آنکه باشد زیرا که ملل آسیائی زیاد آشوب طلب نبوده و حتی الامکان کمتر در فکر فراهم ساختن آشوب و اغتشاش هستند و در تمام مدت این اختلال عدد میگرد بین بیشتر از مقتولین و فتنی و ناسرا گوئی و سرقهت بیشتر از ضرب و جرح است هر کس هر چه خواست میکند ولی بطور کلی خواسته او چندان شرارت آمیز نیست گواه گرفته من این است که در موقع مرگ محمد شاه اروپائیان مقوم تهران با

اینکه عده آنها قلیل بود مطلقاً سدمه‌ای ندیدند حتی بر حسب تصادف هم رنج و آزاری را احساس ننمودند بطوریکه شنیدم در موقعیکه اوطیها و اشخاص آشوب طلب در زیر دروازه شهر باقمه و قداره مشغول زدو خورد بودند و کلاه و لباس یکدیگر را میر بودند اتفاقاً یکی از اروپائیان بدروازه رسید و میخواست داخل شهر شود بمحض دیدن او اباش علاوه بر اینکه بباو سدمه‌ای نزدند سلام آمیخته با احترامی هم باو دادند و کنار کشیدند تا او از دروازه عبور نماید . پس از این مقدمه گوئیم هر که محمد شاه برای ملاحین بشرویه خالی از فایده نبود و توانست در این موقع نتایج خوبی از عملیات خود بگیرد این سانحه باو و همراهانش مساعدت خوبی کرد و بر حمت و سرگردانی آنها خاتمه داد و موقعیت تازه‌ای برای آنها ایجاد کرد بطوریکه منبعد این فرقه هم یکی از دسته‌های سیاسی کشور ایران محسوب گردید یعنی دسته سیاسی نیرومندی که میدانست چه میخواهد و بملاوه متحد و مسلح هم بود .

بنابراین رسول باب یمنی ملاحین سرعت تصمیم خود را اتخاذ کرد و چون اطمینان داشت که خراسان بیش از این همستان و مامونین مالی برای او تهیه نخواهد کرد بطرف مازندران روی آورد که در آنجا زمینه را برای پیشرفت عملیات خود مساعدتر میدید زیرا یمن داشت که در آنجا بیکسی از همکاران فال خود که پیروان باحرارتی دارد ملحق خواهد گردید و همینکه به بطلام که تقریباً سرحد ایالت خراسان است وارد شده الاها باو پیغام دادند که اگر باهمراهانش بشهر وارد شود با شلیک تفنگ از او پذیرائی خواهند کرد ولی او بتهدید آنان اعتنائی نکرد و در نزدیکی بطلام در قریه حسین آباد فرود آمد و در اینجاست عده‌ای از مردمان مسلح در تحت فرمان ملاعلی حسین آبادی باردوی او ملحق گردید و بدون درنگ خود را بمازندران رسانید .

این‌جا صحنه تازه‌ای بود که بازیگران دیگری در آن مشغول نمایش بودند توضیح آنکه خراسانیها عموماً نیرومند و دارای قد بلندی هستند و شباهت زیادی بقبایل ترکمان دارند زیرا که خونشان با خون این طوایف مخلوط شده است و مانند آنها افکار و خیالات تند و طبیعت سرکشی دارند اینها سواران جنگجوی ماهری هستند برعکس مازندرانها که همه آرامش طلب و راحت جو

میباشند راجع بادگی آنها داستانها و لایه‌هایی در افواه عامه هست و در هر حال چنین تصور میکنند که اینها راجع به تنصب مذهبی حدت و حرارتی بروز نمیدهند بلکه تمایلات آنها نسبت بملك و آئین در حد اعتدال است و با اینکه تفنگچیان ماهری هستند تمایلی بجنگ ندارند مگر اینکه موقعیت و ضرورت اجباب نماید که بجنگ و نزاع پردازند اینان میل مفرطی بکشاورزی دارند و این عمل را با تشوق دوست دارند زیرا که مزارع وسیع بربنج کاری و درختان بار آور که محصول آنها بروسیه صادر میشود بهره قابل ملاحظه‌ای عاید آنها میکند و عده‌ای هم با شغل میرم شکنی در تهران امر را پی می‌مایند کمتر دیده شده است که مازندران شجاعتی بروز دهد و مایل به تحمیل شرافت و افتخار باشد اگر احياناً قبایل ترکمان بخیال غارت بسواحل مازندران روی آورند تا اموالی را بحرقت و اشخاصی را با اجارت ببرند مازندرانها عموماً در صدد دفاع برنمی‌آیند آنها را بحال خود می‌گذارند و در صورت امکان مزارع اختیار میکنند و اگر نتوانند پنهان شوند با آنها تسلیم میشوند.

چلگه مازندران با دشتهای پهناور خراسان تفاوت بسیاری دارد در خراسان اراضی حاصلخیز زیاد است که مقدار کمی از آنها زراعت میشود و دهکده‌های بزرگی شبیه بکندوی عمل در آنها وجود دارد که مردم زیادی در آنها مزارع شده‌اند و دیوار بسیار قلعواری هم آنها را احاطه نموده است بمحض اینکه دیده بانان در روی برجها یا ارتفاعات دیگر سوارانی را در افق مشاهده کردند که شباهت به قبایل ترکمان داشته باشند اهالی دهکده را از رسیدن آنها آگاه میکنند و زنان و اطفال با فریاد و جیغ و داد زارعیان را صدا می‌زنند آنها هم گاوآهن رارها کرده با شتاب بطرف دهکده میدوند و درها را محکم می‌بندند و تفنگ بدست بر بالای بام می‌روند و دیوارها را سنگر نموده بطرف غارتگران شلیک میکنند و آنان را مجبور بفرار مینمایند در مزارع دور از دهکده برجهای منفردی هست که در قاعده مدخل تنگی دارد و در موقع احتیاج پناهگاه خوبی است زارع در چنین مواقع در برج داخل شده و از بالای آن بطرف دشمن تیر اندازی میکند بشنیدن صدای تفنگ سایرین هم تفنگ بدست بآنها او می‌شنازند و

او را از مخمصه نجات میدهند اما در مازندران تابلوی دیگری مشاهده میشود در جنگلها سکوت و خاموشی عمیقی حکمفرماست و مانند کشور برزیل تاکهای وحشی و پیچکها باطراف درختان کهن سال پیچیده و اشجار سالمند روی هم افتاده و در روی زمین متخلخل اسفنج مانند پوسیده شده است در معبر رودخانهها با تالاهای وسیعی ایجاد گردیده و بالاخره در خارج جنگل هم دریا خودنمایی میکند.

باری همینکه ملا حسین بشرویه با اردوی خود بسرحد این ایالت رسید در دهکده موسوم به بدشت بده از همکاران خود برخوردار که اجتماع آنها در این نقطه میبایستی بعدها در انظار مؤمنین حائز اهمیت گردد در واقع نخستین اجتماع این فرقه در اینجا تشکیل یافت و ما آنها را بر حسب مقامات و امتیازاتی که داشتند به ترتیب نام میبریم اول میرزایحیی (۱) ملقب بصبح ازل که آنوقت جوان پانزده ساله ای بود و بعدها جانشین باب شد. دوم حاج ملا محمد علی بار فردوسی سوم قره‌المن و چهارم بزرگان دیگر با شور و حرارت که هر يك، عده زیادی از هوا خواهان خود را همراه آورده بودند حاج ملا محمد علی عملیات و رفتار ملا حسین را در خراسان با دقت در زیر نظر داشت و آمده بود تا در صورت لزوم با او مساعدت نماید و اگر ضرورت ایجاب نماید وسایل تهیه عیب نشینی او را از خراسان فراهم سازد و قره‌المن هم که پس از قتل عمو از پدر و شوهر کناره گیری نمود، و نتوانست در قزوین بماند و در جنگلهای مازندران بسر میبرد در آن موقع با حرارت و شور بی نظیری که داشت آمده بود که در افتخارات و مخاطرات هم مسلکانش سهیم گردد.

لسان‌المالك مورخ مسلمان که قسمتی از شرح این وقایع را برای من تهیه کرده است راجع به تشکیل دسته‌های که همراه آیین زن با وجد و شور بود بطور مزاح چیزهایی بمن میگفت و اصراری داشت که آنچه میگوید درست است چون او منتقد بود که آیین باب و توانین ناصواب او نمیتواند کسی را و او هر که باشد بطرف خود جلب نماید مخصوصاً میخواست هوا خواهان این زن را مردمان عیاشی قلمداد کند و اطمینان میداد که فدائیان قره‌المن همه عشاق و خاطر خواه او بوده و کسانی نبودند که بقایید او ایمان داشته باشند

۱- این مطلب صحیح نیست و مدرك تاریخی که دلالت بر حضور میرزا

یحیی صبح ازل در بدشت داشته باشد دیده نشده است (م)

ولی من گمان نمیکنم که کسی گفته‌های او را تصدیق و تأیید نموده باشد چه اگر اینطور بود چگونه امکان داشت که تمام این جمعیت بطور یکانگی و اتحاد در زیر یک پرچم جمع شوند و مسلماً نفاق و دو دستی در میان آنها روی میداد اما هیچگونه قرائنی در دست نیست که ناسازگاری و نفاقی در میان این اردو بروز کرده باشد بهر حال عاشق یا مؤمن فداکار آنچه مسلم است این اشخاص با حرارت تر و پر شورتر از سایر بایبان بودند و این زن خارق‌العاده‌ای که آنها را اداره میکرد نسبت با آنها تسلط و نفوذ بدون حدی داشت.

خلاصه اینکه این دسته‌ها در دهکده بدشت جمع شدند قسمتی در خانه‌های دهقانان منزل کردند و قسمتی در باغها ماندند و هنوز هم کاملاً از ایالت خراسان خارج نشده بودند زیرا که از بسطام که سرحد ایالت خراسان است فقط یک فرسخ و نیم فاصله داشتند بهر حال قره‌الین قبل از هر کار لازم دانست که همت و حرارت تمام مؤمنین را که در اینجا جمع شده‌اند با نطق و خطابه‌های خود تحریک و تهییج نماید.

بنابراین پیروان او با عجله تخت بلندی در بیابان در محاورت دهکده با چوب و تخته برپا ساخته و آنرا با فرش و پارچه ترفین نمودند قره‌الین بنا بر معمول خود بدون حجاب از منزل بطرف بیابان آمد و چهار زانو بر روی تخت جلوس کرد در صورتیکه تمام پیروان فداکار او بنا بر مراسم معمول ایرانیان در مقابل او ایستاده یا نشسته بودند این عمل شباهتی به مجالس سری که افراد فرقه پیروستان در میدان ذغال سنگ اسکانند تشکیل میدادند نداشت در اینجا آن آسمان و آن دورنما دیده نمیشد و اوضاع و حالات اطمین و دعا و مستمعی نیز طور دیگر بود و آئینی هم که تبلیغ و ترویج میکردند شباهتی با آئین فرقه پیروستان نداشت اما مام است که این مجالس در صورت ظاهر اختلافی داشت در اساس یکسان بود و در اطراف قره‌الین یک نوع جلسه سری تشکیل یافت و مستمعی با حرارت و شور و جوش و سرود در انتظار مواظ و سخنرانی حضرت طاهره (۱) دقیقه‌شماری میکشید و خود را برای

۱- این عنوانی است که نقطه اولی باو داده است (م)

هر نوع اخلاص و فداکاری و جانبازی آماده نموده بودند.

خلاصه این زن جوان شروع به سخنرانی کرد و برای اینکه مضمین را متوجه حقیقت بزرگی نماید به مقدمه‌های پرداخت و پس از مقدمه گفت: «موقع آن رسیده است که آئین باب تمام سطح کره زمین را فرا گیرد و عبادات و طرز پرستش خدای یگانه باید بر طبق اصول آئین جدید باشد و با یک روح بی‌آلایش و طرح پسندیده نوکی صورت گیرد باید بدانید که روشنائی تازه‌ای بر توافشان گردیده و قوانین جدیدی ایجاد شده و کتاب تازه‌ای قائم مقام کتاب کهنه قدیمی گردیده است و مسلماً چنین امر عظیمی صورت تحقق نخواهد پذیرفت مگر اینکه نسل حاضر که مأمور ترویج آن است تحمل زحمات و عشقتهای طاقت فرسا و غیر قابل تصور بر این نماید و قربانیهای زیادی در این راه بدهد حتی زنان هم باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهیم شوند و تحمل مخاطرات و مشقات را بنمایند، گذشت آن دوره که زنان با جبار باید در اندرونهای محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان عمر خود را بپایان رسانند و با دسترنج مردان از نزاع نمایند اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را بدور اندازند و بانجام وظائف انسانیت بپردازند ضعف و ناتوانی که از هنگام تولد بآنها نسبت میدهند و مخصوصاً ترس و بیمی که در روح آنها بمرور زمان جایگزین و طبیعی شده باید بکلی از خود دور نمایند و خود را با تمام معنی انسان تصور کنند و دوش بدوش مردان مراحل زندگانی را بپیمایند و در کارها بآنها مساعدت نمایند مخصوصاً وقت آن است که مانند مردان بمجاهدت بپردازند و جانبازی کنند و در میدان جنگ فداکاری نمایند و در معرض شهادت قرار گیرند.»

من در اینجا نمیخواهم بجزئیات و تفصیل نطق قره‌الین بپردازم بلکه میخواهم مفهوم آنرا خاطر نشان ساخته و برسانم که نطق او در کهال فصاحت و بلاغت بود و خلاصه آنکه اگر میخواستم شرح سخنرانی که از او باقی مانده حرف بزبان فرانسه ترجمه کنم نمیتوانستم آنطور که باید و

شاید فکر اروپائی را نسبت بان جلب نمایم زیرا سخنرانی که صورت محلی داشته باشد جلب توجه آنها را نمیکند و ممکن نیست تا اثر آن را بفهمند بنابراین مجبور هستیم که مفاد و معنی نطق او را بقلم آوردیم و البته بدین طریق بهتر بمنصود خود موفق میگردیم.

خلاصه سخنرانی قره‌الین آنطور که معمول ایرانیان است در این موقع آب ورنگی نداشت بسیار ساده و بی‌پیرایه بود چند نفر از اشخاصی که او را دیده و شناخته و نطق‌های او را بکرات در مراحل مختلفه عمرش شنیده بودند بمن اینطور اظهار میگردند :

با اینکه مراتب فضل و دانش و معلومات این زن از هر من الشمس بود همیشه ساده و بی‌پیرایه حرف میزد ولی در عین حال با اندازه‌ای جالب توجه و مؤثر بود که اعماق روح مستمعین را تکان میداد و غالباً از شدت تأثر اشک از چشم‌ها مانند سبیل جاری میگردید .

باری سخنرانی او در این بیابان بقدری پرتأثیر بود که صدای گریه و زاری مستمعین چندین بار موعظه او را قطع کرد این نکته را هم باید اضافه کرد که مال آسیائی مانند اطفال به‌هولت تحریک میشوند و با اراده شروع بگریه و زاری میکنند بهر حال مستمعین به‌آوری تحریک و تهییج شده بودند که در میان گریه و زاری متصل فریاد میکشیدند و میگفتند : « ای جان ، « ای مطهره ، « و پیوسته بسروینه میردند و سرها را در میان دو دست گرفته باحالی رقت‌آور و حزن‌انگیزی تکان میدادند بسیاری از سکنه دهکده نیز چون شهرت قره‌الین را شنیده و میل فرطی داشتند که مطالبی را جمع باین آئین جدید که چند ماهی است در ایران در هر گوشه و کنار سر و صدائی راه انداخته بشوند و با بواسطه حس کنجکادی که از جماعتش نزادی و ذانی آنها میباشد با اشتیاق تمام محفیان خود را در میان این جماعت انداخته و بمواعظ قره‌الین گوش میدادند .

این مسلمانان هم چون گریه و ناله مستمعین را شاعده کردند مانند آنان از نفوذ و تأثیر نطق فانیانه قره‌الین متأثر گردیده واضطراب و عیابانی در قلب خود احساس نمودند و مانند دیگران شروع بگریستن کردند یکی از

مورخین مسلمان راجع به قضیه بدست بیدگومی پرداخته و متغیرانه میگویند که مسلمانان این دهکده هم در این موقع کافر شدند البته او حق دارد زیرا مشاهده میکند که آنها هم با تبلیغات و مواعظ زنی بدشمن پیوستند .

خلاصه قره‌الین در میان آه و ناله و گریه مضمین دنباله سخنرانی مهیج و مؤثر خود را گرفته و گفت : « اکنون تکالیف و وظائف ما بسیار سخت و مانوق تحمل است ولی مؤمنین بحکم وظیفه مجبور به تحمل سختی‌ها و مصیبت‌های فوق‌العاده هستند و کسانی که خداپرست و باایمان باشند با هیچگونه عذر و بهانه‌ای نمیتوانند شانه از زیر بار سنگین این تکالیف و وظائف حالی کنند و نظار باینکه ارزان هم در حواست مجاهدت شده پیر مردان و اطفال هم باید در این جهاد فی سبیل‌الله شرکت نمایند زیرا که خداوند اکنون به مساعدت تمام مؤمنین خالص خود احتیاج دارد .»

سخنرانی قره‌الین تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت و هواخواهان و پیروان او در همه جا به نال و تشریح آن پرداختند نه تنها نسبت به مضمین تأثیراتی داشت بلکه چون در غالب جاها تکمیل و تفسیر شد عده زیادی بر پیروان باب افزوده گردید .

باری چون شب شد این سه نفر پیشوای منجدد جلسه مشورتی تشکیل دادند و پس از تبادل افکار چنین تصمیم گرفتند که چون در این موقع در مملکت اغتشاشی روی داده و حکام و متنفذین هم کارهای لازمتری دارند و بیم آن نمیرود که با آنها حمله کنند و یا در کارهای آنها دخالت نمایند لزومی ندارد که با هم بکار پردازند و بهتر آنست که از هم جدا شده و در حالیکه رابطه مابین آنها قطع نگردد به نقاط مختلف مازندران بروند و به تبلیغ و ترویج آئین جدید پردازند و چنین پنداشتند که تصرف این ایالت از همه جا سهل‌تر است بخصوص که در آنجا نیروی هم در زیر دست دارند و میتوانند نفوذ باب را در آنجا کاملاً برقرار و مستحکم سازند و لاف‌ها و نقطه اتکالی برای این فرقه فراهم نمایند زیرا که تاکنون نقطه اتکالی پیدا نکرده‌اند بنابراین حاجی ملا محمد علی زبانه حرکت کرد و با هم‌راهان خود بطرف بار فروش رفت و قره‌الین با پیروان مجذوب و با حرارت خود در همانجا ماند تا به تبلیغات خود ادامه دهد . و ملا

همین بشرویه هم پمازندران رفت تادرتلب این ایالت به تبلیغ پردازد و در دهکده‌هایی که در اعماق جنگل واقع شده است پیروان زیادی برای خود تهیه نماید .

عملیات با بیان در چند هفته اول در میان توده مردم در شهرها و قصبه‌ها و حتی در دهکده‌ها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد و به نتایج رضایت‌بخشی رسیدن این مبلین بی‌حسی و بی‌فیدی محلی را از میان برده بودند نه تنها روستائیان و ساکنین قصبه‌ها و قراء با شتاب بطرف آنها روی می‌آوردند بلکه بطوریکه در اسمهان و کاشان و تهران و نیشابور دیده شد علماء و دانشمندان بی‌سابقه و قابل ملاحظه و اشخاص تروتمند و اعیان و اشراف نیز با آنها می‌گرویدند و این مبلین منوره‌ان به معنای فساد اخلاق و جهالت و دنائت طبع و رفتار ناپسند طبقه روحانی حمله می‌کردند البته این اوضاع برای ملاحا قابل تحمل نبود و آنها را بشدت خشمگین میکرد و با اینکه موقع را با مساعدت میدیدند در صدد دفاع برآمدند اما چون مشاهده میکردند که ملامحمدعلی شمشیر بکمر بسته و چماق ملائی بدست در کوچه و بازار در رأس سیصد نفر مردمان مسلح پرشور و حرارت حرکت میکند که همه با تمام قوا خود را برای دفاع از هر گونه پیش‌آمدهی آماده کرده‌اند و حسرت و غضب آنها بمنتهای درجه رسید بنا بر این تصمیم گرفتند که با این حلیفه بچنگند زیرا دریافته‌اند که اگر بیش از این تأمل نمایند طولی نخواهد کشید که بدون جنگ رو بفتا و زوال خواهند رفت پس برنامه خود را بر روی سه قسم عملیات و اقدامات تنظیم کردند : نخست طبقه مساکین را که بخرج مساجد و اوقاف امراره‌هاش می‌کردند جمع و مسلح نمودند و بدین طریق يك دسته تفنگچی تشکیل دادند و آنها را برای جنگ آماده ساختند ثانیاً بخانلر میرزا حاکم وقت شکایت کردند و از او مساعدت طلبیدند و ثالثاً از عباس قلیخان که رئیس ایل و حاکم لاریجان بود استمداد خواسته و شرحی با او نوشتند که شریعت در خطر است و باید هر چه زودتر بیایید از خطر جلوگیری کنید .

اما خانلر میرزا در این موقع کارهای لازمتری داشت و بشکایات ملاحا توجهی نکرد و در انتظار حوادث و پیش‌آمدهایی که ممکن بود در موقع جلوس ناصرالدین‌شاه جوان بروز نماید امرار وقت می‌کرد و در فکر ااقبت کار بود

از طرفی هم شنیده بود که سفرای خارجه شاه را برسمیت شناخته‌اند و اوهم از تبریز در شرف حرکت به تهران است و چون متحیر بود که سلطنت جدید نسبت باو چه معامله‌ای خواهد کرد توجه درستی بشکایات ملاهای مسلمان ندم و داماد عباسقلی خان لاریجانی چون اهل محل و در امور ایالت ذی‌نفع بود و به‌الاوله نظر باینکه ریاست ایل را داشت موقعیت خود را اطمینان بخش‌تر از موقعیت یک نفر شاهزاده قجر میدانست بنا بر این بشکایاتی که ملاها هم‌اوسانه یاد کرده بودند توجهی کرد و بلافاصله محمد بیگ را که یکی از صاحب‌منصبان زیر دست او بود با سیصد نفر تفنگچی برای مساعدت ملاها ببارفروش فرستاد این دسته قشون بی‌خبر بشهر وارد شد و برای مقابله با بابیان آماده گردید مدت چند روزی هر دو طرف به خود نمائی پرداختند ولی مردم آرامش طلب فرار اختیار کردند و یا در منازل خود پناهنده دمخفی شدند زنان از مشاهده این نمایش‌ها جیغ و فریاد میکشیدند و فوراً کوجه‌ها را خالی میکردند و به منزل میرفتند تا دوباره برگردند و بتماشای پردازند و عاظ و ناطقین هم در مساجد بمنبر رفته و نسبت بیاب بدگویی میکردند بابیان نیز در میدانهای عمومی مقابله بمثل کرده نسبت بمسلمانان هتاک می نمودند و بالاخره همینکه در سرها حرارتی پیدا شد طرفین تحریک شدند حرف جای خود را بزود خورد داد و جنگ شروع شد.

طرفین دست به تفنگ برده و بهم شلیک کردند در این زد و خورد دوازده نفر از بابیان وعده بیشتری از مسلمانان بخاک افتادند و جان سپردند و بلافاصله جنگ تن به تن بوقوع پیوست و طرفین بزود و خورد سختی پرداختند ملا حسین بشرویه چون از وقایع شهر آگاه گردید بلافاصله با همراهان خود بشهر وارد شد و چنان حمله شدیدی کرد و ضرباتی زد که دشمنان در حال جنگ و گریز عقب نشینی اختیار نمودند و میدان علف فردشان را که در آنجا اردو زده بودند تخلیه کردند و بکاروانسرای مجاور آن پناه بردند و بمبارزه پرداختند چون این کاروانسرا بمنزله قلمه محکمی بود بابیان بسختی بر خوردند و احساس کردند که بیرون کردن دشمن از آنجا خالی از اشکال و رحمت نیست مهذا جنگ با خشم و غضب و آوری دوام داشت که ناگهان خبر رسید که خود عباسقلیخان با عده زیادی از قوای خود بشهر وارد شده است بنا بر این اوضاع

بایمان روپوخامت گذارد مهذا رئیس ایل هم نتوانست با قوای تازه نفس خود دشمن را یغلب براند و ملاها و جمعیت آنها را که در کاروانسرا پناهنده شده بودند نجات دهد و چون از این حمله اولیه نتیجه‌ای حاصل نشد جنگ همچنان دوام داشت بدون اینکه یکطرف بتواند طرف دیگر را مغلوب نماید زیرا که در قوای طرفین و شجاعت و نیرومندی آنها حالت تمادلی وجود داشت.

ملاحظه‌ین چنین استنباط کرد که با این حال از ادامه جنگ سودی نخواهد برد و هر قدر هم بر فشار خود بیافزاید صرف شهر امکان پذیر نیست بنابراین این موقع را غنیمت شمرده و در حالیکه هنوز ضعف و قنوت محوسی در نیروی او روی نداده بود صلاح خود را چنین دانست که با عباسقلی‌خان از در صلح درآید پس هیئتی را از طرف خود با نامه مشروحی نزد عباسقلی‌خان فرستاد مضمون نامه این بود که حضرت باب و بندگمان او اساساً مردم صلحجویی هستند و جز خیر و صلاح عمومی چیزی نمیخواهند و از جنگ و کشتار بدت متنفر و بیزار میباشند و حضرت اعلی نظر به مهر و رأفتی که نسبت بنوع بشر دارد باو امر کرده است که باین شهر بیاید و خفته گانرا بیدار کند و حفاظتی را بمردم مازندران گوشزد نماید و بهمین جهت است که او و همکیش او حاج ملا محمدعلی در همه جا به واعظ و نصایح پرداخته و ابداً اعمال زور نکرده اند تمام مردم سایر شهرهای ایران شاهد این اظهارات ما هستند بنابراین اگر سکنه باد فروش مایل بشنیدن حقایق نبوده و پای بند عقاید و افکار قدیم خود باشند ما ابداً در این فکر نیستیم که آنها را با جبر و قوه قهریه هدایت کنیم و در صورتیکه موانع و مزاحمتی برای ما فراهم نسازند حاضریم که از این شهر خارج شده و در جاهای دیگر به تبلیغ آئین خود پردازیم.

عباسقلی‌خان هم با نهایت خوشوقتی پیشنهاد صلح را پذیرفت و در حالیکه احساسات صلح طلبانه ملا حسین را ستود در پاسخ باو نوشت که منم با نظر شما موافقم و از خدا برای شما نصرت میطلبم تا در خارج مازندران بطوریکه منظور شما است به وقتیت نائل گردید بنابراین با توافق نظر طرفین جنگ خاتمه یافت و بایبان بطرف علی‌آباد (۱) که در فاصله کمی از بار فروش (۲) واقع شده روی آوردند و با تفنگچیانی که عباسقلی‌خان محض حفظ و رعایت شرایط صلح

۱ - شهر شاهی، فعلی . (۲)

۲ - شهر دپابل، فعلی . (۲)

همراه آنها کرده بود با کمال مودت راه میبیمودند و چون از شهر دور شدند برای سلامتی و سعادت یکدیگر دعا کرده و از هم جدا شدند اما بمحض اینکه تفنگچیان عباسقلی خان از نظرها ناپدید گردیدند اهالی علی آباد به تحریک خسرو بیک رئیس دهکده بقصد غارت کردن اموال با بیان آنها را تمقیب کردند و ابتدا خود خسرو بیک دهنه اسب ملاحین را گرفت و بپای او چسبید تا او را بزمین اندازد. با بیان از این حمله غیر مترقبه پریشان شدند و بی نظمی در میان آنها تولید گردید اما ملاحین که از سواران ماهر و ورزیده و نیرومند بود با وجود کوششهای حریفه خائن خود را در روی زمین نگاهداشت و دست بشمشیر برود و چنان ضربت سختی باو زد که سرش شکافته و بخاک هلاک افتاد و با فریادهای رعد آسا اردوی خود را جمع کرد و به تنظیم آن پرداخت. علی آبادیها پس از این زد و خورده مختصر بلافاصله با کمال سرافکنندگی و با دست خالی فرار اختیار کردند و میدان جنگ را به با بیان وا گذاردند.

البته این يك فتح بزرگی محسوب نمیشد اما کافی بود که شجاعت ملاحین که مختصر وضعی دیده و امیدوار بهایش کمی بیأس بر خورده بود و دوباره تحریک شود و اوضاع را در روشنائی بیشتری به بیند و بآتیه امیدوار گردد با وجود اینکه به اسبقای خان قول داده بود که مازندران را ترك نماید ماندن را بر رفتن ترجیح داد و شاید فرض کرد که حمله علی آبادیها او را از قید محترم شمردن قول خلاص کرده است و با اینکه عباسقلی خان سردار بر سر قول خود ایستاده بود او نقض قول را مشروع دانست و در مازندران توقف کرد و در تجسس محلی پرداخت که سنگر گاه محکمی باشد و البته یافتن چنین محلی در این نواحی کوهستانی مستور از جنگل برای او سهل بود بالاخره این محل را در مجاورت مقبره «شیخ طهرسی» که زیارتگاه بود بدست آورد و بلافاصله پیران خود را بکار واداشت خندق عریض و عمیقی حفر نمود و سنگر محکمی با سنگ و گل درست کرد و با هوش و استعداد ذاتی که داشت بزودی با اندازه ای که ممکن بود فله رفیع و با استحکامی بنا کرد تا بتواند بعدها آنرا مرکز عملیات جنگی خود قرار دهد و برای انجام مقصود خود آزادی عمل کاملی هم داشت زیرا که ملاحی مازندران که اکنون از ترس خلاصی یافته میل نداشتند جنگی را که در نظر آنها بسیار سخت و وحشتناک جلوه کرده بود دوباره شروع کنند بنا بر این

پانجم، سه روی دست بردند از طرفی هم خادم و اعیان و اشراف ایالتی برای مراسم تاجگذاری به تهران رفته و یا در راه بودند تا در ورود شاه جوان و تشریفات لازمه و یاد کردن سوگند وفاداری و تقدیم پیشکش و هدایا و بکار بردن حیل و تزویر حاضر باشند و خلاصه آنکه تمام کسانی که بخطا با سواب خود را دارای مقامی میدانستند همه رهسپار پایتخت شده بودند.

باری بنابر گزارشهایی که بمن دادند قلعه‌ای که بنوسط ملاحسین ساخته شد بنای بسیار با استحکامی بود دیوارهای اطراف آن ده متر ارتفاع داشت و با سنگهای بسیار درشت پی‌ریزی شده و در روی این شالوده محکم بناهای دیگر باتنه درختان کهن سال ساخته و در میان آنها با اندازه لزوم سوراخهای تیرکش قرار داده و در اطراف قلعه نیز خندق عریض و پر عمقی حفر کرده بودند این قله از دور مانند برج بسیار با عنایتمی نمایان بود پی‌ریزی و هزاره دیوارهای آن با سنگ ساخته شده و در روی آنهم چند طبقه عمارت بنا کرده بودند و در دیوارها هم سه ردیف تیرکش در بالای یکدیگر دیده میشد که در پشت آنها عده زیادی تفنگچی یا لاقط با اندازه‌ای که داشتند میتوانست قرار بگیرد و مشغول تیراندازی شود درهای بزرگ و کوچک و حتی درهای مخفی معدودی داشت تا در موقع لزوم بتوانند بوسیله آنها از قلعه خارج و یا بدرون آن داخل شوند و در میان قله چاههای متعددی حفر کرده بودند تا همیشه آب زیادی در دسترس داشته باشند بملاوه حفره‌های زیر زمینی نیز ساخته که اگر احیاناً بدبختی با آنها روی آورد پناهگاهی داشته باشند و مخزنهای بزرگی هم داشت که همه پراز انواع آذوقه بود یعنی آذوقه‌ای که با پول خریده و یا از دهکده‌های اطراف گرفته بودند و ساخلوی قلعه هم به بیان فداکار و شجاع و نیرومند یعنی مطمئن‌ترین فداکارانی که در زیر دست داشتند اختصاص داشت و بدینداری در مرکز مازندران که کسی کمتر بن آشنائی با فزون جنگی و قله‌سازی ندارد و توب هم در آنجا کمیاپ و اگر هم احیاناً باشد خیلی کوچک است چنین قلعه با استحکامی بوجود آمد و دو هزار نفر در آن جای گرفتند و خلاصه آنکه این قله ما چنین جمعیت نیروی وحشت‌آوری را نمایش میداد و ممکن بود با دست ما هر انهای تأثیرات قابل ملاحظه‌ای داشته باشد.

ملاحسین و همکار یا ناپیش حاج ملامحمد علی باز فروشی پس از ساختن و

پرداختن قلعه دوباره شروع به تبلیغات نمودند و مازندران را از سر و صدای خود پر کردند ولی طرز تبلیغات آنها با گذشته تفاوت داشت یعنی تاکنون بیاناتشان راجع به تلمیح آئین جدید و حقایق تازه بود و از وظایف انسان و خداپرستی و روح و بطور خلاصه از مذهب و فلسفه آن صحبت میکردند، اما اکنون در بالای قلعه رفیع خود از سیاست حرف میزدند یعنی از سیاست فرقه بابیه و اعلان میکردند اشخاصی که طالب سعادت و خوشبختی در این عالم هستند و از شر ورود به عالم آخرت را دارند باید هر چه زودتر اتخاذ تصمیم کنند زیرا که پس از یکسال بطور قطع حضرت باب که رسول خدا است تمام اقالیم عالم را مستخر خواهد کرد و از آن به بعد فرار غیر ممکن و مقاومت نمری نخواهد داشت کسانی که بایی شوند صاحب اختیار عالم خواهند شد و هر کس کافر باشد باید به بندگی بایبان تن در دهد لازم است هر چه زودتر چشم باز کنند و در تحت اطاعت و فرمان ملاحسین در آیند مبادا دیر شود و جز پشیمانی و خسارت حاصلی بدست نیاورد.

این نطقها و اعلانات بی نهایت مؤثر واقع گردید و مردم در بیم و امید بسر میبردند بایبان از هر طرف با شتاب روی بقلعه میآوردند اشخاص ساده لوح و بیطرف در فکر فرار بودند و اشخاص حریص خود را برای فتح دنیا آماده میکردند در اطراف حصار مدور قلعه جمعیتی دیده میشد که متصل در حرکت بود و افراد آن از تازه واردین پذیرائی میکردند چادرهایی بر پا شده و کلبهها و کاشانههایی باهنی، یا شاخ و برگ درختان بوجود آمده بود و اشخاصی در آنها زندگانی میکردند حتی دیده میشد که خانوادهای با کمال ساده گی لحاف روی زمین انداخته و در روی آن بسر میبرد.

خلاصه عده زیادی آمد و رفت و هیاهویی داشتند بعضی مشغول خوردن و باره ای سرگرم آشامیدن بودند. جمعی با هم مباحثه میکردند و عده ای می خریدند درجائی مجلس موعظه دایر شده و مستمعین میگریستند و بر سر و سینه میزدند و با از وعظ درخواست میکردند که در تهید و مجازات نافرمانان مهلت و تخفیف داده شود و درجائی سخن پلای و کزاف کشیده و غارتها و غنائم خیالی هندوستان و روم را در میان خود تقسیم میکردند و اگر احیاناً ملاحسین

با حاج‌الامام محمد علی از قلمه بیرون می‌آمدند جمعیت محض احترام فوراً بلند شده و دُوباره می‌ایستاد و احترامات و تجلیل فوق‌العاده‌ای نسبت با آنها بروز میداد این دو شخص همیشه از باب صحبت میکردند که او هم بنوبه خود از خدا صحبت میکرد ولی در این موقع و همین قلمه یکی از این دو نفر را باب و دیگری را خدا مینداشتند و انجام وعده و نویدها را از همین دو نفر انتظار داشتند و در سرور و حرارت و شور بی‌اندازه و ایوان خالصانه در میان این جمعیت حکمفرما و اخلاص و ارادت آنها نسبت این دو رئیس بعد پرستی بود.

در پیش گفتیم که در منام عبور این دو رئیس جمعیت بلند شده و در حال احترام در ممبر آنها می‌ایستاد و چون نزدیک میشدند همه تعظیم کرده و سر بجاک میشدند و پس از تحصیل اجازه با آنها حرف می‌زدند و یا بصورتشان نگاه میکردند ملاحظه برای تنویق و تحریک احساسات صاحب‌منصبان خود و عناوین و القابی با آنها میداد و آنها را بمقام امامان و پیشوایان مذهب قدیم میرسانید و با دلائل و براهینی ثابت میکرد که شما همان اشخاص مقدس قدیمی هستید که با مقام بالاتری دوباره ظهور کرده و قدم به رصه حیات دنیوی گذارده اید منماً بکار بردن این سیاست که بر آئین باب هم منطبق بود تأثیرات مهمی داشت و وجبات تحکیم فداکاری مؤمنین را فراهم میساخت و بر تعداد آنها می‌افزود.

البته کسیکه بتوسط باب یا نایب او یا فلان امام یا فلان سید یا شهید مقدسی برابر میگردد و بداشتن چنین القاب و عناوین با احترامی مفتخر و سرافراز میشد با نهایت اشتیاق و تمشق همراه جریانی که او را با خود میکشید میرفت.

ملاحظه حسین این القاب و عناوین را بکسانی میداد که دارای فضائل و اعتباراتی بودند اما نسبت بمردم عادی سیاست دیگری بکار میبرد مثلاً با آنها می‌گفت که اگر مؤمنی در میدان جنگ شربت شهادت بنوشد محققاً پس از چهل روز دوباره زنده خواهد شد و در روز قیامت هم بجنّت داخل میشود و علاوه بر پاداش و اجر اخروی در این دنیا هم پاداشی خواهد رسید زیرا که پادشاه یا لاقط حاکم عزل ناپذیر یکی از ممالک مفتوحه خواهد شد.

بنابراین مردمان عوام جاه طلب خیالاتی میکردند بعضی آرزو مند بودند که زودتر بشهادت نائل گردند و از نعمات اخروی بهره‌مند شوند یکی را

آماده بدست آوردن سلطنت کشور چین میکرد و دیگری سلطنت مملکت ترکیه را ترجیح میداد بعضی هم بواسطه تأثیر نفوذ اروپا در ایران در فکر بدست آوردن ممالک بزرگه و پر قدرت و ثروت انگلستان و فرانسه و یا روسیه بودند.

اما من بر حسب وظیفه باید بگویم که در قوانین و تعالیم باب‌آباد چنین افکار و خیالاتی وجود ندارد و نکته‌ای که باید بدان توجه شود این است که در تمام مذاهب علاوه بر دستورها و تعلیمات اصلی تصورات و خیالاتی هم بالطبع در عقاید و افکار پیروان داخل میشود و این همان تصوراتی است که اصول عقاید مردم عوام و بیسواد را تشکیل میدهد و بدون این افکار و هوم داری ایمان کاملی نمیشوند و ممکن نیست با استدلالات و پراهرین منطقی و فلسفی و عقلانی سطح فکر آنها را بلند کرد.

باری سربازان ملاحسین بشرویه و حاج ملامحمد علی بارفروشی شور و حرارت فوق‌العاده‌ای داشتند یعنی شور و حرارتی که بی نظیر است این دو پیشوا نظریه نامه‌ها و الواح زیادی که حضرت باب از شیراز بآنها مینوشت حرارت و فعالیت داشتند و همین شور و حرارت را در روح صاحب منصبان زیر دست خود ایجاد مینمودند و اعتماد آنها را بطرف خود جلب میکردند صاحب منصبان نیز بنوبه خود آنچه از پیشوایان شنیده بودند برای سربازان با پیرایه‌هایی تشریح و بیان میکردند و سربازان نیز آنچه از این بیانات فهمیده بودند برای همدیگر نقل و تکرار مینمودند تمام یقین داشتند و حتی سوگند یاد میکردند که باب پیش آمدها و نتایج آتیه آنها را کاملاً پیش بینی و معین کرده است و میگفتند پس از آنکه ایالت مازندران تسخیر شد باید باشکوه و جلال آمیخته با فنخاری بطرف ری حرکت کرد در آنجا هم چنگ بزرگی روی خواهد داد که باید در کوهی دره جاوورت تهران حفره بسیار بزرگ و عریض و عمیقی برای دفن مقتولین مسلمان که در این فتح بزرگ بخاک هلاک می‌افتند و مسلماً شماره آنها بده هزار نفر خواهد رسید حفر کرد.

فصل هشتم

جنگ‌های مازندران و فتوحات بایبان

در همین اوقات ناصرالدین شاه بپایتخت وارد شد و بر تخت سلطنت جلوس کرد و جشن‌ها و تشریفات لازم بایبان یافت و شاه جدید کاملاً زمام امور سلطنت

را بدست تروت حاج میرزا اغاسی صدراعظم قبل که اوقات خود را بمسخره گری گذرانیده بود ازکار برکنارشد و بطرف کربلا رفت و در آنجا با ساختن منازل برای طلاب و تعمیر اماکن مقدسه آخرین ایام عمر خود را بسر میبرد. جانشین او میرزا قتی خان امیر نظام یکی از مردان بالیاقنی است که آبیادار این قرن بوجود آورد این وزیر در بدو امر تصمیم گرفت که باغتشاشها و بی نظمی ها کاملاً خاتمه دهد قهوه خانه ها را که محل اجتماع ادبش و اراذل بود و در آنجا بتوطئه و بدگویی بدولت و عمال آن میپرداختند بکلی بست و برای رفع آشوب و کشتاری که در محله دروازه دولاپ در روز روشن بادت کردهای ماکوئی هموطنان صدراعظم سابق اتفاق میافتاد اقدامات جدی بعمل آورد و چند نفر از این قاتلین و قطاع الطریق را در شاه عبدالعظیم در کنار دیوار مسجدی قرار داد و اطراف آنها را با آجر و کج بالا آورد تا نتوانند حرکت کنند و بعد امر کرد طنابی بگردن آنها ببندند و یکسر آن را با سبان سرکشی اتدال دهند و یکدفعه اسبان را با شلاق بحرکت در آورند تا سرها از بدن جدا شود و پس از آنکه در شهر و اطراف امنیتی برقرار شد بفکر مازندران افتاد و بر رؤسای قبایل و منفذینی که از مازندران برای تبریک ورود شاه جدید و جلوس او بر تخت سلطنت به تهران آمده بودند امر اکید کرد که باید بزودی بشورش بایان خاتمه دهند و آنها هم قول دادند که بلافاصله اوامر او را انجام دهند.

باری منفذین مازندران پس از خروج از تهران جا به مشورتی تشکیل داده و تصمیم گرفتند که قوای خود را جمع آوری کرده بکار پردازند و هر یک بکسان و بستگان خود نامه ای نوشت که زود تره های حرکت شده و با او ملحق گردند حاجی مصطفی خان برادر خود آقا عبدالله را طلبید و عیاش علیخان لاریجانی محمد سلطان و علیخان سواد کوهی را احضار کرد و همه در این خیال بودند که فرستی به پایان نداده و قبل از اینکه آنها بفکر دفاع افتند بقاوه حمله کنند صاحب نهبان دولتی هم که در مازندران بودند چون دیدند که رؤسای مملکت بهای بار شدند آنها هم مجلس مشورت بزرگی تشکیل دادند و میرزا آقای مستوفی که در امور مالیه بطارت داشت رئیس عامه و چند نفر از انجاس متعی و بانفوذ را با خود هم دست کرد تا نیروئی فراهم سازند. آقا عبدالله دوست نفر از سکه

دهكده موسوم بهزار جريب را مسلح و آماده كرد و يك عده تفنگچي هم از اطراف فراهم نمود و باچند نفر سواران زبده ايل خود به ساري آمد و آماده چنگ شد از طرفي هم مستوفي عده‌اي از افغان‌هاي مسكون در ساري را مجهز كرد و چند بن‌نفر از افراد قبائل ترك را هم كه در اختيار داشت با آنها ضميمه نمود علي‌آباديها هم كه از طرف بابيان مجارات‌هاي شديدي ديده و در سدد تلافي بودند در ولايت چنگ شدند و براي تقويت نيروي خود از مردم دهكده قادي كلاه اتمداد كردند آنها نيز نظر به مجواري درخواست آنان را قبول كردند و به بطريق قشوني تشكيل يافت و قرار بر اين شد كه آقا عبدالله فرمانده كل سپاه باشد و بلافاصله بدشمن حمله ور گردد .

خلاصه آقا عبدالله با سپاه مجهزي از ساري خارج شد و از (آب‌رود) كذنه - كه مرتفع لار رسيد و در بيرون دهكده‌اي بهمين نام اردو زد و - و در در خانه نظر حان گرايلي بمنوان ميهمان فرود آمد و چون بقلمه بابيان نزديك بود شب مستحفظيني براي اردو معين كرد كه نا با امداد بنوبت كشيك دهند و شب با آرامش بپايان رسيد و دراي آنروز نيروي ديگري را اهالي كوددار ، با آنها ملحق گرديد بنا بر اين اردو حر ككرد و در مقابل قلمه شيخ طبرسي رسيد با سبانيان قلمه در اين هنگام خود را پنهان کرده بودند و در بيرون قلمه هم كسي ديده نميشد و دره كاملا خاموش و بي‌سر و صدا بود آقا عبدالله بمحض ورود دست بكار شد و امر كرد سنگري ساختند و تفنگچيان در پشت آن قرار گرفتند و از پشت سنگرها ديوارهاي قلمه را پشت تيرباران كردند و بابيان هم گاهي عمداً مانند اشخاص بي مهارت و بي تجربه به تيرهاي آنها پاسخ ميدادند و اين عمل در تمام روز بدون حصول نتيجه‌اي دوام داشت و چون شب شد سر و صدا خاموش گرديد و مثل اين بود كه طرفين در خواب عميقي فرو رفته باشند .

قبل از دمپدن سفيد امدادتي ملاحسين بشرويه يكي از درهاي مخفي قلمه را باز کرده با همراهان بيرون آمد و بدون سر و صدا با اهالي كوددار كه در خواب بودند حمله كرد و جمعي از آنها را كشت آقا عبدالله از سر و صدا بيدار شده در راس قوای خود جای گرفت و به بابيان شليك كرد و عمليات آنها

را متوقف ساخت سواران تازه وارد اغلب خانزادگان ابل بودند که در نیراندازی مهارتی داشتند و در مقابل پایین سحت مقاومت میکردند. ملاحسین همانطور که به گوداریان حمله کرده بود با شتاب روی بلطف آنها آورد و شمشیر بدست در رأس پیروان خود بکشتار پرداخت و طمانچه‌های خود را در میان آنها آتش داد و هر کس را که در مبر خود دیدید با شمشیر بخاک هلاک رساند. یکنچون افغان خوش‌هیكل نیرومندی با حمله کرد و سربازان سخت شمشیر در میان آنها رد و بدل شد ملاحسین با حریف نیرومندی سر و کار پیدا کرده بود که سخت با او مقاومت میکرد تا گه‌ان پای اسب از آن در سوراخی فرو رفت و سوار بزمین افتاد ملاحسین از فرست استفاده کرد و بلافاصله با شمشیر کار او را ساخت با بیان چون خود را فاتح دیدند پشت بدشمن حمله کردند و آقا عبدالله را هم از هر طرف محاصره نمودند و سرانجام او را با سی نفر از کسانش در میدان جنگ انداختند و بقیه افراد قشون او که بی‌نظمی در آن راه یافته بود بلافاصله میدان جنگ را خالی کرد و فرار اختیار نمود بسیاری از افراد قشون هم که دور از میدان در خواب بودند از صدای تفنگ بیدار شدند ولی نتوانستند بموقع خود را آماده جنگ نمایند و چون فراریان کشته شدن سردار خود آقا عبدالله را با آنها اطلاع دادند همه هراسان و لرزان با شتاب تمام بلطف دهکده‌های خود فرار کردند و بقیه قشون شکست خورده و از هم پاشیده فراری بدهکده‌ها فرار رسیدند در آنجا توقف کرد تا نفسی تازه کند ولی با بیان در تنقیب آنها بودند و همینکه با آنها رسیدند عده زیادی را کشتند سپاهیان مسلمان شکست خورده که در این دهکده پناهنده شده بودند بمحض ورود با بیان همه گریح و هراسان دوباره پا بفرار گذاردند و دهکده بکلی غارت شد و شرح واقعه میرساند که با بیان تمام سکه دهکده حتی زنان و بچه‌ها و پیران را هم کشتند و احدی را زنده نگذاشتند و بعد هم دهکده را آتش زدند و خانه‌ها را بکلی طعمه حریق نمودند.

این نکته را هم باید ذکر کنم که اگر من مینویسم که تمام اهالی دهکده بقتل رسیدند بنا بر سبب تاریخ‌نویسی است که از زمانهای بسیار قدیم معمول و متداول گردیده و تا امروز هم رایج است و بطور کلی مورخ میخواهد

اهمیت واقعه را برساند ولی در واقع تفاوت فاحشی در میان شرح و عمل موجود است قدر مسلم که بحقیقت نزدیک باشد این است که قسمت بیست و سه دهکده صحیح و سالم بطرف کوهستان و دهکده‌های مجاور فرار کرد و هر یک از این فراریان با شرح و بسط بیشتری واقعه را برای بستگان و نزدیکان خود نقل میکرد و برای ازدست رفتن دارائی و محصول مزارع و باغهای خود بگربه و زاری میپرداخت بنابراین در تمام مازندران وحشت فوق‌العاده‌ای تولید شد هر یک از این بدبختان فراری میگفت من تنها کسی هستم که از این بله خلاصی یافته‌ام تأثیر این واقعه بسیار هولناک و عمیق بود تمام اهالی مازندران بشنیدن این وقایع در یک نوع بهت و حیرت زدگی فرو رفتند و حق هم داشتند زیرا که شجاعت و فداکاری و فتوحات با پایان و گریختن قشون شکست خورده راز یکطرف و فقدان حرارت مسلمانان را از طرف دیگر مشاهده میکردند مخصوصاً ملاحا که سخت متوحش و مضطرب شده و فنا و ضلالت خود را نزدیک میدیدند و در اطراف خود هم در هیچ کس حرارت و جدتی نمیدیدند که مهابت دفاع باشد و برعکس در طرف مقابل آنچه میدیدند همه نیرومندی و شجاعت و شور و حرارت مافوق تصور بود بنابراین ناچار در میان این حزن و اندوه عمومی اتصالاً به تهران شکایت میکردند و اعتماد مبطلبیدند.

امیر نظام از شنیدن این وقایع بشدت غضبناک شد و از گزارشهای وحشت آوری که باو دادند اظهار تعجب نمود زیرا که از صحنه عملیات دور بود و نمیتوانست شور و حرارت یاغیان را از نزدیک ببیند و برای آنها قدر و ارزشی قائل گردد بهر حال تصمیم گرفت که هر چه زودتر قبل از آنکه یاغیان بفتوحات دیگری موفق گردند و شور و حرارت آنها شدت یابد باین غائله پایان دهد بنابراین شاهراده هدیه قبیله‌ریز را بعنوان نیابت سلطنت با اختیارات نامه به طرف مازندران روانه کرد و باو دستور داد که صورتی از کشته شده‌گان در حنک قلمه شیخ طبرسی و میزان غارت و خسارت دهکده و آفرای تنظیم کرده بتهران بفرستد تا برای بارمانده‌گان مسئولین مستقری برقرار شود و از سکنه دهکده نیز رفع خسارت گردد و برای حاج مصطفی خان برادر آقا عبدالله هم از طرف شاه تقدیری صادر کرد و باندازه امکان به تشجیع و تحریک سپاهیان پرداخت.

شاهزاده مهدیقلی میرزا پس از ورود بمحل فرمانروائی نخست شرحی بمباسقلی خان لاریجانی نوشت که باقوای خود از دره لار و حوالی دماوند بآمل بیاید و یاردوی دولتی که در آنجا در شرف تشکیل است ملحق گردد و طولی نکشید که در اطراف شهر قدیمی ساری و دریاغهای آن سیاه چادرهائی برافراشته شد و قبایل ترك و کرد از هر طرف باین شهر روی آوردند و در فاصله کمی اردوی کوچک مجهزی تشکیل یافت که چندان نظمی نداشت زیرا که در قشون آسیائی چندان نظم و ترتیب معلول نیست خلاصه باحضور این اردو مسلمانان کمی جرئت پیدا کردند و در سدد جستجوی بابیان برآمدند و اعلان عمومی دادند که هیچیک از آنان نباید در مازندران سکونت نماید و پیوسته به تهدید و آزار آنها میپرداختند اردوی دولتی هم بطرف قلعه بابیان حرکت کرد و در میان راههای باریک کوهستان راه میبیهود و طولی نکشید که بنواحی سرد سیر رسید زیرا که ایالت مازندران در معرض تغییرات ناگهانی واقع شده است و پس از چند ساعت راه پیمائی از ناحیه گرم و مرطوب برنج کاری به نارجستان ها یا جنگل تاریکی مانند جنگلهای اروپا میرسند و پس از عبور از این ناحیه بامکنه مرتفع بدون گیاه برمیخورند یعنی در کوهستانی راه می پیمایند که حتی در قلب تابستان هم برف و یخ آن ذوب نمیشود شاهزاده در موقعی از شهر آمل حرکت کرده بود که در حثان انار گل داده و لیموها در شرف رسیدن بود اما ناگهان در گردنه های صعب العبور و فلاتهائی که در دنبال آنها بود افتاد و گرفتار مه و ابر غلیظ و متراکمی گردید و طولی نکشید که برف شدت شروع بریزش کرد این تغییرات جوی نه فقط موجبات نزار احتی افراد اردو را فراهم ساخت بلکه برای حیوانات هم خطرناک بود .

لاریجانی ها که بیابان گرد و چادر نشین بودند و قسمت عمده اردو را تشکیل میدادند باین نوع حوادث جوی و توفانها آشنا بودند و بدون اینکه کمترین فکری نسبت بمسافرت جنگی داشته باشند برای محافظت خود با قدم دو پراکنده شدند تا در شگاف صخره ها یا در حفره های پنهان شوند و از آسیب در برف توفان محفوظ مانند و - علاوه آنکه آنها همه در فکرجان خود بودند و به نام و بر برف اردو و رفتن بمقصد اعتنائی نداشتند و شاید با اندازه ای که میتوانستند بفرماندهی که آنها را باین رحمت و مشقت مبتلا کرده است لغت میفرستادند .

ملاحسین بشرویه بارفیق و همکار خود حاج ملا محمد علی از بالای قلعه اوضاع دشمن را کاملاً تحت نظر گرفته و از حدود این توفان بسیار خوشوقت بودند و بفکر افتادند که نقشه‌ای طرح کرده و به موقع عمل گزاشند و از این فرصتی که نصیب آنها شده استفاده نمایند .

ملاحسین بوسیله جاسوسان خود اطلاعات لازم را بدست آورد و در نیمه شب پانزدهم صفر باسید نفر از بیروان دلبر و باعزم که در شجاعت و جنگ آوری مانند خود او بودند از قلعه بیرون آمد و با وجود تاریکی شب و توفان و نامساعد بودن هوا خود را به پشت قشون دولتی رسانید البته هیچیک از افراد اردوی دولتی منتظر چنین پیش‌آمدی نبود و ابداً در این شب ظلمانی و توفان فکر حمله‌ای را از خاطر عبور نمیداد بملاوه بطوریکه دیدیم افراد قشون در اطراف پراکنده و قسمت عمده آن در هکده (واسکس) در میان کوه متراکم شده بود شاهزاده رئیس قشون هم در یکی از بهترین خانه‌های دهکده منزل کرده و چون زیاد خسته بود شامی خورده باستراحت پرداخت و ملولی بکشید که بخواب می‌رفت .

ملاحسین با سرتمی که تاریکی شب و توفان و ریزش برف زیاد را وسع چاده باد اجازت میداد باهمراهان راه می‌پیمود و چون به‌وار یا پیاده قشون دولتی بر می‌خورد و از کسان او پرسشی میشد پاسخ میدادند که ما پیش قراول قشون عباس‌قلی‌خان لاریجانی هستیم که برای مساعدت و تقویت شما آمده‌ایم و خود سردار هم باعده زیادتر از عقب ما می‌آید . سربازان دولتی با این پاسخ هیچگونه سوءظنی بخاطر راه نمیدادند و بدون وحشت و مقاومتی برای عبور قشون بابی راه باز میکردند .

بدین طریق دشمن به (واسکس) رسید و در کوه‌های دهکده داخل گردید و خانه‌ایک شاهزاده در آن خوابیده بود محاصره نمود البته در اطراف این خانه قراولان و مستحقظین هم گماشته بودند اما نظریک عادت بسیار قدیمی شرقی و بطوریکه در همه جا و مخصوصاً در محاصره بتولی (Bethulic) (۱) و در اطراف قبر عیسی دیده شد سر باز قراول همیشه بجای اسبابی با فراغت

(۱) بتولی یکی از شهرهای قدیمی فلسطین است .

خاطر در گوشه‌ای دراز کشیده و بخواب می‌رود .

خلاصه سر بازان و پاسبانان مهدیقلی میرزا نیز این قانون قدیمی را مراعات کرده و شغل نمدی بخود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بودند . بملاوه سرهای خود را نیز در زیر شغل فرو برده تا از ریزش برف محفوظ بمانند . هذا پاره‌ای از آنها در این موقع بیدار شده و می‌رسیدند شما کیستید و از کجا می‌آئید ؟ اما پس از آنکه پاسخ موهود را میشنیدند فوراً سر را در زیر شغل فرو برده و با ستراحت و خواب ادامه میدادند بنا بر این بابیان با سرعت و بطور اطمینان بخشی خانه شاهزاده را محاصره کردند و در مدخل کوچه‌ها هم کسانی را گذاردند تا کسی نتواند بکک شاهزاده بیاید و با اشاره ملاحین ناگهان فریاد از سینه‌ها برآمد : « شاهزاده کشته شد فرار فرار »

باری در خانه فوراً با ضربات تبر شکسته شد و تراولان دستگیر و بقتل رسیدند و همینکه راه دخول باز شد ملاحین با حالت غضبناک با هم راه آن در میان صاحب منصبان شاهزاده افتاد که وحشت زده و مأیوسانه بهر طرف فرار میکردند . عده زیادی از آنها را بخاک انداخت و در همین حال چند نفر بامر او خانه را آتش زدند البته خواننده میتواند اختلال حواس و وحشت ساکنین خانه را در چنین وضعی استنباط نماید .

این بدبختان غافلگیر شدند و بملاوه نمیدانستند با چه کسانی سر و کار پیدا کرده‌اند و نمی‌فهمیدند که آیا اینها شیاطین واجنه یا بابیان هستند و در حال فرار از این طاق با طاق دیگر می‌رفتند و بهم‌دیگر فشار وارد می‌آوردند و چون راه فرار را مسدود میدیدند به سمت بام میدویدند و خود را از بام پرت می‌کردند و هلاک میشدند آتش هم بر شدت افزود و بامامزاده مجاور خانه سرایت کرد و تیرهای کهنه مشتمل گردید و مسلمانان توانستند در روشنائی برق شمشیر و خنجر رقه و تفنگ دشمنان خود را ببینند و کسانی که با ضرب شمشیر یا گلوله بزمن می‌افتادند فوراً بابیان اجساد آنها را در میان آتش میانداختند و میگفتند « بسوز ای بیدین بسوز ای کافر » خلاصه صحنه هولناک و وحشت آوری بمرعز نمایش درآمده بود . شجاعت و خشم و تعصب مذهبی مسلمانان در این هنگام مبدل بی‌اس و ناامیدی شده بود و استخلاص از این ورطه هولناک

برای آنها امکان پذیر نبود و همه باحزن و اندوه بی نظیری از جان خود دست می‌کشیدند تفنگچیان سوادکوهی که مأمور محافظت شاهزاده بودند و در داخل خانه منزل داشتند شجاعتی بروز دادند اما بایبان با آنها مهلت نداد و همراہ بقتل رساندند .

ابتدا دونفر شاهزاده که یکی سلطان حسین میرزا پرفتحملی شاه و دیگری داد میرزا پسر نزل السلطان عموی شاه بود کشته شدند و در آتش بمدافعین خود ملحق گردیدند میرزا عبدالباقی عضو شورای دولتی نیز در پهلوی این دوشاهزاده بخاک افتاد و جسد او را هم بایبان در آتش انداختند. شاهزاده مهدیقلی میرزا خود را پیام خانه رسانید یکی از سواران بابی تیری بطرف او انداخت اما تیرش به هدف نخورد شاهزاده خود را از بام بحیاط دیگری انداخت یکنفر بابی دیگری او را هدف قرارداد ولی باز هم تیر بادا سبقت نکرد. خلاصه چون شاهزاده دریافت که هیچگونه وسایل دفاعی در کار نیست از آن خانه بیرون آمد و راه بایبان را در پیش گرفت البته او خوشبخت تر از دیگران بود زیرا که توانست از این قتلگاه بیرون رود و خود را به بایبان رساند .

باری اردوی پر جمعیت شاهزاده در فاصله کمی با حمله رسید نفر بابی بکلی پراکنده و منهزم گردید آیا این شمشیر خدا و (ژدن) ۱۸۵ بود؟ خلاصه در حینیکه فراریان بهر طرف میگریختند اهالی اشرف که کم تر از دیگران متوحش شده بودند تصمیم گرفتند که از یکدیگر جدا نشوند و بکوهستان که بواسطه برف و توفان عبور ناپذیر است پناه برند و خود را در جنگال مرگ قطعی نیاندازند بنا بر این کمی از دهکده فاصله گرفته و محل مساعدی را انتخاب نمودند و سنگهای درشتی را در اطراف خود دایره وار روی هم چیدند و با سرعت سنگر محکم برای خود فراهم ساختند بایبان عملیات آنها را از دور دیده و بملاحسین گزارش دادند و او هم چون نمیخواست فتح مهم خود را ناقص بگذارد حاج ملامحمدعلی را با دسته ای مأمور سرکوبی این جمعیت گستاخ کرد حاجی هم شمشیر بدست با همراہانش بطرف آنها روی آورد اما بشلیک دسته جمعی آنها برخورد و گلوله ای دهانش را سوراخ کرد و بزمین افتاد مسلماً مسلمانان از اسابت گلوله بهدانی که

(1) Gédéon بنا بر روایت توراۃ پنجمین قاضی عبریها و تانج ملوایف

هرب سواحل شرقی مملکت مادیان بود .

نسبت بمذهب اسلام هتاکي کرده بود اطهار خوشوقتي نمودند اما بابيان فوراً رئيس خود را از زمين بلند کرده و بطرف قلعه بردند البته اگر دسته ديگري با قدم دو نيامد و يا خشم و غضب با آنها حمله نميکرد اشرفيها در اين جنگ در پاداش جلاوت و شجاعت خود با افتخاري نائل ميگرديدند .

اما باز جنگ دره بان اين دو دسته شروع شد و اشرفيها سخت مقاومت ميکردند ، زيرا يقين داشتند که اگر تسليم شوند همه کشته خواهند شد و اميدواري کامل داشتند که ممکن است با يداري و مقاومت به نفع آنها تمام شود و باعث نجات آنها گردد رچون مانند مار ندرانها در تيراندازي ماهر بودند حمله کنندگان را در زحمت انداختند بالاخره چون سپيده با مدادي دديد و هوا روشن گرديد با بيان مشاهده کردند که اينها عده قليلي هستند که در محوطه مدوري با نهايت کوشش مقاومت ميکنند و براي رهائي از مرک قلمی با تمام قوا تلاش مينمايند و عجب اينکه بقيه قشون که نتوانسته بود از ما بر پريرف عبور نمايد و چندان فاصله ای هم از اشرفيها نداشت ابدأ مساعدتي با آنها نميکرد و با حالت بهت و حيرت زده ای عمليات آنها را تماشا مينمود و شايد در دل براي نجات آنها دعا ميکرد مشاهده شجاعت طرف براي تخفيف شجاعت طرف ديگر کافيت بالاخره اشرفيها هم يکي بعد از ديگري کشته شدند و با بيان بفتح بزرگي نائل گرديدند و انا تپه شاهزاده و غنائمی که از دهکده بدست آورده بودند همه را بر حيوانات بار کرده و با کمال آرامش خاطر از مقابل قشون دولتي که از وحشت مانند سنگ بر جای خود بيحرکت مانده بودند عبور کردند و بطرف قلعه رفتند و با اينکه عده افراد قشون دولتي به مراتب بر عده آنها فزوني داشت ابدأ کسی جرأت نکرد که در حين عبور متعرض آنها شود و با اندازه ای وحشت و ضعف و قنور در قشون دولتي ايجاد شده بود که يك عده قشون ششصد نفری که در فاصله زيادی از دهکده اردو زده و نه جنگي کرده و نه حمله ای ديده و فقط وقايع شب راشنيديه بود هيمنکه مشاهده کرد که با بيان دست از جنگ کشيده و ميخواهند بطرف قلعه خود بروند قبل از اينکه آنها را ببينند همه از شدت ترس پراکنده و مخفي شدند يك نکتة ديگر نيز در کار هست و شايد هم بحقيقت نزديک باشد و آن اينست که مسلمانان تصور ميکردند که ملاحمين پيغمبر است و نميتوان با او مقاومت کرد .

ما مهدیقلی میرزا در حالیکه از خانه آتش گرفته باشتاب فرار میکرد در بیابان گذاردیم اکنون لازم است سراغ او برویم و بفهمیم که شب را چگونه پایان رسانید و در چه حال بود. پس گوئیم شاهزاده مدتی در بیابان در میان برف و تاریکی شب سرگردان بودیمکنگه سپیده بامدادی دمید و هوا رو بروشنائی گذارد خود را در گردنهای دید که در جای خطرناکی واقع و تقریباً کمی بیشتر از نیم فرسخ از محل قتل و غارت دور بود اما هنوز باد صدای شلیک تفنگ را بگوش او میرسانید.

تصادفآدر این حال سرگردانی و پرازوحشت و اندوه که نمیدانست عاقبت کارش بکجا خواهدکشید بیکنفرمانندرانی بر خورد که بر یابوئی سوار بود. مرد روستائی چون نزدیک شد شاهزاده را شناخت بنا بر این پیاده شد و او را سوار کرد و بیک خانه روستائی رسانید و در طویله ای جای داد باید دانست که در ایران طویله جای پست و موهنی محسوب نمیشود در حالیکه شاهزاده کمی راحت شد و بخوردن غذا مشغول گردید شخص مازندرانی بر یابوی خود سوار شده با طرف رفت و بر بازان پراکنده بشارت داد که شاهزاده سالم است و تمام آنها بالااقل عده قابل ملاحظه ایرابدورا جمع کرد.

اگر مهدیقلی میرزا مانند سردار لایقی دارای روح و همت باندی بود از این نوع پیش آمد ها ضعف و سستی بر وجودش مستولی نمیکردید و بمصائب و بدبختی های شب و پریشانی و آشفتگی اوضاع چندان اهمیتی نمیداد و این عمل را شبیخون زدن و غافلگیری تلقی میکرد و لاقول با این عده قشون زیادی که برای او مانده بود صورت ظاهر و حیثیات خود را حفظ مینمود و در همانجا میماند بملاوه عمال هم میدید که با بیان دست از جنگ کشیده و بقلمه پناهنده شده اند و در هیچ جا اثری از آنها دیده نمیشود ولی شاهزاده دارای چنین عزم و استقامتی نبود بلکه بر عکس مردی بی عزم و شکیبائی بود و چون دید که اکنون مستحقناپنی دارد از طویله بیرون آمده و بطرف دهکده قادی کلاه روی آورد و در آنجا هم توقف ننکرده باشتاب بسیاری رفت و در راه جا از شکست خود وحشت فوق العاده ای ایجاد نمود بطوریکه اهالی شهرهای بدون دروازه و حصار کاملاً خود را در مخاطره دیدند و با وجود سختی فصل کاروانهایی از مردم دیده میشد

که شهر را تخلیه کرده و بازن و بچه خود بطرف دماوند میروند تا درزویا و تنگه‌های جبال مخفی شده و از آسیب مصون مانند البته آنها قابل ملامت نیستند زیرا که چون میدیدند شاهزاده شکست سختی خورده و محض احتیاط عقب‌نشینی اختیار کرده حطرا آشکار و اجتناب ناپذیر بنصورت می‌آوردند این نکته را هم باید اضافه کرد که چون آشفتگی و پریشانی در آسیائی تولید شود بمقتضای درجه کبیج می‌گردد .

با اینحال دوام این وضع و ماندن در ساری برای شاهزاده و سایر صاحب‌منصبان امکان‌پذیر نبود و بنیاستی فقط بوحشت اکتفا کرد بلکه خشم و غضب امیر نظام را نیز باید در نظر آورد که محققاً از این پیش‌آمد سخت غضبناک خواهد شد ترس گرفتار شدن بخشم و غضب این وزیر سخت‌گیر شاید بیشتر از وحشت سر و کار داشتن با ملاحسین در آنها مؤثر بود .

بنابراین شاهزاده ضعیف‌النفس در عین پریشان حالی و سرگردانی امر کرد که نیروی تازه‌ای جمع‌آوری کنند و اردوی دیگری تشکیل دهند اما این حکم چندان تأثیری نداشت و از طرف اهالی آنطور که باید استقبال نشد زیرا که عملیات شاهزاده را آزمایش کرده و ابدأ مایل نبودند که در تحت فرمان چنین سردار نالایقی خود را بخطر اندازند مه‌هذا مالاها که در این کار ذینفع و خود را در مخاطره بزرگی میدیدند کوشش و تلاش زیادتری بعمل آوردند و با دادن پول زیاد و وعده و نوید یکمده تفنگچی جمع کردند ولی سواران چادر نشین در تشکیل چنین اردویی شرکت ننه‌ودند زیرا که آنها وقتی خود را آماده نبرد میکنند که سردارشان پابرکاب میکندارد خلاصه باجدیت و فعالیت مالاها یک‌عمده تفنگچی فراهم شد و عباسقلیخان لاریجانی هم اطاعت امر شاهزاده را ننموده وعده جدیدی را مسلح کرد ولی ایندفعه خواه بواسطه عدم اعتماد بشاهزاده که اقوام و کسان او را بخطر اندازد و خواه برای اینکه جاه طلب بود و میخواست عملیات درخشانی از خود بروز دهد و مقامی بدست آورد قوای خود را بدست دیگری نسپرد و خود در رأس آنها قرار گرفت و بجای اینکه برود بساری و باردوی دولتی ملحق گردد متهورانه و مستقیماً رفت بطرف قلعه و مهمای حمله‌گردید و بمبد بشاهزاده خبر داد که من در مقابل قلعه شیخ طبرسی

هستم و آنجا را محاصره کرده‌ام و ابدأ احتیاجی بکمک نخواهم داشت و بزودی باقوای خود باین غائله خاتمه خواهم داد هرگاه حضرت والا مایل باشد ممکن است او را مفتخر نموده و به تنهایی بیاید و ناظر باشد که چگونه کار باغبان را پایان خواهم رسانید .

بادیه نشینان و صحراگردان ترك و ایرانی غالباً اوقات خود را بشکار و جنگ و نزاع میگذرانند و بفرسایش و شکار و جنگ از چیز دیگری صحبت نمیکنند اینها شجاع و دلیرند ولی نه برای همیشه . (برائتم) ۱۰، که در آزمایشات جنگی عصر خود خیلی از این نوع شجاعتها دیده خوب به تریف آنها پرداخته و گفته است و اینها شجاعان يك روزه هستند ، صفات ذاتی و منحصراً النشکل این صحراگردان اینست که حرف زیاد میزنند ولی اعمالشان موافق گفتارشان نیست اینها که خود را بزرگترین غراب کنندگان حصار شهرها و بزرگترین قاتلین قهرمانها و بزرگترین متمدن کنند جمعیتهای مرفی میکنند . در ساده لوح و دارای احساسات مخصوصی هستند خیلی زود جوش و خروش میکنند و سرشان گرم میشود و سرگرمی آنها هم بی‌تأمل نیست در هر حال عباسقلیخان هم محتماً خانزاده و یکی از نمونه‌های کامل این بادیه‌نشینان محسوب میگردد .

باری مهدیقلی میرزا چنانکه دیدیم از سرداران متهور نبود و به بی‌پروائی و تهور زیاد اعتماد و اعتقادی نداشت و این خود یکی از صفات پسندیده سردار و فرمانده قشون است که بلاف و کزاف صاحب منصبان زیر دست خود و قومی نگذارد بنا بر این از بیم آنکه مبادا سردار لاریجانی بادیه نشین خود را متهورانه بمخاطره اندازد بلافاصله نیروی امدادی برای او فرستاد یعنی محسن خان صورتی را با سوارانش و یکدسته از افغانیها و محمد کریم خان اشرفی را با تفنگچیان شهری و خلیل خان - واد کوهی را با مردم قادی کلاه بکمک او

(۱) Brantome یکی از نویسندگان قدیمی فرانسه است که کتابی راجع

باحوال سرداران بزرگ و خودخواه و متظاهر نوشته و بایک نوع حقیقت‌گویی جالب توجهی اخلاق و صفات و معایب هموطنان مشهور و معروف خود را شرح

میدهد . (۱۵۳۵ - ۱۶۱۴)

اعزام داشت این صاحب‌منصبان هم خواه نظر بسدیمی ده باساهراده داسند و مایل بفتح او نبودند و خواه برای اینکه عباسقلیخان چنانکه ادعا کرده بود تنها بافتنخارفتح نائل نکرده زود حرکت کردند و بمحض ورود بسردار لاریجانی بامید آنکه شاید در حرارت و تهور او تخفیفی حاصل شود نصایح عاقلانه‌ای کردند و باو گفتند که نباید چندان به نیروی خود اعتماد داشته باشی و ملاحظه هم حریفی نیست که بتوان به‌هولت باو دست یافت و مغلوبش کرد ما تاکنون خوب آزمایش کرده‌ایم که عزم و تعصیم و عملیات این پیشوای بابیه ناچهار اداره هولناک است پس باید حزم و احتیاط را از دست نداد تا از آسیب او محفوظ ماند و بابت ببردست با اقدامات زدنخستین کاری که ما باید بکنیم اینست که در مقابل دیوارهای این قلعه محکم که قصد خراب کردن آنها داریم سنگرهای مرتفع و محکمی بسازیم تا در پشت آن از حملات و ضربات سخت دشمن محفوظ باشیم.

عباسقلیخان لاریجانی مانند یکی از اصل زادگان منور قرون وسطی چنین پاسخ داد: «افراد ایل من در هنگامیکه بادشمن رو برو باشند ابدأ در پشت توده‌های سنگ مخفی نخواهند شد ما هرگز چنین کاری را نخواهیم کرد تنها سنگر ما بدن ما میباشد»

سایر رؤسا چون چنین پاسخی را از سردار شنیدند ناچار بمیل اورقنار کردند و اردو بدون پناهگاه‌های در بیابان در مقابل قلعه بایان توقف کرد و فقط بر طبق معمول مملکتی قراولان خواب‌آلوده‌ای در اطراف آن گماشتند.

چنین بنظر می‌آمد که ساکنین قلعه از دیدن این اردوی بزرگ متوحش گردیده و در پناهگاه‌های خود پنهان شده‌اند در روی دیوار قلعه و در پشت سنگرها ابدأ کسی خود را نشان نمیداد و کمترین صدائی شنیده نمیشد. بملاوه هیئتی را برای مذاکره صلح فرستادند و شرایطی برای تسلیم شدن پیشنهاد کردند عباسقلی‌خان سردار از این پیشنهاد بسیار خوشوقت گردید در پاسخ آنها به تهدید پرداخت و گفت جز اینکه همه بالای دار بروید چاره‌ای ندارید ولی این هیئت مدت چند روز پی‌درپی نزد سردار می‌آمد و درخواست صلح میکرد و سردار از سخت‌گیری خود دست نمیکشید اما سایر سرداران مایل بودند که

کار با مصالحه و مسالمت و بدون خونریزی انجام یابد و غائله خاموش شود بنابراین هیئت‌ها رفت و آمد داشتند و مذاکراتی مبادله میشد و هیئت شرایط را یادداشت میکرد تا نتیجه را به پیشوایان خود خبر دهد و پیشنهادات جدیدی بیاورد خلاصه چند روزی بدین طریق با مذاکرات گذشت و سردار هم تصور میکرد که کار تمام است و برای حصول افتخار و شهرت خود موقع مناسبی پیدا کرده است بنابراین در پرستاری و محافظت اردو چندان مراقبتی بعمل نمی‌آمد بلکه تقریباً کشیک و محافظتی هم در کار نبود و افراد قشون دولتی در مقابل قلعه مثل اینکه در خانه‌های خود باشند با کمال اطمینان باستراحت پرداخته بودند .

یک شب یعنی در دهم ربیع‌الاول سه ساعت بصبح مانده ملاحسین بشرویه در رأس چهارصد نفر تفنگچی بدون سر و صدا از قلعه بیرون آمد و با سرعت خود را با ردوی دولتی رسانید و به جمعیتی که در خواب بودند حمله کرد و جمع کثیری را بچاک انداخت ابتدا با افواج هزارچریبی و سوادکوهی سر و کار داشت این سر بازان چریک چون خود را در مخاطره دیدند وحشت زده بطرف اردوی نادای کلاهی و صورتی و اشرفی فرار کرده و در آن‌ها نیز وحشتی تولید نمودند در نتیجه تمام این جمعیت وحشت زده با هم مخلوط شده و مانند گله گوسفند سر خورده‌ای بطرف اردوی سردار لاریجانی گریختند .

با اینهمه برای اینکه بر بی‌نظمی و اختلال حواس اردوی دولتی بیافریند ورشته انتظامات آنها را پاره نماید در حال تعقیب و کشتار آنها کلبه‌ها و منازلشان را آتش زدند و فریادهای هولناک بر آوردند از طرفی هم دشمن غافلگیر شده فریادهای وحشتناک میکشید و بی‌نظمی و از هم پاشیدگی در میان آنها بمنتهای درجه رسید بطوریکه افراد اردو هم دیگر را نشناخته و نمیدانستند در کجا هستند شعله آتش هم چشمان را خیره کرده و باضطراب و وحشت کمک میکرد آنها هم که در تاریکی بودند فراریان را حمله کننده فرض کرده و بطرف آنها شلیک میکردند و گلوله‌ها بجای اینکه بدشمن بخورد همه با فرار اردو اسابت میکرد و ابداً به حاکمین آسیبی وارد نمیکرد .

سردار غافلگیر شده متوجه‌شان از خواب پریده و مشاهده کرد که جمعیت مانند سیل بطرف اردوی او روی آورده و محاصره شده است باز حمت و تلاش

زیاد اسپن بچست آورده سوارشد و باحالت اضطراب و خشم باجنگ و گریز عقب نشینی اختیار کرد و خود را با تنهای اردو که مخالف جبهه قلعه بود رسانید و چون نمیخواست فرار کند بر جای ایستاد و متصل بطرف اقوام و کسان خود که برای مساعدت می رفتند تیر می انداخت در میان آنها یک نفر یاور بود موسوم به محمد سلطان که خود را در میان جمعیت فراری انداخته با النماس و درخواست آنها را بنوقف و ادار می کرد و نوید فتح میداد در این ضمن ملاحین سواره رسید و در حالیکه همراهان خود را تشجیع میکرد و خود بیشتر از دیگران شجاعت بروز میداد و افراد زیادی را با شمشیر ب خاک می انداخت . یاور مذکور او را دید و شناخت و فریاد بر آورد و جمعیت فراری را به پایداری و توقف تحریص میکرد و با صدای بلند میگفت : « کجا می روید بایستید ... بایستید ... این است همان شخص بیدین و بی عقیده ... بایستید و او را دستگیر کنید ... بیائید تا کارش را بسازیم ... او باید بترسد نه شما ... » در همین حال که این خانزاده شجاع کوشش میکرد که شجاعت از دست رفته فراریان را تحریک کند بایان رسیده او را احاطه کردند و با وجود اینکه سخت مقاومت میکرد او را با ضرب شمشیر ب خاک انداختند و هیچکس هم در صدد دفاع او بر نیامد .

مهمذا سرمشق پایداری و مقاومت یاور بی نتیجه نماند و چند نفری از او پیروی کردند از جمله میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی و چند نفر تفنگچی اشرفی با عجله سنکری ترتیب دادند و هم قسم شدند که فرار نکنند و زنده دستگیر نشوند و با عزم و تهوری که اغلب در سربازان آسیائی تولید میشود شروع ب جنگ و تیر اندازی کردند .

ناگهان میرزا کریم خان با آقا محمد حسن لاریجانی گفت : « این آدم که عمامه سبز در سردارد میبینی ؟ زود او را نشان کن ، و خودش فوراً او را هدف قرارداده تیری بطرف او خالی کرد .

آری خوب شناخته بود آدمی که عمامه سبز بر سر داشت ملاحسین بود و بمحض خالی شدن تیر دیدند که دست بسینه خود برد و فهمیدند که گلوله بسینه اش اصابت کرده است . در همان لحظه آقا محمد حسن که حرفهای رفیق خود را

شنیده وائر تیر اورا دیده بود بلافاصله با تفنگ اورا نشانه کرد و تیری خالی نمود این گلوله نیز به پهلوئی ملاحسین اصابت کرد اما این سردار دلیر بایی باین جراحات مهلك اعتنائی نداشت و بچنگ ادامه میداد و همراهان را تشجیع میکرد و بمفایت و امیداشت تا موقمیکه آثار فتح را تا اندازهای نمایان دید بنابراین بقشون خود فرمان بازگشت داد و خود در عقب همه بطرف قلعه رهپار گردید .

مراجعت بقلعه هم بدون مزاحمت صورت نکرقت تفنگچی های اشرافی که در پشت دیوار کوچکی پناهنده شده بودند در این موقع باریس خود بیرون آمده و بآنها شلیک کردند و عدهای را کشتند ولی چون افراد آنها قلیل بود نتوانستند صدمه زیادی بآنها بزنند .

اگرچه در این جنگ بایبان علاوه بر مجروح شدن رئیس خود یکصد نفر از قوای خود را مجروح یا مقتول در میدان جنگ باقی گذاردند با این حال به متلاشی کردن قوای دولتی موفق گردیدند و مصائب وارده از این جنگ هم که تر از جنگ بامهدیقلی میرزا نبود البته قسمت عمده قشون فرار اختیار کرد و فقط چند دسته کوچک استقامت بروز میداد این دستها در موقع روشن شدن هوا بوم ملحق شدند عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه نفر از کسان خود در انتهای اردو مانده بود و عبدالله خان افغان با سه نفر از همراهان و محسن خان با چند نفر از سر بازان اشرافی از میدان جنگ گریخته و سالم بودند .

چون صبح شد مشاهده کردند که بایبان بقلعه رفته اند و میرزا کریم خان اشرافی با همراهان خود میدان جنگ را در تصرف دارد بنابراین همه با فریاد رفتاری خود را که شب پراکنده و در آن حوالی بودند بدور خود جمع کردند و همینکه عده پراکنده بازگشت سردار لاریجانی بارفتاری خود بمیدان جنگ رفت و کشتههایی که مسلمان تشخیص دادند همه را دفن کردند و مقتولین بایی را سر بریدند و سرها را برای نمایش فتح بر سر نبرزه ها نصب نموده ببارفروش و سایر شهرهای مازندران فرستادند تا برسانند که بایبها روئین تن نیستند سردار لاریجانی عبدالله خان افغان را نزد شاهزاده فرستاد که وقایع را گزارش دهد و تا اندازهای که ممکن است خود را بر حسب ظاهر فاتح قلمداد نماید .

سردار لاریجانی در نمایش دادن چنین فتحی چندان اشکالی نمی‌دید زیرا
 ملام بود که بایبان بملت مجروح شدن سردار خود نتوانستند فتوحات خود را
 کاملاً بپایان رسانند و بطرف قلمه عقب‌نشینی کردند و عدهٔ قلیلی از دولتیان هم
 آنها را در حال عقب‌نشینی تعقیب نمودند و روزهای بعد هم بایبان بمایاتی نپرداختند
 بلکه تحمل کردند که دشمن اجساد اموات خود را دفن نماید و سر مقتولین
 بآبی را بطور شرم‌آوری از بدن جدا کند البته جراحات مهلك ملاحسین باعث
 ضعف و فتور بایبان شده بود ملاحسین در هنگام تیر خوردن نهایت کوشش را
 بعمل آورد و نیروی خود را بمصرف رسانید تا بتواند مدتی در روی اسب بماند
 و فرمان بدهد و قشون خود را اداره نماید اما همینکه احساس کرد نیروی
 بدنیش رو به تحلیل می‌رود و نمیتواند بیش از این با دردورنج مقاومت نماید
 حزم و احتیاط را از دست نداد و بدون اینکه خود و بطریق اولی هم‌راهان خود را
 بمهلكه اندازد فرمان بازگشت داد زیرا میدانست که آنها او را در میدان جنگ
 تنها نخواهند گذارد و پنا برای این بمخاطره خواهند افتاد پس اجباراً از فتح کامل
 اطمینان بخش دست کشید و موقمی بدرقاه رسید که قوایش بواسطه خونریزی
 زیاد از دست رفته بود و بدن بی‌تاب و توانش از بالای رین بر زمین افتاد .
 هم‌راهانش متوحش گردیده او را در حال احتضار روی دست به بستر
 استراحت بردند باین حال صاحب‌منصبان خود را جمع کرد و بآنها اکتفا
 توصیه نمود که استحکام عقیده و پایداری و شجاعت خود را از دست ندهند و مردانه
 و دلیرانه مقاومت نمایند این مطلب را نیز اضافه کرد که نباید باور کنید که من
 حقیقتاً خواهم مرد البته این يك صورت ظاهری است که نباید شمارا با اشتباه
 اندازد من پس از چهارده روز (۱) محققاً زنده خواهم شد دستورات و تالیمااتی که
 بشما داده‌ام باید کاملاً بکار بندید و حتی الامکان نسبت بحضرت اعلیٰ وفاداری و
 فداکاری فوق‌الماده‌ای بروز دهید و ابداً قترری در خود راه ندهید و بمحارم
 خود توصیه کرد که جسد او را در يك محل مخفی دفن کنند که هیچکس از آن
 آگاه نشود تردیدی نیست که او نمی‌خواست جسدش در معرض اهانت مسلمانان
 قرار گیرد و سرش در میدانهای عمومی نمایش داده شود .

۱- مأخذ صحت این گفته تاکنون در آثار بابیه دیده نشده است (م)

خلاصه ملاحسین: مرد و مذهب جدید: نخستین شهید درجه اول خود را دید یعنی مرد باعزمی را ازدست داد که اگر زندگانش بازچندی ادامه پیدا میکرد با آن نیروی ذاتی و قابلیت بی نظیری که داشت خدمات شایانی به باییت میکرد و شاید مذهب جدید پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل مینمود مسلمانان با نفرت شدیدی نام او را بزبان می‌آوردند و برعکس بایبان فوق‌العاده او را محترم می‌شمارند و هر دو طرف هم ذبح‌گشتند آنچه مسلم و محقق است اینست که ملاحسین بشرویه نخستین مردی بود که در مملکت ایران بمذهب جدید سر و سامانی داد یعنی اوضاعی را ایجاد کرد که يك فرقه مذهبی یا سیاسی نمیتواند بدون جنگ و خونریزی و ابراز شجاعت و مردانگی در روح ملتی برقرار سازد.

خلاصه بایبان پس از آنکه جسد ملاحسین را بر طبق دستور خودش محرمانه بخاک سپردند بدفن اجساد مجروحین خود که پس از ورود بقلعه در گذشته بودند پرداختند و بمدها در موقعیکه سردار لاریجانی میدان جنگ را ترك کرد و رفت از قلعه بیرون آمدند و ممرضه بمثل کردند یعنی نمشهای مسلمانان را از قبر بیرون آوردند و سرهایشان را از بدن جدا نمودند و در بیرون قلعه در مقابل در بزرگ بر سر چوب‌های بلند نصب کردند و تنه آنها را در بیابان انداختند تا طعمه و حوش و طیور گردد و بقایای اجساد رفقای خود را که قشون دولتی آنها را قطعه قطعه کرده بودند بدست آورده و با احترام دفن نمودند و بقلعه باز گشتند.

فصل نهم

سقوط قلعه شیخ طبرسی و شورش زنجان

شاهزاده مهدی قلی میرزا قبل از اینکه از وقوع جنگ و نتایج آن آگاهی حاصل کرده باشد با عده‌ای از قشون که توانسته بود جمع آوری کند بطرف قلعه شیخ طبرسی روی آورد تا بمسابقه قلخان سردار لاریجانی ملحق گردد در بین راه بمفرستاده گان سردار برخورد که سرهائی در بالای نیزه داشتند و نامه‌هایی هم که بطور مبهم نوشته شده بود باو دادند و بطوریکه در چنین مواقع مرسوم

است بر شاهزاده و سربارک شاه و سمرقندی علی سوگند یاد کردند که بایمان کاملاً منسوب و منکوب شدند و اگر احیاناً کسانی در قلمه مانده باشند سه‌ساره آنها بسیار کم و قابل اهمیت نیست چنین گزارش‌ها که غالباً برای خوشنودی و رضایت خاطر بزرگان بآنها داده میشود برای شاهزاده کاملاً اطمینان بخش نبود زیرا که خود او هم در مواقع لازم نسبت به اشخاص مافوق چنین گزارش‌هایی را داده و میداد ولی مشاهده سرهای مقتولین را بقال نیک گرفت و با امیدواری کامل براه خود ادامه داد تا زودتر قلمه را که دیگر تصرف آن اشکالی ندارد تسخیر نماید و تنها سردار لاریجانی باین افتخار نائل نشود .

شاهزاده غرق در خیالات و افکار که با وی خوش و پاره‌ای ناخوش بود سرعت راه پیمود و بدهکده علی‌آباد رسید که در کنار رودخانه و قریه سه‌ساره واقع بود و شب را در آنجا بسربرد. افراد اردوی او با آرامش خاطر مشغول طبخ غذای شبانه گردیدند در این موقع عبدالله خان افغان فرستاده سردار لاریجانی که مأمور گزارش وقایع جنگ بود با ردوی شاهزاده وارد شد و چون در انجام مأموریت خود اشکالاتی میدید صلاح چنین دید که ابتدا نزد میرزا عبدالله نوائی که از رفقای قدیمی و با او روابط خوبی دارد و اکنون از مشاورین شاهزاده است برود و با او مشورت نماید که چگونه باید وقایع را بشاهزاده گزارش داد بنابراین نزد او رفت و وقایع را در نهایت صداقت مفصلاً بآی او شرح داد و امیدوار بود که باین تفصیل صدقانه بواقعه رنگی بدهد که شنیدن آن برای شاهزاده کمتر تلخ و تنفر آور باشد و از مسئولیت‌های آنها بکاهد .

خلاصه این دورنویق پس از گفتگوها و تبادل نظر که چگونه باید مطالب را بشاهزاده گزارش داد متفقاً نزد او رفتند و بشرح وقایع پرداختند و بعد بقلی میرزا کمی متعجب گردید زیرا آنچه شنید برخلاف انتظار او بود ولی باطناً خوشوقت گردید که سردار لاریجانی هم مانند خودش بشکست برخورد کرده است این فکر و نتایج حاصله از جنگ که با خود خواهی و جاه‌طلبی او موافقت داشت احساسات مطلوبی در خاطر او ایجاد کرد زیرا دیگر بیمی نداشت که یکی از صاحب‌منصبان زیر دستش با افتخار تسخیر قلمه نائل گردد بلکه این فکر خوش‌هم از خاطرش عبور کرد که در این شکست و سرافکندگی تنها نیست و سردار لاریجانی

هم با آنها هم‌غریب و رو خود ستائی در سرافکننده گی با او شریک و سهیم است و امیدواری پیدا کرد که میتواند او را به تنهایی مسئول هردو شکست قرار دهد بنابراین باخطری شاد رؤسا و صاحب‌منصبان را از بزرگ و کوچک نزد خود طلبید و وقایع را برای آنها شرح داد و بر حسب ظاهر بر حال رقت بار سردار لاریجانی اظهار تأسف نمود و گفت امیدوارم که بار دیگر این سرباز شجاع با چنین شکستی مواجه نشود بلکه از خدا میخواهم که خوشبختی و کامیابی نصیب او گردد .

اگرچه زبردستان خوشوقتی شاهزاده را احساس کردند ولی باطناً در این خوشوقتی با او شریک نبودند و کدورت خاطری پیدا کردند زیرا در این فکر بودند که شکست اخیر بر پریشانی و اختلاف اوضاع ایالت خواهد افزود صرف‌نظر از اینکه در این حملات و تهاجمات که بدون حزم و تدبیر بعمل آمده و در نتیجه جمع کثیری کشته شده است علناً مشاهده میکردند که نفوذ بابیان روز بروز در ایالت مازندران زیادتر میشود و اگر احياناً قدمی بجلو بردارند عده زیادی هم که باطناً با آنها عمارا ندو هنوز بطور آشکار اظهار عقیده نکرده‌اند بالتمام با آنها ملحق میگرددند و کار مشکل‌تر میشود و نظر بهمین شکست‌های متوالیه و وحشت عمومی است که جاسوسان آنها بر جسارت و قوت قلب خود افزودند و در صورتیکه همه آنها را میشناسند کسی جرأت آنرا ندارد که آنها را در جانی دستگیر و توقیف نماید و بدتر از همه آنکه اگر جنک دیگری بوقوع پیوندد این قشون شکست‌خورده و آسیب‌دیده که بکلی شجاعت و قوت قلب و روحیه خود را از دست داده است ابداً نمیتواند در مقابل آنها عرض اندام نماید و نمیتواند بان اعتماد داشت و مسلم است که بمحض حمله بابیان همه رو بفرار خواهند گذاشت. صاحب‌منصبان عاقل چنین اظهار عقیده میکردند که بجای اینکه قشون از چپ و راست در کوه‌ها پراکنده باشد و لایزال بماند بواسطه عدم دقت و بی‌کفایتی و نالایقی فرماندهان در مرض بلایا و مصائب واقع گردد بهتر آنست که بفکر تدابیر لازم افتاده و قبلاً نقشه‌ای طرح شود که بدانند چگونه باید بمملیات پرداخت و باطمینان کامل شروع با اقدامات جنگی نمود تا نتیجه مثبتی از عملیات گرفته شود ولی شاهزاده این افتکار و عقاید را نپسندید و بان نیروی خود در مقابل قلعه فرود آمد .

مسلماً قصد شاهزاده این بود که بلافاصله بقلعه یورش برد و بیکبار با این غائله خاتمه دهد اما منظره محل موجب تغییر رأی او گردید زیرا که در بیرون قلعه چوینهای بلند خون آلوده زیادی را مشاهده کرد که در رأس آنها سرهای مقتولین قرار داشت و از هر طرف نشیمنهایی را دید که نیمی از آنها را وحوش و طیور خورده و بقایای آنها قضا را از عفت تحمل ناپذیری پر کرده است. بنابراین امر بیازگشت داد وارد گاه خود را در دهکده کاشک که يك فرسخ از قلعه فاصله داشت قرارداد و مأمورینی فرستاد که از اطراف نیروی بیشتری فراهم سازند و کسانی را واداشت که در حوالی قلعه نشیمنهای نیم خورده و منهفن را جمع کنند و پس از آن امر کرد که دیوارها و برجهای بلندی در اطراف قلعه بسازند و بدین طریق قلعه را محصور نمایند و تصمیم گرفت که ایندفعه بابیان را در قلعه محبوس نماید و اگر از قلعه بیرون آیند قتلش او از بالای این برجها و حصارها بآنها شلیک دسته جمعی کنند و آنها را نابود سازند بنابراین ساختمان هر قسمتی را بدستهای از سرپازان محول کرد و فرمان داد که فوراً شروع بکار نمایند.

حاجی خان نوری و میرزا عبدالله نوائی را مأمور تهیه آذوقه نمود و کسانی را برای فرماندهی معین کرد که یکی از آنها همان عباسقلی خان لاریجانی بود یعنی شاهزاده چون دید که این سردار از عملیات خود نتیجهای نگرفته است ظاهراً او را مشمول مراحم خود ساخت دیگری نصرالله خان بندپی بود که فرمانده افراد ایل خود شد و مصطفی خان اشرفی بفرماندهی تفنگچیان شهر اشرف و صورتها انتخاب گردید و صاحب منصبان زیر دست آنها مأمور فرماندهی اهالی دودانکه و بالارستانی و عده ای از افراد قبایل ترک و کرد که جزء افراد صاحب منصبان بزرگ نبودند شدند این افراد کرد و ترک برای کشیک و پرستاری اردو و مراقبت حرکات دشمن مأمور گردیدند و نظر به تحریکات گذشته در امر کشیک و مواظبت اردو دقت بیشتری بعمل آمد ترکهها و کردها مأمور بودند که شب و روز عملیات دشمن را تحت نظر بگیرند و بمحض بروز فعالیتی بفرماندهان اطلاع دهند.

پس از انجام این ترتیبات و عملیات احتیاطی حفره هایی کنه شد و

تفنگچیان در آنها جای گرفتند که اگر پایین دیده شوند بطرف آنها شلیک کنند برجهای بزرگه و مرتعی ساختند که بلندی آنها از طبقات فوقانی عمارات قلمه تجاوز می کرد و بواسطه شلیک های دائم دشمن را از دور زدن در روی دیوار های قلمه و عبور از حیاطهای داخلی مانع شدند و بدین طریق در دشمن تفوق پیدا کردند اما پس از چند روز رؤسای بایبه از طول شبها استفاده کرده و سنگرهای خود را طوری بلند کردند که ارتفاع آنها از برجها و حصارهای دولیان تجاوز می کرد.

بدین طریق هر دو طرف از روی قواعد و فنون جنگی قدیمی بسنگریزی و ساختن استحکامات مشغول بودند یعنی مطابق قواعد و فنون جنگی که یونانیان در تحت فرمان اسکندر و رومیها بامر کراسوس (۱) و اعراب در زمان خلفا بکار میبردند به عملیات پرداختند مهدیقلی میرزا ب فکر افتاد که باین عملیات قدیمی وسائل جنگی جدید را هم ضمیمه نماید بنابراین از تبران دو عرابه توپ و چند خمپاره با ذخایر لازم وارد میدان جنگه کرد و از فکر یکتفیر هراسی نیز استفاده نمود این شخص ماده منفجره ای میساخت که پس از آتش زدن در فاصله هفتصد متری می افتاد و حریق و وحشی تولید میکرد پس از آزمایش این ماده را نیز بکار انداختند و کلبههایی که بسایبان از چوب و نی و حصیر برای پناهگاه خود درست کرده بودند طعمه حریق ساختند و در هنگامیکه این حریق روی میداد گلوله های توپ و خمپاره نیز خسارت و خرابی زیادی بدیوارها و عمارات قلمه وارد می آورد و بناهایی که با عجله بدست اشخاص غیر مهندس و ماهر ساخته شده بود ویران میکرد زیرا که سازندگان این بناها حیال نکرده بودند که ممکن است با توپخانه آنها - مله و ر شوند بنابراین بتدریج وسائل دفاعی قلمه رو بخرابی میکنند و تیرها و تخته ها که در بنا بکار برده بودند در آتش میسوخت و دود غلیظی تولید میشد و توده های سنگ سرنگون میگردد.

بایبان در تحت فرمان رئیس خود ملا محمد علی شجاعی برور داده و در پشت این توده های خراب پناهگاههای زیرزمینی درست کردند تا از آسیب بمبها و گلولهها محفوظ مانند و با نهایت جلالت بدفاع ادامه میدادند.

(۱) کراسوس سردار رومی است که در جنگ با ایرانیان شکست خورد.

یکروز صبح شاهزاده که از پیشرفت‌های آشکار خود مغرور شده و از اینکه انهدام قلمه بطول انجامیده حوصله و احتیاط را از دست داد و خواست بهر قیمت که باشد زودتر بماتله خاتمه دهد امر کرد بجای اینکه افراد قشون بموت در شب و روز کار کنند همه باهم بکار ساختمان پردازند. هر قدر صاحب منهبان باو گفتند که سربازان خسته هستند و نمیتوانند بکار پردازند و باید بآنها استراحتی داد تا غذایی بخورند و تجدید قوا نمایند بجزای آنها کوش نداد و با تغییر و تشدد در قصد خود پافشاری کرد سربازان کسل و حسته اطاعت فرمان نکرده و پراکنده شدند و خود ۱۰۰ تنهان کردند چغفر قلیخان بالا رستاقی و میرزا عبدالله با کوشش زیاد توانستند سی نفری را جمع کرده و بطرف ساختمانها ببرند.

بابیان بدون اینکه علت را بدانند در پشت دیوارها بی‌نظمی و اختلال اردو در مشاهده کرده و بفکر افتادند که با عجله از فرصت استفاده نمایند بنا بر این از پناهگاه خود بیرون آمده و با شتاب هر چه تمامتر از روی خرابی‌های درهم ریخته عبور کردند و در حالیکه زنان و فرزندان نشان آنها را با فریاد تشجیع میکردند بطرف سنگرهای دشمن یورش بردند تا آنها را خراب کرده و برحها را آتش زدند میرزا عبدالله آنها را دید و با تفنگ دولوله‌ای که در دست داشت دو نفر از آنها را بخاک انداخت و بدین طریق حمله آنها را دفع کرد تا اثر این عمل مانند شایکی بود که بطرف کله‌ای از غزالان بممل آید که بی‌اختیار بسمت چپ روی آوردند چغفر قلیخان هم مانند میرزا عبدالله در پهلوئی برج خود ایستاده بود او هم بتقلید رفیق خود تیری بطرف آنها خالی کرد ولی نتیجه‌ای از عمل خود نگرفت بابیان تفنگ را بدوش انداخته و دست بشمیر بردند و باین بادیه نشین دلیر حمله کردند چغفر قلیخان خود را در حفره برج انداخت تا از ضربات آنها در پناه باشد اما بابیان او را تعقیب کرده و چنان ضربتی با شمیر بسر برد زاده اش که در پهلوئی او بود زدند که نصف سرش بدور افتاد البته اگر در این موقع اردوی دولتی برای کمک نرسیده بود کار او راهم میساختند اما بمشاهده افراد اردو که با قدم دو میآمدند از حفره بیرون آمدند تا بطرف قلمه روند و از خطر محفوظ مانند پس از رفتن آنها چغفر قلیخان

خود را از حفره بالا کشید و بهمراهان ملحق گردید و با اینکه پهلویش از ضربت تیری مجروح شده بود بتمقیب آنها پرداخت اما بالاخره بروی زمین افتاد و با بیان پس از آنکه پراکندگی ویی نظمی درسنگرهای دولتیان فراهم نمودند و برجی را هم منهدم کردند چون فرصتی برای تمقیب عملیات خود نداشتند عقب نشینی اختیار نمودند و باقی روز را ساکت ماندند و بمعمیاتی دست نزدند اما از این حمله باز وحشتی در اردوی دولتی افتاد و امیدواریهای آنان تبدیل بیأس گردید .

خلاصه محاصره قلمه مدت چهار ماه بطول انجامید و عملیات دولتیان پیشرفت محسوسی نداشت فقط کاری که توانستند بکنند این بود که پاره ای از سنگرهای قلمه را منهدم نمایند ولی با بیان با فعالیت و جدیت بی نظیری به تعمیر آنها بپرداختند و بجای آنها سنگرهای دیگری می ساختند و شب و روز مشغول کار بودند و بر استحکامات می افزودند بطوریکه پیش بینی پایان یافتن این غائله امکان پذیر نبود بملاوه بطوریکه بعد ذکر خواهم کرد مازندران تنها ایالت ایران نبود که در آن پروان مذهب جدید امتحانات وحشت آوری از استحکام عقیده و شجاعت ویی پروانی خود بدهند شاه و سرد اعظم از این نهضت هولناک و پریشانی ارضاع مملکت در وحشت و اضطراب افتاده و نسبت بر ژنرال فرماندهان اردوی دولتی مازندران سخت غمگین شدند و علاوه بر آنکه عدم قابلیت ویی کفایتی آنها را بشدت ملامت نمودند به متغذین مازندران نیز سخت تهدید کردند که اگر این غائله بزرگی خاموش نشود نسبت با آنها هم مانند با بیان رفتار خواهند کرد و با حدی ابقا نخواهند نمود و ضمناً فرماندهی قشون را از مهدیقلی میرزا سلب و به سلیمان خان افشار دادند که دارای استحکام اراده و عزم ثابتی بود این شخص نه در میان ایل خود که ایل شرافتمندی است نفوذ داشت بلکه تمام اشخاص جنگی هم که او را میشناختند نسبت با او احترامی قائل بودند

سلیمان خان با احکام و دستورهای لازم بدارف مازندران حرکت کرد و بمحض ورود با این ایالت بضر فقه شیخ طبرسی روی آورد و یکمده سوادان ترک را هم برای تقویت اردوی دولتی همراه آورد و کارها با فعالیت زیادتری شروع گردید زیرا که فرمانده جدید مرد جدی و سختگیری بود و کمترین

سرپیچی از اوامر او امکان نداشت و خلاصه آنکه همه دانستند که با وجود چنین فرماندهی خطر عقب نشینی بمراتب بیشتر از پیشروی و حمله بقلعه میباشد و بمحض اینکه در حصار قلعه شکافی پدیدار گردید سلیمان خان فرمان یورش داد و افراد قشون از هر طرف بقلعه هجوم آوردند باینسان در منتهای حشم و غضب و حرارت و فعالیت که ما فوق انتظار بود بمدافعه پرداخته و حملات آنرا را عمیم میکردند .

میرزا کریم خان اشرفی با چند نفر از همراگان خود را ببالای حصار قلعه رسانید بلافاصله پرچم دار او هدف تیر باینسان قرار گرفت و بخاک افتاد کریم خان پرچم را از زمین برداشت و درحالیکه آنرا بلند نگاهداشت و بتان میداد کسان خود را در میان تگرگ کلوله بطرف خود میخواند و بقدری در میان دشمن جاو رفته بود که شعله باروت تنگ ها صورت او را میسوزانید و با خال آمیخته بجنونی مانند باینسان پایداری میکرد و آنها را بمقب میراند و بالاخره به برجی رسید و باینسان را از آن بیرون کرد و پرچم خود را در رأس آن نصب نمود .

محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان بمشاهده عملیات او با چند نفر از بالادستانیها بکمک او شتافت و اگر مهدیقلی میرزا وحشت زده فرمان زدن طبل بازگشت نداده بود جمع کثیری از قشون دولتی در دنیال او میرفتند خلاصه با این اعلان بازگشت این دو صاحب منصب با کمال یأس و اندوه از فتحی که کرده بودند دست کشیدند و بارو بازگشتند سلیمان خان چنان با اوقات تلخی بشاهزاده و کسانیکه مانند او صلاح اندیشی کرده بودند تغییر کرد که همه خجلت زده و سرافکنده گردیدند و اضافه کرد که بواسطه همین رفتار و عملیات است که طرف بیهوشی شاه واقع شده اید و امر اکید نمود که فردا دوباره باید بهیئت اجتماع بقلعه یورش برید و آنرا مسخر نمائید بملاوه باید بدانید که باینسان صرف نظر از اینکه رئیس شجاع خود را از دست داده اند بتحطی سختی مبتلا شده و غده آنها رو بتقلیل گذارده است آذوقه آنها بکلی تمام شده و سخت در رنج و فشار گرفتگی هستند .

این اطلاعات بنوعی باردوی دولتی رسیده بود که از جنبه اخلاقی بسیار دور و بی اندازه حزن آور است . توضیح آنکه در میان اینهمه اشخاص با عزم

و با ایمان ناگهان یکی از آنان عقیده راسخ خود را از دست داد این شخص موسوم به آقا رسول بود چون دید فشار قحطی و درد و رنج بطول انجامیده و خاتمه کار هم معلوم و آشکار است با اینکه تا آنوقت با حرارت و شجاعت پی نظیری مانند رفقای خود پایداری و ثبات میورزید مخفیانه از قلمه بیرون آمد و رفت نزد شاهزاده که با خوشوقتی زایدالوصفی از او پذیرائی کرد و علاوه بر آنکه از تقصیر او درگذشت هدایا و انعامی هم باو داد البته آنچه بیکه انسان را از مقاصد بزرگ باز میدارد این است که نمیتواند بطور ساده از فراز و نشیب زندگانی عبور نماید و همینکه ضعفی عارض او شد یکدفعه از مقام بلندی که دارد خود را به پستی بسیار عمیقی پرت میکند خلاصه آقا رسول اوضاع جاری قلمه را کاملاً بدشمن گزارش داد و مسلمانان را امیدوار و خوشوقت کرد و بآنها گفت که فتح در زبردست است و دیگر با مشکلات عمده ای بر نخواهند خورد اما دولتیان هنوز بفتح قطعی اطمینان و امیدواری نداشتند. آقا رسول برای خود نمائی زیاده از حد که عادت او بود باین گزارش اکتفا نکرد و برای تحمیل شهرت و افتخار ب فکر افتاد که جمعی را هم از قلمه بارد و بیاورد و چون میدانست که در قلمه کسی از غیبت او آگاهی حاصل نکرده بآنجا برگشت تا عده دیگری را هم محض خود نمائی بنزد شاهزاده ببرد و تقریباً سی نفر که هم ولایتی او بودند و در آنها نفوذی داشت با خود همراه کرد.

خلاصه پس از آنکه این عده به تحریکات او تسلیم شدند و پیروی افکار او را بر عقیده و ایمان خود ترجیح دادند بدون سر و صدا مخفیانه از قلمه بیرون آمدند و بطرف اردوگاه دوانی روی آوردند ولی افراد ایل لاریجانی که در آن روز کشتک داشتند و از پند و بست او با رؤسای قشون آگاه نبودند بمحض مشاهده آنها شلیک کردند در نتیجه آقا رسول با چند نفر از همراهان بختک افتاد و بقیه هراسان قلمه بازگشتند با بیان هم چون بخیانت آنها پی برده بودند بمحض بازگشت بآنها گفتند:

دشما خائبن هستید و باید بمرند و همه را از دم شمشیر گذرانند پس از چند روز باز هم بکنفر مرند دیگری پیدا شد و او رضا خان پسر محمود خان رئیس اصطبل شاهی بود که با ملا حسین، باین جا آمده و تا آنوقت دلیرانه

با این بره در جنگ شریک کرده بود خلاصه او هم بواسطه ضعف فوق‌العاده و گرسنگی شبانه از قلمه فرار کرده نزد شاهزاده رفت و تمنای عفو کرد و شاهزاده هم او را مورد عفو قرار داد و از تعصباتش درگذشت چند نفری هم که شاید چندان مقصر نبودند ولی میدانستند که بخشش ناپذیر هستند - لاجانه « نامه بیرون آمده و در هنگامیکه قشون دولتی در خواب بود از اردو عبور کرده بطرف کوهستان رفتند و پراکنده شدند و با وطن خود روی آوردند اگر چه این دسته اخیر بر فقای خود خیانت کردند اما از عقیده خود دست نکشیدند باری کسانی که تا آخر ثبات قدم و استحکام عقیده بروز دادند پس از آنکه آذوقه آنها بکلی تمام شد بخوردن علتهای درون حصار قلمه پرداختند و چون علف تمام شد از پوست درختان تغذیه کردند و چون آنها تمام شد نوبت بکمر بندها و غلاف شمشیرها رسید که آنها را جوشانده و میخوردند یعنی اینها هم بوسایلی مراجعه کردند که سابقاً سفیر اسپانیول در دسترس اعضاء متحد محاصره شده در پاریس قرار داده بود یعنی استخوانهای اموات را ساقیده و بکنوع آردی از آن بدست میآوردند و میخوردند و بالاخره چون عرصه را بخود تنگ دیدند مرتکب گناهی هم شدند یعنی بفکر استفاده از اسب ملاحین افتادند که در آن شب هولناک خونریزی از شدت جراحات پس از درگذشت صاحبش از پا درآمد و آنرا هم با احترام صاحبش در جایی دفن کرده بودند.

بنابراین جلسه مشورت جنگی تشکیل یافت و با حالت حزن و اندوه با هم شور و در این موضوع بحث کردند که آیا فشار قحطی آذوقه و گرسنگی در حال عسرت بمؤمنین چنین اجازه ایرا میدهد که جسد این اسب اصیل را از قبر بیرون آورده و با گوشت آن وسیله سد جوعی برای خود فراهم نمایند و سرانجام باین نتیجه رسیدند که چنین گناهی در حال عسرت قابل عفو و اغماض است پس امانتی که بزمن سپرده بودند از آن باز پس گرفتند و قطعات گوشت آنرا با آرد استخوان مخلوط کرده و پختند و بدین طریق سد جوع نمودند و بلافاصله تنگه و سلاح خود را برداشته آماده دفاع شدند.

سلیمان خان بطوریکه گفته بود دوباره حمله و یورش بقلعه را شروع کرد و با شلیکهای پی در پی توپها تختهها و تنه درختان که در بنا بکار رفته بود

از طرف مغرب قلعه در میان خندق ریخت و راه عبوری باز شد. میرزا عبدالله نوائی به‌مراهی افراد بند پی و چند نفر اشرافی و مردم بالا‌رستاقی در موقع غروب آفتاب بطرف قلعه هجوم آورد تا از تاریکی شب استفاده کند اما پایبان در پشت خرابه‌های حصار قلعه دلیرانه بدفاع پرداختند و هنگامه وحشت آوری پدیدار گردید با بیان در میان فریادها و شیون‌های زنان تصمیم گرفتند که از این حمله استفاده کرده بطور اجماع از قلعه بیرون آیند و بدشمن حمله کنند و راه عبوری برای خود باز کرده بطرف جنگل روند که اگر هم موفق به نجات نشوند در جنگل بچنگک ادامه دهند و با اینکه با حمله اول دشمن را عقب نشان‌دند بواسطه کثرت افراد دشمن شکست بر خوردند و بمقصد خود موفق نگردیدند عقب نشینی قشون دولتی هم بواسطه نقصان قوت قلب نبود بلکه حقیقت امر این بود که تقریباً اکثر مسلمانان پایبان را از جنس مردم عادی تصور نمیکردند و یا آنکه لاقول آنها را سحره فرض میکردند و بنا بر این بر سائل با مال السحری مراجعه مینمودند مثلاً یک نفر طالعی که پایبان را قهرمانان مخوفه بنام می‌آورد بجای گلوله سرب اشرافی طلا در تنگ خود بکار میبرد بی داری‌الماده است که در ایران هم مانند مملکت اسکاتلند این نوع توهم وجود آمده بود زیرا که در اسکاتلند نیز (کونا نتر) ها برای هدف قراردادن دشمنان خود که آنها را سحره تصور میکردند گلوله‌های نقره بکار می‌بردند.

خلاصه در حالیکه با حرارت وحدت بی نظیری که هیچوقت در مردم جنگنی دیده نشده با هم می‌جنگیدند طرفین درهم ریخته و کار از تنگ بطلپانچه و شمیر کشید و جنگ تن به تن شروع شد جمع کثیری از طرفین مخلوط بهم در خندق و روی دیوارها و برجهای خراب در خاک و خون می‌فطپیدند و مانند برگهای درخت که در هنگام گردباد شدید در هم میریزند مجروحین روی زمین می افتادند و بقیه مانند امواج توفانی دریا بهم فشار میدادند و همدیگر را به‌قب میراندند هاجمین و مدافین مخلوطاً در حیاض وسیع قلعه سرگرم زد و خورد

(1) Covenantaires کسانی بودند که در اسکاتلند هم پیمان شده بودند

که مذهب و استقلال خود را حفظ کنند و بالاخره در سال ۱۵۸۸ مسیحی پسار معاهده جدیدی با پارلمان انگلیس شاه را که بآنها پناهنده شده بود مسترد داشتند.

بودند زیرا که درهای رودی قلمه خراب شده بود در این ضمن سر بازان ترك لمیمان خان هم برای تقویت دولتیان بمیدان جنگ وارد گردیدند و بایبان در فشار واقع شدند و نمیتوانستند این جمعیت را عقب برانند ولی باین حال پایداری و مقاومت سختی بروز میدادند و بی نظمی و از هم گسیختگی در میان آنها تولید نشد در این گیر و دار پاره‌ای از بایبان با صدای بلند در حواست صلاح سودند .

دولتیان بآنها پاسخ دادند که ابتدا باید از مذهب - و دست بکشید، تا پیشنهاد صلح پذیرفته شود با تبادل این جمل شدت جنگ قدری تخفیف یافت و مذاکرات صلح و مذاکره جنگ بمیان آمد و آنرا برقرار بر این شد که بایبان تسلیم شده و از قلمه بیرون آیند تا خان با زماندگان آنها محفوظ بمانند پس از آنکه این قرارداد قبول شد همدیگر می‌ریزا و سایر رؤسای قشون عدّه خود را مجبور آماده جنگ نگاهداشتند تا بایبان مطابق قرارداد عمل نمایند سر بازان هم نظر بحس کنجکگوی منتظر بودند که با زمانده گان این - را - اورا که هنوز از آنها خوف و وحشت داشتند به بینند زیرا که فتح قلبی را افسانه مینداشتند .

عاقبت بایبان مطابق قرارداد عمل کرده و از قلمه بیرون آمدند شماره آنها بازانان از دو بیست و چهارده نفر تجاوز نمیکرد و در حال ضعف و ناتوانی که نمیتوان بطور شایسته وصف کرد پیش می‌آمدند و چون باردوی دولتی رسیدند دولتیان آنها را استقبال کرده در چادری منزل دادند و غذائی هم برای آنها آوردند و چند ساعتی استراحت کردند تا تاب و توانی حاصل نمایند رؤسای قشون هم بر حسب ظاهر نسبت بآنها احترامی بروز میدادند روز بعد سلیمانخان و شاهزاده و سایر صاحب منصبان پیشوا و سردسته‌های آنها را بچادر شاهزاده که در وسط اردو برپا بود برای صرف ناهار دعوت کردند به محض ورود رؤسای قشون صحبت از مذهب بمیان آوردند بایبان چنانکه عادت آنها بود برای صحت عقیده خود با استدلال پرداختند و نسبت بایلام حقارتی نشان دادند و دل بستگی و علاقه باطنی که بمذهب خود داشتند پنهان نکردند اما در پاسخ مطالب زیادی نشنیدند زیرا که در این موقع عمل باید جای حرف را بگیرد و بهانه لازم بدست آمده است .

بنا بر قرارداد قبلی با اشاره فرماندهان سربازان پچادر ریخته و مهمانان را دستگیر کردند عده زیادی هم بطرف چادر بزرگی که قسمت عمده بایبان در آن استراحت کرده بودند هجوم آورده و همه را با کتف‌چای بسته به محلی که رؤسای آنها را در بند نموده بودند آوردند .

خیانت در قلب فاتح دنی و سوسه میکند و خود را شیرین جلوه میدهد ولی در عین حال بطور مبهم اظهار وجود میکند و نمیتواند حتی در مقابل قربانیان هم آنطور که هست خود را نشان دهد و محتاج به آرایش و پیرایش است و بهمین علت بود که مهدیقلی میرزا گفت : نظر بشرافت مذهبی و حکم وجدان شخصی و وفاداری نسبت به پادشاه مجبور بنقض قول و شکستن پیمان هستم و پس از آنکه عبارت پردازانهای او بایبان رسید امر کرد که ملا محمد علی دسران فرقه را موقتاً در بند و زنجیر نگاهداشته و بقیه اسرار را در روی زمین پهلوی یکدیگر بیاورند و شکم هر یک را پس از دیگری پاره کنند و چون حکم اجرا گردید در میان این بدبختان اشخاص متعددی دیده شدند که امعاء واحشاء آنها پراز عاف خام بود و پس از آنکه این کشتار دسته جمعی بایبان بافت بنظر افتادند که بانجم کارهای کردنی در پیش دارند و امر کردند اشخاص فراری هم که باز دو پناهنده گردیده و مورد عنو واقع شده بودند آوردند و همه را بتل رسانیدند در میان این جمع زنان و اطالی هم بودند که بهمان طریق بحیاتشان خاسته دادند و خلاصه اینکه بدون آنکه خداری متوجه آنها بشود و مقاومتی از طرف اسرا بروز نماید کشتار زیادی کردند .

پس از آنکه بایبان تمام کشته شدند و اطمینان حاصل شد که دیگر کسی از این فرقه هولناک جز چند نفر ا-یر باقی نمانده بتلاش شیخ طهرسی رفته و بتماشای کالوش پرداختند و نهایت حیرت و تعجب بآنها دست داد که چگونه این یک مشت مردم که فاقد هرگونه وسایل بوده توانستند با کوشش و فعالیت حارق الاماده چنین بنائی بسازند و بدون داشتن مملووات لازم مهندسی و فنون جنگی بفراهم ساختن اینهمه وسایل دفاعی و استحکامات جنگی موفق گردیده‌اند حصارها و سنگرها و مهابر زیر زمین همه حیرت آور بود .

باری مقدار معتنا بهی اسلحه و انانیه و سایر لوازم زندگانی از قبیل فرش

و ظروف و غیره که در آنجا یافتند همه را به یغما بردند البته يك قسمت آنها هم غنائمی بود که بایبان در جنگها بدست آورده بودند مخصوصاً اناثیه هدیقلی میرزا که دوباره آنها را با خوشوقتی تصاحب نمود .

چون از آن روز به بعد خبر فتح قطعی دربار فروش و ساری و اشرف و سایر شهرها و قصبات و دهکده های مازندران منتشر گردید ملاها از هر سوت با شتاب تمام بطرف اردوی دولتی روی آوردند تا بدانند چگونه غایب پایان یافته است و چون داستان نقض پیمان و خلاف قول رؤسای قشون و کشته شدن بایبان باقی مانده و تسلیم شده با برای آنها شرح دادند که چگونه با انواع شکنجه آنها را از میان برداشتند ملاها با خوشنودی تمام بکمانیکه مرتکب نقض پیمان شده بودند تهنیت و تبریک گفته و اضافه کردند که چنین پیمانها در مقابل قوانین اسلامی ارزشی ندارد و پس از آن اصرار ورزیدند که نباید منتظر احکام و اوامر تهران شد و باید هر چه زودتر بحیات ملامحمد عالی و سراسر فرقه اسیر و دستگیر شده اند خاتمه داد .

خلاصه ملاها هم مانند غالب مردم که هوسها و تمایلاتی در سردارند می خواستند در این موفقیت و کامیابی سهم شوند و پادست خود مرتکب قتل این چند نفر باقی مانده بشوند .

هر گاه بخواهیم از روی انصاف و عدالت قضاوت کنیم نباید تصور کنیم که چون اینها از طبقه ملاها بودند چنین تقاضائی کردند و به عمل پرداختند بلکه کافی است ملاحظه کنیم که این طبقه نیز از جنس آدم و هوسهایی در سرداشتند و از رسیدن بآرزوی خود خوشوقت و مسرور میشدند .

باری بنابر اصرار ملاها حاج ملامحمد عالی و رؤسای زیر دستش همه در میدان عمومی بار فروش بقتل رسیدند البته ملاها با غرور و تکبر آمیخته بهیجانی قبلاً بآنها خاطر نشان کرده بودند که اگر هم از عقیده خود دست بکشند و دوباره باسلام برگردند بهیچوجه ممکن نیست که از دست جلادان رهایی حاصل نمایند ولی آنها باکمال خونسردی و در نهایت تحقیر باین حکم تکفیر نگرستند و بدون اینکه کمتر حرفی بر زبان آرند با حیات بدرود گفتند ..

مدت چند هفته مسلمانان در گوشه و کنار ایالت بجنجو پرداخته و کسانی را که تصور میکردند بایی شده‌اند دستگیر کرده و بقتل میرساندند اما این عمل چندان دوامی پیدا نکرد زیرا که فاتحین از فراهم آوردن موجبات جنگ تازه‌ای احتراز داشتند و چون عده زیادی که کمی بیطرف مانده بودند بر این گونه اعمال اعتراض میکردند و از دستگیر شده‌گان طرفداری مینمودند و ممکن بود دوباره کار بمخاطره انجامد ملاحظه و متنفذین محلی با عجله بکشتار خاتمه داده و بامشورت چنین نتیجه گرفتند که منبهد کمتر بوقایع گذشته مراجعه نمایند بملاوه کاملاً آگاه بودند که اگر سر و صدای این طایفه در مازندران خاموش شده در سایر ایالات با قیست و محققاً نمایی ممالکت ایران در تحت تأثیر مذهب جدید بجنیش درآمده و همه بایبصری انتظار دارند که نتایج عملیات ملاحسین بشرویه را که نخستین پیشقدم در این راه است به ببینند .

در این موقع باب در شیراز در خانه خود محبوس بود (۱) و آن نیرو و استقامتی که مازندران را برای خاطر او متزلزل میساخت تمام ایران را بو حشت انداخت مسالماً خرابان پراز بایی بود و در همه جا تشکیلاتی داشتند و همه کسی مبدانست که در شهرهای اصفهان و کاشان و قزوین چگونه بذر افشانی کرده‌اند .

قره‌الین بمحض بروز جنگ از مازندران بجاهای دیگر رفت قسمت زیادی از پیروان او بسا خلوی قلمه شیخ طهرسی ملحق گردیدند و بقیه آنها هم در خارج مازندران مشغول مواظ و تبلیغات بودند خود او هم در این موقع در همدان اقامت داشت و علاوه بر مسلمانان در یهودیان هم نفوذی پیدا کرده بود و این خود یکی از قمایای خارق‌العاده است که در جاهای دیگر هم یهودیان مانند شهر شیراز مذهب جدید را استقبال کرده بودند .

تلاسه قره‌الین از همدان رفو بکلی ناپدید گردید و هیچکس بنیر از چند نفری که از مجارم او بودند مبدانست که او در کجا اقامت دارد و اگر با عقیده و رؤسای این فرقه موافقت کنیم شاید در این موقع به توران رفته و در این شهر مخفی

(۱) این مطلب اشتباه است زیرا که محمدشاه باب رادر زمان حیات خود

بسا کو فرستاد و در آنجا محبوس بود . (م)

بود و همه انتظار داشتند که در قزوین نیز شورشی تولید گردد و عجب تر اینکه در شهری که ابداً گمان نمیرفت که این مذهب زهبنه‌ای پیدا کرده باشد یعنی شهر زنجان حاکم نشین خمه نیز جنگ در شرف بروز بود و بیم آن میرفت که خطر آن بسی بیشتر از جنگ مازندران باشد .

خمه ایالتی است که در مشرق قازانکوه در میان دو ایالت عراق و آذربایجان واقع شده و حاکم نشین آن شهر زنجان است که منظره زیبایی دارد این شهر هم مانند تمام شهرهای ایران محصور و دارای حصار بلند و برجهای کنگره دارای است ادالی آن از حیث نژاد ترك هستند و بجز ار عمال دولتی کسی در آنجا بزبان فارسی حرف نمیزند و اگر هم کسانی باشند عده آنها بسیار قابل است در اطراف این شهر دهستانهای آبادی است که سکنه آنها مانند سایر جاها فقیر و بی بضاعت نیستند قبایل زیادی مخصوصاً در فصول زمستان و بهار در این ناحیه آمد و شد میکنند .

در این شهر مجتهدی بود موسوم به ملا محمد علی که در مازندران تولد یافته و در زیر نظر استاد مشهوری ملقب بشریف العلماء تحصیل کرده و پرورش یافته بود محمد علی مخصوصاً مجذوب حکمت استدلالی و علوم حقوقی شده و در این رشته‌ها شهرتی پیدا کرده بود مسلمانان عقیده دارند و با اطمینان بگویند که این شخص در عملیات اجتهادی يك روح انقلابی و سرکشی داشت و معتقد بود که در هیچیک از مسائل اسلامی مطالبه کافی بعمل نیامده و آن مسائل بدو در شبانه‌ای حل نشده است فناری مدهده اودائماً انقلابی در عادات و رسوم و مومنین مسلمان و عقاید باطنی آنها تولید میکرد میل مغرطی به موضوعات تازه داشت نه در مباحثات صبور بود و نه در مجاوره و مجادله راه اعتدال میپیمود گاهی بیجهت بادلایلی که هیچکس قبل از او با آنها اشاره‌ای نکرده بود روزه ماه رمضان را ادامه میداد و یا اینکه در طرز بجا آوردن نماز تغییرات غیر معمولی میداد اشخاص آراش طلب طرز رفتار او را نمی‌پسندیدند و کسانی که با آداب و رسوم قدیمه علاقه داشتند با نثر تنفر باو مینگریستند .

با این حال همه تصدیق دارند که او دارای هواخواهان و مریدان بیشماری بود که مانند امامی او را پرستش میکردند و قدر و ارزش فوق‌العاده‌ای برای

اوقائل بودند هر گاه بخواهیم با فکر بیطرفانه ای شخصیت او را تحت مطالعه قرار دهیم باید او را در زمره یکی از مسلمانان متعدد محسوب داریم که در واقع مسلمان نیستند اما دارای يك روح وهوش با وسعت و عقاید و افکار مذهبی تندی هستند و با تمشق و میل مفرطی در صدد بکار انداختن عقاید و افکار خود میباشند بدبختی او در این بود که سمت اجتهاد داشت و تصور میکرد طریقی را یافته است که نیروی طبیعی خود را بکار اندازد و در انهدام معلوماتی که با طرز فکر و احساسات او متناسب نیست بکوشد .

خلاصه بقدری در بروز افکار و عقاید خود تند روی کرد که با وجود داشتن مریدان زیاد و شاید بهمین علت ازدیاد مریدان بود که همقطارانیش در صدد معارضه با او برآمدند و با اتهاماتی زدند و به تهران شکایت کردند و ملاهای بزرگ و متمننذ این شهر را برضد او تحریک نمودند و آنها را از بدعت های تازه او ظنین ساختند . بنابراین سردر اعظم وقت حاج میرزا آغاسی او را بیاباخت احضار کرد در این موقع محمد شاه هنوز بر تخت سلطنت استقرار داشت حاج میرزا آغاسی چنانکه عادتش بود با او بدگفت و او را مسخره کرد و بعد هدایای باوداد و گفت دیگر در فکر مراحت بزنجان نباش و در تهران بمان و با مردم هم با ملامت رفتار نما .

در همین موقع بود که ملاحسین بشرویه به تهران آمده و به تبلیغات پرداخته بود مجتهد که از اوضاع دلتنگ و از پیش آمده ها ناراضی بود با او ملاقات کرد و پس از چند جلسه مذاکره سرانجام بطیب خاطر و با خلوص نیت قلباً به باب گروید و پس از آنکه این حواری یعنی ملاحسین از تهران بطرف خراسان رفت ملامحمد علی مجتهد با خود باب مستقیماً رابطه پیدا کرده و بنای مکاتبه را گذارد و در نتیجه این مکاتبات مانند سایر رؤسای این فرقه وجود شور فوق الاماده ای پیدا کرد از شنیدن اخبار خراسان و مازندران و پیشرفت مذهب جدید سرور و نشاطش بحد جنون رسید و پس مایل بود که از حیث لیاقت و انتخارات بدرجه ملاحسین برسد . (۱)

۱ - شرح ایماں آوردن ملامحمد علی رنجانی (حجت) ملحق کتاب فطره الکتاب صفحه ۱۲۵ نوشته حاجی میرزا جانی کاشانی بقرار زیر میباشند :
 « ... خلاصه آنکه با آن همه غرور همین که خبیر ناهور آن جناب بمن رسید و بقدر يك صفحه كوچك از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد بقیه زیر نویس در صفحه بعد

باری در همین اوقات بود که محمد شاه با حیات بد رو گفت و حاج میرزا
آغاسی هم فرار اختیار کرد و بساط سلطنت تجدید شد. ملا محمد علی چنین
بنظرش آمد که موقعا رسیدن دوا را رسیدن بمقصود فراهم شده است و چون

بقیه از زیر نویس صفحه قبل

و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حلفه بندگی او را
بگوشم. محبت کشیدم زیرا که همجزه اشرف پیغمبر را از ایشان دیدم هر گاه
انکار میکردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و فلاحه
اطاعت آن جناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن بیدام مکان برآمدم
من جمله آثار سیئه ایشان را مروز شدم و نهی از گنبدین قلیان نمودم...
در یونیکلام مؤلف کتاب مذاهب ملل متدینه «تاریخ سعید علی محمد معروف
باب ۱ در صفحه ۲۵۷ (ترجمه کتاب) چنین آورده :

«... در همین موقع بود که صدای آه و زاری و بیدار تمام گوشه‌های این انداز گردید و سخت
(ملا محمد علی زنجانی) نیز از کسانی بود که رود ترازد یکران در سدد تحقیق بر آمد
بنا بر این یکی از متدینین خود ملا احمد نامی را بشیر از فرستاد برای تحقیق امری
که موجب بهت و عبرت عامه گردیده بود پس از مدتی يك روز که حجة الاسلام
بتدریس شاگردان اشتغال داشت ملا احمد قاصد او در مجلس درس وارد شد و پس
از سلام دادن و نشستن نامه‌ای از بغل خود در آورد و دست استاد داد. حجة الاسلام
سر نامه را گشود و سریع مطالعه کرد و فوراً از جای خود بلند شد و فریاد بر آورد
الله اکبر و دوباره نشست و مجدداً نامه را خواند و باز بلند شد و تکبیر را تکرار
کرد پس از آن برگشت بطرف شاگردان و گفت : «نجسی کردن دلیل پس از
رسیدن بمقصود عملی است لغو و خجالت آور و تحصیل علم در حینکه انسان مالک
موضوع آن باشد کاری است اجباری و بی فایده کتابها را به بندید زیرا که استاد کل
قیام کرده است و اخبار آنرا گوش دهید آفتابی که باید امتداد حرکت را بما نشان
بدهد طلوع کرده و شب ظلمانی جهل و خطانا پدید گردیده است.» پس کلاهی خواست
و چون برای او آوردند بر سر گذارد و عمامه را بدور انداخت و گفت «برهنه
بهتر است از اینکه با عمامه گیرها پوشیده شود»

... پس از آن یاره از عبارات باب را تفسیر نمود و بطریق زیر بگفتار
خود پایان داد : «مقصودی که عالم در تفحص آن بود امروز بلامانع و بی پرده
بدست ما آمد. شمس حقیقت طلوع کرده است و چراغ‌های تفکیدی و تصور خاموش
گردیدند و نظر خود را متوجه باب کنیندنه بهن که یکی از بنده‌گان او هستیم معلومات من
در جنب معلومات او مانند چراغ خاموشی است در مقابل شمس آسمان. خدا را بتوسل
خدا بشناسید و آفتاب را از اشتهاش در بایید امروز صاحب الزمان ظاهر شد و سلطان
امکان حی است.» (م)

دانست که سلطان گارد قصر سلطنتی یعنی امیر اسلان خان بحکومت زنجان منصوب گردیده. موقع را مفتنم شمرد و تصمیم گرفت که برخلاف امر دولت تهران را ترك نماید و بزنجان مراجعت کند بنا بر این شبی تبدیل لباس کرد یعنی عمامه را از سر برگرفت و بلباس سر بازی در آمد تا بدین طریق بتواند از دروازه تهران خارج شود و چون از شهر بیرون آمد براسبی سوار شد و بطرف زنجان که در آنجا نفوذ و اقتداری داشت روی آورد.

خلاصه مجتهد بدون هیچگونه مانعی باشکوه و تجلیل زیادی منظرانه بشهر زنجان وارد شد و اهالی بیش از پیش با او احترام کردند به علاوه نظر باینکه بابی شده بود عده زیادی از پیروان مذهب جدید هم بر شماره مریدانش افزوده شد جمعیت بیشماری از مردم ثروتمند و اعیان و اشراف و نظامیان و تجار و حتی بعضی از ملاها از او استقبال بی نظیری بعمل آوردند و تادومنزلی زنجان برای تجلیل مقام او جلو رفتند و او را بمنزلش وارد کردند و خلاصه آنکه او مانند شخص پناهنده و یا رنج کشیده ای که محتاج باستراحت باشد و یا مانند حریفی که بخواهد رقبای خود را بترساند باین شهر وارد نشد بلکه مانند کسی وارد شد که صاحب اختیارات تمامه و اقتدارات مطلقه باشد و بمحض ورود امر به تجهیزات و تسلیحات کرد و مریدان همه مسلح شدند بحکومت و ملاها ابداً اعتنائی نداشت و در کوچها مانند سردار فاتحی با پیروان مسلح خود راه میرفت و دره - اجده و واعظ و تباہیات مپپرداخت و با شور و حرارت و عتاب و خطاب سخنرانی میکرد و همانطور که ملاحظه بین سقف مساجد نیشابور را از انعکاس صدای خود مرآتش کرده بود ادهم گنبد های مساجد این شهر را بلرزه در میآورد در اندک زمانی پانزده هزار نفر مریدانائی بدور او جمع شد و در واقع در شهر زنجان سلطنت میکرد.

انعکاس این اخبار بتهران رسید و چون هنوز کار مازندران خانمه نیافته بود صدراعظم جدید یعنی میرزا قمی خان از پیدا شدن این احتراف تازه بی نهایت متوحش و مضطرب گردید و بامیر اسلان خان حاکم زنجان امر اکید کرد که این مرد انقلابی و آشوب طلب را فوراً دستگیر و محبوس نماید ولی در میان این حکم و اجرای آن فاصله بسیار بمیدی وجود داشت حاکم خوب میدانست

که با کمترین حرکت و رفتاری که مظنون بنظر آید فوراً ناپره جنگه مشتمل خواهد گردید و نیروی کافی هم در اختیار ندارد که بمدافه بپردازد و اگر جنگه شروع شود خود او ملاما وعده کمی از اهالی که در مسلمانان باقیمانده بطور قتل شکست - واحد خورد پس مجاس مشورتی با ملاما تشکیل داد و در نتیجه چنین صلاح دانستند که چندی تأمل کنند بنابراین مدت بطرفی رسا کت و مراقب حرکات و رفتار یکدیگر بودند .

(فصل دهم)

شورش زنجان - اسارت و قتل باب

بدیهی است که این وضع متزلزل و آشفتنه زنجان نباید دوام زیادی پیدا کند از طرفی هم مخصوصاً مجتهد یاغی سود خود را در این میدید که حتی - الامکان زودتر باین وضع پایان دهد و تا حرارات و شور و زبردستانش تخفیف نیافته شروع بکار نماید تمادهاً موضوعی پیش آمد که خود حاکم آتش جنگه را دامن زد یعنی موضوع بی اهمتی که بر حسب معمول مملکتی - بار اتفاق می افتد و بواسطه جنگه و نزاعی را فراهم نمیکند .

چشمه -

توضیح آنکه یکی از مریدان ملامحمد علی زنجانی راجع بمالیات با حکومت گفتگویی داشت و در پرداخت آن تمال میورزید و این عملی است که در ایران در هر زمان بلکه در هر آن نظائر آن دیده میشود و هر وقت که مؤدی مالیات پشتیبانی پیدا کند ولو آنکه آن پشتیبان هم چندان قابل ملاحظه نباشد از ادای مالیات سرباز میزند و مأمورین دولتی هم در چنین مواقع بمسالت و سازش مبردارند و با تخفیف دادن بمؤدی مالیات را وصول مینمایند البته لازم بود که حاکم در اینموقع عاقلانه بکار پردازد و برطبق معمول مملکتی رفتار نماید و رئیس فرقه ای که پانزده هزار نفر مردم با شور و حرارت را در زیر دست دارد مانند يك آدم عادی تصور نیاورد و احتیاط و مآل اندیشی را مراعات کند . در کشور های آسیائی همیشه قدرت در دست حکومت نیست . البته هر وقت دولت مقتدر باشد نسبت بجرم و جنایت سخت گیری میکند و در عکس این

دانست که سلطان گارد قصر سلطنتی یعنی امیر اسلان خان بحکومت زنجان منصوب گردیده موقع را منتقم شمرد و تصمیم گرفت که برخلاف امر دولت تهران را ترك نماید و بزنجان مراجعت کند بنا بر این شیئی تبدیل لباس کرد یعنی عمامه را از سر برگرفت و بلباس سر بازی در آمد تا بدین طریق بتواند از دروازه تهران خارج شود و چون از شهر بیرون آمد براسبی سوار شد و بطرف زنجان که در آنجا نفوذ و اقتداری داشت روی آورد .

خلاصه مجتهد بدون هیچگونه مانعی باشکوه و تجلیل زیادی مفاخرانه بشهر زنجان وارد شد و اهالی بیش از پیش با او احترام کردند به علاوه نظر باینکه بایستی شده بود عده زیادی از پیروان مذهب جدید هم بر شماره مریدانش افزوده شد جمعیت بیشماری از مردم نر و توند و اعیان و اشراف و نظامیان و تجار و حتی بعضی از ملاها از او استقبال بی نظیری بعمل آوردند و تادومنزلی زنجان برای تجلیل مقام او جلو رفتند و او را بمنزلش وارد کردند و خلاصه آنکه او مانند شخص پناهنده و یا رنج کشیده ای که محتاج باسراحت باشد و یا مانند حریفی که بخواهد رقبای خود را بترساند باین شهر وارد نشد بلکه مانند کسی وارد شد که صاحب اختیارات تمامه و اقتدارات مطلقه باشد و بمحض ورود امر به تجهیزات و تسلیحات کرد و مریدان همه مسلح شدند بحکومت و ملاها ابتدا اعتنائی نداشت و در کوچها مانند سردار فاتحی با پیروان مسلح خود راه میرفت و در مساجد بمواعظ و تبلیغات میپرداخت و با شور و حرارت و عناب و خطاب سخنرانی میکرد و همانطور که ملاحظین سقف مساجد نیشابور را از انعکاس صدای خود مرتش کرده بود او هم گنبد های مساجد این شهر را بلرزه در میآورد در اندک زمانی پانزده هزار نفر مرید فدائی بدور او جمع شد و در واقع در شهر زنجان سلطنت میکرد .

انعکاس این اخبار بتهران رسید و چون هنوز کار مازندران خانمہ نیافته بود صدراعظم جدید یعنی میرزا تقی خان از پیدا شدن این احتراق تازه بی نهایت متوحش و مضطرب گردید و بامیر اسلانخان حاکم زنجان امر اکید کرد که این مرد انقلابی و آشوب طلب را فوراً دستگیر و محبوس نماید ولی در میان این حکم و اجرای آن فاصله بسیار بیدیدی وجود داشت حاکم خوب میدانست

که با کمترین حرکت و رفتاری که مفلنون بنظر آید فوراً نائره جنگک مشتمل خواهد گردید و بیروی کافی هم در اختیار ندارد که بمدافعه پردازد و اگر جنگک شروع شود خود او و ملاها وعده کمی از اهالی که دره-امانی باقی مانده بطور قلع شکست خواهند خورد پس مجلس مشورتی با ملاها تشکیل داد و در نتیجه چنین صلاح دانستند که چندی تأمل کنند بنابراین مدتی طرفین ساکت و مراقب حرکات و رفتار یکدیگر بودند .

(فصل بیستم)

شورش زنجان - اسارت و قتل باب

بدیهی است که این وضع مترلرل و آشفته زنجان بیاید دوام زیادی پیدا کند از طرفی هم مخصوصاً مجتهد باغی سود خود را در این بین دید که حتی- الامکان زودتر باین وضع پایان دهد و نا حرارات و شور و زبردستانش تخفیف نیافته شروع بکار نماید تصادفاً موضوعی پیش آمد که خود حاکم آتش جنگک را دامن زد یعنی موضوعی اهمتی که بر حسب معمول مملکتی- یاران اتفاق- می افتد و موجبات جنگک و نزاعی را فراهم نمیکند .

توضیح آنکه یکی از مریدان علامه محمد علی زنجانئی راجع بمالیات با حکومت گفتگویی داشت و در پرداخت آن تامل میورزید و این عملی است که در ایران در هر زمان بلکه در هر آن نئنائر آن دیده میشود و هر وقت که وودی مالیات پشتیبانی پیدا کند و او آنکه آن پشتیبان هم چندان قابل ملاحظه نباشد از ادای مالیات سر باز میزند و مأمورین دولتی هم در چنین مواقع بمسأمت و سازش میپردازند و با تخفیف دادن به وودی مالیات را وصول مینمایند البته لازم بود که حاکم در اینموقع عاقلانه بکار پردازد و بر طبق معمول مملکتی رفتار نماید و رئیس فرقه ای که پانزده هزار نفر مردم باشور و حرارت را در زیر دست دارد مانند يك آدم عادی بنمور نیاورد و احتیاط و مآل اندیشی را مراعات کند . در کشور های آسیائی همیشه قدرت در دست حکومت نیست . البته هر وقت دولت مقتدر باشد نسبت بجرم و جنایت سخت گیری میکند و در عکس این

حال یعنی وقتیکه ضعیف در اقتدار دولت روی دهد ارتکاب جرم چندان اهمینی ندارد .

بهر حال امیراصلان خان مراعات حزم و احتیاط نژاد نکرد و مؤدی را برای اخذ مالیات بزندان انداخت .

ملا محمدعلی پس از آگاه شدن از این قضیه بشدت خشمناک گردید و بلافاصله آزادی مجبوس را از حاکم خواست اما - امیراصلان خان پاسخ داد که من مأمور اجرای قانون هستم و ملا محمدعلی هم حق ندارد که مانع اجرای قانون شود و مجبوس هم آزاد نخواهد شد .

ملا محمدعلی بشنیدن این پاسخ فوراً امر کرد که چند نفر بروند و در زندان را بشکندند و مجبوس را نزد او بیاورند .

از اینطرف هم امیراصلان خان چون نتیجه پاسخ سخت خود را پیش بینی کرده بود عده قشونی که در زیر دست داشت مسلح و آماده کار کرد و وقتیکه پیروان مجتهد زنجانی برای اجرای حکم رئیس خود آمدند مشاهده کردند که میدان مقابل دارالحکومه در تصرف قوای حکومت است از مشاهده این اوضاع فوق العاده خشمناک شده و بیارارها و مجازات رفته و با فریاد مردم را بشورش برضد حاکم دعوت کردند خانه های مخالفین خود را محاصره کرده و روی باها رفتند و بخراب کردن و شکستن وغارت پرداختند و پاره ای از این خانه ها را ویران کردند و در چند نقطه شهر هم حریتی ایجاد نمودند .

ملا محمدعلی چون دید موقع چنگ رسیده است خود را برای هرگونه پیش آمدی آماده ساخت و با حین سنگرهای محکم پرداخت و حکومتی برای خود تشکیل داد حاجی احمد را به نیابت خود انتخاب کرد و حاجی عبدالله را مشاور مخصوص قرارداد و حکومت شهر و فرماندهی میدان چنگ را بحاجی عبدالله خیابان محول نمود و عبدالباقی بریاست نظامیه برقرار و مشهدی سلیمان رئیس سماران وزیر داخله و حاجی کاظم آلتوقی بریاست قورخانه انتخاب شد و بلافاصله با حین دو توب آهنی و چندین زنبورک که روی شتر میبندند پرداخت و - علاوه آنکه منصب و مأموریت و وظیفه هر کس تعیین گردید و همه با حرارت و امیدوار بآئینه مشغول کار شدند و در عین حال اعتماد کامل و اطاعت مطلق نسبت بر رئیس کل و پیشوای خود ابراز می داشتند .

همینکه مقدمات کار از هر حیث فراهم شد بایان به نیروی حکومتی حمله بردند در این حمله اسدالله غلام گرجی حکومت که در نیرومندی و شجاعت و تهور مشهور بود با پنج جراحت بخاک افتاد و جوان دیگری که او هم اسدالله نام داشت و پسر سید حسن شیخ الاسلام و خواهرزاده حاجی داداش تاجر بود نیز با گلوله تنگ بهلاکت رسید از طرف بایان هم چند نفری کشته شدند و یک نفر که معمولاً او را شپخی مینامیدند و در نیروی بدنی و تهور شهرتی داشت زنده دستگیر گردید او را بردند نزد دو مجتهد یعنی آقا سید محمد و حاجی میرزا ابوالقاسم که نابرقوانین مذهبی بمنوان ترك مذهب و محرك انقلاب حکم قتل او را صادر کردند و حکومت هم فوراً با اجرای حکم پرداخت و او را کشت.

چون شب شد طرفین در جاهائی که در تصرف داشتند و یا برای دفاع انتخاب کرده بودند مسلحانه در انتظار صبح بسر بردند .
در اینجا لازم میدانیم که اوضاع يك شهر ایرانی را هم تحت نظر قرار دهیم :

کوچهها عموماً تنگ و عرض آنها بچهار یا پنج و حداکثر به هشت پا میرسد و زمین هم بدون سنگ فرش و برآز سوراخها و حفره های عمیقی است بقسمی که باید با کمال احتیاط در آنها آمد و رفت نمود مبادا ساز یا بواسطه برخورد با این حفره ها بشکند، خانهها عموماً از طرف کوچه پنجره و منفذی ندارد در طرفین کوچه دیوارهایی امتداد دارد که غالباً ارتفاع آنها به پا نزده پا میرسد .

بامها عموماً پدوار پناهگاهی ندارد جا بجا بالا خانهای دیده میشود که خانه شخص ثروتمندی را نشان میدهد .

تمام این ساختمانها از خشت و گل بنا شده و فقط گاهی سردرها را با آجر تزئین نموده اند این نوع ساختمان درازمنه ما قبل تاریخ در شهرهای قدیمی بین النهرین معمول بوده و هنوز هم در شرق ادامه دارد . البته دارای فوایدی هم هست زیرا که اولاً ارزان تمام میشود و ثانیاً از نظر بهداشت سالم است و ثالثاً برای اغنیاء و اقرباء مردم متناسب است یعنی میتوان بدین طریق فقط کلبه های محقری درست کرد که پاره ای هم با کج سفید میشود و اغنیاء جاه طلب هم

می‌توانند با این ترتیب کاخی بنا کرده و داخل آنرا از موزائیک های درخشان و کاشی و نقاشی و طلاکاری مزین نمایند از طرفی هم باید دانست که با این فواید چنین منازل استحکامی ندارد و با کمترین فشاری رو بوبرانی خواهد گذارد برای خراب کردن آنها ابدأ بتوب احتیاجی نیست و اگر مواظبت نشود تنها باران برای سرنکون ساختن آنها کافی است اینست ترکیب مخصوص این ساختمانها که روایات تاریخی آنها را شهرهای بسیار مشهور و با عظمتی معرفی کرده و اکنون جز بقایای مختصری از قصور و مساجد آنها باقی نمانده است این شهرهای ویران در دشتها تپه‌هایی تشکیل داده است و خلاصه آنکه اگر خانه‌ها محافظت و تعمیر نشود ممکن است پس از چند سال محلات بزرگی ناپدید گردد و اثری از آنها باقی نماند .

تمام شهرهای ایران مطابق يك سبك و اسلوب ساخته میشود شهر زنجان حصار كنكره دار و برجهایی دارد ولی خندق ندارد و كوچه‌های آنها تنگ و پریبج و خم است . در وسط این شهر یكنوع بنای خشتی وجود داشت موسوم به «ارك علی مردان خان» روز دوم شورش ملا محمد علی آنجا را تصرف كرد زیرا كه برای او فوایدی داشت و مخصوصاً نقطه نگاه مهمی بشمار میرفت . روز سوم با بیان نظر به پیشرفتهای حاصله با این فكر افتادند كه شخصی حاكم را دستگیر نمایند و برای این عمل حرارت و فعالیت فوق‌العاده‌ای بروز دادند جنگ تا پایان روز طول کشید اما سردار با بیان موسوم به میر صالح كه ملا محمد علی او را بمنصب سرهنگی قشون خود مقرر ساخته بود بتوسط عبدالله بك كه یکی از سواران ایل كنكاور بود بمقتل رسید و حمله با بیان پایان یافت و با اینکه عده زیادی از مقتولین طرفین در میدان جنگ افتاده بود موقتاً آرامشی حاصل گردید روز چهارم وجد و سروری در مسلمانان تولید گردید چه دیدند صدرالدوله نواده حاج محمد حسن خان اصفهانی كه در سلطانیه بود در رأس سواران قبایل خمسه بمحله متصرفی آنان وارد شد و از آنروز به بعد متوالیاً همه روزه قشون دولتی مانند سیل بطرف زنجان روی آورد ابتدا سید علیخان فبروزكوهی و شهبازخان مراغه‌ای بادویست نفر سرار از انفراد ایل خود وارد شدند و پس از آنها محمدعلیخان شاهسون بادویست سوار افشار و پنججاه نفر توپچی و دو عرابه توپ و دو خمپاره انداز وارد شد

و حکومت دارای وسائل جنگی مطلوبی گردید و يك عده صاحب‌منصبان نظامی که پاره‌ای از آنها شهرت و مقامی هم داشتند بدور او جمع شدند اما این اجتماع مخلوط طبع حاکم واقع نگردید زیرا که اینها همه خوانین و رؤسای ایل و دارای عناوین و القاب مهم یعنی سرتیب یا سرهنگ بودند و نشانهای التخیاری هم داشتند و در واقع رؤسای ملوک‌الطوایفی بودند که مانند پادشاهی بر زیر دستان و افراد ایل خود فرمانروائی میکردند و مقید با اجرای اوامر و احکامی که با شئون و مقامات آنها متناسب نباشد نبودند اگرچه امیراسلان خان بواسطه اجتماع این عده دارای احترامی شده بود اما احساس میکرد که در حقیقت در تحت نظر مشارکین متعدد، واقع گردیده که همه از حیث درجه و مقام ما فوق او هستند و اجباراً باید مطیع آنها باشد البته چنین بود و اغلب خود را از حیث مقام بالاتر از او میدانستند با این حال متفقاً تصمیم گرفتند که يك حمله بزرگی بسنکرها و استحکامات با بیان بکنند.

در این نخستین حمله دسته جمعی با زحمت زیادی به تصرف چند کویچه و خانه موفق گردیدند اما تلفات زیادی دادند و بطور کلی پس از چند روز مشاهده کردند که نتیجه مهمی از عملیات خود نگرفته و پیشرفتی حاصل نگردماند پس ب فکر تدابیر جنگی مهمتری افتاده و بر آن شدند که مجرمانه در زیر نقطه‌ای که تصور میکردند تصرف آن دارای اهمیت زیادی است عقب زنند و با باروت آنرا منفجر نمایند اما در موقع انفجار باروت بطوریکه لازم بود حمله نکردند اگر چه سنکر بواسطه انفجار باروت خراب شد ولی در این عمل بقدری تلفات سنگین با آنها وارد گردید که اجباراً عقب نشینی را بر مقاومت ترجیح دادند مع هذا از خراب شدن این سنکر گزارش خوشی به تهران فرستاده و نوید فتحی دادند اما وقایع را به تفصیل ننوشته بود که با دادن تلفات سنگین و فوق‌العاده‌ای این پیشرفت برای آنها حاصل شده است.

امیر نظام در این موقع بسیار پریشان و مضطرب بود و نمیدانست که عاقبت کار بایه بکجا خواهد کشید محض احتیاط بقدری که امکان داشت قشون امدادی بزنجان فرستاد و او را اکیده سادر کرد که با هر قیمتی که باشد هر چه زودتر بغانبه پایان دهند بلا واسطه اضافه کرده بود که اسرا را به تهران نیاورند

بلکه دستگیر شده کان را در همانجا در معرض شکنجه و قتل در آورند البته يك چنین حکم قطعی و صریحی برای تحریک و هیجان جنگجویان لازم نبود زیرا که در آسیا نیز مانند اروپا اگر جنگی در کوچهها و محلات روی دهد وحشت باعلا درجه میرسد و بالطبع سببیت بشدت تحریک میشود طبیبی است که در این تنگنا حس ترحمی در کار نیست زیرا که طرفین یقین دارند که اگر دستگیر شوند مرگ آنها قطعی است و بچیات هیچکس ایتاه نخواهد شد.

باری بدین طریق جنگ در محلات چندین روز طول کشید و همه روزها تلفات سنگینی بطرفین وارد میآمد و در نتیجه با بیان بتدریج سنکرهای خود را یکی پس از دیگری تخلیه کرده و عقب نشینی اختیار میکردند ولی این عمل با کمال کندی صورت میگرفت و دولتیان با دادن تلفات سنگینی بگرفتن سنکرهای آنها موفق میگرددند یکی از روزهای بسیار هولناک و خطرناک که وقایع روزانه جنگ با آن اشاره میکند روز پنجم رمضان بوده است.

در این روز مصطفی خان قاجار با فوج پانزدهم شقاقی و صدرالدوله با سواران خمههای و سید علی خان فرورزکوهی با فوج مخصوص خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصری بیبی فوج شاهی و محمد آبخان با سواران افشار و نیز بیک یار با سواران ایل خود و جمعی از مردم زنجان که بمذهب خود وفادار مانده بودند همه بالانفاق و بطور دسته جمعی قبل از دمیدن سپیده بامداد با حرارت و فعالیت بسنکرهای بابیان یورش بردند و بابیان هم با تهور هولناکی مقاومت بخرج میدادند و در عین حال بواسطه کثرت افراد قشون دولتی اوضاعشان رو به بریشانی میرفت در این روز بابیان چند نفر از رؤسای شجاع و دلیر خود را از دست دادند و کسی هم آن ایقت و شایستگی رانداشت که جای آنها را بگردد اینها مردمان شجاع و دلوری بودند که در انظار بابیان مانند اشخاص مقدس احترام داشتند در این روز نور علی شکارچی و بخشعلی نجار و خداداد و فتح الله بیک که از رؤسای مهم بابیه و همه در شجاعت و تهور بی نظیر بودند پاره ای قبل از ظهیر و پاره ای بعد از ظهیر با گاوله تفنگ کشته شدند.

باری من با چشم خود در زنجان خرابیهای این روز هولناک را مشاهده

کردم محلات زیادی هنوز در حال خرابی مانده که به تمیر آنها موفق نشده‌اند و شاید هم هیچوقت روی آبادی به خود نبینند بعضی از بازیگران این صحنه حزن انگیز آن خرابه‌ها را بمن نشان دادند و وقایعی را برای من نقل کردند آنها می‌گفتند که بایبان در روی باه‌ها پیوسته ببالا و پائین می‌رفتند و توپها را در بنل گرفته و نقل مکان میدادند باه‌های بی استحکام خاک‌آب‌ها را فرو می‌ریخت و برنده‌گان توپ را سرنگون میکرد اما آنها دوباره با بازوان نیرومند خود توپ را روی بام یا آوردند و بجای لازم می‌بردند گاهی هم در روی تیرهای چوبی آنها غلطانده و نقل مکان میدادند و فنیکه دشمن نزدیک میشد از بیم آنکه مبادا توپ را تصرف نماید همه یکدفعه مانند سیل با توپ هجوم می‌آوردند و چون با گلوله‌های توپ و تفنگ دشمن مانند برگ درخت که از تگرگ بزمین بریزد بخاک می‌افناندند و نورا یکصد نفر دیگر را و اطاپانه بلکه با تشقید و پدیدند و با خوشوقتی جاهای خالی را پر میکردند مسلم است که چنین اعمالی را جز با نیروی ایمان و عقیده نمیتوان انجام داد.

چون ملا محمد علی در این روز مجبور شد که پیوسته عقب نشینی اختیار کند برای پراکنده گی و آشفتگی قشون دولتی دست به تدبیری زد و فرمان داد بازار را آتش بزند . بمحض اینکه مسلمانان شعله آتش را در بالای بازار ممتد که بمنزله شراین شهرهای شرقی است مشاهده کردند عده زیادی از افراد قشون دست از جنگ کشیده و برای خاموش کردن حریق روی بیابان آوردند بنابراین بایبان از فرصت استفاده کرده نه فقط سنگرهایی که از دست داده بودند دوباره تصرف کردند بلکه یکمده سنگرهایی هم که روزهای قبل از تصرف آنها خارج شده بود دوباره تصاحب کردند و مسلم است که اگر ناگهان محمد خان که آنوقت ملقب به بیگلربیگی و درجه برنجی داشت و اکنون بدرجه امیر تومانی مفتخر است نمیرسید بایبان شهر را بکلی تصرف مینمودند بیگلربیگی با سه هزار نفر افواج شقاقی و افواج گارد سلطنتی و شش عرابه توپ و دو خمپاره انداز بزنجان وارد شد و بار دوی دولتی ملحق گردید علاوه بر این قاسم خان با عده زیادی از قومه باغ آمد و اصلاخان یاورد با سواران خرقانی و علی اکبر یاورد خوئی با پیاده نظام در همین روز بزنجان وارد شدند اینها همه بر حسب اوامر اکید شاه بسرعت خود را بزنجان رسانیدند .

ورود این قشون زیاد اوضاع را بنفع مسلمانان تغییر داد باین اصرار طرف محاصره شدند و حمله و یورش عمومی شروع گردید .

ملا محمد علی با دست بتدبیر دیگری زد و موجبات پراکندگی و عدم انتظام فوج شاهی و گارد سلطنتی را فراهم ساخت یعنی اثاثیه و اموال زیادی را در میان کوچه‌ها ریخت و عقب نشینی اختیار نمود فوج شاهی بظارت اموال مشغول گردید و باین افرصت استفاده کرده چنان بشدت به آنان حمله کردند که پادادن تلفات زیادی مجبور به عقب نشینی شدند در هنگامیکه این فوج پراکنده عقب نشینی میکرد در سایر ستونها نیز وحشتی تولید شد بیکلاریکی از منظره شهر و خرابه های دره ریخته و دود کننده مخصوصاً از بن پروائی و تهور و فداکاری باین نگران شد و چون میخواست بنا بر دستوری که داشت با هر وسیله ای که ممکن باشد زودتر بنائزله پایان دهد بفرکتدبیری اهناد و هیئتی را برای صلح نزد ملا محمد علی فرستاد .

این تصمیم غیر منتظره در نظر سایر رؤسای قشون که تا آنوقت با خصومت رفتار میکردند تا اندازه ای موجب شکستی گردید در این اثنا عزیز خان که اکنون رئیس قشون آذربایجان است و آنوقت آخوندان مخصوص سلطنت بود و برای تبریک گرانند و ولیمهد روسیه به قفقاز مبرفت بزنجان وارد شد که از آنجا به تفلیس برود مشارالیه پیشنهاد صلح بیکلاریکی را پیشنهاد و این دو نفر که هر دو از اشخاص مهم درباری بودند تصمیم گرفتند که با این پیشنهاد بنائزله خاتمه دهند و برای گواهی حسن نظر دولت و نشان دادن خلوص نیت خود یکمده باین دستگیر شده را که هنوز فرصت قتل آنها را بدست نیآورده بودند آزاد کرده و با پیامهای مسالمت آمیز و وعده و نوپدهای فریبنده نزد رئیس فرقه فرستادند و حتی نسبت به مذهب جدید هم احترامی نشان دادند و فقط يك خواهشی از او کردند و آن این بود که به ذاکره بردارند تا سارشی حاصل گردد و از این جنگ و خونریزی حزن انگیز که جز زیان نتیجه ای ندارد دست بکشند در همین موقع برادر صدراعظم یعنی میرزا حسن خان که از آذربایجان عازم پایتخت بود بزنجان وارد شد و در آنجا مختصر توفقی کرد و از تدبیر بیکلاریکی که آخوندان سلطنتی هم با آن موافقت نشان داده بود تمجید کرد و در انتظار

نتیجه موقتاً دست از جنك كشيدند و فقط طرفین مراقب رفتار و حرکات یکدیگر بودند و سکوت کاملی در کوجهای خراب شهر حکمفرما بود اما قراولانی در بالای پامها و بالاخانهها و گنبدهای مساجد و بادگیرهائی که برای خنك کردن منازل زیرزمینی ساخته شده مشغول کشیک بودند .

منارکۀ جنك چندان طول نکشید زیرا که ملا محمد علی مانند طفل ساده لوحی نبود که با این وعدههای شیرین و نویدهای خوش ظاهر فریفته گردیده و به هولت تسلیم شود و به پیشنهادهای صلح طلبانۀ این صاحبان میدان که بطور ناگهانی بچنین تدبیری دست زده بودند گوش دهد .

مولای شرفیاب در موقع فریب دادن و گول زدن یکدیگر چنین ساده لوحیها را بروز میدهند و ارو پائیان این نوع ساده لوحی را حیلۀ آسایش مینامند .

قد در مسلم اینست که در این موقع مذاکرات بانزاکتی به پان آمد ولی طرفین بزودی فهمیدند که با این عملیات فریفتگی و سازش بوجود نخواهد آمد و تنها صلاح خود را چنین دیدند که دست بجنك تن به تن زنند و در اتلاف و انهدام یکدیگر بکوشند بنابراین با شدت هر چه تمامتر آتش جنك شعله ور گردید کینهها و بغضها بیش از پیش تحریک شد و بهیچان آمد بیکلر بیکی بر بازان انعامات و وعده و نویدهای میداد و از طرفی هم بینهایت سخت گیری میکرد و اگر از فردی سستی یا مسامحه میدید سخت او را به جازات میرسانید . خلاصه بیرحمی از دو طرف بمنتهای درجه رسید . اگر مسلمانان دیوانه وار بشکنجه و آزار اسرا میپرداختند با بیان هم معارضه بمثل کرده و برای دستگیر شده گان شکنجههای سختی ابتکار میکردند مثل اینکه آهن را در آتش سرخ کرده و بدن اسرا را داغ میکردند و در موقع جان دادن سر او را از بدن جدا کرده در میان اردوی دولتی میانداختند .

باری تهدیدات دربار و تشویق و تقویت نیروی دولتی بی درپی و با سرعت تمام بارو میرسید و عدم تناسب بیار محسوس در میان نفرات و وسائل جنگی با بیان وقتون دولتی و تجهیزات آن مشهود میکردید حرارت و شور با بیان رو بخاموشی گذارد و خاتمة جنك قطعی بنظره میآمد .

خلاصه فوج گروس در تحت فرمان رئیس ایل یعنی حسن علیخان که امروز

در پاریس از طرف دولت ایران وزیر مختار است اراك علی مردان خان را تصرف کرد و فوج چهارم خانه آقا عزیز که یکی از نقاط مستحکم شهر بود بکلی ویران و با خاک یکسان نمود و فوج گارد سلطنتی کاروانسرای که در غرب دروازه همدان بود خراب کرد و با اینکه یکنفر یاور عده زیادی از سربازان را در موقع انفجار از دست داد به تصرف کاروانسرا موفق گردید چیزی که علاوه بر ترس محرک فعالیت سربازان دولتی شده بود طمع بدست آوردن غنای فراوان بود زیرا که پایه بامر ملامحمد علی آنچه اشیاء گرانبها در خانه های ثروتمندان بود گرفته و در محلات متصرفی خود پنهان کرده بودند .

باری اوضاع با بیان یأس آور گردید و اغلب فهمیدند که عاقبت این جنگ بکجا منتهی خواهد شد و بنابراین در اعماق قلوب آنها افکار دیگری بروز کرد و مردمان ضعیف النفس مانند پاره ای از محصورین قلمه شیخ طبرسی ب فکر فرار افتادند اما شماره اینگونه اشخاص بسیار قلیل بود اینها اغلب کسانی بودند که انزوا اختیار کرده و در جنگ شرکت نداشتند یکمده از بابیان با ایمان که نمیخواستند کشته شوند و در معرض اهانت قرار گیرند یکدسته بیست و پنج نفری تشکیل داده و هم قسم شدند که با جنگ و گریز برای خود معبری در میان اردوی دولتی بیاز کرده و فرار اختیار کنند از آنجمله بود نجفقلی پسر حاجی کاظم قلنوقی آهنگر یعنی همان کسیکه دو توب آهنی ساخته بود و دیگری حیدر بقال که در اردوی دوست و دشمن بشجاعت مشهور بود و هم چنین فتحملی شکارچی و جمعی دیگر بطور دسته جمعی غفلتاً بطرف قشون دولتی هجوم آوردند و از آن عبور کرده از دروازه قزوین بیرون رفتند و خود را به بیابان و پس از آن بکوهستان نواحی طارم رساندند و از آنجا بطرف دهکده دیزج روی آوردند اما اهالی دهکده آنها را دستگیر کرده و با کتف های بسته بزنجان آوردند و باردوی دولتی تسلیم کردند که متوالیاً در چند روز یکی پس از دیگری با انواع شکنجه و زجر بهلاکت رسیدند سایر بابیان چون از این واقعه آگاه شدند ب فکر فرار نیفتادند و شاید هم ابداً حیاال فرار را از خاطر عبور نپدیداند آنچه مسلم است اینست که در اینجا هم شماره فراریان مانند قلمه شیخ طبرسی بسیار قلیل بود و ترك مذهب هم ابداً در کار نیامد .

بهر حال اوضاع محصورین بسیار باس آوردن دستگیرها و استحکاماتی که در دست داشتند متوالیاً از تصرف آنها خارج گردید و از حیث آذوقه و ذخایر جنگی هم بمضیق افتادند در صورتیکه در اردوی دولتیان همه روزه وسایل لازم از هر حیث زیاد تر میشد خلاصه با بیان بسیاری از قهرمانان دایر خود را اردست داده و همه روزه نیز جمعی از بازماندگان آنها بخاک هلاک میافزادند و دیگر کسی نبود که جای آنها را بگیرد از طرفی هم آشکارا میدیدند که در هر لحظه خواه از تهران و خواه از آذربایجان و یا همدان و پهلورکلی از هر طرف انواجی از تشوین منظم و تفنگچیان و سواران قبایل بزنجان وارد میشدند .

در این موقع دو نفر دیگر از قهرمانان و اشخاص با اهمیت با بیان نیز در جنگ کشته شدند که یکی حاجی احمدشاه ساز و دیگری حاجی عبدالله خیاباز بود و بعد هم گلوله ای بیازوی خود ملا محمد علی که در میدان می جنگید و فرمان میداد اصابت نمود و بزعمین افتاده ای که در پهلوی او بودند سرعت او را از زمین بلند کرده و برای بستن زخم بخانه ای بردند و چون جنگ بمنتهای شدت رسیده بود کمتر کسی از واقعه تیر خوردن او آگاهی یافت پس از آنکه او را پنهان کردند تصمیم گرفتند که تا نفس آخر از این خانه دفاع نمایند این دیوارهای خشت و گلی کم قطر چگونه میتواند در مقابل گلوله های توپ مقاومت نماید فتوح دولتی چون دید که با بیها در این نقطه تمرکز یافته و در نهایت جدیت با خشم و غضب فوق الماده ای میجنگند بر شدت حملات افزوده و يك توپ و يك خمپاره انداز آورد و آنها را منوجه این خانه کرد و آن دیوارهای خون آلود بی دوام را که در پشت آنها شلیک های بی درپی و با شدت دوام داشت هدف قرار داد و طولی نکشد که خانه سرنگون گردید و آنچه در درون و بیرون آن بود با تیرهای چوبی و مصالح بنا مخلوطاً در هم ریخت و دیگر هیچ پناهگاهی برای مقاومت وجود نداشت ولی آن هیچ را هم سربازان دولتی نتوانستند تصرف نمایند حتی به نزدیک شدن آنها موفق نگردیدند زیرا که بخوبی مشاهده میکردند که از مقاومت طرف هیچ کاسته نشده بلکه بر شدت آنها افزوده شده است بنابراین عقب نشینی اختیار کرده و رفتند که بنقاط دیگر حمله برند .

ملا محمد علی پس از یک هفته تحمل درد ورنج احساس کرد که آخرین

ساعت عمرش سررسیده زیراعلاوه بر اینکه بواسطه عدم امکان معالجه و پرستاری شایسته‌ای زخم و جراحت توسعه یافته و درد ورنج شدیدی عارض او شده از سرنگون شدن خانه هم صدماتی دیده بود و چون پایان صحنه را نزدیک دید هواخواهان را بدور فرشی که در روی آن در حال احتضار افتاده بود بطلبید و امر کرد که دایره وار در اطراف او بنشینند و درحالی که غرش توپوز نیورک و شلیک دوام داشت آخرین تعلیمات لازم را با آنها داد و صایا و نصایح او شباهت تامی بوسایا و نصایحی داشت که بشرویه درمازندران در حال احتضار به پیروان خود میداد .

او به پیروان نصیحت میکرد که مرگ او نباید موجب سستی و پربشانی خاطر بازمانده گان گردد بلکه باید با نهایت جدیت تا نفس آخر با دشمن بجنگند و این مرگ برای او اهمیتی ندارد زیرا که پس از چهل روز دوباره زنده خواهد شد و مقدرات سایرین نیز چنین است و طولی نمیکند که آنها نیز بحیات رجعت میکنند و این بیانات را در حال تبسم و با چهره گشاده و بدون کدورت خاطر ادا میکرد و آنها را نیز ترغیب میکرد که باید مانند خودش شاد و خندان باشند و ابدأ از این حوادث موقتی و سریع‌الهبور که اکنون آنها را تهدید میکند حزن و اندوهی بخواهد راه ندهند و در حالیکه هنوز صحبت میکرد با حیات بدرود گفت .

پیروانش او را با همان لباسی که در تن داشت دفن کردند و بشیرش را نیز در پهلویش گذاردند فقدان آمر و فرمانده و جای خالی او تولید احساسات هولناکی نمود و موقمیت هم اجازه نمیداد که از اتخاذ تصمیم سریعی صرف نظر نمایند زیرا اگرچه هنوز مردان دلیر و مؤمنین وفاداری در میان آنها وجود داشت ولی سران با کفایت و توانا از میان رفته بودند و بزودی در پی آنها نند که اوضاع طوری است که نمیتوانند حیات خود را مطابق ارس و اوقسی که دارد بفرهوشند .

بنابراین با سرعت ارکان حرب خود را تشکیل داده و با آشفتنگی و پربشانی خاطر بشور پرداختند و در نتیجه اشخاص مهم باقیمانده یعنی میرزا رضانایب رئیس ملامحمدعلی و سلیمان کفاش که سمت وزارت داشت و حاج محمد

علی و یکنفر شیرازی موسوم بحاجی علی که فرساده باب بود و بواسطه جراحات وارده در جنگ کمی بعد درگذشت و دین محمد و حاجی کاظم قزوینی نامهای بامیر اصلا نخان و محمدخان بیکلر بیکی نوشته و درخواست کردند که در صورت تضمین حفظ جان خود در قفا ایشان حاضر و اسلحه خود را بر زمین گذارند و از جنگ دست بکشند.

فرماندهان قشون دولتی که با وجود کثرت عده و وسایل جنگی لازم هنوز بفتح قطعی اطمینان نداشتند و در افراد خود هم آن نیرو و استحکام عقیده و انرژی با بیان را نمیدیدند فوراً پیشنهاد آنها را پذیرفتند و در پاسخ آنها گفتند که نه فقط نظر بر شرافت نظامی از هر نوع مجازاتی صرف نظر خواهند کرد بلکه کسانی را هم که طبق قوانین شرعی اهدام آنها را خواستارند مجبور به سکوت خواهند کرد و مملوبین نباید از هیچ جهت بیم و اضطرابی در تسلیم بخود راه دهند و پس از آنکه پیمان صلح با تمام شرایط لازم تحریر و امضاء شد و فرستادند بایبان تفنگها را بدوش گذارده و بطور دسته جمعی که اغلب مجروح و ضعیف ورنجور بودند از پشت سنکرها و استحکامات خود بیرون آمده و بطرف اردوی دولتی روی آوردند.

بمحض ورود بارود رؤسا ز فرماندهان قشون دولتی از ملا محمد علی استفسار کردند و در پاسخ شنیدند که او در گذشته است و چون این پاسخ را باور نمیکردند مملوبین گفتند بسی سهل است که به حقیقت کوئی ما اطمینان حاصل کنید و محل قبر را بآنها نشان دادند سرداران قشون بمحل مذکور شناختند و قبر را شکافتند و رئیس آنها را یافتند که شمشیر به پهلو بخواب ابدی رفته است.

امیر اصلا ن خان و بیکلر بیکی و سایر رؤسا از این اکتشاف بسیار مسرور شدند اما بلافاصله در باطن آنها هیجانی تولید گردید و بعضی و کینه دوباره بروز کرد. میت را از آخرین آرامگاه خود بیرون کشیده و بدن او را برهنه کردند و پای او را بطنابی بسته و مدت سه روز در تمام کوجهها و چهار راههای زنجان روی زمین کشیدند و بمردم قلیلی نشان دارند زیرا که تقریباً مردی در شهر باقی نمانده بود و جسد را بیشتر در خرابههایی گردانند که گواہ صادق عملیات

او بود و این آخرین شکنجه هم نتوانست آنها را از شجاعت بینظیر و استحکام عقیده ملامحمد علی بسکوت وادار نماید بلکه چند پارچه گوشنی هم که از اواباقی مانده بود تسلیم سگان کردند و بعد هم غنائمی که در مجلات پایبان بدست آوردند میان سربازان و مخصوصاً سرداران و فرماندهان تقسیم گردید. شهر خالی از سکنه و تقریباً مبدل بويرانه‌ای شده بود زیرا که خشم و غضب مذهبی عوامل موحشی را از قبیل مرگ و حریق و انهدام مأمور کرده بود که این شهر را تبدیل به بیابان خالی از سکنه‌ای نماید و بعد هم غارتگری و چپاول موجب تباهی کلی شد. و خلاصه آنکه روز سوم متارکه جنگه قشون دولتی جز مراجعت کاری نداشت.

در این روز محمد خان بیکار بیکی وامیر اصلانخان وسایر رؤسا که به پایبان باقیمانده تأمین داده و متعهد شده بودند که با آنها آزاری نرسانند این بازمانده گان را در حضور قشون آوردند و شیپورها و طبلها بصدادرآمدو حکم کردند که یکصد سرباز منتخب از هر فوج آنها را در يك صف قرار دهند و پس از انجام این عمل بسربازان فرمان دادند که با سر نیزه تمام آنها را بقتل رسانند و پس از این عمل سلیمان کفاش و حاجی کاظم قلنوقی را مانند عملی که انگلیسها در شورش هند انجام دادند بدهان توپ پر از باروت بستند و آنرا آتش زدند و بدین طریق قطعات بدن قربانیان را در هوا پراکنده نمودند و چون این عمل هم خاتمه یافت میرزا رضا نایب ملامحمد علی و چند نفر رؤسای دیگر را که اهمیتی داشتند زنجیر بگردن نهاده و دست بند زدند و با وجود نهی اکید درباره که آنها را به تهران نیاورند برای شکوه و تریب این فتح نمایان پیاده در جلوسایان سرداران فاتح انداخته و بیابنخت بردند و چند نفری را هم که وجود و عدمشان یکسان بود آزاد کردند.

وقتی که اردوی فاتح به تهران رسید امیر نظام که آنوقت صدراعظم بود لازم دانست که باز هم نظامیان اعمال را انجام دهد و حکم کرد که برز رضا و حاج محمد علی و حاجی محسن را با شکافتن رگه اعدام نمایند چون این خبر به نفر محکوم رسید با دأ بیم و اضطرابی نشان ندادند و فقط گفتند که خلاف قول و نقض پیمانی که نسبت با آنها و رفقایشان صورت گرفته از جمله جنایاتی

نیست که خداوند متعال بتواند با اجرای عدالت‌های معمولی مجازات نماید بلکه باید این مجازات بسی بالاتر از بلایائی باشد که باین اشخاص مقدس وارد شده است و بصدر اعظم پینام فرستادند که خود او هم عنقریب با همین عملی که در باره ما اجرا میکند با حیات بدرود خواهد گفت . این پیشگوئی را کسانی برای من نقل کردند که ابدأ تردیدی در صحت گفته خود نداشته بلکه بواقعیت آن یقین داشتند مهذا باید اضافه کنم که این شرح را وقتی بمن گفتند که لاقبل چهار سال از حکم شاه و شکافتن رگه امیر نظام گذشته بود . من برای اثبات صحت این قضیه چیزی اضافه نمیکنم و فقط میگویم اشخاصی بس اطمینان دادند که مقتولین زنجائی قبل از مرگ خود این پیشگوئی را کرده بودند .

خلاصه دو یا سه نفر از این اسرا باز هم در محبس بودند و با اینکه خشم و غضب اولیه فرو نشسته و اضطراب و وحشت‌های فوق‌العاده از میان رفته بودند بازادی آنها تن دردادند و نه در کشتن آنها تصمیمی اتخاذ کردند بلکه در انتظار پیش آمدهای بعدی آنها را در محبس نگاهداشتند .

خلاصه صدر اعظم تصور نمیکرد که اوضاع مملکت اطمینان بخش و اقتدار سلطنتی از هر گونه خطری برکنار باشد البته انقلابات و شورش‌های متوالی مازندران و زنجان خاموش شده بود ولی در ایالات بحران مخفی هولناکی احساس میشد که بر حسب ظاهر بروز ظهوری نداشت دیاید دانست که این نوع بحراها در مشرق زمین طوری بروز میکنند که نظیر آنها در مغرب زمین دیده نمیشود در ممالک غربی مقدمات و علامات تب کردن ملتی بسی قبل از بروز بواسطه اعلانات کتبی و خطابه‌ها و فریادها و برافراشتن پرچم‌های شورش و نوارهای قرمز و صور گونه‌گون مشاهده میشود و هیاهو و سرودها که ناراضیان مانند اشخاص مست شب و روز در کوچه‌ها و خیابانها با صدای بلند میخوانند بگوش میرسد و چون پس از تب مرض اظهار وجود نماید و بمغز منتقل شود در بعضی عموماً بقدر کافی غریزه حب حیات را با وجود فقدان مشاعر حفظ میکند و بقدرتی حمله میکند که ضعیف شده و نمیتواند از خود دفاع نماید . در تواریخ قدیم یا جدید نمونه و مثالی نمیتوان یافت که قدرتی بدون مرعوبیت مغلوب

شده باشد و کمتر اتفاق افتاده که بتدرت غیر مرهوبی حمله ور گردیده باشند و خلاصه آنکه ملت اروپایی وقتی هم که دیوانه شود آنقدر دیوانگی بروز نمیدهد که بتوان پاور کرد که حقیقتاً دیوانه شده است.

در ایران بروز احساسات طور دیگری است و عملیات بنوعی انجام میگیرد که با طرز عمل اروپایی تفاوت فاحشی دارد یعنی ابتدا سکوت ممتدی برقرار میگردد و افکار اینچار پذیر مدت زمانی مخفی است و بروز و ظهوری ندارد در اینجا ابتدا بخود آتش میزنند و میسوزند بدون آنکه در فکر آتش زدن بدیگری باشند یعنی میکوشند که در عقیده و ایمان خود ایقانی حاصل نمایند و در صد آن نیستند که چنین ایمان و ایقانی که در نفس خود حاصل کرده اند بدیگران نشان دهند.

این نکته نیز قابل ذکر است که در اینجا جهات و علل سیاسی هم وجود ندارد که کسی انگشتی در کار آورد این نوع تحریکات سیاسی در این سرزمین قدیمی که حوادث و وقایع بسیاری را دیده و آنها را کاملاً سنجیده و وزن کرده است ابدأ امکان بروز ندارد بلکه برای تحریک مردم باید احساسات مذهبی را بجنبش در آورد و جمعی را برای فداکاری و کشته شدن آماده نمود جنگجویان باید عقیده داشته باشند که سربازان فدائی هستند و در زیر پرچم خدا و مستقیماً در تحت نثار خدا میجنگند و در موقعیتی قرار گرفته اند که میتوانند بادت لباس خدا را لمس نمایند دریک چنین حالت روحی و اطمینان پیدا کردن بحیات جاویدانی شخص جنگی خود را مانند يك آدم موهولی بحساب نمیآورد بلکه خود را در سطحی قرار میدهد که مافوق مردم عادی است و روی همین اصل است که دارای چنان حرارت و هیجان و غروری میگردد که فوق الماده هولناک و خطرناک است اگر چه بابیان دود فمه در جنگ با دولت مغلوب شدند اما در اساس عقاید و ایمان محکم آنها ابدأ تزلزل و نقصانی راه نیافته بود و دولتیان خوب میدانستند که بعد از این کشتارها باز هم گرفتار بازمانده گان آنها هستند و نه تنها باید از شجاعانی که نزدیک بود در مقابل آن بزانو درآیند بترسند بلکه باید از آن بترسند که این بازمانده گان در نهایت اشتیاق و منتظر انتقام کشته شدن از قاتلین قربانیهای عزیز خود هستند و بسی مایلند که در شرافت و افتخار شهدای آئین خود شریک باشند بدیهی است که این شکستها مانع آن نمیشود که آنها دوباره خود را

آماده کنند و باشدت هر چه تمام تر بچنگ پردازند .

دولتیان میدانستند که با بیان در همه جای ایران هستند و شماره آنها هم زیاد است و اگر اکنون ارواحی که از پیش آمدن وقایع موخشی تری در اضطراب پسر میرند و یا فلاسفه‌ای که مشغول پیدا کردن موضوعات تازه‌ای هستند و یا اشخاصی که از ظلم و تعدی دولتیان بستوه آمده و منتظر اوضاع تازه و اطمنان بخش تری میباشند سکوت اختیار کرده‌اند باز هم افکار انقلابی وجود دارد که ممکن است بکار آید و برای رسیدن بمقصود از انواع شکنجه و قتل نهراسند و بملاذه مردمان شجاع جاه طلبی هم هستند که از جنگ نمیترسند بلکه با تشوق آنرا استقبال میکنند و بیدید نیست که این جا ارباب متهور خود را در صفوف این فرقه که چنین سربازان رشید و بی پروا و فداکاری دارند و از شجاعت خود امتحانات بی نظیری داده‌اند بپندازند و اوضاع بصورت موخشی تری در آید .

بنابراین میرزا تقی خان در حالیکه به سستی و ضعف صدر اعظم پیشین یعنی حاجی میرزا آغاسی که به تولید و توسعه این خطر بزرگ اعتنائی نکرده بود لعنت میفرستاد باین فکر افتاد که برای خلاصی از این نوع مخاطرات باید هر چه زودتر ریشه آنرا قطع کرد و بنصورتیکه منبع تمام این پیش آمدها و عامل اصلی این شورشا شخص باب است که با آوردن آئین جدیدی اوضاع مملکت را پریشان و منوش کرده است خواست جلوی سیل را از چشمه بگیرد یعنی خود باب را از میان بردارد .

بطوریکه قبلا گفتیم بنا بر امر مرکز باب مدتی در شیراز در خانه خود نیمه پنهان بود ولی درم و اعظ و تبلیغات خود آزادی کامل داشت و اصحابش که همه روزه شماره آنها افزایش مییافت او را احاطه کرده بودند اما دولت در موقع شورش مآزندان او را دستگیر کرده و با یالت بگیلان (۱) که در کنار بحر خزر واقع است فرستاد و در قلعه چهریق (۲) محبوس نمود اما فشار زیادی باو وارد نمیآورد .

(۱) در تاریخ بابیه سندی که باب را بگیلان برده‌اند دیده نشده (م)

(۲) چهریق در سرحد ایالت آذربایجان است مؤلف اشتباه کرده و ضمناً طبق

تواریخ مسلمان و بابی ابتدا سید باب را بما کوبیده و بعداً به چهریق منتقل نموده‌اند (م)

میرزاتقی‌خان تصور میکرد که تمام این پیش‌آمدها با او صورت گرفته است در صورتیکه او ابدأ در این شورشها و انقلابات نقشی را بازی نمیکرد و کوچکترین علامت و نشانی نبود که او شخصاً باعث این انقلابات و محرک آنها بوده و یادستوری داده و چنین اعمالی را تصویب کرده باشد زیرا که بنا بر صفات ذاتی و ملائمت اخلاقی که داشت و بر طبق عقیده بسیاری از پیروانش بیطرفی کامل او در این قضایا مسلم و مقرون بحقیقت است در هر حال میرزا تقی‌خان تصمیم گرفت که ضربتی بر سر این وجود خارق‌العاده بزند و تصور کرد که با این ضربت محرک اصلی شورش از صحنه برکنار میشود و بواسطهٔ عدم فعالیت او امور بصورت عادی بر میگردد .

اما چیزیکه بیشتر در یک حکومت آسیائی قابل ملاحظه میباشد این است که يك مرد سیاسی مانند میرزاتقی‌خان که در سخت‌گیری افراط و مهالنه نمیکرد بحکم قتل این قائد متجدد قناعت نکرد بلکه خواست او را از نظر اخلاقی و احساسات روحی و عقیده کوچک نماید و بعد با اعدام او پردازد بنا بر این امر کرد که او را از محبس چه‌ریق در حالیکه يك حالت نورانی از تألم و تقدس و پارسائی و علم و فصاحت در اطراف سر او پرتو افکن بود و او را مانند آفتاب درخشانی جلوه میداد بیرون آورده بطوریکه هست یعنی بطوریکه خود شخصیت او را بنظر میآورد و او را يك آدم عادی فرض میکرد بمانه نشان دهد و تصور میکرد که این بهترین طریقی است که میتوان نمود و اعتبار او را در انظار زایل نمود بمبارهٔ آخری صدر اعظم او را يك آدم شارلاتان و عادی و پریشان حواس و ترسوگی بنظر میآورد که حتی آن اندازه هم شجاعت ندارد که عملیات سه نفر از مهمترین حواری خود یعنی بشرویه و مجتهد مازندرانی و ملا محمد علی زنجانی را مشاهده کند تا چه رسد باینکه در عملیات آنها دخالت و شرکتی داشته باشد و خیال میکرد که اگر چنین آدمی را بتهران آورد و با علمای جدلی و نطاق اسلامی مواجه سازد قطعاً مجاب و سرافکننده میشود و با این وسیله حیثیت و اعتبارش بکلی در انظار عامه محو و زایل میگردد فکر میکرد که اگر او را بطور ساده نابود سازد مسلماً پس از مرگ هم باز خیال برتری و تفوق او در خاطرها موج خواهد زد .

بنابر این بهتر آن دانست که او را تحت الحفظ بهران آورد و در طول راه هم در حالتیکه زنجیر بگردن و سرافکنده است در معرض تماشای عامه قرار گیرد و در همه جا ملامها با او به باحنه و مناظره پردازند و اگر تهوری بر ورزدهد فها را بسکوتش وادارند و خلاصه آنکه بایک سلسله کتک‌کشها و منازعات باندازه‌ای بجنبه‌های اخلاقی و روحی او لطاماتی وارد آورند که از هر حیث منلوب شده و شجاعتش بشکست فاحشی مواجه شود البته این عمل شبیه است باینکه شیر را زنجیر کرده و جنگالها و دندانهای او را بکشند و در حالیکه سخت او را عصبانی کرده‌اند تسلیم سگان نمایند و با این رفتار نشان دهند که چگونه سگها به هوات در جنگ با شیر فاتح میگردند و چون بدین طریق منلوب گردید اجرای تعصیب آخری درباره او چندان اهمیتی نخواهد داشت .

البته طرح چنین نقشه‌ای باشکال بر نمی‌خورد اما اساس آن بر فرضیاتی قرار داشت که به ثبوت نرسیده بود زیرا تصور اینکه باب آدمی است که شجاعت و استحکام عزم واراده ندارد جز فرض باطالی بیش نبود مسلماً طرز رفتار او در قلمه چه‌ریق چنین فکری را بخاطرها می‌آورد زیرا که او در محبس خود پیوسته بمبادت و تحریر اشتغال داشت و ملائمت و ملامت او بدرجه کمال بود و کسانیکه با او نزدیک میشدند ههرا در تحت تأثیر واقع میگردیدند و شیفته رفتار و گفتار او میشدند حتی سربازان مستحفظ او نیز از این تأثیر برکنار نبودند او مرک نزدیک خود را تمایینه در مقابل نظر میدید و مکرر آنرا خیر داده بود نه فقط با خیال مرک مأنوس بود بلکه آنرا با عشق دوست میداشت پس بساید فهمید که اگر او را با آن کیفیت که ذکر شد در تمام ایران گردش میدادند آیا واقماً منلوب میشد؛ و اگر خود را همیشه با همان ملائمت اخلاقی و بدون ترس بلکه مافوق حالت حاضره ارائه میداد چه واقع میشد؛ و اگر از حیث معلومات و مهارت در بیان و فصاحت کلام بر کسانیکه با او مواجه میشدند فائق میآمد و بر آنها چیره میشد و آنها را سرافکننده میساخت چه پیش میآمد؟

و اگر مقام خود را نسبت به پیروان پیشین و کسان بیطرف و حتی دشمنان خود بیش از پیش به ثبوت میرسانید چه وقایعی روی میداد؟
 البته محقق و مسلم بود و امکان هم داشت که مخالفین در این بازی‌ها بجای برد بباخت فاحش و قلمی مواجه گردند .

بنا بر این صدر اعظم با نهایت تأسف استنباط کرده که شاید اجرای نقشه‌ای که کشیده امکان پذیر نباشد فقط بصورت حکم قتل او اکتفا نمود و سلیمانخان افشار را احضار و مأمور کرد که به تبریز رفته و حکم را به حمزه میرزا که آنوقت حاکم آذربایجان بود تسلیم نماید. مضمون حکم این بود که باب را از قلعه چهریق تحت‌الحفظ به اراک قدیم تبریز آورند و در آنجا حبس نمایند و منتظر حکم ثانوی باشند.

شاهزاده بدون اتلاف وقت اطاعت امر کرده و باب را تحت‌الحفظ زنجیر بگردن و با مراقبت اسکورت نیرومندی از قلعه چهریق پس از هجده ماه حبس با دو نفر از پیروانش که بطیب خاطر و داوطلبانه در زندان با او بسر میبردند به تبریز آورد. یکی از این پیروان سید حسین یزدی و دیگری ملا محمد علی داماد آقا سید علی زنوزی بود شخص اخیر پسر خانواده یکی از تجار نروتمند تبریز تعلق داشت و برادرش کوشش زیادی کرده‌اورد دوباره باسلام بر گرداند و دست از پیشوای خود بکشد ولی تمام کوششهای او بلا نتیجه ماند.

پس از آنکه حمزه میرزا این سه نفر را در اراک محبوس کرد بنا بدستور صدر اعظم که هنوز هم کمی خیالات اولیه خود را در سرداشت با حضار مالاها پرداخت و با آنها تکلیف کرد که جلسهای باباب تشکیل دهند و او را با مباحثات و دلایل قاطعی مجاب و سرافکننده سازند و بطلان عقایدش را مبرهن نمایند اما مالاها بحضور در چنین جلسهای تن در ندادند و شاهزاده گفتند که موقع چنین جلسهای گذشته است و تنها کاری که اکنون باید انجام داد اینست که با فاصله او را بقتل رساند.

حمزه میرزا از مالاها صرف نظر نمود و خود شبانه جلسهای تشکیل داد و حکم کرد که باب را در مقابل قضات حاضر نمایند این جلسه در اراک حکومتی تشکیل یافت و هیئت قضات عبارت بود از میرزا حسن برادر صدر اعظم و وزیر نظام و سلیمان خان افشار و حاج میرزا علی پسر حاج میرزا مسعود که در زمان محمد شاه وزارت امور خارجه را داشت و چون هیئت شرعی از مباحثه مذهبی با سایر امتناع ورزیده بود هیئت عرفی که حرارتش بسی بیشتر ولی حزم و احتیاطش از آن کمتر بود جای آنرا گرفت و همینکه باب در محکمه در مقابل قضات حاضر

شد حاج میرزاعلی شروع بصحبت کرد و بالحن عتاب آمیزی چندین سؤال راجع باحادیث و روایات پیغمبر و امامان از او کرد و بسبب هم باو پاسخ داد پیردان او مدعی هستند که بطلان دلایل مدعی خود را کاملاً ثابت نمود زیرا که برای او اینکار زحمتی نداشت و این اخبار و احادیث که در مذهب تشیع رواج دارد بسیار قابل جرح است البته روایاتی وجود دارد که متفق علیه سنی و شیعه است اما ایرانها مقادیر زیادی بر آنها اضافه کرده اند که مطلقاً بر هیچکس و نه پایه و اساس محکمی قرار ندارد و قابل بحث نیست من در این باب مطالبی در فصول اولیه کتاب نقل کرده ام. باین بیان اول کسانی نیستند که بی اساسی این اخبار را نشان داده باشند بلکه از مدتی قبل جعفرها به بطلان آنها مشغول بوده و شیخها هم چندی است که باین فکر افتاده اند که مذهب ملی را از این بی نظمی و درهم ریختگی بیفایده و بدون ارزش خلاصی بخشند ولی ملاحظه که برخلاف دستورها و تعالیم اسلامی بوسیله همین احادیث و اخبار بیک هیئت روحانی بوجود آورده اند وضع موجود را مقدس و بشمارند و باشند از آن دفاع میکنند و مساعدت آهه دیاسی را برای حفظ این وضع پیوسته درخواست کرده و میکنند پس اگر نمایندگان چنین هیئتی خواسته باشند باب را نظر بمخالفت و ضدیت با این نوع مسائل محاکمه و محکوم نمایند موجب تعجب نیست .

باری چون حاج میرزاعلی در ضمن مباحثه و مجادله بطور آشکار مغلوب گردید ناگهان حمزه میرزا به بیان افتاد و قطع مباحثه آنها را کرد و با تکبر و غرور روی بپایب کرده و گفت من شنیده ام تو ادعا میکنی که جنبه الوهیت داری و جرات کرده ای که قرآنی نوشته و با بیشتر می در میان عامه منتشر سازی اگر چنین است بر گرد بطرف این شمدان بلور و از خدا بخواه که آیه تازه ای بر تو نازل نماید .

باب بدون تأمل آنچه را که شاهزاده خواسته بود انجام داد یعنی برگشت بطرف شمدان و بالحن مطلوبی چند آیه عربی تکلم کرد که تا آنوقت در کتابهایش دیده نشده و مربوط به توصیف نور بود و انحطاط قدرتهای ظاهری را نشان میداد .

حمزه میرزا پس از اندکی تحیر و تعجب بخود آمد و امر کرد آنچه را که

باب تکلم کرده بنویسند و بعد با همان لحن متکبرانانه بطور تحقیر بیاب گفت :
«آیا این آیه از آسمان نازل شد ؟» باب گفت بلی .

مسلمانان در اینجا اضافه میکنند که شاهزاده گفت الیه آیاتی که از چنین
مبدئی نازل میشود مسلماً در حافظه پیغمبران میماند و از آن خارج نمیشود .
و باب هم با گفتار او موافقت کرد اما لحظه‌ای بعد شاهزاده باو گفت که دوباره
آن آیه را تکرار نماید و باب آنرا بطوریکه قبلاً تکلم کرده بود تکرار نکرد
بلکه تغییراتی در آن داد اما با بیان مطلقاً منکر چنین قضیه‌ای هستند و البته
قابل قبول هم نیست زیرا که در اینجا فقط دو فرض میتوان کرد : فرض اول
اینستکه باب این آیات را قبلاً تنظیم و حفظ کرده و از مبدء فوق‌الطبیعه‌ای
اخذ نکرده است و فرض دوم اینستکه بالبداهه وارد تجالا تکلم کرده باشد .
هر گاه فرض اول را قبول کنیم دلیلی وجود ندارد که باب آیات تنظیم شده که
کاملاً حفظ کرده است بزودی فراموش نماید و اگر فرض دوم را قبول کنیم و
منتقد شویم که این شخص با لذات قادر بود که آیات مقدسی را بزبان عربی
با انشاء فصیح و مطلوب و با تغییراتی تکرار کند آنهم در موقعیکه وضعیت
نامطلوبی داشت پس باید باعجاز قائل شد و قبول کرد که او قادر بوده و
میتوانسته است مطابق میل خود آیاتی ایراد نماید و خلاصه آنکه این است نمونه
کامل طرز بحث و انتقاد مردم آسیائی .

بهر حال بنا بر شرحی که مسلمانان و با بیان میدهند باین نتیجه قطعی و
مسم میرسیم که اعزاء کمیون دولتی نقش ناپسندی را بازی کردند و بالاخره
فهمیدند که ملامت حق داشتند که از مباحثه و مناظره با این قائل متجدد روی
بر تافته و فتوای قتل او را بدهند .

نه فقط باید گفت که این نوع قضاوت بر طبق نظر اروپائیان با اصول
منطقی و حق و عدالت منطبق نبود بلکه در هر زمان این نوع قضاوت در میان مال
معمول بوده است و در دوت، هم در زمانهای پیشین در موقعیکه خصوصیات طوائف
سیت (۱) را شرح میدهد میگوید از وقتیکه نزادهائی در زیر اشمه آفتاب
وجود آمده‌اند همیشه عدالت بهمین طریق اجرا میشده است .

(۱) Syll طایفه قدیمی که در جنوب روسیه سکونت داشته و مدت‌ها تابع
ایران بوده‌اند .

مسلم است که رؤسای عمده بایبه موجبات اختلال و اغتشاش مملکت را فراهم نموده بودند ولی خود باب محققاً در این نوع عملیات دخالتی نداشت و هیچکس تاکنون نتوانسته است مدلل نماید که او این سه نفر پرو خود را در اجرای نقشه‌ای که طرح کرده بودند تشویق یا ترغیبی کرده باشد بنابراین نمیتوانستند او را مسئول چنین عملیاتی بدانند و بهمین جهت هم بود که اعضاء کمیسیون دولتی او را از طریق مذهب محاکمه میکردند و کوشش داشتند که دوباره او را با اسلام برگردانند و باو ثابت نمایند که او مردم را با شتاب انداخته و یا خود با شتابان است. اماست این نکته را هم باید اضافه کرد که اگر قرآن مسلمانان برتد و یا صاحبان عقاید کفرآمیز را محکوم بقتل مینماید در ایران نه تنها این قانون متروک مانده بلکه در معرض زوال قرار گرفته و قوه سیاسی هم نه آنرا قبول کرده و نه بان عامل بوده است در قرون اخیر و حتی در زمان ما هم مشاهده شده است که ملاحا با اصرار اجرای آن را اردولت جواسنه‌اند ولی نتوانسته بحصول آن موفق گردند. مرتدین و صاحبان عقاید کفرآمیز از هر نوع همیشه در ایران کم و بیش با علو آشکار اظهار عقیده کرده و هیچوقت از محاکم عرفی ترس و بیمی نداشته‌اند خود باب هم مدت چهار سال واندی دید که فتاوی مجتهدین نسبت باو و پیروانش با تنفردولتیان مواجه شده و به شکست برخوردند و اگر تنها انقلاب مازندران بود شاید باب از خشم و غضب دولتیان برکنار میماند اما انقلاب هولناک زنجان باعث آن شد که غضب دولتیان بطرف او هم متوجه گردد و سرانجام باید چنین نتیجه گرفت که قوانین شرعی موفق بکشتن او نگردید بلکه سیاست دولت سبب قتل او گردید.

باری چون قضایا را بساین نحو در نظر بگیریم و بیشتر باین نکته توجه نمائیم که آسیایان مانند ما رعایت منافع دولت را درک نمیکند مقرر ساحقن باب برای آنها مانع و اشکالی نداشت و شاید در همین مورد باشد که افکار ما نسبت بهلم حقوق و خواسته‌های آن بیشتر از سایر ادراکات قضائی ما جلوه و نمایش داشته باشد زیرا که از بدو تشکیلات اجنماعی جدید ما قانون گذاران در تعریف و تمییز موردی که قدرت میتواند مخالف خود را مقرر بشناسد باین فکر افتاده‌اند که این جمله مخصوص رعایت منافع دولت را طرد و نفی نمایند

و با اینکه کوشش بسیاری کرده اند که آنرا در زیر پرده های کوناگون مخصوصا پرده هایی که بادلایلی هم زردوزی شده تغییر شکل دهند باز هم نتوانسته اند آنطور که باید قانون وجدان را قانع وارضای آنرا فراهم سازند . البته در ازمنه پیشین و محققا در همین زمان هم قضائی نسبت بحقوق و قانون تخطی کرده و جنایاتیرا مرتکب شده اند . ولی همیشه از ارتکاب چنین جنایاتی شرمزده و سرافکنده گردیده اند یعنی محکوم کنندگان خود محکوم واقع شده اند من نمیخواهم بگویم که نسلهای بعدی آن قضات رامحکوم نموده اند بلکه نسل معاصر و شاید هواخواهان و همدمستان آنها و حتی خود قضات هم خود رامحکوم کرده باشند با این حال ما همیشه يك سلاح قوی که آب داده ایراکه ساخت شرقی بوده در زیر دست داشته ایم و آن قانونی بوده که رویهها برای مجازات اهانت و سوء قصد نسبت بشخص شاه وضع کرده بودند ولی خوشبختانه نظر بخصوص نژادی ما اگر قانون گذارانسی هم پیدا شده اند که خواسته اند چنین قانونی بر همانهای رای پیشنها دو وضع نمایند هیچوقت گستاخانه و در مدت طولانی بقوه سلطنتی حمله نشده است تا از روی اعتماد و اطمینان خاطر با اجرای آن پردازند . البته تردیدی نیست که ما نیز از جنس آدم بوده ایم یعنی غالباً شقاوت و خشم و غضب و شرارت و ظلم و تعدی داشته ایم ولی هرگز در آن راههایی داخل نشده ایم که باراحتی وجدان و آسایش ضمیر بتوانیم مرتکب بی انصافی و تعدی و ظلم بشویم .

و خلاصه آنکه بواسطه اسالت نژادی و بلندی مقام اخلاقی ما بوده که يك طبقه خاصی از اشخاص تاریخی با صفات برجسته و بارزی پیدا شده است و ما نتوانسته ایم قبلا بوجود آنها مباحث کنیم اما نظر باینکه همیشه این نوع اشخاص وجود داشته و در تاریخ هم جای شایسته ای را اشغال کرده و خود را در آن بوضع برجسته ای نمایش داده اند احاسات مطلوبی در وجود معاصرین خود و نسلهای بعدی که متوالیا جانشین آنها شده اند تولید کرده که متأسفانه گاهی باره ای از اشخاص پست و فلیت به نیک احترام آن احاسات پرداخته اند . مقصود من از این اشخاص اخیر اتهام زننده گان و مبرغضبان مشهوری است که همه جا در عقیده مال باحترمی یادداشتی در حساب خود باقی گذارده اند یعنی یادداشتی که هیچ چیز قادر به جو آن نیست و هرگز محو نخواهد شد و خلاصه آنکه در نظر ما رعایت منافع دولت طور دیگری است البته قدرت میتواند به تنهایی

بشخص حمله کند و باو خرابی بزند و او را از میدانی که زیان بان میرساند بمقب براندولی در عین حال شخص ضربت خورده در ردیف شهدا قرار میگیرد و قضاتی که او را محکوم کرده اند و لو آنکه خدماتی هم بمملکت کرده باشند در انظار عامه غولهای وحشت آوری محسوب میگردند.

خلاصه در آسیا جریان امور بکلی برعکس اروپا میباشد اگر بخواهیم واقع گوئی کنیم باید بگوئیم که فکر عدالت و رفع ظلم و مخصوصاً فکر رعایت منافع دولت که عذر و بهانه‌ای بیش نیست در آسیا بسیار ضعیف است و در آنجا افرادی که بواسطه احکامات عمومی منفور واقع شده باشند درود نمی شود محاکم متعدده و کمسیونهای نظامی که ما با نظر تنفر با آنها مینگریم وجود ندارد. دورویی و مداخله در کار نیست و اگر بخواهند کسی را بکشند محاکمه‌ای در بین نمی آید و ابدأ معلومات و اطلاعات قضائی در اعمال آنها دخالتی ندارد بلکه میکشند برای اینکه قوی هستند و برای اجرای عمل خود دلیل و علت لازم ندارند زیرا که دارای اختیارات تام و قدرت مطلق بدون شرط و قیدی هستند و هیچکس حق چون و چرا در اعمال آنها ندارد بملاوه عقیده عمومی هم هیچ وقت در صدد پیدا کردن دلیل نیست و چنین می پندارد که قدرت بالطبع برای نجاوزات ایجاد شده و وجود آن به تنهایی دلیل بر آن است که آنچه میکند بجاوم شروع میباشد در صورتیکه نزد ما چنین نیست بلکه در بدترین روزهای انقلاب هم حتی در دکانهای مشروب فروش خود مردم محاکمی تشکیل میدهند و در صدد آن هستند که قربانیان خود را بحد و قشان آشنا سازند و نسبت با آنها از روی قواعد و اصول قضاوت نمایند و اگر یکی از آنها قبلاً خود را محکوم بداند و با نظر استهزا به بیایات تمقیب شده قانونی بنگرد او را منتهم میکنند. اما در آسیا بلاهت و ساده گی قضائی بمنتهای درجه است حمزه میرزا و رفقای او ابدأ قسداغفال باب را نداشتند و مقید هم نبودند که راجع بر قضائی که نسبت باو خواهند کرد تردیدی در خاطر او حاصل شود البته او هم در حین دخول در این مجمع یقین داشت که او را احضار کرده اند تا در معرض اهانت قرار دهند و خوب میدانست که از روی عدالت یعنی بطوریکه ما معنی قضاوت را استنباط میکنیم نسبت باو قضاوت نخواهند کرد بلکه آنها بسی خوشوقت خواهند شد که در اراده او ضعف و سستی پیدا شود و

یا آنکه در مباحثات بنوعی بر او غلبه کنند که منافع خود را تقویت کرده باشند بمبارۀ آخری اقتدار در آسپا جنبۀ اخلاقی ندارد و آنرا موهبۀ خداوندی میدانند و خلاصه آنکه این نوع اقتدار بلائی است که به دولت سستی بآن عارض نمیشود و باید با مرور زمان تخفیفی در آن روی دهد استبداد و خودسری باین جهت بلاى بزرگى محسوب میگردد که متناوباً قوای علیلی را که بآن رقابت مینماید تغییر حال میدهد و آنها را تحریک میکند و گاهی بقدری این تحریک شدید میشود که در موقع طفیان نسبت بآرامش و حقوق فردی بسیار خطرناک است و خلاصه آنکه استبداد و خودسری است که موجب انقلابات و شورشها میشود البته چنین اقتداری بخود اجازه هر نوع عملی را میدهد و از ننگ در سوائی و نقض قول و شکستن پیمان و قتل و حبس و ضبط اموال و تظلم آنهارهیزی ندارد و آسپائیان هم نظر باینکه چنین اعمالی از قدرت ناشی شده است همه را طبیعی میندازند و خود را برای هر پیش آمد بدی آماده میکنند و تزلزلی بخاطر راه نمیدهند و فقط مردمان عاقل و با ادراک که چیزی برای امرار مآش داشته باشند بهر اندازه که ممکن باشد خود را از دخالت در کارهای عمومی بکنار میکشند و صلاح خود را در این می بینند که قدم در این جاده های خطرناک نگذارند.

باری پس از آنکه تصمیم قطعی بقتل باب گرفته شد خواستند مطابق معمول بدون مهلت و بدون تشریفات فوراً با اجرای عمل پردازند این نکته را هم باید در خاطر داشت که در ایران برای قتل تشریفاتى قائل نمیشوند فقط دستهای کسی که قصد اعدام او را دارند به پشت می بندند و او را روی زمین میخوابانند و میرغضب با یکدست چانه او را هلند کرده و با دست دیگر گلوی او را با دو حرکت رفت و آمد کاردی که یکشاهی ارزش دارد میبرد و سرش را از تن جدا میکند اما وقتیکه بازوی باب را گرفتند که با او همین نوع رفتار نمایند یکی از حضار یادآوری کرد که اگر چنین عملی را مخفیانه انجام دهید عامه یا اقلاً قسمتی از آن چنین تصور خواهد کرد که باب نمرده و همیشه زنده است در اینصورت آن نتیجه اساسی که مقصود است از عمل خود نکرفتهاید زیرا که اگر جمعی پندارند که باب نمرده و درجائی مخفی است و بزودی برای انجام وعده های خود ظاهر خواهد شد بجای اینکه شورشها رو بخاموشی گذارد

برهکس شمله و خواهد گردید . پس بهتر آن است که طوری این عمل انجام گیرد که برای کسی تردیدی باقی نماند که این خود باب است که تاکنون محبوب بوده و اکنون بیکشتن آن مبادرت مینمائید و چون همه یقین حاصل کردند که اشتباهی روی نداده است انجام عمل قتل هم طوری باید صورت بگیرد که کسی نتواند در وقوع آن تردیدی حاصل نماید .

پس از فکر زیاد و اتخاذ تصمیم قطعی فردای آن روز صبح زود فراشان و میرغضبان حمزه میرزا در محبس را باز کرده و باب را با دو نفر پیروانش بیرون آوردند و بعد از آنکه اطمینان حاصل کردند که زنجیر کردن و دست بندهای آهنین محکم است طنابی بزنجیر کردن هر یک بسته و سر دیگر آنرا بدست فراشی دادند و براه افتادند تا آنها را در کوچه و بازارها گردش دهند و عامه آنها را ببینند در حین گردش هم از ضرب و جرح و ناسزا گفتن با آنها خودداری نکردند تماشاچیان از دحامی فراهم ساخته و از شانه های یکدیگر بالا می رفتند تا بتوانند آنها را خوب ببینند مخصوصاً بدیدن خود باب که صحبت او نقل مجالس بود و عمه نام او را شنیده بودند یا حرس و ولع تمامی اشتیاق داشتند از طرفی هم اشخاص بابی و نیمه بابی در اطراف آنها بودند و کوشش داشتند که حس را قتی در پاره ای از تماشاچیان که اندکی رقت و ترحم بر روز میدادند تولید نمایند شاید وسایل استخلاص مولای خود را فراهم سازند اما اشخاص بیطرف و فیلسوف منش و شیخی ها و صوفیان با کمال تنفر از این ممرکه روی بر تافته و با شتاب بیطرف منازل خود میرفتند و پاره ای هم در گوشه و زوایای کوچه ها ایستاده و منتظر ورود آنها بودند و مانند اشخاص گنگه بدون سر و صدائی باین هیئت تقارن میکردند و دنبال کار خود میرفتند اما اشخاص ژنده پوش رجاله و آشوب طلب در اطراف آنها هیاهویی راه انداخته و عریضه میکشیدند و پیوسته باین سه نفر اسیر کلمات ناسزا میکفتند ولی در عین حال باید اعتراف کرد که اگر کسانی پیدا میشدند که این ولگردان را در جهت دیگری سوق دهند البته تغییر رأی حاصل میکردند .

خلاصه مسلمانان که در چنین روزی آزاد بودند و کسی مانع حرکات و عملیات آنها نبود از هیچگونه اهانت و ناسزاگویی خودداری نمینمودند و هجوم میآوردند که صف میرغضبان را بشکافتند و خود را به اسرا برسانند و بقذری

که میزبانان در وقت وسیلی برسروصورت آنها بزنند و اگر احياناً اطفال و لگرتکه سفال یا سنگی بصورت آنها میزدند فراشان و جمعیت او باش خنده را سر می دادند .

پس از آنکه باین ترتیب آنها را در شهر گردش داده و باهالی نشان دادند بطرف منزل حاج میرزا باقر حکیم الهی رفتند مسلمانان میگویند که در اینجا باب در پاسخ پرسشهای حاج میرزا باقر بانکار ادعای خود پرداخت و چون از این منزل بیرون آمدند رفتند بخانه ملا محمد ممقانی که یکی از مجتهدین عمده تبریز بود. دشمنان باب میگویند که او در اینجا نه فقط بانکار ادعای خود پرداخت بلکه بگریه افتاد و طلب عفو و اغماض کرد اما مجتهد از روی تمسخر بزبان عربی باو گفت : « پس برای چه منظوری تویاغی شده ای ؟ »

پس از خروج از این منزل بازم قزبانیان را باهیاو و جنجال زیادی بردند بمنزل آقا سید زوزی در آنجا هم مانند سایر جاها هتاک و ناسزا گوئی و ضرب و جرح شدت یافت و هیاهوی جمعیت مانع از این بود که مطالب باب شنیده شود. در اطراف او فریاد میکشیدند : « که او به تصییرات خود اعتراف میکند » و در حالیکه پیوسته او را میزدند میگفتند : « او ترسیده است » .

خلاصه این سه نفر مجتهد از تصدیق و امضای حکم قتل بسبب بنام قانون شریعت خودداری نکردند این تشریفات در جمعیت تأثیر زیادی داشت و در نتیجه عامه چنین پنداشت که باب پیش از آنچه قبلاً بتصور میرفت مقصراست .

باری پس از خروج از منزل آقا سید زوزی یکی از دو شاگردش یعنی سید حسین یزدی بروی زمین افتاد و به شدت گریست و طالب بخشش کرد و اظهار نمود که نیروی بدنی او پیکلی زایل شده و دیگر قادر بر حرکت نیست فراشان او را از زمین بلند کرده و در مقابل باب نگاهداشتند و باو تکلیف کردند که اگر پایو بدبگوید قلم عفو بر جراثمش کشیده خواهد شد . سید حسین آنچه خواستند انجام داد بعد باو گفتند که اگر آب دهان بصورت باب بیاندازی فوراً آزاد خواهی شد و سید حسین بتقاضای آنها عمل کرد. بنابراین طناب و زنجیر را از گردنش باز کردند و رهایش نمودند و رفتند اما همینکه جمعیت دور و کوچه خالی شد سید حسین بلند شد و از شهر بیرون رفت و راه تهران را در پیش گرفت و ما بعدها باز او را خواهیم یافت .

میرغضبان چون از این عمل خود نتیجه گرفتند بر آن شدند که شاکرد دیگرش یعنی ملا محمد علی را نیز از او روگردان کرده و او را به ترك عقیده نمایند و چون میدانستند که او جوان و ثروتمند و همیشه در زندگانی متمم و راحت طلب بوده است تدبیری پخاطرشان رسید و آن تدبیر چنین بود که فرستادند زن جوان و فرزندان او را آوردند و آنها را در بازار در مقابل او قرار دادند تا از گریه و زاری و وحشت و التماس‌های عیال و اطفال تکانی خورده و دست از عقیده خود بکشند اما او در مقابل این صحنه خون سردی غریبی بروز داد و بگفتن این جمله اکتفا کرد که اگر میخواهید انسانیت و ترحمی نسبت بمن بروز دهید خواهش میکنم که مرا قیل از مولایم بقتل برسانید و چون دیدند که تحریکاتشان در او تأثیری ندارد و از تدبیر خود نتیجه‌ای نگرفتند و بعلاوه نظر پاپینکه نوکران شاهزاده و سربازان و میرغضبان هم از طول کشیدن این صحنه خسته شده بودند قربانیان را بطرف ارك قدیم که در آن حبس بودند بازگرداندند و در هنگامیکه آفتاب رو بزوال میرفت آنها را بیالای حصار بسیار بلند ارك که از بناهای سلجوقیان بود بردند و بعد طنابهای محکمی از زیر بنل این دو قریبانی گذراندند و اربیرون حصار آنها را سرازیر نمودند بطوریکه در چند قدمی زمین پست بدو آویخته شده بودند در میدان وسیع مقابل آنها هم جمعیت زیادی ازدحام کرده بود و هر کس میتواند بخوبی محکومین را به بیند آن روز دوشنبه ۲۷ ماه شعبان بود. (۱)

ساحب منصبان شاهزاده بفوج بهادران فرمان پیش روی دادند این فوج از ارمنی‌ها تشکیل یافته بود. مسلمانان مدعی هستند که ارمنی‌ها بانجام چنین عملی بانهایت کراحت و تنفر مینگریستند. برعکس بابیان میگویند که دولتیان مخصوصاً آنها را که نسبت بمسلمانان کدورتی در دل دارند انتخاب کردند تا از اجرای فرمان سرپیچی ننمایند.

۱- بطوریکه از این تاریخ استنباط میشود باب در اول مجرم ۱۲۲۶ هجری قمری متولد شده و در پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ الهزار باییت نموده یعنی در سن ۲۴ سال و ۵ ماه و ۵ روز و در ۲۷ شمان ۱۲۶۶ هجری قمری بقتل رسید. یعنی در سن ۳۰ سال و ۷ ماه و ۲۷ روز و چون بحساب سال شمسی محسوب شود هنوز سی سال تمام نداشته است (م)

خلاصه پس از آنکه دومحکوم در پهلوی هم آویخته شدند همه بطور وضوح شنیدند که ملامحمد علی روی به باب کرده و با صدای بلند گفت: «مولاى من آیا ازمن راضى نیستی؟» در همین موقع فرمان شلیک داده شد و ملامحمد علی بلافاصله جان سپرد ولی بیاب هیچگونه جراحتی وارد نیامد و طنابی که او را در هوا نگاهداشته بود با گلوله‌ها قطع گردید و باب سالم و بدون هیچگونه جراحت بزمین افتاد و بلافاصله بلند شد و فرار کرد و چون ترارلخانه‌ای رادر مقابل خود دید بلااراده داخل درآن گردید .

اگر بجای این حرکت که مسلما از روی فکر و اراده نبود خود را بمیان جمعیت تماشاچی میانداخت مردم با نظر بهت و حیرت باین واقعه پنگر بستند و آنرا اعجاز مپنداشتند . مسلمانان هم موافقت دارند که اگر بطرف جمعیت گریخته بود تمام تبریزها بلافاصله و بدون تردید بهوخواهی او قیام میکردند و هیچ يك از سربازان هم خواه مسلمان یا ارمنی جرئت نمیکردند که دوباره او را هدف گلوله قرار دهند بلکه برعکس شورشى بروز میکرد یعنی يك شورش عمومی آنهم در شهر مهمی مانند تبریز که پایتخت ثانوی مملکت است و کارها صورت دیگری بخود میگرفت و البته چنین شورشى با شورش زنجان تفاوت زیادى داشت و شاید در نتیجه بسقوط سلسله قاجار منتهی میگردد اما باب بقرارلخانه پناه برد و علت چنین حرکتی هم این بود که چون از صبح تا غروب در معرض آزار و اهانت قرار گرفته بود و سرانجام هم با این طرز رنج آور به طناب آویخته شد دیگر حواسی برای او بجا نمانده بود که از روی فکر کار کند بلکه بطور تصادف و بلا اراده در این محل مستغف داخل گردید .

باری لحظه‌ای چند اضطراب و وحشت هولناکی بصاحب منصبان نظامی و کسان شاهزاده دست داد ابتدا آنها هم مانند جمعیت تماشاچی با مجازى قائل شدند و بزودی دریافته‌اند که صرف نظر از اعجاز با فریادهای تعجب آمیز این جمعیت انبوه بچگونه مخاطراتی گرفتار خواهند شد اما حیرت زدگون و بهت عمومی چندان طول نکشید زیرا بمحض اینکه باب بقرارلخانه داخل شد یکی از سلطان‌های (سروان‌حالیه) پیاده نظام موسوم به قوج علی او را دیده و در دنبال او بقرارلخانه رفت و با شمیر ضربت سختی باو زد و باب هم بدون اینکه

حرفی بنزد زمین افتاد و چون سربازان او را غرق در خون دیدند و فهمیدند که دوگین تن نیست باو نزدیک شدند و با چند تبر تفنگه بجانش پایان دادند: (۱)

مدت چند روز نفس او را در کوجه و بازار روی زمین کشیدند و بمدور خارج حصار شهر انداخته و تسلیم حیوانات سبع نمودند .
خلاصه رئیس مذهب جدید بدینطریق درگذشت و بنا بر محاسبه میرزا تقی خان صدراعظم میبایستی از این به بعد آرایش کاملی برقرار گردد و لااقل از طرف این فرقه دیگر اغتشاشی روی ندهد اما عقل سیاسی ایندقمه هم بخطای خود برخورد و بجای اینکه حریق را خاموش سازد بر شدت آن افزود .

فصل یازدهم

سوء قصد نسبت بشخص شاه

از قوانین و تالیف مذهبی باب که من قریباً تحت مطالعه و آزمایش فرار خواهم داد بخوبی استنباط میشود که ادامه پیشرفت این فرقه بهیچوجه مربوط بدوام زندگانی شخص باب نبوده بلکه پیشرفت و توسعه این مذهب بدون حضور مؤسس آن نیز امکان پذیر بوده است . هر گاه صدراعظم وقت باین نکته اساسی مذهب دشمن پی برده بود شاید در نابود ساختن شخصی که وجود و عدم او برای او یکسان بود و اهمیتی نداشت شتاب نمیکرد .

علاوه بر این قتل باب نتیجه غیر منتظره را هم در دنیاال خود داشت معلماً باب در آغاز تبلیغات و مواظ خود ابدأ در این فکر نبوده است که بمذهب خود رنگ سیاسی بدهد بلکه مقصود او فقط اصلاح و رفورم کامل مذهبی بود هر گز به این خیال نیفتاد که در زمینه امور دولتی دخالتی بکند و با وجبات اضطراب سلسله ای را که در ایران سلطنت میکند فراهم سازد و قتیکه ملامها

۱۱ روایت دیگری دو پاره او را بدار آورختند و با شلیک جدیدی بجانش خاتمه دادند .

درصد برآمدند که قدرت حکام را برفع خود بکار اندازند و حتی وقتیکه حمایت دولت را درخواست کردند تا خود را از ضربات این مذهب محفوظ دارند باینها صلاحیت دخالت دولت را بدون اشکال قبول کردند و راجع باساس این قدرت و حقوق و وظائف آن اعتراض ننمودند و چون این قدرت بکار افتاد باشد اولیه آن بارضایت خاطر تن در دادند . با احتمال قوی شخص باب هم که کاملاً در افکار مذهبی خود فرو رفته و پیوسته غرق در تفکرات اشرافی و عرفانی بود هرگز باین خیال نیفتاده بود که از این قسم اطاعت بیطرفانه که میبایستی نسبت بتمام قدرتهای موجود در دنیا داشته باشد سرپیچی نماید .

در موقعیکه ملا حسین بشرویه و ملا محمد علی بارفروشی درمازندران طغیان کردند فقط بر رفتار حواریون خود رضایت داد (۱) و باید قبول کرد که او منحل . سائب و نتایج این وقایع شد ولی شخصاً هیچگونه دستوری بآنها نداد و تنها باین اکتفا کرد که از آنها جدا نشود و در تمام مدت دو سال که در قلمه چهریق زندانی بود چنان در فلسفه و اصول مذهب و تألیف کتب خود که امروزه مقدس بشمار میرود غرق شده بود که ابدأ مجال دخالت در این وقایع را نداشت و بسی خارق العاده بنظر میآید که اونی الجملة تمایلی نسبت باین حوادث پرور داده باشد و فقط میتوان گفت که شاید بطور کلی اعمال پیروان خود را تصویب نموده و برای آنها جان خود را از دست داد و نباید فراموش کرد که در موقع قتل هنوز بیست و هفتمین سال خود را بپایان نرسانیده بود . (۲)

خلاصه آنچه را که خود باب از آن کناره گیری میکرد و نمیدانست یا نمیتوانست بکند پیروان اولیه متهور او وظیفه خود دانستند که بانجام آن اقدام نمایند زیرا در وقتیکه از مذاکرات با محمد شاه و وزیرش نتیجهای نگرفتند و فهمیدند که دولت وقت حاضر نیست که خود را گرفتار حوادث نماید و مایل است همان عماید شیمه را که مزاحم او نیست پیروی نماید و یقین حاصل کردند که سلسله تاجاریه آفکار فلسفی و مذهبی را رها کرده و به تغییر شکل آنها متعبد نیست یعنی افکاری که نخستین پادشاه صفوی در سرداشت ولی نظر باقتضای سیاست نتوانست

۱- در آثار باب تا کنون سندی که دال بر صحت این مطلب باشد دیده نشده (م)

۲- طبق نص صریح سن باب هنگام شهادت در حدود ۳۱ سال هجری قمری

بوده است (م)

آنها را اجرا نماید همان افکاریکه بروی نادرشاه نیز تبسیمی کرد و او هم موفق با اجرای آن نشد تا چارسیاست مذهب جدید را که تا آنوقت وجود نداشت بمعرض بروز و ظهور گذارند و ملاحسین بشرویه نخستین کسی بود که باین خیال افتاد و با اینکه خود باب در این قضایا کاملاً بیطرف مانده بود اغلب رؤسای مهم و میرزا این فرقه عقیده ملاحسین را با خلوص نیت پسندیده و اجرای آنرا لازم دانستند.

برای توضیح مطلب باید اضافه کنیم که در ایران يك نكته سیاسی بلاحرفی وجود دارد و آن این است که تصاحب تخت و تاج سلطنتی فقط حق مشروع اولاد علی میباشد و علت آنهم دو چیز است :

نخست آنکه مادر اولاد علی بی بی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است و حقاً آنها وارث تخت و تاج ایران میباشد . ثانیاً از طرف پدر نیشان بامامی میرسد که رئیس مذهب واقعی آنها بوده است و بنا بر همین دودلیل سلاطینی که از اولاد علی نباشند در نظر اشخاص متمصب غاصب و ظالم محسوب میشوند و در هیچ صورت کسی سلطنت آنها را مشروع و قانونی نمیشناسد من در اینجا راجع باین عقیده مطلق و قاطع صحبتی نمیکنم زیرا که در کتاب دیگری بطور مفصل و مشروح در آن بحث کرده ام مسلماً بنای سیاست باینه نیز بر این پایه استوار بوده است .

پروان این مذهب افکار عامه را متوجه این نکات میکردند که باب از سلسله سادات و اولاد علی و وارث تمام حقوق آل علی میباشد و از حیث ملیت و ایرانی بودن هم خون یزدگرد در عروق او جاری است و از نظر مسلمانی هم پرتوی از خورشید امامت است .

در اینجا ممکن است ایرادی هم وارد شود و آن این است که اگر باب واقماً مدعی چنین امتیازات عالی باشد به رقبای زیادی بر میخورد که آنان نیز خود را ذیحق و وارث چنین حقوقی مینندارند . زیرا که عده سادات زیاد است اما در اینجا قضیه صورت دیگری بخود میگردد و آن اینست که این سید یمنی شخص باب مزیت دیگری بر سادات اقوام خود دارد و آن ادعای باییت است و البته این مدرك اخیر در نزد بایبان بلا اعتراض خواهد بود پس نظر باین سه دلیل که دوتای آنها را تمام ایرانیان بلاحرف میدانند و دلیل سوم هم ارزش قطعی

وواقعی خود را در نزد پیروان باب دادند. نزد پندوی نیت که باب وارث و مالک حقیقی و مشروع تاج و تخت ایران است .

اما از طرفی هم نباید کاملاً قبول نمود که چون این اصل بحقیق پیدا کرد رؤسای بایبه حتی خود ملاحسین بشرویه و یا ملامحمدعلی زنجانی در عملی نمودن آن شتاب زیادی داشتند زیرا که آسیا سرزمین ملائمت و صلح و صفا و در امور مایث با اعتدال و قناعت است و آسیائی همیشه خود را در باطن فاتح میبندارد مثلاً اگر کسی بالتماس و تضرع و قسم دادن و یا تفنگ بدست خواستار گرفتن گاوی شود عاقبت بجای گاو بگرفتن تخم مرغی راضی میگردد بنابراین میتوان قبول کرد که در موقع شورش مازندران و حتی پس از تصرف شهر زنجان با بیان بهمین قناعت میگردند که دولت مذهب جدید را برسمیت بشناسد هر گاه این امر صورت گرفته بود و شاه و صدر اعظم هم مختصر مهر و ملا طغتی نسبت بر رؤسای این فرقه نشان میدادند پس از مدتی مناظره و مشاجره سرانجام فرقه‌ای در ایران تشکیل مییافت که اهمیت آن قدری زیادتر از فرقه شیخیه بود و بجهت مل پس از پنجاه سال کار دیگری جز اینکه مسلک تازه‌ای بر این همه مسلک‌های متعدده که وجدان آسیائی را خرسند و قانع میسازد انجام نیافته بود اما قتل باب مانع گردید که قضیه چنین صورتی را اختیار کند .

دولتیان خیال میگردند که قتل باب موجب ضعف و بآس این فرقه خواهد گردید اما قضیه برعکس شد. یعنی با این عمل بابیان را بمنتهای درجه غضبناک کردند و آن قیودی را که باعث تأمل و مانع آن بود که این فرقه خود را دشمن سلاطین قاجار معرفی کند با این عمل اخیر بطور کلی و برای همیشه قطع نمودند و متجددین خود را در حالی دیدند که قرآن و احادیث و اخبار قبلاً خبر داده بود و آن این است که اگر ظالمی را مسلط بر خود دیدند بمبارزه آخری اگر سلاطینی را دیدند که دست بکارهایی میزند که اوضاع آسیا هیچوقت اجازه چنین اعمالی را بسلاطین نداده است مکلفند که حتی المقدور با تمام قوا با او مبارزه نمایند و او را از میان بردارند بنابراین رؤسای این فرقه از تمام ایالات و ولایات ایران رو بسوی تهران آورده و در آنجا مجمعی تشکیل دادند و برای تعیین حانشین باب پمذاکره پرداختند و بلافاصله او را شناختند چنانچه او بطرز انتخاب معین نشد زیرا که پاره‌ای از آثار و علامات و خصایص اخلاقی که از موهبات الهی

است رئیس مذهب را نشان داد . این رئیس تازه جوان شانزده ساله‌ای (۱) موسوم به میرزا یحیی و پسر میرزا بزرگ نوری بود . پدرش سمت وزارت امام وردی میرزا حاکم تهران را داشت و چون مادرش هنگام تولد او درگذشت عیال یکی از رؤسای بایبه که از اعزاء واحد (۲) و ملقب بجناب‌بها (۳) میباشد نظر بخوابی که دیده و از حال رقت آور این مولود فرخنده آگاه و متأثر گردیده بود فوراً او را نزد خود آورد و به پرستاری و تربیتش پرداخت و چون پس پنج سالگی رسید او را بمکتب سپرد ولی او پیش از سه روز بمکتب نرفت زیرا نظر باینکه معلم در مکتب چوبی باو زده بود تا مادری مانع رفتن او به مکتب شد و در منزل وسیله تحصیل او را فراهم نمود بنابراین مراتب دانشی پایان او را باید حمل بر اعجاز کرد . باب اول ملقب بحضرت اعلی بود و باب نانی ملقب بحضرت ازل است .

تعیین او بجان نشینی کاملاً با اراده و اختیار و از روی آثار و علامات صورت گرفت و طولی نکشید که بایبان همه او را باین سمت شناختند . مهذا یکی از اعضای مهم واحد (۴) پیغمبری موسوم به میرزا اسداله تبریزی ملقب به دیان که در موقع شناسائی باب دوم در تهران نبود با من فکر افتاد که خود را باب جدید اعلام کند این شخص باشتاب بطرف عربستان رفت تا پروانی برای خود تهیه نماید اما بایبها او را تعقیب کردند و در نزدیکی سرحد ترکیه او را دستگیر نموده و سنگهایی بگردنش بستند و در شط العرب غرقش نمودند این اقدام نفرت انگیز موجب آن شد که مخالفین دیگر حضرت ازل بفکر جان نشینی باب نیفتند . مهذا پاره‌ای از اشخاص برجسته و حتی از حروف واحد هم مدعی این مقام شدند از میان این نوزده نفر اشاء واحد تاکنون سه نفر دیگر هم برای تحصیل این مقام با اقداماتی دست زدند یکی سید حسین گورلی است که در بغداد پناهنده شده و دوفرد دیگر ملامحمد زرنندی و شیخ ابوتراب هستند . (۵)

(۱) طبق گفته باب ۱۹ ساله بوده است (م)

(۲) از حروف واحد نبوده است . (م)

(۳) بهاء برادر بزرگ میرزا یحیی بوده که هر دو از یک پدر ولی از مادر

جدا بودند . (م)

(۴) هیجده تن حروف حی (م)

(۵) اسامی این سه نفر جزء حروف حی اول تاکنون دیده نشده . (م)

خلاصه بمحض اینکه میرزا یحیی بریاست مذهب منصوب گردید پایتخت را ترک کرد زیرا یقین داشت که در یک محیط پرآزار نه فراغت خاطر و نه تأمین جانی دارد که بتواند بطوریکه از او انتظار دارند بدارد بگذرد امور مذهبی پردازد به علاوه دولت هم در صدد دستگیری او بود زیرا که از وجود جانین جدید آگاه شده واضطرابی داشت که مبدا در محاسباتی که کرده و امیدوار شده اشتباهی کرده باشد و دوباره اغفال شود .

به حال حضرت ازل پیوسته از شهری ب شهر دیگر میرفت و استحکام عقیده و ثبات قدم مؤمنین را آزمایش میکرد و بیشتر در این فکر بود که پیروان خود را آرام کند نه اینکه به تحریک و تشجیع آنها پردازد و لازم میدید که شخصاً در این کار فعالیت نماید مخصوصاً نهی اکید کرد که خیال شورش و قصد تازه ای را در سر نپرورانند و امرانه اعلان کرد که موقع مبارزه مسلحانه اگر هم لازم باشد هنوز نرسیده است. و بمؤمنین توصیه و نصیحت میکرد که عمیقانه و با تفکر در مذهب خود مطالعه کنند و بوظائف لازمه عمل نمایند و سایر امور را بخود او واگذارند تا با فکر صحیح دستوراتی بآنها بدهد و آخر الامر چون باتمهل و تعمق بملت شکست ها رسیدگی نمود فهمید که اعزاز آنها با طرح نقشه های بی اساسی صورت گرفته است بمبارزه اخیری هر یک نصیم جدا گانه ای گرفته که دایره آن محدود و نیروی کافی هم برای مبارزه نداشته اند و در اعتماد به پایداری و شجاعت پیروان خود هم راه اغراق پیموده اند بنابراین سعی کرد که اختلاف عقاید و آراء را که در پیش بآن اشاره شد بر طرف سازد و پراکندگی و تفرقه ای که پاره ای از اشخاص فراهم نموده بودند از میان ببرد و در انجام این امور هم باشکالاتی بر نخورد و موافق میل خود آنها را اصلاح کرد بنابراین حرفان و مدعیان مقاهش بزودی مغلوب شدند و یکی از آنها که من نمیتوانم نام او را ذکر کنم زیرا که هنوز زنده است بطوری مناب شد که امروزه یکی از نواب قمال و فداکار حضرت ازل است .

خلاصه صدر اعظم چون از وجود او آگاه شد در اضطراب شدیدی افتاد و در نهایت جدیت بجهتجو و دستگیری او پرداخت بنابراین حضرت ازل از ایران خارج شد و رفت در بغداد اقامت نمود و در این حرکت دو فایده را در

نظر گرفت نخست آنکه میتوان در آنجا با فراغت خاطر و تأمین جانی بسر برد و دوم آنکه با عده زیادی زوار ایرانی که بزیارت کربلا و نجف میروند ارتباط داشته باشد ولی ضمناً باید دانست که در این اوقات مثل اوایل امر عده زیادی بمذهب جدید نمیگرویدند .

خلاصه مدتی گذشت که در خارج ایران بموجودیت این فرقه آسیبی نرسید و روز بروز در مراحل اخلاقی پیشرفت میکردند و پیوسته بر عده آنها افزوده میشد و همه کس میدانست که باینها آخر عمر صدر اعظم را از پیش خبر داده و حتی نوع مرگ او را هم اعلان کرده بودند و بطوریکه میگویند این عمل درست بر طبق پیشگویی شهادی زنجان یعنی میرزا رضا و حاج محمدعلی و حاج محسن انجام یافت صدر اعظم طرف بی‌یلی و تعقیب شاه واقع گردید و عاقبت در کاشان در قصبه فین بامر شاه مرگ او را شاکتند یعنی بهمان نحو که شهادی زنجان را کشته بود کشته شد. پس از او میرزا آقا خان نوری بصدارت منصوب گردید این شخص یکی از اشراف مازندران بود که تا آنوقت سمت وزارت جنگ را داشت و در سال ۱۸۵۲ به تقلید از عثمانیان ملقب بصدراعظم گردید .

چند ماهی از صدارت او نگذشته بود که نغمه مخصوصی در بازار تهران ایجاد شد و بطوری شیوع پیدا کرد که تقریباً عامه با نظر اطمینان و اعتماد بان توجه داشتند این نغمه تازه خبر میداد که آحرماه شوال برای شاه شوم است و بواسطه حادثه سختی خواهد مرد در این وقت شاه در نیاوران در بالای یکی از تپه‌های شمیران که در دامنه کوه البرز واقع است و از پایتخت باندازه چهار فرسنگ فاصله دارد اقامت داشت در آن زمان اقامتگاه تابستانی شاه بیشتر در نیاوران بود و شاه با حرم خود و عده‌ای از مستخدمین در کاخ سلطنتی بسر میبرد. غالب اعیان و بزرگان کشور نیز در این دهکده ممتاز و باصفا که دارای باغهای قشنگ باشکوهی است و آب فراوانی هم دارد عماراتی ساخته بودند و عده قلیلی از صاحب‌منسبان هم با جمعی از سربازان در اطراف مزارع و باغها اردو زده و کشیک میدادند .

روزی شاه در باغ نشسته بود چند عدد هندوانه نوبری بحضور او آوردند شاه امر کرد آنها را پاره کنند و مشغول خوردن شد و در حال صحبت بادرباریان از خوبی و شیرینی آنها تعریف کرد. ناگهان متوجه شد که در چند قدمی چادری

که در آن نشسته است سه نفر باغبان در آفتاب مشغول کار هستند و چنین بنظر میآید که حرارت آفتاب آنها را خسته و فرسوده کرده باشد بنابراین امر کرد هندوانه‌های نبریده را برای آنها ببرند این سه نفر باغبان با شتاب آنها را پاره کرده و بخوردن مشغول شدند و شاه چند لحظه از تماشای خوردن آنها سرگرم گردید زیرا که با اشتیاق و میل مفرطی به بلعیدن آنها اشتغال داشتند این سه نفر باغبان با بی بودنند و از طرف رؤسای خود مأوریت داشتند که بوسایلی داخل باغ سلطنتی شده و در هنگام امقنضی شاه را بقتل رسانند بنابراین بنوان باغبانی داخل باغ سلطنتی شده بکار کردن پرداختند و مترصد موقع مناسبی بودند تا مأوریت خود را انجام دهند ولی از احسانی که از طرف شاه دیدند تأملی با آنها دست داد بنابراین باهم بمشورت پرداختند و در نتیجه موافقت حاصل شد که نمیتوان منعمی را بدون گناه در خانه خود کشت آنها در حالیکه در خانه او هستند و نان و نمک او را خورده‌اند. پس بهتر آن دانستند که مدت سه روز انجام مأوریت را به تعویق اندازند تا اثر احسانی که با آنها کرده زایل گردد و تصمیم خود را بهم مذهبیان اطلاع دادند و آنها هم با آرامش خاطر در انتظار بسر رسیدن مهلت بسر میبردند تا آخرین روز مهلت که روز آخر ماه شوال بود رسید .

در این روز شاه طرف صبح بقصد گردش از کاخ بیرون آمد و سوار بر اسب شد و بنا بر معمول همیشگی عملی اسطبل که دارای نیزه‌های بلند بودند و مهتران که اسبان را بار و پوشهای زردوزی شده بیدک میکشیدند و دسته‌ای از سواران قبایل هم که تفنگ‌ها را به پشت انداخته و شمشیرها را بزمین آویخته بودند برای اینکه شاه از گرد و خاک اسبان محفوظ باشد بفاصله زیادی از جلو حرکت میکردند شاه بنهائی سواره و آهسته راه میپیمود و در عقب او هم با فاصله کمی اسکورتی از اعیان و رؤسای قشون و صاحب‌منصبان که همیشه باید همراه او باشند میآمدند هنوز چندان از کاخ دور نشده و تازه از در باغ محمد حسن صندوقدار گذشته بود که ناگهان در کنار راه سه نفر را ایستاده دید این سه نفر هم آن باغبانانی بودند که در باغ کار میکردند و شاه برای آنها هندوانه فرستاده بود و نفر از آنها در طرف چپ جاده و یکی هم در طرف راست آن بود و چنین بنظر

میامد که در انتظار ورود شاه هستند شاه نسبت با آنها ظنین نشد و براد ادا مه داد و همینکه در چند دمی آنها رسید هر سه نفر تنظیم غرائی کرده و با صدای بلند گفتند : « قربانت شویم ... عرض داریم ، این یکی از جمله های عادی است که عارضین همیشه بزبان میاورند اما بجای اینکه بر حسب معمول بی حرکت در جای خود بایستند با سرعت در حال تکرار : « عرضی داریم ، بطرف شاه دویدند شاه قدری متعجب شد و با صدای آمرانه و تنبیرانه ای گفت : « بدجنس ها چه میخواهید ؟ » نفر دست راست با دست چپ دهانه اسب را گرفت و با دست راست طپانچه خود را بروی شاه آتش داد دو نفر دیگر هم فوراً طپانچه های خود را بطرف او خالی کردند یکی از این تیرها بخوشه میروارید گردن بند اسب خورد و آنرا پاره کرد و یکی هم بخود شاه اصابت کرد و ساقچه های آن در بازوی راست و پهلوی شاه فرورفت . پس از خالی شدن طپانچه ها مرد طرف راست بساق پای شاه چسبید و کوشش کرد که او را بزمین اندازد و اگر دو نفر هم دست او هم از طرف دیگر همین عمل را تکرار نمی کردند البته شاه از اسب بزمین می افتاد ولی چون کوشش از هر دو طرف بعمل آمد تعادلی حاصل شد و شاه بر روی زمین ماند و مشت های محکم بکله های آنها میکوبید اسب هم در این حال منوحش شده و جست و خیزهایی میکرد و مانع عملیات آنها میشد .

اشخاصی که در عقب شاه بودند ابتدا مبهوت و متحیر باین صحنه نظر میکردند ولی بلافاصله بخود آمده و با شتاب بطرف صحنه آمدند . اسدالله خان میرآخور بایک نفر سوارضارب طرف راست را با شمشیر بخت انداخت سایرین نیز دو نفر ضارب طرف چپ را دستگیر کردند و کتف های آنها را بستند و دو کتف کلوک طیب مخصوص شاه با کمک چند نفر سرعت شاه را بیخ محمد حسن صندوقدار بردو هیچکس نمی فهمید قضیه چیست و این هیاهو و هنگامه غیر مترقبه بچه علت بروز کرده است؟ همه میدانستند که خطر بزرگی ایجاد شده ولی از چگونگی و دنباله آن کسی آگاه نبود و متجاوز از یک ساعت در تمام نیـاوران مهمه وحشت آور غریبی روی داده بود و در هنگامیکه صدراعظم پاوزراه بطرف باغ محمد حسن خان میرفتند که زودتر خود را بشاه برسانند شیپورها و طبلها صدا درآمد و افراد اردوی پراکنده را احضار میکرد غلامان شاهی سوار

که در آن نشسته است سه نفر باغبان در آفتاب مشغول کار هستند و چنین بنظر میآید که حرارت آفتاب آنها را خسته و فرسوده کرده باشد بنابراین امر کرد هندوانه‌های نبریده را برای آنها ببرند این سه نفر باغبان با شتاب آنها را پاره کرده و بخوردن مشغول شدند و شاه چند لحظه از تماشای خوردن آنها سرگرم گردید زیرا که با اشتیاق و میل مفرطی به بلعیدن آنها اشتغال داشتند. این سه نفر باغبان بآبی بودند و از طرف رؤسای خود مأوریت داشتند که بوسایلی داخل باغ سلطنتی شده و در هنگام ام‌مقنضی شاه را بقتل رسانند بنابراین منوان باغبانی داخل باغ سلطنتی شده بکار کردن پرداختند و مترصد موقع مناسبی بودند تا مأوریت خود را انجام دهند ولی از احسانی که از طرف شاه دیدند تأملی بآنها دست داد بنابراین باهم بمشورت پرداختند و در نتیجه موافقت حاصل شد که نمیتوان منع می را بدون گناه در خانه خود کشت آنهم در حالیکه در خانه او هستند و نان و نمک او را خورده‌اند. پس بهتر آن دانستند که مدت سه روز انجام مأوریت را به تعویق اندازند تا اثر احسانی که بآنها کرده زایل گردد و تصمیم خود را بهم‌مذهبان اطلاع دادند و آنها هم با آرامش خاطر در انتظار بسر رسیدن مهلت بسر میبردند تا آخرین روز مهلت که روز آخر ماه شوال بود رسید.

در این روز شاه طرف صبح بقصد گردش از کاخ بیرون آمد و سوار بر اسب شد و بنا بر معمول همیشه عملی اصطبل که دارای نیزه‌های بلند بودند و مهتران که اسبان را بار و پوشهای زردوزی شده بپدک میکشیدند و دسته‌ای از سواران قبایل هم که تفنگ‌ها را به پشت انداخته و شمشیرها را بزمین آویخته بودند برای اینکه شاه از گرد و خاک اسبان محفوظ باشد بفاصله زیادی از جا و حرکت میکردند شاه بتهنایی سواره و آهسته راه میپیمود و در عقب او هم با فاصله کمی اسکورتی از اعیان و رؤسای قشون و صاحب‌منصبان که همیشه باید همراه او باشند میآمدند هنوز چندان از کاخ دور نشده و تازه از در باغ محمد حسن صندوقدار گذشته بود که ناگهان در کنار راه سه نفر را ایستاده دید این سه نفر همان باغبانانی بودند که در باغ کار میکردند و شاه برای آنها هندوانه فرستاده بود و نفر از آنها در طرف چپ جاده و یکی هم در طرف راست آن بود و چنین بنظر

میآمد که در انتظار ورود شاه هستند شاه نسبت بانها ظننن نشد و برای ادامه داد و همینکه در چند قدمی آنها رسید هر سه نفر تنظیم غرامی کرده و با صدای بلند گفتند : قربانت شویم ... عرض داریم ، این یکی از جمله های عادی است که عارضین همیشه بزبان میاورند اما بجای اینکه بر حسب معمول بیحرکت در جای خود بایستند با سرعت در حال تکرار : عرض داریم ، بطرف شاه دویدند شاه قدری متعجب شد و با صدای آمرانه و متعبرانه ای گفت : بدجنس ها چه میخواهید ؟ نفر دست راست با دست چپ دهانه اسب را گرفت و با دست راست طباچه خود را بروی شاه آتش داد دو نفر دیگر هم فوراً طباچه های خود را بطرف او خالی کردند یکی از این تیرها بخوشه مروارید گردن بند اسب خورد و آنرا پاره کرد و یکی هم بخود شاه اصابت کرد و ساجمه های آن در بازوی راست و پهلوی شاه فرورفت . پس از خالی شدن طباچه ها مرد طرف راست بساق پای شاه چسبید و کوشش کرد که او را بزمین اندازد و اگر دو نفر همدست او هم از طرف دیگر همین عمل را تکرار نمی کردند البته شاه از اسب بزمین موافقاند ولی چون کوشش از هر دو طرف بعمل آمد تمدالی حاصل شد و شاه بر روی زمین ماند و هشت های محکم بکله های آنها میکوبید اسب هم در این حال متوحش شده و جست و خیزهایی میکرد و مانع عملیات آنها میشد .

اشخاصی که در عقب شاه بودند ابتدا مبهوت و متحیر باین صحنه نظر میکردند ولی بلافاصله بخود آمده و با شتاب بطرف صحنه آمدند . اسدالله خان میرآخور بایک نفر سوارضار، طرف راست را با شمشیر بخت انداخت سایرین نیز دو نفر ضارب طرف چپ را دستگیر کردند و کتف های آنها را بستند و دگتر کلوک طیب مخصوص شاه با کمک چند نفر سرعت شاه را بیخ محدود حسن سندو قدار بردو هیچکس نمیدانست قضیه چیست و این هیاو و هنگامه غیر مترقبه بچه علت بروز کرده است؟ همه میدانستند که خطر بزرگی ایجاد شده ولی از چگونگی و دنباله آن کسی آگاه نبود و متجاوز از یک ساعت در تمام نیاوران همه وحشت آورده بر روی داده بود و در هنگامیکه صدراعظم با وزیران طرف باغ محمد حسن خان میرفتند که زودتر خود را بشاه برسانند شیپورها و طبلها صدا درآمد و افراد اردوی پراکنده را احضار میکرد غلامان شاه بی سوار

که در آن نشسته است سه نفر باغبان در آفتاب مشغول کار هستند و چنین بنظر میآید که حرارت آفتاب آنها را خسته و فرسوده کرده باشد بنابراین امر کرد هندوانه‌های نبریده را برای آنها ببرند این سه نفر باغبان پاشتاب آنها را پاره کرده و بخوردن مشغول شدند و شاه چند لحظه از تماشای خوردن آنها سرگرم گردید زیرا که با اشتیاق و میل مفرطی به بلعیدن آنها اشتغال داشتند. این سه نفر باغبان بآبی بودند و از طرف رؤسای خود مأوریت داشتند که بوسایلی داخل باغ سلطنتی شده و در هنگام ام‌مقنضی شاه را بقتل رسانند بنابراین بمنوان باغبانی داخل باغ سلطنتی شده بکار کردن پرداختند و مترصد موقع مناسبی بودند تا مأوریت خود را انجام دهند ولی از احسانی که از طرف شاه دیدند تأملی بآنها دست داد بنابراین باهم بمشورت پرداختند و در نتیجه موافقت حاصل شد که نمیتوان منعمی را بدون گناه در خانه خود کشت آنهم در حالیکه در خانه او هستند و نان و نمک او را خورده‌اند. پس بهتر آن دانستند که مدت سه روز انجام مأوریت را به تعویق اندازند تا اثر احسانی که بآنها کرده زایل گردد و تصمیم خود را بهم‌مذهبان اطلاع دادند و آنها هم با آرامش خاطر در انتظار بسر رسیدن مهلت بسر میبردند تا آخرین روز مهلت که روز آخر ماه شوال بود رسید.

در این روز شاه طرف صبح بقصد گردش از کاخ بیرون آمد و سوار بر اسب شد و بنا بر معمول همیشگی عملی اصطبل که دارای نیزه‌های بلند بودند و مهتران که اسبان را بار و پوشهای زردوزی شده بیدک میکشیدند و دسته‌ای از سواران قبایل هم که تفنگ‌ها را به پشت انداخته و شمشیرها را بیزین آویخته بودند برای اینکه شاه از گرد و خاک اسبان محفوظ باشد بفاصله زیادی از جلو حرکت میکردند شاه بقتضای سواره و آهسته راه میپیمود و در عقب او هم بفاصله کمی اسکورتی از اعیان و رؤسای قشون و صاحب‌منصبان که همیشه باید همراه او باشند میآمدند هنوز چندان از کاخ دور نشده و تازه از در باغ محمد حسن سندو قدار گذشته بود که ناگهان در کنار راه سه نفر را ایستاده دید این سه نفر همان باغبانانی بودند که در باغ کار میکردند و شاه برای آنها هندوانه فرستاده بود و نفر از آنها در طرف چپ جاده و یکی هم در طرف راست آن بود و چنین بنظر

میآمد که در انتظار ورود شاه هفتاد شاه نسبت با آنها ظنین نشد و برآه ادامه داد و همینکه در چند دمی آنها رسید هر سه نفر تنظیم غرائی کرده و با صدای بلند گفتند: « قربانت شویم ... عرض داریم، این یکی از جمله های عادی است که عارضین همیشه بزبان میاورند اما بجای اینکه بر حسب معمول ببحرکت در جای خود بایستند با سرعت در حال تکرار: « عرض داریم، بطرف شاه دویدند شاه فدوی متعجب شد و با صدای آمرانه و تنبیرانه ای گفت: « بدجنس ها چه میخواهید؟ » نفر دست راست چپ دهانه اسب را گرفت و با دست راست طپانچه خود را بروی شاه آتش داد و نفر دیگر هم فوراً طپانچه های خود را بطرف او خالی کردند یکی از این تیرها بخوشه مروارید گردن بند اسب خورد و آنرا پاره کرد و یکی هم بخود شاه اصابت کرد و ساجمه های آن در بازوی راست و پهلوی شاه فرود رفت. پس از خالی شدن طپانچه ها مرد طرف راست بساق پای شاه چسبید و کوشش کرد که او را زمزمین اندازد و اگر دو نفر هم دست او هم از طرف دیگر همین عمل را تکرار نمی کردند البته شاه از اسب بززمین، موافقاند ولی چون کوشش از هر دو طرف بعمل آمد تمدالی حاصل شد و شاه بر روی زمین ماند و مشتهای محکم بکله های آنها میکوبید اسب هم در این حال منوحش شده و جست و خیزهایی میکرد و مانع عملیات آنها میشد.

اشخاصی که در عقب شاه بودند ابتدا بهوت و متحیر باین صحنه نظر میکردند ولی بلافاصله بخود آمده و با شتاب بطرف صحنه آمدند. اسدالله خان میرآخور بایک نفر سوارضارب، طرف راست را با شمشیر بخت سایرین نیز دو نفر ضارب طرف چپ را دستگیر کردند و کتف های آنها را بستند و دو کتف کلوک طیب مخصوص شاه با کمک چند نفر سرعت شاه را بیخ محمد حسن صندوقدار برد و هیچکس نمیفهمید قضیه چیست و این هیاهو و هتکامه غیر مترقبه بچه علت بروز کرده است؟ همه میدانستند که خطر بزرگی ایجاد شده ولی از چگونگی و دنباله آن کسی آگاه نبود و متجاوز از یک ساعت در تمام نی-اوران همه وحشت آور و غریبی روی داده بود و در هتکامه که صدراعظم با و ز راه بطرف باغ محمد حسن خان میرفندقه زودتر خود را بشاه برسانند شیپورها و طیلها بصدا درآمد و افراد اردوی پراکنده را احضار میکرد غلامان شاهی سوار

براسب بتاخت می‌آمدند هر کس يك نوع فرم-انی میداد ولی هیچکس چیزی نمیدید و گوش نمیداد و نمیدانست چه اتفاقی روی داده است .

ضمن این بی‌ظمی و اغتشاش قاصدی از طرف اردشیر میرزا حاکم تهران رسید تا از واقعه آگاه گشته و بفهمد که در این موقع تکلیفش در پایتخت چیست و چه اقداماتی باید بکند .

خلاصه از عصر آن روز گذشته شدن شاه در تهران شایع شد و هر کس با اطمینان و بطور یقین میگفت که قضیه درست است قشون مسلح با وضع تهدید آمیزی ببازارها ریخت تجار و کسبه وحشتزده با عجله دکانها را بستند و بازار را تخلیه کردند در مقابل دکانهای نانوائی ازدحامی فراهم شد و هر کس میخواست اقلاً آذوقه چندروزه را ذخیره کند اینکار در موقع بروز هر گونه اغتشاشی در ایران معمول است .

بامداد روز بعد هممه زهادتر شد اردشیر میرزا درهای ارك و دروازه های شهر را بست و افواج را مسلح نمود و توپها را در جاهای لازم قرارداد ولی هنوز نمیدانست که باچه دشمنی سر و کار دارد و پیوسته دستور میخواست .

چندی بعد معلوم شد که فقط سوء قصد نسبت بشاه باعث آشفتگی اوضاع شده و شورش در کار نیست بنا بر این آرامش کمی در شهر پیدا شد و بلافاصله مجلس شورای وزراء تشکیل یافت و دوابی دستگیر شده را تحت شکنجه و استنطاق در آوردند اما هر قدر کوشش کردند به نتیجه ای نرسیدند زیرا که آنها در استنطاق کسی را در عمل خود شريك نکردند و میگفتند که ما همدستی با کسی نداریم و وزراء یقین حاصل کردند که نمیتوان بهیچوجه آنها را باقرار و اعتراف آورد خوشبختانه جراحات وارده بشاه هم مهم و خطرناک نبود - اینکه شاه باضار بین مدتی کشمکش داشت و تلاش زیادی کرده بود اطمینان میداد که دردی در بدن احساس نمیکند و بیای خود پیاده بقصر وارد شده است و برای اینکه بمردم نشان دهند که تیر قاتل بخطرارفته و بشاه آسیبی نرسیده چند صدایی بایی مقنول را بدنیال قاطری بسته در بیابان سنگلاخ تا تهران کشیدند و قاصدی هم تهران فرستادند و باردشیر میرزا دستورهای لازم را دادند .

با وجود انکار ضاربین که همدستی در کار نیست آشکار بود که تنها باین عمل

مبادرت نکرده و البته همدستانی دارند همه ساله در اواسط تابستان زمزمه‌های پیدا میشود که شاه مرده است و در نتیجه اغتشاشی در بازار به روز مینمود و در دکانهای نانوائی از دحامی فراهم میشد ولی پس از چند ساعت کذب چنین خبیری را اعلان میکردند و نظم و آرامش برقرار میکردید اما در این موقع قضیه صورت دیگری داشت زیرا که از چندی قبل این خبر شایع شده بود که در آخر ماه شوال ناصرالدین شاه ارتخت سقوط خواهد کرد در کوچه‌ها اشخاص مسلحی دسته دسته دید. میشدند که از موقع استفاده کرده و مایل بنارت هستند ضاربین دستگیر شده هم بالصراحه اعتراض مینموندند که بایستی هستند و از داشتن چنین مذهبی افتخار میکردند پس کاملاً مملوم شد که بابایها سر و کار دارند و آنها هستند که با رقیام کرده‌اند و باید رؤسای آنها را دستگیر کرد و انجام این عمل را بعهده اردشیر میرزا حاکم تهران واگذارند .

شاهزاده حاکم دروازه‌های شهر را محکم بست و دسته‌های از پیاده نظام را بیاسبانی آنها مأمور کرد و بدروازه بانان هم دستور داد که قیافه اشخاصی که میخواهند از شهر بیرون روند بدقت بررسی نمایند و اهالی را وادار میکردند که روی خاکریز خندق بروند و جسد متلاشی صادق را که در جنب دروازه شهیران افتاده تماشا کنند در همین موقع بود که شاهزاده حاکم وزیر خود او و کلانتر و رئیس نظامیه و داروغه و کدخدایان محلات را جمع کرد و با آنها دستور داد که با بیان و حتی کسانی را هم که مظنون هستند و یا با آنها ارتباط دارند دستگیر و زندانی نمایند و چون کسی نمیتوانست از شهر خارج شود منتظر شب شدند تا با مهارت و تدبیر بکار پردازند.

پلیس در تهران مانند تمام شهرهای آسیا منظم است و تشکیلات خوبی دارد و این یکی از تشکیلات دوره ساسانی بوده که خاندان عرب هم بدقت در نگاهداری آن کوشیده‌اند بمباره آخری در میان آنها هم تأسیسات و تشکیلات مفید و خوب ساسانیان این یکی که از همه بدتر ولی بنفع حکومتها بوده هنوز از میان نرفته است .

باید دانست که هر يك از رؤسای محلات یا کدخدایان که مستقیماً با کلانتر مربوط هستند اشخاص دیگری را نیز در زیر دست دارند که موسومند به سرگزمه و بدون لباس مخصوص و علامات مشخصه در کوچه‌ها و بازارها و محلات

بسر میبرد و هر گز از محلی که سر پرستی آنرا بعهده دارند جدا نمیشود و ندکنه شهر عموماً آنها را میشناسند و با هم بطور انس و الفت آمیزش میکنند و آنها نیز برای هر گونه خدمت سکنه محلات آماده هستند و چون شب شد خواه زمستان باشد یا تابستان و حتی در موقع باریدن برف یا باران در جلوی دکانها میخوابند و اموال کسبه و تجار را از دستبرد سارقین محفوظ نگاه میدارند و بهمین جهت است که سرقت در بازار بندرت اتفاق میافتد و با بودن آنها دزدی خالی از اشکال نیست به علاوه این سرگز مهها تمام خانهها و ساکنین محلات و اوضاع و احوال آنها را میشناسند بطوریکه در موقع لزوم اگر کسی نشانی خانه‌ای را از آنها بپرسد فوراً او را بدانجا راهنمایی میکنند اینها افکار و عقاید و ارتباط هر کس را با دیگران خوب میدانند بطوریکه اگر مثلاً کسی سه نفر از دوستان خود را دعوت کرده باشد این سرگز مهها بدون اینکه در صد جا رسی باشند خوب میدانند که در چه ساعت مهمانان وارد و چه وقت خارج شده‌اند و چه خورده‌اند و چه نوع ارتباطی با هم داشته‌اند.

خلاصه کدخداها که رؤسای محلات هستند این سرگز مهها را مأمور کردند که در حدود محلات مربوطه بخود رفت و آمد پایها را تحت مراقبت قرار دهند. تقریباً خیلی زود بکشف یکی از مجامع آنها موفق شدند و حاج میرزا تقی کدخدای محله سرچشمه بدون سروصدافت بطرف خانه سلیمان خان پسر یحیی خان این خانه امروز منطبق است بشاهزاده عبدالصمد میرزا که برادر شاه است ولی در آنوقت مالک آن شخص متمول و قابل ملاحظه‌ای بود.

یکی از سرگز مهها در راهسته کوبید یک نفر آمد و در راه باز کرد فوراً او را دستگیر کردند و دوباره در راه بستند چند لحظه بعد مجدداً در راه کوبیدند دیگری آمد و بهمان طریق دستگیر شد و اینکار را چندین بار تکرار کردند و چون ملاحظه کردند که دیگر کسی برای باز کردن در نمی‌آید آنها از جای در آورده و بدرون خانه رفتند و صاحبخانه را در حیاط دستگیر کردند و بعد به تفتیش اطرافها پرداختند و سرانجام پانزده نفر را دستگیر نمودند که یکمده از آنها زن و بچه بود بر وایتی هم قره‌الین ماهین این زنان بوده است ولی بعضی منکر چنین روایتی هستند و عقیده دارند که او را خیلی پیش از این واقعه توقیف

کرده بودند زیرا که باوجود نهی شدید او از مواظ و تبلیغات خود دست نمیکشید بهرحال چون قره‌المنین مشهور و در اقطار عامه مقام مهمی داشت او را برده و یادارینوقت بردند بخانه محمود خان کلاتر که او را تحت مراقبت زن خود قرار داد و سایرین را بالتمام دزدان‌جای دادند.

پس از آن متوالیا اشخاص دیگری را هم دستگیر و باین جمع ملحق نمودند و بالاخره عدهٔ مجوسین بجهل نفر رسید و بعدها هر قدر بر تفحص افزودند به نتیجه‌ای نرسیدند واضح است که چون باهوان از گرفتاری رفقای خود آگاه شدند آرام نشسته و دیگر مجامعی منعقد نکردند. حضرت ازل هم انقلاب و شورش را اکیداً نهی کرده بود و از طرفی هم نمیتوانستند از دروازه‌ها خارج شوند مدت چندین روز پلیس بدقت درصدد دستگیری آنها بود اما نتیجه‌ای از کوشش خود نگرفت و با اینکه میدانستند که شمارهٔ آنها در شهر زیاد است نتوانستند بیش از این بدستگیری آنها موفق گردند و شاهزاده حاکم هم چون از مراقبت و تفتیش پلیس مأیوس گردید این عدهٔ چهل نفری را به نیاوران برد و طرز دستگیری آنها را شرح داد.

صدراعظم و سایر وزراء کاملاً در زحمت افتاده بودند و در کمال اضطراب سر میبردند شاه هم نظرباینکه مدت زیادی باضاربین در کشمکش بود باین فکر افتاد که شاید علت خاصی در کار دخالت داشته که زودتر بکمک او نیامدند و تأثرات خود را از این واقعه پنهان نمیکرد از طرفی هم اشخاصی که در روز واقعه حضور نداشتند زمزمه‌هایی آغاز کردند یکی میگفت که فلان اعیان یا صاحب‌منصب ملتزم رکاب شاید در فکر تنبیر رژیم سلطنت بوده است دیگری را عقیده آنکه برادرشاه که در بغداد و در پانسیون انگلیسها است شاید در این حادثه دستی داشته و دیگری در این خیال بود که شاهزاده پیری که در حاجی طرخان در تحت حمایت روسیه و بخرج آندولت در آنجا اقامت دارد این واقعه را فراهم کرده است و عقیدهٔ اکثریت این بود که این کار با بهیاست و بدیگران مربوط نیست و فکر آنها هم چندان بعید بنظر نمیآمد زیرا که مذهب باین دین تازه‌ای بود که با سرعت رو بپوشه میرفت و در مدت چهار سال در همه جا پیروان زیادی پیداکرده بود و کسی نبود که به تبلیغات این فرقه بر نخورده باشد این

فرزها و توهمات موجب آن گردید که در محوطه دربارشاهی وحشت فوق‌العاده‌ای بروز نماید و همه درباریان نسبت بیکدیگر ظنین و بی‌اعتماد شوند .
هر کس کاملاً مراقب همسایه خود بود و صحبت‌های او را در ترازوی عقل و هوش خود وزن میکرد .

دو ضارب توقیف‌شده هم در استنطاق ثانوی چیزی بر اظهارات قبلی خود اضافه نکردند و همدستانی را نشان ندادند و هر قدر هم بشکنجه و آزار شدیدتر شد استقامت به خرج داده و گفتند ما فقط خواستیم مأموریتی را که از طرف رؤسای خود داشتیم و اکنون در ایران نیستند انجام دهیم و چون پرسیدند برای چه شما حاضر شدید که چنین جنایت مهمی را مرتکب گردید و بکشتن شاه اقدام کنید باز هم در مقابل مستنظتین و قضات تکرار کردند که ما در نزد شما مسئولیتی نداریم و بجز اطاعت امر رؤسای خود کاری انجام نداده‌ایم و می‌گفتند حمد خدا را که ما در انجام امری که از ساحت مقدسی صادر شده سرپیچی نکرده‌ایم و راجع به نفس عمل هم اظهار میکردند که مطالب گفتنی ندارند و آنچه را که رؤسای آنها خواستار شده اند عادلانه و مشروع بوده است و البته کسیکه حضرت اعلی و آنهمه اشخاص مقدس را شهید کرده مزاور کشته شدن هست . بعلاوه ما یک دلیل قطعی و کافی برای اثبات بیگناهی خود داریم و آن اینست که میخواستیم مأموریت خود را مطابق دستوری که داشتیم اجرا نمائیم و ابداً بآن تغییر شکلی ندهیم بجا آمده بود که باید در شاه را ببریم پس ما موظف بودیم که مطابق دستور عمل نمائیم و به همین جهت بود که خواستیم شاه را از اسب بزمین انداخته و سر او را از تن جدا سازیم و اگر میخواستیم فقط او را با ما بیاوریم بکشیم هیچ مانعی در کار نبود و زودتر بمقتود میر رسیدیم شما خوب میدانید که طبانچه‌های ما با ساچمه پر شده بود نه با گلوله و ما با ساچمه زدیم تا اینکه او را گریب و مجروح کرده باسانی بزمینش اندازیم . پر واضح است که ما کینه و عداوت شخصی با او نداشتیم بلکه برعکس عقیده داریم که شاه نسبت ب ما خوبی کرده و ما هم از او متشکریم اینها همه دلیل بر آن است که ما نخواستیم غیر از آنچه مأمور بودیم نسبت با او بعمل آوریم هر گاه شما مداومت بشکنجه نمائید و هر قدر هم بر شدائد آن بیفزائید بیش از این چیزی از ما دست نخواهد آورد .

باری این درجه سرسختی و پایداری و استحکام عقیده و ایمان مذهبی که شکنجه و آزار هم قادر بر مغلوب کردن آن نبود در فکر و روح درباریان و وزراء تا نیر فوق العاده ای کرد و یکی از بروزات تازه عملیات؟ با بیان بود که وقایع زنجان و مازندران و شیراز و تهران و تبریز و هرجا که بسایان را محکوم باعدام میکردند دوباره بخاطر آنها با آورد مخصوصاً از اینکه دیدند اینهمه آزار و شکنجه های شدید ابدی تأثیری در استحکام عقیده آنها ندارد بلکه بیشتر ناتوانی میرغضب را ثابت میکند خشم و غضب آنها افزایش یافت و چون در مقابل این دو قاتل خود را کاملاً مغلوب دیدند با امیدواری کامل به طرف محبوسین دیگر شتافتند که از شهر بشمیران فرستاده بودند زیرا که مستغلبه این اطمینان بلکه یقین قطعی داشتند که میتوانند با شکنجه و آزار دادن بزنان و اطفال آنان حقایق را کشف نمایند و فکر میکردند که زنان و کودکان با شکنجه نمیتوانند مقاومت کنند و بنا بر این آنچه گفتنی است خواهند گفت .

اما آنها هم بنوبه خود حرفی بزبان نیاوردند و آنچه را که دو نفر ضراب گفته بودند ایشان نیز از بزرگی و کوچکی با استحکام عقیده تکرار کردند و گفتند ما همدستی نداریم و هر قدر بر شدت شکنجه و آزار افزودند به نتیجه ای نرسیدند و در مقابل سکوت و انکار محبوسین بشکست برخوردند بنا بر این ترس و اضطراب بر حسی انتقام کشیدن غلبه کرد و بطوری گریج و بلا تکلیف مانده بودند که نمیدانستند در کجا هستند و چه باید بکنند حقیقت پیوسته در مقابل تفحصات آنها گریزان بود و بیکدسته صور خیالی بی درپی با شکل مختلف در اطراف آنها دور میزد و یکنوع وحشت عمومی سر تا سر اردوی سلطنتی و دربار را فرا گرفت و چنان پنداشتند که توهمات و سوءظنی که نسبت باشخاص بزرگ داشتند واقماً اساسی داشته است و سکوت محبوسین کاملاً آنرا ثابت و مدلل مینماید زیرا خیال میکردند که این محبوسین امیدواری دارند که عنقریب بواسطه قدرت و نفوذ دوستان و همدستان مخفی خود رهائی خواهند یافت و آیا برای رهائی خود محتاج بواسطه ای هستند یا نه؟ و آیا در یک ساعت و بسا یک دقیقه دیگر بلوای عمومی بروز نخواهد کرد؟ در کجا؟ در همین افواج دولتی و سکنه کوهستان و اهالی تهران البته و ضمیت چنین فرضا و توهمات را ایجاب میکرد زیرا

که بجز چهل نفر اسیر گنگه کسی را در مقابل خود مشاهده نمی کردند و نمیدانستند که در دنیال این قضیه چه واقعه‌ای روی خواهد داد .

بنابراین مقدمات صدراعظم جدید که مرد سیاسی و به عقل و کبرایت مشهور بود وزراء و اعیان را احضار نمود و مجلس مشورتی برای کسب تکلیف تشکیل داد و مجلس هم با او هم عقیده شد که باید زودتر باین اوضاع وخیم که بطول انجامیده خاتمه داد و چنین نتیجه گرفتند که اگر راستی عده بایبها اینقدر زیاد است که در خود توانائی انقلاب و شورش را دیده اند تجسس و دستگیری آنها بیش از این مقرون با احتیاط نیست میباید باوائی که شاید بایان از بروز آن اجتناب دارند بر پا سازند پس تصمیم قطعی گرفتند که باید از تمام آنها دست کشید و به‌لاوه باید حتی الامکان جنبه رافت و ترحم را باندازه‌ای که قوانین کشوری اجازه میدهد مراعات نمود یعنی از این عده دستگیر شده کسانی که فقط بانکار عقیده خود پردازند بلافاصله باید آزاد شوند و بیش از این نباید فشاری بآنها وارد آورد و اگر احیاناً کسانی باشند که از انکار عقیده خود سرپیچی نمایند محکوم باعدام گردند و این نکته را هم باید رعایت نمود که نباید شاه به تنهایی مسئول این نوزیزی بشود بلکه باید همه در این امر شرکت داشته باشند زیرا که قسمه از دو حال خارج نیست یا مشروع است و یا غیر مشروع ، پس اگر قتل این اسرا مشروع و پسندیده باشد شاه مایل است که مستخدمین او هم در این امر ثواب سهم و شریک باشند و اگر غیر مشروع و ناروا باشد باز مقتضی عدالت اینست که درباریان و رعایا هم در آن شرکت داشته باشند و در آخرت شاه به تنهایی مسئول این گناه نباشد علیهذا هر طبقه باید وفاداری خود را عملاً بپناه نشان دهد .

اگر چه در بیانات و دلائل صدراعظم مختصر احساساتی هم دخالت داشت ولی او مقصود بالذاتی دیگری هم داشت که صراحتاً بزبان نمی‌آورد و آن این بود که میخواست در اجرای تصمیم خود کلیه صنوف و طبقات کشور را از اعیان و درباریان و کسبه و تجار شریک نماید که اگر احیاناً بایبها شورش کردند تمام کسانی که دستان بخون آلوده شده همه خود را مانند شخصی شاه در معرض نهدید به بینند . بدیهی است که در این تصمیم مهارتی بکار رفته بود و همه فهمیدند که مقصود چیست و دانستند که اگر با این تصمیم مخالفت کنند مخاطراتی در پیش

دارند بنابراین تمام حصار منفق القول گفتند که حیات و روح آنها پناه تعلق دارد همه قربانیان او هستند و بی مایلند که بطور ابدی حامل رنج خطاهای او باشند و چنین رنجی در نظر آنها بهتر از ورود به بهشت است و بیایب خاطر حاضرند که بازوهای خود را تا شانه در چنین کشتار و خونریزی فروبرند .

صدر اعظم بهمت و غیرت آنها آفرین گفت و حکم کرد با بیانی که در عهده و ایمان خود پافشاری نمایند باید بنام طبقات کشوری و لشگری از صاحب مدبان و مبرزان و مستوفیان و اعیان و کارگران قورخانه و سنوف مختلفه تجار تقیم شوند و بدست آنها بقتل رسند تا شاه بتواند فداکاران و اداری رعایای خود را از نظر زکشتن قربانیها که با آنها سپرده مشاهده نماید .

اهالی تهران با کنجکای دقیق و مخصوصاً عده زیادی با اضطراب و نگرانی جریان عملیات اطراف قصر سلطنتی نیاوران را تعقیب میکردند و چون در ابران بطوریکه قبلاً گفتیم و بازم تکرار میکنم هیچ امری مخفی نمی ماند یعنی صرف نظر از مذاکرات مجلس شورای سلطنتی و قابع سری و مخفی هم که در حرم شاهی روی میدهد بزودی همه میفهمند و فوراً در بازار شیوع پیدا میکند تمام مردم با آن فراست که از خصائص اساسی روح مجلی است انواع افکار و وحتت‌ها و حساب‌هایی که صاحب اختیاران مطلق را تحریک کرده بود دریافته بودند و میدانستند چه نوع تصمیمی اتخاذ شده است و اکنون باین صبری منتظر اجرای سریع آن بودند ولی بیشتر آنها میل داشتند که حتی الامکان کمتر خونریزی بشود و نظریاتی که میدانستند صدر اعظم از بیرحمی و قساوت قلب تنفر دارد و امتحانات خود را داده است امیدوار بودند که این کشتار دسته جمعی بدون شکنجه و آزارهای قبلی انجام پذیرد .

قره‌المنین را به نیاوران نبرده بودند و چنانکه قبلاً اشاره کردم در اندرون مخصوص کلابتر تحت مراقبت زنان بود. خود کلابتر بدفیات اما بدون شکنجه و آزار از او استنطاق میکرد زیرا که او هم مانند سایرین بوجاهت صوت و فصاحت بیان و نیروی جاذبه این زن که هیچکس در مقابل آن تاب مقاومت نداشت فریفته شده بود و با او با کمال احترام و مهربانی رفتار میکرد و در حالیکه

کوشش داشت که به تکلیف خود عمل نماید مایل بود که رنج اسارت محبوس خود را تخفیف دهد و او را بآینه امیدوار سازد اما او اشتباه میکرد زیرا که قره‌الین احتیاجی بامیدواری نداشت و مخصوصاً وقتیکه کلانتر در این موضوع با او صحبت میکرد فوراً سخن او را قطع مینمود و به تبلیغ میپرداخت و از عقاید مذهبی خود و حقایق و اشتباهات او صحبت میکرد و در صورتیکه هر لحظه انتظار داشت که پرده بالا رود و حکم قتلش را بیاورند طرز رفتار و گفتار او طوری بود که مخاطب از مشاهده روح آزاد و استحکام عقیده او کاملاً مهتوت می‌گردید .

یک روز صبح محمودخان از اردوی سلطنتی بپهر بازگشت و بمحض ورود باندرون بقرةالین سلام داد و کمت خبر نوشی برای شما آوردم قره‌الین تبسمی کرد و گفت : من میدانم چه میخواهی بگوئی و احتیاج بتکرار آن ندارم ، محمودخان باز گفت : ممکن نیست شما بدانید که قضیه چیست من از طرف صدراعظم مأوربت دارم که بشما اخطاری بکنم و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما در پذیرفتن آن است شما را به نیاوران خواهند برد و از شما میپرسند : قره‌الین آیا شما بایی هستید ؟ شما فقط جواب میدید نه و همین کافی است و باینکه همه بطور یقین میدانند که شما بایی هستید مایلند که پیش از این از شما چیزی نپرسند و فقط انتظار دارند که بکجندی بحال انزوا بسر بید و بامردم صحبت نکنید .

قره‌الین در پاسخ او گفت : قضیه اینطور نیست که شما نقل میکنید بلکه بالاتر از آن است ولی شما از آن آگاه نیستید پس چگونه آنرا از من بشنوید : قضیه اینطور است که فردا وقت ظهر خود شما که کلانتر هستید مرا زنده خواهید سوزاند من چنانچه با اشتیاق آرزو مند شهادت درخشانی بخدا و حضرت اعلی نشان خواهم داد ،

محمودخان متحیرانه گفت : ابدأ چنین فکری را بخاطر خود راه ندهید قضیه کشتن در کار نیست زیرا که شما محققاً از جواب مخموری که آنها

انتظار دارند امتناع نخواهید کرد و در نتیجه تمام هواخواهان شما هم از رفتار شما پیروی خواهند کرد و همه آزاد میشوند این چه خیالی است که شما می‌کنید :

قره‌الین بالحسن جدی گفت : « ابدأ چنین انتظاری را نداشته باشی که من انکار عقیده کنم و امیدوار نباشی و لواطشکه بر حسب ظاهر وحشی برای یکده قبیله هم باشد من بچنین کاری تن در دهم آنهم برای يك قصه و نیت بیهوده‌ای که چند روز بیشتر این کالبد موفقی را که هیچگونه قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم ابدأ من چنین کاری را نخواهم کرد و اگر از من ... نه و البته خواهند پرسید جز اعتراف با این خود پاسخی با آنها نخواهم داد و بسی سعادتمندم که از حیات دست بشکم و جان خود را در راه خدا بدهم اما تو محمود خان اکنون گوش بده و آنچه را که میگویم درست بخاطر بیاور و مرا مرگ من بنویس خواهد کرد که من تو را اغفال نکرده و فریب نداده‌ام : « این آریایی که تو با خدمت میکنی ابدأ خدمات تو را منظور نظر نخواهد داشت و بتو پاداشی نخواهد داد بلکه برعکس و خیلی زود ترا در کمال بیرحمی و باسخت‌ترین شکنجه خواهد کشت پس سعی کن که قبل از مرگ روح را ببارف شناسایی حقیقت پرواز دهی .»

من مکرراً این پیشگوئی را هم از مسلمانان و هم از بابیه‌ها شنیده‌ام و هیچکس تردیدی ندارد که پیشگوئی قره‌الین عیناً بوقوع پیوست و تفصیل آن چنین است :

چهار سال قبل از این قحطی هولناکی پدیدار گردید که تهران را خالی از سکنه کرد مردم از گرسنگی دسته دسته در کوچه‌ها جان میدادند اهالی بواسطه فشار گرسنگی شورش کردند و جمعیت زیادی به اربک سلطنتی روی آورد که بر طبق مدول از محکومین پناه شکایت کند البته در چنین مواقع در مشرق یا مغرب تمام ملل با يك نوع فکر بهیچان می‌آیند و علت قحطی و درد و رنج خود را به محکومین نسبت میدهند. شاه حکم کرد که درهای اربک را ببندند و پس از آنکه فهمید کلاً نترسم از جمله محکومین است حکم به احضار او داد و البته در چنین موقتی لازم بود که مقبری را مجازات نماید این صاحب منصب

غیر نظامی یعنی گلاتر مرتکب چنین جنایتی که باو نسبت میدادند نشده بود و اگر قابل ملامت باشد از راه رشوه خواری است نه احتکار. او خود را در این قضیه کاملاً بی‌تقصیر میدانست و کمتر از دیگران که از حیث مقام پسی بالاتر از او بودند بی‌وجدانی بروز میداد ولی چون شورش بالا گرفته بود و زنها متصل درهای ارک را با سنگ میکوبیدند و فریاد میکشیدند و صداهای خشمناک وحشت‌آور آنها شنیده میشد شاه غضبناک شد و فوراً لباس سرخ رنگ که علامت غضب است و معمولاً پادشاهان مشرق زمین چنین لباسی را در موقع مجازات کردن مقصرین بر تن میکنند پوشید.

باری محدود خان را در حالیکه از ترس میله زید بحضور آوردند و با اندازه‌ای کیچ و پیریشان خاطر شده بود که نتوانست به پرده‌های شاه پاسخ درستی بدهد و بالکنت زبان جملات غیر مفهومی را ادا میکرد شاه در حال غضب حکم کرد موهای ریشش را دانه دانه بکنند میر غضبان او را بزمین انداخته و مشغول کنند ریشش شدند و چون در این حال دست و پامیزد و فریادهای وحشت‌آور میکشید شاه بیشتر خشمگین شد و حکم کرد :

و به پیش به بندنده میر غضبان چوب و افری باوزدند و چون خشم و غضب شاه طغیانی پیدا کرده بود فرمان داد: خفه‌اش کنید و میر غضبان او را خفه کردند و پیشگولی قره‌المن بدین طریق بوقوع پیوست.

بی‌مناسبت نمی‌بینم که در اینجا بفتح اشخاصی که قضا یا را بطور سطحی نگاه میکنند و بعمق آنها توجهی ندارند بذکر نکاتی بپردازم و مقصودم از ذکر این نکات این نیست که کسی معجزاتی را که من نقل میکنم قبول یا انکار کند و ابداً چنین فکری را بخاطر نمی‌آورم بلکه میخواهم این نکته مهم را گوشزد نمایم که امور مذهبی در آسیا در طی ازمینه همیشه آمیخته با اعجاز است بمباراة آخری مجره باید در کار باشد و باید به بینند و به نقل آن بردازند و باور نمایند و برای مدرك و دلیل و برهان بکار برند در واقع دلیل و برهان حقانیت وصحت مذهب همان مجره است زیرا که آن نه تها در نزد پروان مذهبی که آنرا بکار میبرند اعتباری دارد بلکه مخالفین آن مذهب نیز ممکن است بدون تأمل آنرا قبول نمایند.

این يك موضوع جالب توجهی است که نه تنها از نقطه نظر فلسفی باید

بان توجه کرد بلکه از نقطه نظر انتقادات تاریخی نیز قابل توجه است و خلاصه آنکه از توجه باین موضوع ممکن است آثار و علائم مفیدی بدست آید که در فهم بسیاری از مسائل قدیم بیا کمک نماید.

باید دانست که طرز تفکر و استدلال ما اروپائیان با آسیائیان تفاوت دارد و برای توضیح این مطلب گوئیم که اگر مثلاً پیمبری که مادر حقانیت او تردید داریم بتواند معجزه خود را بمانثابت نماید ما ناچار بقبول او هستیم و رد آنرا دلیل بر بیسه وری خود میدانیم و یقین میکنیم که چنین قدرت خارق العاده ای از مقام الوهیت سرچشمه میگردد و در واقع وهیة آسمانی است و تماماً چنین شخصی حق است و مذهبیش هم حقیقت دارد ولی آسیائیان مانند ما تنها استدلال نمیکند البتہ معجزه در نظر آنها امری است خارق العاده که ظهور آن برخلاف قوانین عادی طبیعی و تأثیر آن مافوق تأثیرات معمولی است و با اینکه میدانند امری خارق العاده و خارج از قوانین عمومی طبیعت است باز آنرا مانند ما ناداناناً در وقوع نمیبندارند آنها قوانین طبیعت را غیر قابل تأثیر و تزلزل ناپذیر میبندارند و اوصاعی را در عالم بنظر میآورند که در طول مدت آثار آن بر طبق فلان قاعده که نتیجه تبادل قوای متضاد اشیا و مورد است و یا فلان رابطه ای که مابین علت و معلول و مبارزه آخری مابین مادی و غایبات وجود دارد بظهور میرسد.

باز هم برای توضیح میگوئیم: اگر برای يك مسلمان روشن فکری نقل کنید که سن فرانسوا داسیزه (۱) طیور در آسمان فرود میآورد و با آنها مکالمه میکرد با اینکه این مسلمان مذهب عیسی را باطل و غیر کافیه و از پیشه فاسد و منسوخ خدائی میدانند شاید تردیدی در عقیده شما پیدا نکند و خوش باوری و سادگی شما را مورد ملامت قرار ندهد و پذیرفتن چنین گفتار افسانه مانند برای او سهل است و مثل اینست که شما مداری را برای او شرح میدهید که فلان کواکب متعقب میشوند و نتیجه ای که از این شرح افسانه مانند شما میگیرد این است که تصویر میکند سن فرانسوا بواسطه نیروی فکری و تحمل ریاضت توانسته است طبیعت مخصوص طیور را بشناسد و نسبت با آنها قوه ای

(۱) Saint François یکی از علمای روحانی بزرگ فرانسه در

قرن ۱۲

بکاربرد که دیگران عموماً از آن بی بهره هستند خلاصه آسپایی چنین میپندارد و دلیل هم میآورد که میتوان از اجسام جامد عبور کرد و یا در روی آب راه رفت و یا نتایج انتظامات طبیعی که ما آنها را قانون میدانیم و در نظر ارجز امور موقتی چیزی نیست ممکن است بوسیله علم و ریاضت بتدوین انداخت و یا از عمل بازداشت و بهمین جهت است که آسپاییان طالب اعجاز هستند و با نظر تعجب بآن میگیرند و نسبت بکسیکه قادر بانجام آن باشد کم و بیش علاقه و عقیده ای پیدا میکنند و آنرا دلیل قطعی حقانیت مذهبی میپندارند .

خلاصه آنکه خدا منبع اعجاز نیست و در آنها شرکنی ندارد و فقط انسان است که با علم و موهبه طبیعی و نیروی فوق الماده خود نظم و ترتیب امور عادی طبیعت را مختل میسازد .

این نوع معجزه که فقط در نظر مؤمنین ارزشی دارد و متمرّدین برای آن اهمیتی قائل نیستند فوق الماده مزاحم اسلام بوده است قرآن بچنین عقیده ای اعتراض کرده و خواسته است بطرفی مخالفه ثابت نماید که معجزه بدون دخالت اراده خداوندی صورت نمیگیرد ولی عبارات او با اصولی که علوم قدیم تدارک نموده و بالنسبه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته نتوانسته است به نتیجه ای برسد بنا بر این اجباراً با آنها سازش کرد و فقط نوع مخصوصی که عبارت از حشر موجودات وزنده کردن اموات باشد برای خدا باقی گذارد و نسبت با اصول مذهب نیز برای امور خارق الماده ارزش واقعی قائل نگردید و بنیر از این دو مورد مذکور علوم و تخیلات شرقی که کاملاً با هم توافق دارند نسبت بقوه مولد الحیر که کلی که قول را خلق کرده و قول هم در نزد انسان و خدا یکسان است حدودی قائل نمیشوند و بعلاوه چون فرض میکنند طبیعت که محصول قول است قانونی ندارد و آنچه بحسب ظاهر در آن دیده میشود روابط و تناسباتیست که قول (۱) برقرار کرده است بنا بر این در صورتیکه بانروی دراکه عمیقی توأم گردد ممکن است در انتظامات طبیعت تصرفی بکنند و آنها را تنبیر دهد و انسان هم با اینکه مخلوق است و لایق داشتن چنین نیروی دراکه ای هست میتواند امور خارق الماده و اعجازی را نشان دهد و بهمین جهت است که چنین اموری در اثبات مذهب آطور که باید تأثیری ندارد بنا بر همین اصول و عقاید که از علوم کلدانیان مشتق شده و از زمانهای بسیار قدیم در آسیا

(۱) گویا مقصودش از قول حرف کن باشد (کن فیکون)

ریشه گرفته است دیده میشود که چگونه امور عاقل‌الماده تعمیر آرد توانست
است جماعتی رامات و مبهوت و حتی منحوس سازد و با اینکه در وقوع چنین
اموری تردید نداشته نخواستند به‌نأهی که پیغمبران صاحب اعجازاً بها عرض
داشته اند ایمان و عقیده پیدا کنند .

هوش و تفکر اروپایی در حال خواندن این قبیل وقایع که در تورات و اعمال
حواریون و پیغمبران و سایر مقدسین زیاد دیده میشود ، به‌تسجب بر می‌خورد که
این سرپیچی و لجاجت‌های احمقانه اقوام در مقابل معجزات و خوارق عادات
بیجه علت بوده است اما چون عمیقانه کنجکاوای کنیم خواهیم دید که حتی و
لجاجتی در کار نبوده است بلکه فقط طرز مشاهده و تامل و قضاوت و استخراج
نتیجه آسیائی با ما تفاوت دارد . آسیائی از یک طرف عقیده کامل دارد که میتوان
تغایر طبیعت را بهم زد و از طرفی هم از قبول آئین صاحبان اعیان امتناع
میورزد بنابراین دارای يك مسلک سونسطائی خاصی است که با سایر مسلک‌های
سونسطائی تفاوت کلی دارد .

بهر حال همانطوریکه قره‌الین پیشگویی کرده بود فردای همان روز
او را به نیاوران بردند و در حضور شاهزادگان و اعیان و کارمندان عالی‌رتبه
دولتی و محبوبین و مردم متفرقه با کمال ملامت و بدون آزار از او خواستار
شدند که فقط بگوید من بایی نیستم اما او بطوریکه از پیش خبر داده بود
بیجای انکار با اعتراف پرداخت و آنچه‌ا که دلخواه او بود بزبان آورد بنابراین
او را به‌ارک تهران آوردند و رویندی که مدتی بود از بهار بردن آن دست کشیده
بود بصورتش آورده‌بختند چون وارد ارکندولتی شدند او را در روی خرمنی از حصیر
که در خانه‌ها در زیر قالی می‌اندازند قرار دادند و قیل از اینکه آن خرمن را
آتش زتند میر غضبان پارچه کهنه‌ای بگلوی او فرو برده خفتاش کردند و حسد
او را طعمه آتش نمودند و خاکسترهای آنرا بیاد دادند . (۱)

من تصور نمیکنم که سرمشق است حکام عقیده قره‌الین برای سایر مجوسین
لازم بود تنها چیزی که میتوان فرض کرد اینست که شاید رفتار او باعث تخفیف

(۱) روایت دیگری است که او را شبانه به‌باغی که محل فعلی بانك ملی شعبه
مرکزی میباشند برده و خفه کردند و جسدش را در جاهی انداختند . (۲)

ثبات عزم و اراده آنها نگردید زیرا که آنها هم در استنطاق این زن جوان حاضر بودند و تمام حتی دختران و پسران هم با چهره‌های بشاش و آرامش خاطر بدون اینکه او با آنها و یا آنها با او بتوانند مراسم تودیه‌ی بهممل آورند مشاهده کردند که چگونه برای جان دادن می‌روند و با این جدائی و حتی کشته شدن او هم اهمیتی ندادند و چون نوبت به خودشان رسید از ضارب و غیر ضارب با کمال خون سردی و بی‌اعتنائی به پرسش‌ها پاسخ دادند و اعتراف نمودند که ما بایستی هستیم و بتناهی و تقدیس حضرت اعلی و شهدای دیگر این فرقه پرداخته و اعلان کردند که ما برای هر نوع شکنجه و آزار و قتل آماده هستیم .

در میان این جمع که در خانه سلیمان خان دستگیر شده بودند سید حسین هم دیده میشد یعنی همان سیدی که در روز قتل باب در تبریز بواسطه سدمات و ضربات زیاد و از دست دادن قوا با ننگار مولای خود پرداخت و بصورت او آب دهان انداخت و از کشته شدن خلاصی یافت و پس از اینکه بهوش آمد مثل کسیکه از خواب بیدار شده باشد بلافاصله راه تهران را در پیش گرفت و بمحض اینکه از دروازه تهران بدرون شهر داخل گردید مستقیماً رفت نزد رؤسای بایه و قضیه شهادت مولای خود را نقل و از عمل خود اظهار پشیمانی نمود و چون صادقانه به تقصیر خود اعتراف کرد مورد عنف آنها واقع گردید ولی ابداً آرامش خاطر نداشت و با نهایت اشتیاق و تمسق در آرزوی مرگ بسر میبرد و منتظر جنین وقعی بود و چون موقع تطهیر و استخلاص خود را از رنج‌های وجدانی مشاهده کرد نه تنها مانند سایرین با خیالی آرام با استقبال مرگ مهربان بلکه برقی شادی و مسرت در سیمایش میدرخشید و طرز بیانش نشان میداد که از این پیش آمد بسی خوشوقت است و چون از او پرسیدند که آیا تو بایی هستی ؟ در پاسخ با تعظیم و تکریم بی نظیری بمذهب خود اعتراف کرد . و بطوری با حرارت صحبت کرد و به سنن سابقین بدگفت که همه را بهیجان آورد .

اکنون هم مذهبانش نام این شهید را با احترام بر بان می‌آورند و او را مفسر نمی‌شمارند بلکه با اطمینان می‌گویند که انکار او در تبریز بحسب ظاهر بوده و باطناً به باب اطاعت کامل داشته است و چون منشی و مجرم راز و امانت دار او بود ناچار شد که با این رفتار خود را خلاص کند و نوشته‌ها و امانات باب

را بنهران ببرد و بر آسپ برساند و فوایع را نقل کند و اگر اینکار را نمیکرد
آخرین مطالب باب ووصایای او به پیروانش نمیرسید .

باری چون صدراعظم از مقاصد بلاطت آمیز خود به نتیجه ای نرسید
یعنی هیچیک از اسرا برای استخلاص خود بانکار نپرداخت ناچار دست بکشناز
زد و بر طبق قرارداد قبلی هر کس يك اسپرو به بعضی دونه فر تحویل داد و خود
نیز یکی را اختیار کرد اما او به اسپر خود قبلاً شکنجه ای وارد نیاورد و امر کرد
که با يك ضربت او را بقتل رسانند میرزا ها و کارمندان وزارتخانه ها دونه فر
اسپر داشتند که با دست خود و با قامتراش بدن آنها را ریز ریز کردند اسداف
خان میرآخور یعنی اول کسی که در نیاوران بحمايت شاه شرافت و صادق را بضر
شمیر گشت بر حسب تقاضای خود دونه فر اسپر گرفت ابتدا دست و پای آنها را
ماتند حیوانات نعل زد و به دبا ضرب شلاق بدن آنها را پاره پاره کرد و خلاصه آنکه
هر طبقه و هر کس کوشش داشت که با اشد شکنجه اسپر خود را نابود سازد و
وفاداری خود را نسبت بشاه ثابت نماید بنابراین شدیدترین شکنجه و عذابی
که بخاطرش رسید به وقوع عمل گذارد .

در این روز . آری در این روز منظره بسیار عجیب و موحشی در کوچه
و بازار تهران دیده شد که گمان نمیکنم کسانی که آنرا دیدند در آموش نمایند حتی
امروز هم وقتی که صحبت از این واقعه بمیان میآید منظره وحشتناک و حزن انگیز
آنروز که مرور زمان نتوانسته است در آن تخفیفی بدهد در خاطرها مجسم
میکردد .

در این روز وحشت آورنده ای از مردان و زنان و اطفال در حالیکه
گوشت بدنشان را جابجا با کارد شکافته و فنیله های شعله ور در آن زخمها فرو
برده بودند دیده میشدند که در میان میرغضببان راه میرفتند میرغضببان قربانیان
را با طناب بهم بسته و با ضرب شلاق آنها را بجلو میراندند و اطفال و زنان این
جمله را سرود مانند بطور دسته جمعی میخواندند : و حق است که انالله وانا الیه
لراجعون ،

صدانرا آنها در میان سکوت عمیق جمعیت تماشاچی بلند بود زیرا که
اهالی تهران جنبه شرارت ندارند و بدسلمانی هم چندان علاقه ای نشان نمیدهند

و بهمین علت بود که باسکوت باین منظره مینگریستند و وقتی که یکی از این
 و پنهان در اثر شکنجه و ضربات شلاق بزمین میافتاد دوباره او را ضرب سر نیزه
 و شلاق بلند میکردند اما او درحالیکه هنوز مختصر رمقی برکن، کجاست و از
 سرپایش خون جاری بود باز شروع بوجد و نشاط میکرد و میرقصید و فریاد
 برمیآورد : « حق است که انالله وانا الیه راجعون . »

پاره ای از اطفال که در طی راه جان میسپردند میرغضیان نمش آنها را
 در زیر پای پدران و مادران و خواهران نشان میانداختند ولی آنها ابداً اعتنائی
 باین اعمال نمیکردند و با کمال و قروم تافت در روی این نقشها راه میرفتند
 و حتی برای آخرین دفعه هم با اطفال خود نظری نمیانداختند .

همینکه به حوالی دروازه نو یعنی قتلگاه رسیدند بازم میرغضیان بقره بانیان
 تکلیف کردند که انکار عتیده باعث حیات شما خواهد شد و با اینکه بسیار مشکل
 بنظر میآید بازم وسایل تهدید و هول و هراس و شکنجه آنها را فراهم مینمودند
 چنانکه میرغضبی به پدری گفت اگر انکار مذهب خود را نکنی سر هر دو فرزندت
 را در روی سینت خواهم برید این مرد دو پسر همراه داشت که بزرگترین
 آنها بیش از چهارده سال نداشت این پسر که غرق در خون و گوشت بدنش
 از شدت ضربات شلاق مانند ذغال سیاه شده بود با کمال متانت و خون سردی
 بسختان میرغضب گوش میداد و وقتی که دید پدر روی زمین دراز کشید و بهمیرغضب
 گفت : « من حاضرم زود باش با آنچه گفتی عمل کن ، همان پسر نظر بحق
 بزرگتری باوجد و نشاط از میرغضب درخواست کرد که اول سر او را در روی
 سینه پدر ببرد بعد بپدر او کوچکترش پردازد و شاید میرغضب هم از انجام
 آخرین خواهش او مضایقه نکرده و او را در روی سینه پدر سر بریده باشد
 خلاصه تمام این جمعیت را کشند و نمایش خاتمه یافت و شب پرده ظلمانی
 خود را بروی این توده بزرگ گوشت و استخوان بی شکل و ترکیب کشید سرهای
 قره بانیان را ردیف باریسمان به تیرها بسته بودند و سگها از محلات بیرون شهر
 باینطرف روی میآوردند .

در این روز بقره میخواستند و خواهران مختی برای باب پیدا شد که ممکن نبود
 با هیچ نوع مواظت و تبلیغات ولو هر قدر هم زیاد و جالب توجه باشد پیدا شود

من در پیش گفتم و با هم تکرار میکنم که تأثیر حاصله از تحمل رنج و شکنجه و نجات عزم و پایداری مقولین در توده ملت ایران بسیار عمیق و طولانی بود من غالباً شرح این صحنه را از گواهانی شنیده‌ام که پاچشم خود آنرا دیده بودند حتی از اشخاص مقرب دولت و کسانی که دارای مشاغل عمده هستند نیز شنیده‌ام و قتی که اینها از این صحنه صحبت میکنند انسان یقین قلبی پیدا میکند که صحبت کنندگان همه بایی هستند زیرا که اسلام هرگز نقشی را بازی نکرده که در قلوب عامه چنین تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته باشد و همه معترف هستند که این واقعه و سیاه پشرفت و تروسمه این فرقه گردید. البته بطور عظمی راجع باین موضوع صحبت نمیکنند زیرا که شجاعت و قوت قلب لازم است تا نام بایی بزبان آید معمولاً و قتی که ضرورت ایجاب کند که از این مذهب تاذه صحبتی بشود قبلاً جملات اهانت آمیزی بزبان می‌آید و بعد شروع بصحبت میشود و نظر باینکه باینها بهوجب دستورهای مذهبی خود استعمال قلیان را حرام میدانند بپاری از اشخاص هم که مایل بکشیدن قلیان نیستند محض احتیاط و برای اینکه قانون واقع نگرددند با استعمال آن مبادرت می‌ورزند و خلاصه آنکه تزویر و تظاهر به لسانی بطور آشکار و بشدت در تمام طبقات حکم فرما میباشد.

با اینکه ارسال ۱۸۵۲ که این واقعه روی داد باینها فعالیت زیادی نشان نداده‌اند با هم روز بروز بر جمعیت آنها افزوده میشود و پشرفت قابل ملاحظه‌ای دارند و بنا بر دستوری که با آنها داده شده عموماً تقیه میکنند و شاید در موقع لزوم بانکار هم پردازند و بیاب بد بگویند اما این تقیه و مخفی داشتن مذهب بسی بیشتر از شورش و انقلاب در خاطر دولتیان تأثیر کرده است زیرا که دولت در موقع انقلابات تاحدی شماره دشمنان خود را میدانست و میتواند با آنها بجنگد ولی اکنون نه میتواند آنها را ببیند و نه میتواند شماره دشمنان و جمعیت آنها را حدس بز ندو بواسطه وحشتی که در زیواران احساس کرد دیگر حرات تفتیش و تنقیب آنها را ندارد مبادا بیشتر از آنچه در نظر دارد دشمن پیدا شود و مخصوصاً آنها را در مقامات و جاهائی ببیند که ابدأ انتظار آنرا ندارد و قتی که یکی از افراد این فرقه از روی بی احتیاطی تهودی بروز دهد و با لایا ار روی کینه و عداوت اشخاصی را متهم نمایند حکام بنوقوف همان شخص اشاره شده اکتفا میکنند و از او اقرار یا انکار میخواهند و همچنین

انکار نمود بلافاصله آنرا رها مینمایند. عقیده عامه براینست که بایبها در هر طبقه و صنفی فراوان هستند و در میان تمام مذاهب ایران باستانی نسیریان و عیسویان پیدا میشوند و تمجیب در این است که اشخاص مفلون اغلب از طبقات روشنفکر و علماء هستند و چنین بنظر میرسد و دلائل و قرائن هم نشان میدهد که در میان آنها مجتهدین بزرگ و قضاة عالیرتبه و درباریان شاغل مقامات مهم و صاحبمنصبان و حتی اشخاص خیلی نزدیک به شاه هم وجود داشته باشند .

بر طبق محاسبه تقریبی که اخیراً بعمل آمده چنین حدس میزنند که از هشتاد هزار سکنه تهران اقل پنج هزار نفر بایبی هستند ولی این محاسبه بمدارک معتبری اتکا ندارد و من تصور میکنم که اگر احیاناً بایبها روی حوشی در ایران به بینند قوتی پیدا کنند شماره آنها در پایتخت بطور قابل ملاحظه ای رو با افزایش خواهد رفت زیرا که در آنوقت اشخاصی هم که تمایل باین مذهب دارند و در انتظار آزادی و فتوحات این طایفه بسر میبرند علناً اظهار وجود خواهند کرد .

مدت دو سال میشود که دولت باز در اضطراب افتاده است زیرا که يك مسلك اروپائی اخیر در تهران پیدا شده و موجبات وحشت دولت را فراهم ساخته است. در میان ایرانیان که چندی در اروپا اقامت داشتند بکفر پیدا شده که دارای هوش و فراست فوق العاده ای بود و با عشق مفرطی کوشش میکرد که ایران را در مرحله تجدد وارد نماید بنابراین فکر تأسیس فراموشخانه افتاد (۱) اهالی مشرق زمین مخصوصاً بساختن این نوع ماشینها شوق و ذوق و آفری دارند و همانطور که مادر موسیقی آسیائی پاره ای از ترکیبات خوش آنرا که شباهتی با هنکهای ماد اردمی پسندیم آنها نیز پاره ای از وسایل سرگرمیهای ما را می پسندند این شخص پشاه خاطر نشان کرد که امروزه نباید مانند پادشاهان پیشین فقط بتصرف تخت و تاج و نیروی سلطنتی تکیه داشت بلکه يك پشتیبان و ضامن اخلاقی هم باید برای پادشاه وجود داشته باشد و اگر فراموشخانه ای در تحت نظر مدیریت من تأسیس شود اعضای آن همیشه هواخواه دولت خواهند بود و پیمانائی که در فراموشخانه منعقد میشود و سوگندی که یاد میکنند نقض

(۱) مقصود میرزا ملک خان ارمنی جلفائی است که بلف ناظم السوله

مشهور است (۲)

نخواهد شد بشرط اینکه طبقه اشراف و اشخاص نخبه و برجسته و مهم کشور در آن وارد شوند در اینصورت شاه در رأس تمام قوای ملت خود قرار خواهد گرفت و دیگر کسی نمیتواند بفرغ نصب تخت و تاج بیایند .

شاه از نظر نفع و استفادۀ شخصی پیشنهاد او را پذیرفت و افتتاح فراموشخانه را تصویب کرد و چون منظرۀ درخشانی را که بشاه نشان داده بود جالب توجه اواقف شد مدت چند روز دره واقع ملاقات وزراء و صاحب منصبان و مستخدمین و خاصان خود از آنها میپرسید که آیا فراموشخانه که با مرمن تأسیس شده رفته و آنرا دیده اید ؟ و آنها ۱۰ برفتن با نجاتش بوق و ترغیب میکرد .

ایرانیها از دخول فراموشخانه خودداری نکرده و آن علاقه و دل بستگی پیدا کردند و نتیجۀ بلاحرفی که از این مؤسسه گرفته شد این بود که چون از فراموشخانه بیرون میآمدند باید آنچه را که دیده و شنیده اند فراموش نمایند البته مدبر و مرئی هم باید همین کار را بکند تا از ازداری و سرپوشی شاگردان خود اطمینان نماید .

خلاصه مدت چند هفته تمام مردم با اصرار زیاد میل داشتند که فراموشخانه بروند و در آنجا پذیرفته شوند و مرئی هم با نهاد رجات و روباها (نوار پارچه ای) و نشانهای میداد و نطقها میکرد جای میخوردند و قلیان میکشیدند هر وقت شاه از نزدیکان خود میپرسید در فراموشخانه چه دیدی و چه یاد گرفتی ؟ تنها این جواب رامیشنید که هیچ . در آنجا برای ماسخترانی میکشند و مراتب تمدن و انسانیت را بما تلقین میکنند قلیانی میکشیم و جای میخوریم . شاه میپرسید دیگر چه ؟ در پاسخ میشنید قربان دیگر هیچ .

شاه بمرور ایام از عمل خود ناراضی و پشیمان گردید و تصور کرد قضایائی هست که از او پنهان داشته اند و نمیتوانست قبول کند و اطمینان حاصل نماید که عملیات همین باشد که با و اعتراف کرده اند و شاید در آنجا اسرار خطرناکی بمیان آمده باشد زیرا سوگند وفاداری نسبت بخود را از هیچکس نمیشنید و چون مظنون شده پاره ای از نزدیکانش هم به تقویت و تأیید سوطن او پرداختند و با و گفته اند ممکن است از این مؤسسه انقلاب و حشمتناکی تولید گردد و پاره ای هم که جوهر تر بودند بالاتر از این به شاه گفتند بنی چنین پشاه فرماندهند که فراموشخانه فقط محل اجتماع بایبهاست .

شاه هم فوراً نهی اکید کرد که دیگر کسی با نجا نرود حتی کسانی هم که با مرخودش با نجا رفته بودند مظنون واقع شدند و مؤسس فراموشخانه هم پس از چندی از ایران به خارج تبعید شد با اینحال امروزه هم کسانی که با نجا رفته اند مایل نیستند که بگویند در این مؤسسه منحل شده غیر از جای وقلیان و استماع سخنرانی چیز دیگری هم بوده است .

باری هر گاه چنین سوءظن بی اساسی در فراموشخانه دخالت داشت و چنین تصور میکردند که پس از بسته شدن آن اجتماع با بیان پراکنده شده است باز هم نباید چنین فرضی کرد که آنها واقفان آرام نشسته و فعالیتی ندارند اینطور نیست بلکه آنها زیاد چیز مینویسند و کتب آنها مخفیانه همه جا دور میزند اما با دقت زیادی آنها را مخفی میکنند و با تشق میخوانند و اسلحه جدیدی برای مباحثه و مبارزه با مسلمانان از این نوشته ها استخراج مینمایند از طرفی هم حضرت ازل و حواریون پس از قتل باب با ممانت و بی سروصدا بسیاری از مردم را بکیش خود دعوت و هدایت میکنند و با ثبات قدم به پیشرفت خود ادامه میدهند چند ماهی است زمه های شنبه میشود که با بیان تبعید شده از رئیس خود تقاضا کرده اند که بجنگ تازه ای مبادرت نمایند زیرا که وضع اداری دولتی اکنون نامنظم و تشکیلاتش هم از هم گسیخته شده است و اگر قیام نمایند دولت نمیتواند در مقابل آنها مقاومتی نشان دهد ولی رئیس مذهب جواب داده است که هنوز موقع اینکار نرسیده است .

فصل دوازدهم

کتب و تعلیمات مذهبی بایها

بطوریکه در پیش هم اشاره شد این مذهب تازه را شخصی که در عنفوان جوانی بود تأسیس نمود و در طول مدت قلیلی یعنی از سال ۱۸۴۷ تا سال ۱۸۵۲ تقریباً در تمام ایران انتشار یافت و دارای پیروان بیشتر پر شور و حرارتی شد و در مدت پنج سال در سرزمینی که سابقاً پنجاه میلیون سکنه را تندیه میکرد و اکنون دارای ده الی دوازده میلیون سکنه است و در میان ملتی

که فاقد هر گونه وسائل اشاعه و انتشاری است که ما آنها را از جمله ضروریات محسوب می‌داریم یعنی فاقد روزنامه و کتاب است و حتی سرویس منظم پستی هم ندارد و هیچگونه راه شوسه‌ای در تمام قسمت آن دیده نمی‌شود در این مدت پنج سال بطوری اشاعه یافت که تمام افراد ملت از چگونگی آن اطلاع کامل حاصل نمود و تأثیر آن طوری بود که موجب حوادث بسیار مهمی را که من در پیش شرح دادم فراهم ساخت البته این يك ملت جاهلی نبوده است که بتوان به‌سوءلت آنرا بجنبش در آورد بلکه پیروان این مذهب اغلب افراد برجسته و عالی‌مقام روحانی و مردان ممتاز و با معلومات و زنانی بوده‌اند که بخاتواده‌های بزرگ و بااهلیت تعلق داشته‌اند و خلاصه آنکه صرف نظر از مسلمانان عده زیادی از فلاسفه و صوفی‌ها و حتی جمعی از یهودیان نیز جزه پیروان این ظهور تازه شده‌اند و فقط دو فرقه نصیری و عیسوی هستند که تقریباً از این نهضت پر جوش و خروش برکنار مانده‌اند و علت آنهم جز جهل عمیق نسبت بموت ووعات فکری و هوشی چیز دیگری نیست مع هذا تفاوتی هم در میان این دو فرقه وجود دارد و آن اینست که فرقه نصیری مانند ایل مشغول کله داری و شکار و کارهای زراعتی است و منتمل با همسایگان در زد و خورد مییابد و احتیاجات مذهبی و قلبی آنها با دستورهای منحصری که مسلکش برای او معین کرده است برآورده می‌شود این فرقه ابتدا بحکمت الهی و موضوعات فکری توجهی ندارد اما راجع بپدیویان مسکون در ایران بهتر آن میدانم که حرفی از آنها بزبان نیاورم این طائفه با روحانیون خود چنان در جهالت و پستی غرق شده که شرافت نام مذهبی را که مدعی داشتن آن است آلوده و کثیف کرده است و من بسی آرزو مندم که بکلی این فرقه ناپدید گردد زیرا که اکنون آن لیاقت و شایستگی را ندارد که در مراحل عقیده و ایمان سر کند.

بهر حال با بایت در هوش و فکر ملت ایران تأثیرات قابل ملاحظه‌ای کرده بلاوه از سرحد این مملکت نیز عبور کرده و بطبقه پاشاهای بنداد هم سرایت نموده و بهندوستان هم رفته است از همه علام و آثار مربوطه بان این نکته بیشتر جالب توجه است که بسیاری از مجتهدین و پیروان فداکاری که در موقع حیات باب زندگانی می‌پس کرده اند شخصاً بپنمبر خود را ندیده و فقط بواسطه تلمیحاتش باو

گرویده‌اند و چنین بنظر می‌آید که مفید هم نبوده‌اند که این تعلیمات را از دهان خود او بشنوند و برای آن اهمیتی قائل گردند و با این حال خود را موظف دانسته‌اند که از تکریم و تعظیم کامل نسبت با او فروگذاری ننمایند مثلاً حضرت طاهره یمنی قره‌المنین و ملا محمد علی زنجانی و ملا محمد علی بارفروش (ک) شخص باب را ملاقات نکرده‌اند حتی حضرت ازلم که در موقع کشته شدن باب یا حضرت اعلی بیش از ۱۹ سال نداشت بملاقات او موفق نگردید بطوریکه با بیان نقل میکنند باب شخصاً اشتیاق مفرطی داشت این جوان را که امروز جان‌نشین او است به بیند و مکرر در نوشته‌های خود اظهار کرده است که بسی شایق و مایل بودم که تابع او امر و احکام او باشم مهذا هیچوقت ملاقاتی در میان آنها صورت نگرفت. مراتب فوق بخوبی میرساند که فصاحت بیان و نفوذ کلام باب بمنتهای درجه بوده و هر کس در مقابل این دو صفت شیفته و مجذوب میگردیده است ولی باید دانست که تنها این دو صفت باعث پیشرفت آئینش نبوده است و اگر بعضی از آشنایان صمیمی و محارمش در مقابل این صفات تسلیم شده‌اند تردیدی نیست که عدهٔ بیشماری هم که مسلماً از اشخاص عالی‌مقامی بوده‌اند مجذوب و شیفتهٔ تعلیمات اساسی او شده‌اند بنابراین میتوان شناسایی و وضع روحی آسیائی را از نزدیک در این آئین جدید بدست آورد و ارزش آنرا دانست.

وسیلهٔ آزمایش این آئین کاملاً موجود است زیرا که کتب زیادی راجع بان نوشته شده و میتوان به سهولت بدست آورد و مطالعه کرد البته مؤمنین با وسائل ممکنه این کتب را از نظر مسلمانان مخفی میدارند و از جمله نوشته‌های سری محسوب میگردد و در حال حاضر اگر مسلمانی آنها را در نزد کسی به بیند بطور قطع حیات مالک آنها در خطر است و علاوه بر آنکه از انتظار مخفی هستند میتوان گفت که از حیث معنی هم مخفی و مستور میباشد یعنی تمام معما مانند نوشته شده و کسیکه با آنها آشنا و مأنوس نباشد ممکن است کتابی را باز کند و چندین صفحه بخواند و جز بربودن احساسات و افکار مسلمانی در هم ریخته و مملو از ذکر خدا و مظاهر الهی و دستورها که همه بطور ابهام نوشته شده چیز دیگری در آنها نهبیند ولی این ابهام هم بیشتر از ابهامی که در کتب فلسفی و اشعار صوفیه دیده میشود

(۱) ملا محمد علی بارفروش ملقب بقدوس باب را ملاقات کرده بوده است (م)

نیست و از نظر مخالفت با اصول مذهب رسمی نیز بیش از آنها تولید سوءظن نمیکنند
برای فهم کتب پایه مفسرینی لازم است که معنی اصلی و مفهوم هر جمله‌ای را
بخواننده بیاموزند.

مؤلفین این کتب مقدمه متعدد هستند و طبعی است که باب یا حضرت اعلی
را باید در درجه اول قرارداد. در پیش دیدیم که تحریرات اولیه او یعنی کتاب
سفرنامه مکه و تفسیر سوره یوسف چگونه بوده است در سال ۱۸۴۸ باب دستورها
و احکام مذهب خود را تدوین و در رساله‌ای بزبان عربی موسوم به بیان خلاصه
و منتشر نموده است بمبارة اخری تمام مطالبی که دانشن آنها لازم و مهم بوده در
این کتاب ذکر شده است این کتاب برعکس تألیفات اولیه او کمتر دارای
مناظرات و مشاجرات قلمی است و از ابتدا تا انتها حاوی تعلیمات و قوانین مذهب
جدید است.

باب کلمة بیان را برای تمام تألیفات خود عنوان قرارداد و هر چه از
قلمش جاری شده همه را بیان نامیده و تمام تحریرات بعدی او بشکل همین
کتاب بیان است تألیفات او نسبت به کمی سن و کوناهی عمرش زیاد است و مخصوصاً
بیان فارسی او قابل ملاحظه و پیاشد این بیان فارسی را باید تفسیر بیان عربی
فرض کرد زیرا که او در این صدد نبوده است که اشکالات آنرا روشن نماید بلکه
این خود یک کتاب قانون مستقل و مفصلی است که قوانین را بیشتر شرح و بسط
میدهد و دارای نکات دقیق و لطیف تری است و نباید چنین تصور کرد که چون
بزبان فارسی نوشته شده شدت و سرعت تأثیر آن در اذهان عامه بیشتر است بلکه
یکنوع فارسی است که با لغات انتخابی بسیار عالی و نادر عربی آمیخته شده و طرز
ترکیب قواعد صرف و نحوی این دوزبان عربی و فارسی طوریست که فراست و
حوصلة مطالعه کننده یا ایمان را بپورزش و امیدارد و بر حسب شیوه‌ای که معمولاً
در کتب فلسفه بکار رفته افعال فارسی تقریباً همیشه بصورت وصفی استعمال شده
است تا حتی الامکان شباهت با افعال عربی داشته باشد و البته مطالعه چنین سبک
تحریر خالی از اشکال نیست:

علاوه بر دو بیان فوق‌الذکر بیان سوم نیز هست که باب اول نوشته و
اشکال یا سهولت فهم آنها مانند دو بیان ناهم‌برده است این بیان سوم خلاصه است

گرویده‌اند و چنین بنظر می‌آید که مفید هم نبوده‌اند که این تعلیمات را از دهان خود او بشنوند و برای آن اهمیتی قائل گردند و با این حال خود را موظف دانسته‌اند که از تکریم و تنظیم کامل نسبت با و فروگذاری ننمایند مثلاً حضرت طاهره یعنی قره‌الین و ملا محمد علی زنجانی و ملا محمد علی بارفروش (ک) شخص باب را ملاقات نکرده‌اند حتی حضرت از له‌م که در موقع کشته شدن باب یا حضرت اعلی بیش از ۱۹ سال نداشت بملاقات او موفق نگردید بطوریکه با بیان نقل میکنند باب شخصاً اشتیاق مفرطی داشت این جوان را که امروز جان‌نشین او است به بیند و مکرر در نوشته‌های خود اظهار کرده است که بسی شایق و مایل بودم که تابع او امر و احکام او باشم مهذا هیچوقت ملاقاتی در میان آنها صورت نگرفت. مراتب فوق بخوبی میرساند که فصاحت بیان و نفوذ کلام باب بمنهاد درجه بوده و هر کس در مقابل این دو صفت شیفته و مجذوب میگردد است ولی باید دانست که تنها این دو صفت باعث پیشرفت آئینش نبوده است و اگر بعضی از آشنایان صمیمی و محارمش در مقابل این صفات تسلیم شده‌اند تردیدی نیست که عدهٔ بیشماری هم که مسلماً از اشخاص عالی‌مقامی بوده‌اند مجذوب و شیفتهٔ تعلیمات اساسی او شده‌اند بنا بر این میتوان شناسایی و وضع روحی آسیائی را از نزدیک در این آئین جدید بدست آورد و ارزش آنرا دانست.

وسيلةٔ آزمایش این آئین؟ این کاملاً موجود است زیرا که کتب زیادی راجع بان نوشته شده و میتوان به‌سولت بدست آورد و مطالعه کرد البته مؤمنین با وسائل ممکنه این کتب را از نظر مسلمانان مخفی میدارند و از جمله نوشته‌های سری محسوب میگردد و در حال حاضر اگر مسلمانی آنها را در نزد کسی به بیند بطور قلع حیات مالک آنها در خطر است و علاوه بر آنکه از انظار مخفی هستند میتوان گفت که از حیث معنی هم مخفی و مستور میباشد یعنی تمام معما مانند نوشته شده و کسیکه با آنها آشنا و مأنوس نباشد ممکن است کتابی را باز کند و چندین صفحه بخواند و جز بیرون احساسات و افکار مسلمانی در هم ریخته و مملو از ذکر خدا و منظر الهی و دستورها که همه بطور ابهام نوشته شده چیز دیگری در آنها نه بیند ولی این ابهام هم بیشتر از ابهامی که در کتب فلسفی و اشعار صوفیه دیده میشود

(۱) ملا محمد علی بارفروشی ملقب بقندوس «باب» را ملاقات کرده بوده است (م)

نیست و از نظر مخالفت با اصول مذهب رسمی نیز بیش از آنها تولید سوءظن نمیکنند
برای فهم کتب بایسته مفسرینی لازم است که معنی اصلی و مفهوم هر جمله‌ای را
بخوانانده بیاموزند.

مؤلفین این کتب مقدسه متعدد هستند و طبعی است که باب یا حضرت اعلی
را باید در درجه اول قرارداد. در پیش دیدیم که تحریرات اولیه او یعنی کتاب
سفرنامه مکه و تفسیر سوره یوسف چگونه بوده است در سال ۱۸۴۸ باب دستورها
و احکام مذهب خود را تدوین و در رساله‌ای بزبان عربی موسوم به بیان خلاصه
و منتشر نموده است بمبارده اخیری تمام مطالبی که دانستن آنها لازم و مهم بوده در
این کتاب ذکر شده است این کتاب برعکس تألیفات اولیه او کمتر دارای
مناظرات و مشاجرات فلمی است و از ابتدا تا انتها حاوی تعلیمات و قوانین مذهب
جدید است.

باب کلمه بیان را برای تمام تألیفات خود عنوان قرارداد و هر چه از
قلمش جاری شده همه را بیان نامیده و تمام تحریرات بعدی او بشکل همین
کتاب بیان است تألیفات او نسبت به کمی سن و کوناهای عمرش زیاد است و مخصوصاً
بیان فارسی او قابل ملاحظه میباشد این بیان فارسی را باید تفسیر بیان عربی
فرض کرد زیرا که او در این صدد نبوده است که اشکالات آنرا روشن نماید بلکه
این خود یک کتاب قانون مستقل و مفصلی است که قوانین را بیشتر شرح و بسط
میدهد و دارای نکات دقیق و لطیف تری است و نباید چنین تصور کرد که چون
بزبان فارسی نوشته شده شدت و سرعت تأثیر آن در اذهان عامه بیشتر است بلکه
یکتوح فارسی است که با لغات انتخابی بسیار عالی و نادر عربی آمیخته شده و طرز
ترکیب قواعد صرف و نحوی این دوزبان عربی و فارسی طور است که فراست و
حوصله مطالعه کننده با ایمان را بپورزش و امیدارد و بر حسب شیوه‌ای که معمولاً
در کتب فلسفه بکار رفته افعال فارسی تقریباً همیشه بصورت و سنی استعمال شده
است تا حتی الامکان شباهت با افعال عربی داشته باشد و البته مطالعه چنین سبک
تحریر خالی از اشکال نیست:

علاوه بر دو بیان فوق الذکر بیان سوم نیز هست که باب اول نوشته و
اشکال یا سهولت فهم آنهاست مانند دو بیان نامبرده است این بیان سوم خلاصه است

از دو بیان اول و دوم که من ترجمه آنرا در آخر این کتاب ضمیمه خواهم کرد. (۱)
حضرت ازلهم تاکنون چند کتاب نوشته است یکی از آنها که در نزد بابیه
قدرو ارزش بیشتری دارد معروف است بکتاب نورحجم این کتاب زیاد و بقیع
و ذیری است و باخط نسخ که مواد زیادی را در جای کمی می‌گنجاند نوشته شده
است و اگر با حروف اروپائی نوشته شود حجم آن دو برابر آنچه هست خواهد
شد محتویات این کتاب مطالب اشراقی و عرفانی است که با عشق و حرارتی
نوشته شده است.

علاء و مجتهدین دیگری هم هستند که من عنقریب بمعرفی آنها می‌پردازم
اغلب آنها نیز رسالاتی در مناجات و مناظرات قلمی نوشته و انکار و احساسات
مذهبی خود را بقلم آورده‌اند چنین بنظر می‌آید که قره‌العین کتاب مخصوصی
ننوشته باشد و اگر هم نوشته باشد من بدیدن آن موفق نشده‌ام و نباید هم چیز
همه و قابل ملاحظه‌ای باشد زیرا که مسافرتها و مواظب و تبلیغات برای این زن
که عمرش دوامی نداشت فرصتی باقی نگذارد که بتألیف و تدوین کتابی پردازد
اما زن دیگری که امروزه در سلك حیات است و بلندی مقام او باندازه قره‌العین
نیست ولی نزد هم مذهبیان قدر و احترامی دارد و ملقب است بجناب مطهره
کتابی نوشته که تمام بابیان با عشق و علاقه می‌خوانند و تکتة شایان ملاحظه اینست
که در این دوره ثانوی ایمانی که ما اکنون در آن واقع هستیم رشاید صرف نظر
از ایرادات وارده بتوان آنرا دوره رهبانی و روحانی بابیه نامید نویسنده‌گان
مقدس بیشتر سرگرم تعاطی احساسات و تمجید و تجلیل موضوعات اشراقی و
عرفانی مذهبی و بکار بردن دستورها و احکام جدید هستند و کمتر به توضیح و
تفسیر این دستورها و شرح و بسط لازمه آنها می‌پردازند و چنین می‌پندارند که
عجالتاً باید بداشتن عقیده و ایمان اکتفا کرد و نباید بکار دیگری پرداخت از
طرفی هم مسلمانان از بیم حوادث بزرگ و قریب الوقوعی که در انتظار
آنها هستند کمتر نسبت کفر و نفاق با آنها می‌دهند و هوس آزار رساندن باین فرقه

(۱) بیان سومی که اشاره شده معروف به دلوح هیکله می‌باشد که شامل
خلاصه‌ای از احکام بوده و در اواخر ظهور نوشته است و بیانی که مؤلف بفرانه
ترجمه نموده همان بیان عربی می‌باشد (م)

ضعیف تر شده است و از طرف دیگر شوق و جذبه کمتر مجال فکر دیگری به پیروان این آئین میدهد .

اکنون موقع آنست که بازمایش این آئین پردازیم و بالضروره باید آنچه را که باب راجع بذات الوهیت تعلیم کرده است بدو شرح دهیم . پس گوئیم باب خدا را موجود یگانه و لایتغیر و ازلی و بدون شریک میدانند و این همان فره ولی است که مسلمانان بکار میبرند اما وسعت معنی و ارزش آن در نظر باب زیادتر است . مسلمانان کنونی از این فره ول چنین استنباط میکنند که مسیح خدا نیست و شخصیت خدا در نفس خود محدود است و تجلیاتی ندارد و بهیچ نوع و طریقی به چیزی که خارج از وحدت کامل و مطلق خود باشد مربوط نمیشود اما باب با اینکه عقیده دارد که جز خدای یگانه خدائی نیست و نمیتواند دو قدرت خدائی قائل شد که از هم جدا باشند از این وحدت چیز دیگری استنباط میکند و وسعتی برای ذات الوهیت قائل میگردد .

او میگوید که خدای یگانه بالذات خالق است زیرا که او منبع حیات و ناشر آن است و تنها وسیله نشر حیات هم خلق و ایجاد است و اگر چنین نباشد باید حیات را کاملاً در جوهر وجود خود تمرکز دهد و در خارج از جوهر او انتشاری نداشته باشد .

من در اینجا اصطلاحات بایبه را بکار میبرم . عقیده آنها اینست که خدا برای خلق و ایجاد هفت حرف یا کلمه بکار برد که عبارت از قول و ظهورات مختلفه آن باشند اینکه گفتیم هفت حرف یا هفت کلمه باین مناسبت است که لغت عربی حروف هم حرف را میرساند و هم کلمه را و این هفت حرف یا کلمه عبارت است از :

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب که ما آنها را مخنصات خدائی خواهیم نامید علاوه بر ایضا خدا دارای مخنصات بیشمار دیگری هم هست یعنی دارای هر گونه خصیصه ایست که بتوان به تصور آورد و این مطلب از تمام اسماء الهیای که یاد تعلق دارد محقق و ثابت میگردد و بطور اجمال آنکه تمام این مخنصات و یا بمباره آخری تمام این نامها و حروف و قولها بالذات دارای حیات و قوه فعاله و خصایمی که باید از آنها بروز و ظهور کند هستند پناه بر این

خدا در تمام جهات منصوره و در تحت هر منظره‌ای که بتوان او را مشاهده کرد همیشه حی و محرک و مؤثر است و خلاصه آنکه آنچه ما از تعلیمات باب راجع بخلقت استنباط میکنیم اینست که فقط این مختصات هفتگانه بکار افتاده و در حالیکه این عالم موجود حالیه را خلق کرده حقیقت این قضیه را نیز بثبوت رسانده که: (خدا واحد اولیه است که از او واحد قابل شماره تجلی میکند.)

همبارۀ آخری خدا واحدی است که میتواند به اراده خود بکار انداختن مختصات و حروف و طریقه حیات خود را که ابدأ نقصانی در آن حاصل نخواهد شد بطور کلی یا جزئی ادامه دهد و یا متوقف سازد و این واحد تمام امتیازاتی را که مالک است مانند یک خصیصه اصلی و ذاتی برای خود حفظ میکند بمقتدۀ باب تمام موجودات و شخصیت‌ها که از این واحد اولیه (۱) تجلی و ظهور کرده قابل تعدد هستند ولی نمیتوانند بثبوت خود تجلی دیگری ایجاد نمایند و همین است تفاوت خدا با مخلوق اما این مخلوق هم که خدا نیست و کاملاً فاقد امتیازات و مختصات خدائیت و مخصوصاً فاقد نیروی انبساط و انتشار است نظر باینکه مخلوق خدا میباشد بکلی از او جدا نیست زیرا که (در خارج از خدا چیزی وجود نخواهد داشت) و خدا خود میگوید:

(ای مخلوق من در حقیقت تو من هستی) و بازم تکرار میکند: (هر شئی که نام شئیت بآن تعلق گیرد متعلق بمن است و هر شئی را که تو مالک هستی از من است) و در جائی با الصراحه میگوید: (هر شئی هر چه باشد و بهر نوع که نامیده شود خارج از خلقت نیست و نالئی (۲) بین من و آن وجود ندارد بتحقیق که من حقیقت هستم و محققاً بنیر از خلقت هیچ چیز خارج از من نیست.) (۳)

-
- (۱) جمعیت نوزده نفری که آنها را حروف و فواحد مینامند. (م)
- ۲ - این است عین عبارت که در پایان باب اول از واحد چهارم بیان فارسی صفحه ۱۱۰ آمده است. «لم یزل الله کلن آلهما و مادونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و انما الثالث خلق له لاله امی و انا کل له عابدون». (م)
- ۳ - عباراتی که در برانتز قرار گرفته نیز عربی بوده که مؤلف بفرانسه ترجمه کرده و مابین عبارت قرآن را ترجمه نمودیم. ضمناً برای اینکه خوانندگان گرامی بهتر با اصول تعالیم باب درباره پروردگار و تکلیف مخلوق در زمینه شناسائی بقیه دوزیر نویس صفحه بعد

بنابراین باید گفت: آنچه وجود دارد و هر آنچه شکلی دارد و هر آنچه نامی دارد همه مخلوق خدا و از تجلیات او میباشد ولی از حیث مقام پست تر از او و از حیث قدرت و کمال بسی از او حقیر تر است و در واقع حادثی است که فقط در زمان و قضا جا دارد .

باز هم میگوید : (در روز قیامت بطور آشکار رجعت و الحاق بخدا را مشاهده خواهند کرد) پس بنابراین :

(کل اشیاء بجز ذات‌الوہیت محفوظانہ بود خواهد شد.)

بعبارة آخری تمام مہایب و نقایس که در این عالم دیدہ میشود نتیجہ همین تجلی وجدانی و وقتی از جوہر خالص است و علت حدوث مہایب جز این چیزی نیست اما در روز قیامت تمام این مہایب و نقایس بر طرف خواهد شد زیرا کہ خدا در آنروز آنچه از خود بوجود آورده ہمہ را بر طرف نمود بر میگرددند .

نتیجہ حاصل از این مقدمہ اینست کہ خدای باریہ خدای تازه‌ای نیست بلکہ همان خدای فلسفہ کلدانیان و مکتب اسکندریہ و خدای قسمت‌زادی از اصول حکمت منان

بقیہ زیر نویس از صفحہ قبل

خالق خود آشنا شوید یاد آور میشویم کہ باب کرارا در آثار خود متذکر این معنی شدہ چنانچہ در پایان باب دہم از واحد دوم بیان فارسی صفحہ ۴۶ آمدہ است کہ : «بیلی از برای احدی بسوی ذات ازل : ودہ و نیست نہ دریدہ و نہ در عودہ و مراد از معرفت خدا معرفت مشیت یعنی مظهر ظهور او است» زیرا کہ آن یومی است کہ کل عرض بر خدا میشوند کہ عرض بر شجرہ حقیقت باشد و کل بلفاؤ اللہ فائز میگرددند کہ لقاء او باشد زیرا کہ عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقاء او متصور نہ (نقل از باب ہفتم از واحد دوم بیان فارسی صفحہ ۳۱) و باز در بیان فارسی در باب ہشتم از واحد دوم صفحہ ۲۹ در این زمینہ میفرماید : «این است ثمرہ وجود کلشیتی کہ کلشیتی را قائم بمشیت اولیہ بدانند و در هیچ شئی ملاحظہ نکنند الا ظهور اللہ را بقدر شئییت آن شئی کہ محتمل ظهور شدہ و الا نسبت ظهور بکل اشیاء سواد است نہ مراد این است کہ در ہر شئی ذات اللہ را مشاهده کنی زیرا کہ این ممنوع است و او عز ذکرہ متعالی است از اینکہ در شئی باشد یا باشیئی باشد یا قبل شئی یا بعد شئی یا فوق شئی باشد یا درون شئی باشد و آنچه شئییت نام مدعی آن است بمشیت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل لولا یزال کل اسماء در ظل او پرودہ و او در ظل اللہ مستقر است و مقام مشیت مقام نقطہ بیان است کہ در هیچ شئی ظاہر نیست الا شائبہ از شئون ظهور او .»

و کتب مجوس و بطور خلاصه خدای علوم شرقی تمام ازمینه گذشته است .
 این آن خدائی نیست که اسفار خمسۀ توراۀ معرفی میکند بلکه همان
 خدای ژمارا و نالود است و نیز آن خدائی نیست که اسلام خواسته است برطبق
 تعلیم موسی و عیسی معرفی نماید بلکه خدای تمام فلاسفۀ و کلام متقدمین و تمام
 اشخاص با استمداد ولایتی است که فلسفه در مکاتب خود پرورانده و بطور
 خلاصه خدای سوفیان و گیران معتقد به مابعد طوائف سامی یعنی تمام گیران
 دورۀ ساسانی است و قبل از آنان هم تمام ملل شرقی از بدو طلوع علم در این
 سرزمین پیوسته در تجسس چنین خدائی بوده و در طی قرون متوالیه به پرستش و تعظیم
 و تکریم آن میپرداخته اند و پس از آنکه پرستش آن با ظهور عیسویت و اسلام در
 يك مدت طولانی قطع گردید . یعنی قطعی که نتوانست بطوریکه دیده شد بطور کلی
 آنرا در زاویۀ فراموشی قرار دهد بآب مجدداً بنام عالم تکلیف کرد که آنرا
 دوباره از تاریکی بیرون آورده و به پرستش آن پردازند .

باب این عمل را با يك روح با وسعت و قدرت کاملی انجام داده است
 او نگفته است که برای ادراک و فهم ذات احدیت طریقه تازه ای آورده که تنها
 مقرون بحقیقت باشد و یا توانسته است آنچه برای شناسائی این موضوع لازم
 است کاملاً تعلیم نماید بلکه گفته است که ظهور او برای این بوده که در علم و
 معرفت بذات الوهیت شرح و بسط بیشتری بدهد . او میگوید تمام پیغمبرانی
 که متوالیاً آمده اند راجع باین موضوع اظهاراتی کرده اند که پیغمبران پیشین
 آنها مأمور بچنین اظهاراتی نبوده اند و او در نتیجه همین ترتیب منظم تمالی و
 ترقی مأموریت دارد که کامل تر از محمد در این موضوع صحبت کند و محمد هم
 بیش از عیسی راجع باین موضوع حرف زده و عیسی هم به همین نهج کامل تر از
 پیشینیان خود راجع بآن صحبت کرده است اما باب این نکته را هم خاطر نشان
 میسازد که نباید در این ترتیب منظم تمالی و ترقی شناسائی ذات احدیت بیش
 از آنچه ممکن است کوشش کرد و به افراط و اغراق پرداخت زیرا که تا روز
 قیامت کسی قادر نیست که شناسائی ذات الوهیت بطور کمال بی برد و به بار تاحری
 مخلوق نمیتواند در ذات او نفوذی پیدا کند مگر آنکه روز قیامت برسد و رتبه
 مخلوقیت از او خلع و قطع گردد زیرا که مسلماً در این روز قیامت بسوی خدا
 بازگشت میکند و خود را در او و با او خواهد یافت و تا چنین روزی فرانسد هر

ممکن نیست که بتواند بمرتکبی موفق گردد بنابراین انسان نباید کاملاً خود را بچنین تفحصی که به نتیجه نخواهد رسید تسلیم نماید بلکه باید به اطاعت و دوست داشتن خدا آرزوی تقرب به او اکثفا نماید و همین است آنچه حالیه انسان بدان مکلف است اصرار در دخول رموز اسرار که با وضع فعلی او مناسبت ندارد بیحاصل است بعلاوه هرگز از دانش و فراست و کوشش او راجع باین موضوع حاسبی خواسته نخواهد شد پس باید به امور دیگری اشتغال ورزد و بداند که آنچه را که هر پیمبری در هر عصری اظهار کرده برای امت مردم آن عصر کافی بوده است .

بطوریکه ذکر شد باب انواع بدیها و خطاها را از اثر بروز و ظهور میداند و معتقد است که این بروز و ظهور دوری مخلوق را نسبت بجوهر الوهیت کم و بیش فراهم میسازد و این همان فکر بعضی از معان و مؤبدان و فلاسفه است که ادعا میکردند خدا وسفات او را خوب شناخته اند و نمیتوان تصور کرد که این فکر در حل مسئله بزرگ ایجاد بدی و خطا کمک قابل ملاحظه ای کرده باشد زیرا که تغییر مکانی که ظهور وجودی را از عالم لاجد به عالم محدود منتقل مینماید کافی نیست که تصور ذهنی روشنی از تولید نفی که بدی و خطا از ضنائم آن است بانسان بدهد و چیزی که بیشتر در اصول موضوعه باب قابل توجه میباشد اینست که او از این عقیده مسلم و مطلوب اغلب فلاسفه آسیائی که ماده در هر چیز مردود و منفی مسئولیت دارد بکلی کناره جوئی میکنند در هیچ جا باب نسبت بماده اینطور نظر نامساعدی نشان نمیدهد بلکه بطوریکه قریباً خواهیم دید نسبت بان کاملاً خوشبین است و فقط در همین نقطه است که از اصول حکمت معان و مؤبدان فاصله زیادی گرفته است

باری چون ذات و طبیعت الوهیت را بدین طریق بنظر آوریم بالضرورة آفاق خلقت و انتهای قلمی آن برای ما معلوم میگردد و بنا بر این باین نتیجه میرسیم که مادر مقابل يك مذهب فلسفی اشرافی و وحدت مطلقه ای هستیم و از عمایس عمده ممیزه آن چنین استنباط میکنیم که این مذهب را نباید بطوره مطلقه به يك فلسفه مادی و يك فلسفه معنوی دانست و یا بهتر بگوییم نظر طبیعت خارجی نیز که مرئی و قابل احساس

است در این مذهب از پروزات الهی فرض شده و از جوهر الوهیت مشتق گردیده و ذاتاً معصوم است چنین استنباط میشود که این همان وحدت مطلقه حیره و منان است که مخصوصاً در ماده شکل‌رایی بیندو در شکل هم اسباب و علل قوه‌ا ایجادکننده را مشاهده مینماید و بنا بر این یکتو نوع فلسفه بمعنویست که نسبتاً تعدیل شده و بقدر کافی شایستگی دارد که قسمت‌های مختلفه تصوف را از مادی بسیار خشن تا خلوص کامل فلسفه بهم اتصال دهد .

اکنون که دانسته شد عالم بدین طریق ایجاد شده و در مقامی بسی پائین‌تر از مقام الوهیت واقع گردیده ولی رابطه ثابت و دائمی هم با خدا دارد یعنی همان خدائی که تجلیات از او بروز کرده و دوباره بطرف او رجعت میکنند یا بدید که این رابطه چگونه عمل میکند و بنا بر این عالم چگونه ساخته شده است .

در پیش ذکر شد که عالم عبارت است از تجلیات و پروزات الوهیت که بوسیله هفت کلمه یا هفت حرف بوجود آمده و آن هفت کلمه یا حروف هم عبارتند از مشیت . اراده . قدر . قضا . اذن . اجل و کتاب - باب بالصراحه اظهار نمیکند که اینها همه ظهورات فعل هستند اما از بکار بردن کلمات یا حروف این مطلب را میرساند و بنا بر این از ابتدا مذهب خود را بفرسافه موجوده در ایران یعنی فلسفه ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری که اساساً فلسفه افلاطونی جدید است مربوط میسازد و بمناسبت همین حروف سببه است که خدا در بیان میگوید (این است باب خدا نسبت با آنچه در آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها موجود است تمام این موجودات تابع دستورهای خدائی هستند و بواسطه عمل او اداره و راهنمایی میشوند) .

پس معلوم شد که عالم بوسیله هفت حرف یا هفت کلمه خلق شده است و اگر این هفت حرف کلمه باشند منبع و سرچشمه اشیا می‌باشند که کاملاً در اکی و معنوی و روحانی میباشد و اگر حروف باشند چون خطوط و سطوح را ترکیب میکنند منبع اشکال مری هستند که همیشه با ماده همراه میباشد و با ماده ملازم دارند و در نتیجه مبین و تعیین کننده ماده میباشد اما در رأس این هفت کلمه یا حروف خلایقه باید کلمه وحی را قرار داد زیرا که حیات در آن واحد هم منبع و هم حاصل این

همت نوه است و باید دانست که مقدار عددی حرف ه ح، بحساب ابعاد هشت
 است و مقدار عددی حرف وی ده است که چون با هم جمع شوند عدد هجده
 بدست میآید و چون واحد یعنی مقدار عددی ه الف ه هم باین مجموع اضافه
 شود عدد ۱۹ حاصل میگردد و کلمه حی شکل وحی را اختیار میکند یعنی
 چیزی که حیات میدهد و بالاخره باب چنین نتیجه میگیرد که عدد ۱۹ مبین
 عددی ذات احدیت است و بطریق خاصی وقت انسان را مهوجه میکند بکلمه واحد
 که قرآن برای تدبیر (واحدیکنا) یعنی خدای مطلق بکار برده است و بطور
 خلاصه این کلمه واحد یکی از تمینات بسیار عالی است که مسلمانان برای تدبیر
 سلطان کل عالم یعنی خدای یگانه استعمال میکنند و اینست مقدار عددی واحد
 (۱۹ = ۴ + ۸ + ۱ + ۶) بنا بر این معنی رقم (۱۹) این است (واحدی که
 حیات میدهد) و یا بهبار آخری (خدای واحد و خالق) پس معلوم میشود که
 عدد ۱۹ نظر باینکه رقم است و بنا بر این کلمه و حرف خدا میباشد بالضرورة
 آن هفت حرف را که وسیله حصول و ایجاد عالم هستند در بردارد و بطور کلی
 چنین نتیجه حاصل میشود که عالم جز تجلی و بروز الوهیت چیز دیگری
 نیست و اساس آنهم بر حیات استقرار دارد و بهمین مناسبت است که عدد ۱۹
 باید اساس او و بنای تمام تشکیلات فرعی باشد که در این عالم دیده میشود.
 قبل از دور شدن از این مبحث لازم میدانم این نکته را خاطر نشان سازم
 که مقدار عددی حرف الف يك است و چنانکه قبلا دیدیم اگر در رأس کلمه
 وحی قرار گیرد باین کلمه قدر و مقام فاعله ای میدهد و یا بطوریکه نحو یون میگویند
 دخالت فاعلیت بآن میدهد و این حرف که مقدار آن يك است همان است که
 باینها بنا بر پیروی از مندهائی که بسی پیش از آنها وجود داشته آنها و نقطه
 میانند و آنها اساس وجود و حقیقت تمام اشیاء میدانند و چون از خدا صحبت
 شود این نقطه قسمت مرموز و سری و قابل تقدیری است که بطور دقت وجود
 خدا را ثابت میکند و ما هم نمیتوانیم قدر و ارزش واقعی آنها درک کنیم زیرا
 که ما قادر بر تجزیه نقطه نیستیم و البته بدون تجزیه هم ادراکی برای ما حاصل
 نمیشود شاید بعضی فرض کنند که این عدد يك که عدد ۱۹ را تکمیل میکند
 تا اندازه ای تغنی و یا تحمیلی باشد البته اینطور نیست بلکه برعکس در کلماتی

که دیده میشود قسمت زیادی از منی آنها را در بردارد و ما بعداً بازم بازمایش آن خواهیم پرداخت .

باب فقط با دلایل فوق‌الذکر به نشان دادن اهمیت این عدد (۱۹) اکتفا نمیکند بلکه بازم دقت ما را بفرمول مقدس خود یعنی «بسم الله الامن الاتمس» جلب میکنند که فرمولی است بسیار عالی و توانا و برای اثبات عقیده استعمال میشود و خلاصه بسیار کاملی از حقیقت است هر گاه بجمع حروف این فرمول پردازیم بازم خواهیم دید که حاصل جمع آنها عدد ۱۹ میباشد .

هر گاه قبول شود که رقم (۱۹) دارای مقدار و ارزش بسیار عالی است در نتیجه باید قبول کرد که وحدت الوهیت هم يك کلی است مرکب از (۱۹) قوه و بین مناسب است که باب تأکید میکنند که مدار و مقیاس هر چیز باید بر عدد (۱۹) قرار گیرد چنانکه سال را به ۱۹ ماه و ماه را به ۱۹ روز و روز را به ۱۹ ساعت و ساعت را به ۱۹ دقیقه تقسیم میکند (۱) نه تنها این عدد را در مقیاس زمان دخالت میدهد بلکه در همه جا و هر چیز این عدد مقدس را بکار میبرد و خلاصه آنکه تمام مقیاسات را منسوخ مینماید و مقیاس طول و وزن و زمان و غیره را با تمام پر روی تقسیمات ۱۹ قرار میدهد حتی در محاسبات و قضایاها اینکه طرح تازه‌ای برای آنها میریزد و ترتیب خاصی قائل میگردد جریمه بساید مطابق عدد ۱۹ اخذ شود و تجار و کسبه هم در محاسبات خود باید عدد (۱۹) را مدار شماره قرار دهند تا اینکه قوانین هم آهنگی که در عالم وجود دارد و قبلا معین شده بر هم نخورد .

بملاوه در معابد و نمازخانه‌ها و تشکیلات روحانی نیز باید این عدد (۱۹) اسالت داشته باشد و در هر مدرسه عالی روحانی که قبلاً شالوده آن را در خاطر ریخته و انتظار دارد که با بیت بنائیس آنها موفق گردد باید مطابق عدد واحد از ۱۸ قسمت تشکیل یابد و در رأس هر يك از آنها در هنگام غیبت نقطه رئیس قرار گیرد که نماینده او باشد و آنها را اداره نماید و بدین طریق واحد (۱۹) تشکیل شود پس بنا بر این مقدمات بخوبی واضح و ثابت میشود که عالم کاملاً مطابق با بیت و ذات الوهیت ساخته و برقرار شده است .

(۱) تقسیم روز به ۱۹ ساعت و ساعت به ۱۹ دقیقه در دو روحای باب دیده

نشده است (م)

آنچه راجع برقم ۱۹ ذکر شد نباید بمنزله يك شمار و علامتی فرض شود. باب نمبخواهد يك اساس تازه‌ای از خود بیادگار بگذارد بلکه نظراً بسیار وسیع‌تر است و میخواید تمام اشیاء تمینات اصلی و لازم آنها را بدهد زیرا که تاکنون جهالت در روح و ماده اختلالی وارد آورده بود و طریقهٔ عمل و تشکیلات و قوانین موجوده با طبیعت واقعی آنها مطابقت نداشت پس باب پیوستگی و ارتباط و تجانس خالق و مخلوقی را که موقناً از سرچشمهٔ اصلی خود جدایی حاصل کرده بود دوباره برقرار کرده و به‌مین مناسبت است که با کمال قدرت میگوید: (دار کلتشی را بر عدد ۱۹ قرار دهید بطوریکه هر کلی دارای ۱۹۰ جزء باشد.) (۱)

نظرباینکه عالم در آغاز خلقت بر طبق طبیعت الوهیت خلق شده و از ظهورات و پروازات او است و باید مجدداً به او بازگشت نماید باین نتیجه میرسیم که روابط بین خالق و خلقت رنجور هیچوقت نباید قطع شود . هر گاه خلقت در این روابط ذی تنوع باشد مسلماً خالق هم کمتر از آن در این روابط ذینفع نخواهد بود زیرا که قصد خالق اینست که اجزاء ای-ن خلقت را که موقناً از خود جدا کرده دوباره بخود برگرداند. اگرچه بجای این اجزاء مخدول و منضوب شده‌اند ولی باز قسمت زیادی از لیاقت و شایستگی خود را حفظ کرده‌اند و باز هم شباهت زیادی بخالق خود دارند و با این تفصیل و این نوع ادراک بخوبی استنباط میشود که خدا اساساً نیک و خیر است و انسان (و تمام طبیعت) هم با اینکه تنزل مقامی پیدا کرده باز علو مقامی دارد و ممکن نیست که بکلی از خوبی بی‌بهره باشد و البته دارای صفت خوبی هست زیرا که میده پدایش خود را خوب درک و احساس میکند و لاینقطع آرزو دارد که بان میده بازگشت نماید .

پس در این وضع و حالت و در این جریان مهر و رافت که پیوسته از وجود لاجد بقسمت محدود خود میرسد . بخوبی و بطور وضوح استنباط میشود که خدا همیشه حیات بخشی خود را بوسیلهٔ روابط غیره مقطوع با مخلوق ثابت میکند و این روابط هم اکنون در یکی از اجزاء ساختمانی رقم هفت بر روز کرده و ظهوری بوقوع پیوسته است طبیعت جاهل و فراموشکار برای پیدا کردن عالم و معرفت بطرف خدا

(۱) کلمهٔ «کلتشی» بحساب ابجد ۲۶۱ میشود (۱۹×۱۹) . (۲)

پرواز میکنند زیرا که تنها وسیله احیاء خود را در علم و معرفت میداند و خدا هم چون آنرا دوست میدارد از ضعفی که در نتیجه دوری عارض او شده است صرف نظر میکند و پیوسته انسان را بوسیله زنجیری بطرف خود میکشاند و يك سلسله تکانهایی با او میدهد البته آن زنجیر سلسله پیغمبران است و آن تکانها وحی و الهاماتی هستند که این پیغمبران با خود میآورند .

اما افراد بشر ابدأ صفات واقعی و جوهر حقیقی این سفرای الهی را درک نکرده اند تا چه رسد باینکه ذات احدیت را درک نمایند چگونه ممکن است آدمی که کاملاً بشر و در شرایط زندگانی زمینی با اوضاع معنوی و روحانی آشنایی بسیار قلیلی پیدا کرده بتواند بآن اندازه بلند شود که گوشش بدهان خدا نزدیک گردد و هوشش فکر خدائی را درک کند .

عالم بشریت سلاطین بسیار مقتدر و دکترهای عالی مقام و علماء و عقلاى برجسته و درخشانی را دیده و شناخته است مع هذا اگر با مقیاس دقیقی اندازه بگیریم فاصله ای که این افراد شریف و برجسته را از پیغمبران جدا میکند بسیار بید است یعنی آن پیغمبرانی که عالم بشریت بندرت و خیلی کم ظهورات تراوش نشدنی آنها را دیده و با نظر احترام بآنها نگرسته است پس بطور یقین و با اطمینان قطعی میتوان گفت که رسول خدا يك آدم عادی نیست . پس چیست ؟

برای توضیح مطلب گوئیم که پیغمبر هم مثل سایر افراد بشر و مانند عالم محسوس یکی از تجلیات ذات الوهیت است و باینکه این تجلی در فاصله زمان بسیار کوتاهی دوام دارد پیوسته بامبدده و نشاء خود مربوط است یعنی بینهایت بخدا نزدیکتر است و بواسطه صفات و خصائل مخصوص و ناتمامی که دارد در میان خدا و عالم واسطه و رابط میگردد پرواضح است که از نظر انسانیت اینهم فردی است از افراد بشر زیرا که شکل و هیولا و ظاهر او مانند سایر افراد معین و محدود است .

عیسی و محمد هم هیاکل معین و محدودی داشته اند ولی از نظر معنوی و پیغمبری اینها بمنزله نفسی هستند که از دهان خدا خارج میشود ولی باین حال خدا نیستند و فقط چون یک مسالم است این است که اینها از طرف خدا آمده و بسوی او بازگشت خواهند کرد و البته رجعت آنها هم سریعتر از سایر

موجودات است. در حقیقت اینها کلمات و حروف خدائی هستند و بنا بر این میتوان گفت که پینمبران در آن واحد هم خدا هستند و هم انسان در حالیکه واقعاً نه این هستند و نه آن .

هر گاه این پینمبران از حیث روابط و خصائص طبیعی با هم مقایسه شوند به یقین خواهد پیوست که این سفراء آسمانی با هم تفاوتی ندارند و حق این است که همه اینها را یکسان پنداریم و مانند نفس واحدی بنظر آوریم زیرا که تمام یکسان و از یک مبداء تجلی و بروز کرده اند و همه در واقع برای یک مقصود آمده و می آیند و بالاخره همه آنها دوباره بدون تحوا، ذات احدیت بازگشت مینمایند و چنین عملی از قوه سایر افراد، در هیچ است با این حال باز یک تفاوت بزرگی در میان این پینمبران موجود است و آن این است که هر یک از اینها وظیفه مخصوصی دارند که باید انجام دهند .

سفرای آسمانی پیشین چون برای تربیت و پرورش بشری آمده بودند که کاملاً خواب و بیخوش و در سقوط خود فلج شده بود موظف بودند که حتی الامکان او را از خواب بیدار کرده و بطرف هوش و ادراک رهبری نمایند بنا بر این بالضروره حقایق کم و ساده تری را با او تعلیم مینمودند. احکام و قوانینی هم که برای او آوردند بسی مختصر و فقط دستورهای بود که برای احتیاجات زندگی او ضرورت داشت و لازم بود که با او فرست و مهلت دهند تا بتواند بدون زحمت و کوشش زیادی سر پا بایستد و خود را تقویت کند و البته نخوابد و فشار زیادی با او وارد آوردند و با عجله رفتند و برای رفتن و ادارت مبادا دوباره سقوط نماید و این خود یکی از ظهورات رحمت دائمی و مهرورافت جاویدانی است که اساس تمام اعمال ذات احدیت است و بخوبی دیده میشود که خدا در ظهورات و تجلیات خود تاجه اندازه دانا و مال اندیش بوده و هست و چون انسان با اشکال پائین دستورهای بسیار ساده و سهل اطاعت میکرد بالضروره خدا در تمام قرون بتدریج و با اندازه لزوم آنها را بوسیله سفرای خود برای او آورد .

بنا بر این بتدریج بافته های بی ثبات و نلزننده اما بدون قطع به طمی مراحل میبرد اخت و چون چندی گذشت و قوانین موسی برای احتیاجات بشر کافی نبود ذات الوهیت در هیکل عیسی تجسم پیدا کرد و دستورها و احکام مفید تری بتوسط او ب مردم داد و ظهور عیسی ترقی و پیشرفت قابل توجهی ب عالم بشریت

داد پس از آن در فاصله کمی یعنی کمتر از فاصله سلیمان تا عیسی محمد ظهور کرد و او نیز کمی بیشتر از عیسی بشر را بطرف جلو برد مهند او هم مانند عیسی کاملاً موفق نگرددید که به عالم بشریت جنبش منحدالشکلی بدهد و اکثریت افراد بشر همانطور که قبل از او بمیسی ایمان نیاورده بود در شریعت منسوخ خود باقی ماند .

سرانجام باب بنوبه خود ظاهر شد و البته ظهور او کاملتر از ظهور قبل است و همانطور که ما میگوئیم پیشرفت فلان سیاست سریعتر است ظهور او نیز سریع السیر است و علاوه دارای خصائص و امتیازاتی است که برتری او را بر پیشینیان خود مدلل میسازد .

باب هیچیک از قوانین و احکام اساسی قبل از خود را منسوخ نکرده بلکه برای تکمیل آنها آمده است عقیده او این نیست که پیغمبران پیشین از حیث جوهریت پست تر از او بوده اند بلکه میگوید اینها مأموریت محدودتری داشته اند و بایستی بالضرورة همین طور هم باشد اکنون دیگر لازم نیست که با آنها توجهی کرد و با احترام آنها پرداخت و یا بکتب و اقوال آنها مراجعه نمود . تمام اینها در زمان خود مفید بوده است ولی امروز دیگر فایده ای ندارد و اگر بخواهند بر طبق آنها عمل نمایند در مقام پستی که نباید در آن واقع شوند را کد خواهند ماند و اگر تصور کنند که يك چنین فراموشی مطلق نسبت به پیغمبران گذشته موجب افسردگی و آذردگی روح آنها میشود مرتکب خطائی شده اند و البته چنین تصویری باعث عدم شناختن حقایق میگردد و خداوند هم که در طی این ازمنه تجلیاتی کرده و صاحبان ظهوری را فرستاده است از چنین تصویری مجزون خواهد شد زیرا مشاهده میکند که مردم با يك چشم نابینا و زهد بیجا و با يك روح مقید بمادات قدیمی او راستنایش میکنند و بنا بر این اراده او بلا اثر میماند و در قصد خود که عبارت از ترقی دادن دائمی عالم بشریت است با مخالفت مواجه میگردد پس بنا بر همین دلایل است که مذاهب مرده را را نباید محترم شمرد و نگاه داشت حتی یادگار کسی هم که آنها را آورده است باید بکلی از خاطر زایل نمود .

اکنون که باب پیغمبر قرن حاضر است باید تمام تشریفات و احترامات

موقتاً نسبت باو بعمل آید اما نکته قابل توجهی که من در پیش بان اشاره کردم و گفتم که ظهور جدید دارای مزایایی است که مطلقاً بخود آن اختصاص دارد این است که خداوند نخواست است ایندقته پایان عالم بشریت را اعلان کند و مخصوصاً ظهوری که برای آن آورده است کاملاً در وجود يك آدم محبوس باشد یعنی باب هم با آن عظمت مقامی که دارد تنها و بشخصه پیغمبر نیست بلکه پیغمبری مربوط است بیک واحد تمام و اگر مراجعه شود بمذکورات قبلی بخوبی استنباط میشود که این ظهور عبارت است از ظهور ۱۹ شخص که باب بمنزله نقطه مرکزی این واحد ۱۹ نفری است و این ظهور جدید با اتمام منحصر بشخص او نیست. (۱)

این است یکی از خصائص ابتکاری این آئین جدید و من قبلاً اشاره کرده ام که چند نفر از اعضاء مقدس این واحد بملاقات خود باب نائل شده اند و با این حال دل بستگی و علاقه زیادی نسبت باو و مذهب او داشته و در این راه

(۱) این مطلب پنجمی که شرح داده شده باصراحت بیان و دیگری آثار باب سازگار نیست چه درست است که باب نخستین هیجده نفری را که بهوی گم و دیده اند حروف حی نامیده و این هیجده نفر با خود او واحد اول را تشکیل داده اند و این ظهور جدید چنانکه مؤلف پنداشته عبارت از ظهور ۱۹ شخص که باب بمنزله نقطه مرکزی ایشان باشد نیست بلکه مظهر ظهور منحصر آن شخص باب است و حروف حی همه در طایفه او هستند چنانکه او در همه جا خود را بشمس و حروف حی را بمرایا تشبیه و تصریح کرده است که آنچه در مرایا است انعکاس ظهور او است و این است عین عبارات بیان فارسی در این باب که برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی و توضیح بیشتر مطلب در اینجا نقل میشود: «ان مثل النقطة كمثل الشمس ومثل سایر الحروف كمثل المرایا من تلقاها (باب دوازدهم از واحد سوم صفحه ۸۹) و نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی مجلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الا او مثل آنکه در مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذوالمثال در آنها ظاهر شود ذاکریند که حی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شییی است که مکنون بگوید» (باب اول از واحد چهارم صفحه ۱۰۸). (۲)

فداکاری کرده اند آنچه باید علاوه شود این است که باب در اجتماع بدست، که در شاهرود و در سرحد خراسان واقع است و در آن تصمیم پشورش مازندران گرفته شد حاضر نبود ولی یحیی (۱) با اینکه ۱۵ ساله بود در آنجا مقام اول را حائز بود اما نفوذ مذهبی بقره العین تعلق داشت و ملا حسین بشرویه بلا حرف در سیاست از همه بالاتر بود. دلائل و قرائنی هم هست که باب کوشش کرد تا این اشخاص مقدس در صد شورش بر نیایند و یا اختلا با آنها توصیه نمود که این شورش بیه وقع و هنوز وقت آن نرسیده است و در هر حال مسلم است که خود بشخصه باین شورش ملحق نگردید و در تمام عمر خود که حقیقتاً بسیار کوتاه بوده نه هوس جنگی در سرداشت و نه در فکر انقلاب و شورش بود مع هذا از اصحاب خود جدا نند و با اینکه خوب میدانست که نتایج و خیم عملیات آنها منتهی بقتل خودش میگردد بدون اعتراض اعمالی را که نمی پسندید تحمل نمود زیرا که دائماً مشغول تحریر تالیف و دستورها و افکار و عقاید خود بود و بدون تردید يك روح آرامش طلب و متفکرانه ای داشت یعنی در صورتیکه در قلعه چهریق محبوس و انتظار آخرین شکنجه ای را داشت که میبایستی بزودی بزنگایش خانمه دهد پیوسته بانهایت دقت مشغول تهیه و تدارک اصول مذهب خود بود و به همین جهت است که در این فرصت بسیار کم موفق بنوشتن کتب زیادی شده است انواع رنج و شکنجه ای که در موقع قتل باید به بیند قبلاطوری بقلم آورده است که بدون تأثر و اندوه نمیتوان خواند دستور زیارتگاهی را که باید بعدها برای او در نقابش بسازند یعنی کسانی که با او واحد را تشکیل میدهند مفضل و مشروح نوشته است.

خلاصه در این واحد است که باید جوهر و حقیقت با بیت را یافت البته میرزا علی محمد یا به عبارت دیگر حضرت اعلی در این واحد مقام بسیار ممتاز و عالیتری را دارد و نقطه مرکزی واحد پنجمبری است ولی باز هم تکرار میکنم که باب بشخصه تمام این واحد نیست بلکه این واحد از خود او و ۱۸ شخص دیگر که وجود زنی هم دره بان آن از ضروریات بوده تشکیل مییابد و چنین زنی در آغاز امر قره العین بود و امروز جناب مطهره است پس بخوبی واضح میشود ظهوری که در ایام ما بوقوع پیوسته دارای امتیاز است که آنرا از ظهورات قبلی

(۱) منظور میرزا یحیی صبح ازل است و در اجتماع بدست حضور نداشته است (م)

که تاکنون دیده شده بر جسته‌تر نشان میدهد نه تنها این ظهور از تجلیات الهی است بلکه سازمان آنهم مانند الوهیت با عدد واحد یعنی مانند خود او از ۱۹ شخص تشکیل یافته است که مانام پاره‌ای از آنها را در این صفحات ذکر کرده‌ایم و از اشاره بنام دیگران معذوریم زیرا که هنوز در سلك حیات و مخفی هستند اکنون لازم است بدانیم که افراد این واحد از نقطه نظر جوهریت چه بوده و هستند پس گوئیم که اینها هم مانند خود باب یعنی مانند نقطه از ماده الوهیت تجلی کرده‌اند و هر يك از آنها ببالاختصاص از حیث مقام پست‌تر از باب نیستند زیرا که تفوق و تنزل در ذات الوهیت راه ندارد تنها تفاوتی که در میان است اینست که وظائف انجام دادنی اعضاء این واحد نسبت به نقطه کمتر و بنا بر همین تفاوت است که باب نسبت به دیگران بمنزله نقطه میباشد اینها همه از يك جهت انسان هستند زیرا که دارای هیكل و احتیاجات و تمایلاتی میباشد و از جهت دیگر انسان نیستند زیرا روحی که آنها را تحريك میکند مانند نفسی است که مستقیماً از دهان خدا خارج میشود و چون بخواهند اثر مرگه و قطع حیات این اعضاء پیمبری را درك نمایند باید این تکتنه را بخاطر آورند که چون باب شهید شد فوراً فعالیتی که در شخص او بود بزمالتی که در یکی از رفاقیش موجود است ملحق میگردد و بدین طریق نقطه هر گرازمیان نه برود و واحد اصلی هیچوقت از وجود نقطه خالی نمیشود پاره‌ای از بابیه چنین عقیده دارند که عظمت روح باب پس از شهادتش در شخص حضرت ازل بروز کرده است و پاره‌ای منما بل بقره العین هستند و عقیده دارند که او تا موقع سوختن و از میان رفتن دارای مقام نقطه واحد پیمبری بوده و پس از شهادت او حضرت ازل مقام نقطه را اشتهال کرده است ولی بمقیده من این نظریه مطابق اصول مذهبی بابیه نیست و ممکن است کسانی که بقره العین علاقه زیادی داشته‌اند چنین اظهاری که ناشی از یکنوع بت‌پرستی است کرده باشند .

نسبت بسایر اعضاء واحد هم باید همین نظر را داشت که جوهر آنها پس از مرگشان از زمین جدا نمیشود بلکه میماند و بروج دیگری که در سلك حیات است ملحق میگردد و بدین طریق جاهای خالی پر میشود و به همین جهت بوده که ملاحظین بشروه و سایر مقدسین عموماً خبر داده‌اند که پس از چند روزی دوباره زنده خواهند شد اما نباید اشتباه کرد و این تجدید حیات را مانند مسلك

تناسخ که قسمتی از هندیان بان عقیده دارند در نظر آورد بلکه مقصود این است که روح حیوانی و کالبد و شخصیت طبیعی و اخلاقی از میان میرود ولی نفس حقیقی که از دهان خدا بیرون آمده و صفت الوهیت بهیچوجه نمیبرد و فنا پذیر نیست بلکه متصل میشود بیک وجود خاکی که لایق پذیرش آن باشد و به او همان مقام شهیدی را میدهد که از میان رفته است در واقع این شخص جدید همان شخص از میان رفته نیست بلکه فقط دارای روح آن است .

نباید تصور کرد که تنها واحد پیغمبری دارای این شرافت است که با جوهر الوهیت ارتباط داشته باشد بلکه این ارتباط با درجات کمتری در هر فرد مؤمنی به تناسب و وظائف انجام دادنی او نیز موجود است و اگر این ارتباط نباشد انسان بالطبع قادر بر هیچ امری نیست و نکته دیگر این است که چون مؤمنی عملی را انجام دهد که معمولاً شخص مقدسی قبل از او خواه باین یا یکی از مؤمنین ظهورات قبل انجام میداده او را بان شخص پیشین تشبیه میکنند . مثلاً میگویند این شخص علی یا امام رضا یا فلان شخص مقدس است یعنی کسی که مانند اشخاص مقدس پیشین حرف میزند و میگوید و فکر میکند و نصایح و طرز رفتارش بهمان نحو است محض تشبیه میگویند این همان شخص مقدسی قبلی است و این همان امتدادی است که جوهر الوهیت باین آدم و شخص قبلی نشان داده است . در حقیقت اشخاص متفاوت و بطور مطلق یکسان نیستند مگر مؤمنین از چنین تشابه و تقرب خرسند شده و بطیب خاطر آنرا قبول میکنند و به ناسبت همین تشابه است که میگویند باب همان حقیقت محمدی است که دوباره ظهور کرده و محمد هم همان عیسی و عیسی هم همان حقیقت پیغمبران ما قبل خود میباشد .

این نوع عقیده اساساً سامی (۱) است و بمنابع بسیار دور فلسفه آرامی (۲) مربوط میگردد عیسویت چنین عقیده ای را با اندازه ای محدود پذیرفته و بطوری تمیز شکل داده که بازحمت میتوان آنرا بمنشأ خود مربوط نمود و

(۱) طوائفی که بزبان آرامی حرف میزدند از قبیل شامیان و کلانیان و آشوریان و عبریان و اعراب و غیره .

(۲) طوائف سامی و بین النهرینی که بنا بر تورات اهل آبرام پنجمین پسر

سام بوده اند .

علت آنها اینست که عیسویت خواسته است لزوم اختیار و اراده انسان را ناپدید نماید و بپایداعتراف کرد که فکر و تمایل نژاد ژرمن (۱) هم او را در این مقصود مساعدت و تقویت کرده است اسلام هم که در تحت تأثیر عیسویت بوده کوشش زیادی کرده است که بچنین نتایجی برسد. صرف نظر از چیزهایی که بآن نسبت داده میشود حکمت الهی محمدی با اصرار پیوسته طالب آزادی و اختیار انسان است و موقعیت خود را برای قبول آن عقیده قدیمی مساعد ندیده است زیرا که عادات فکری نژادی که طرف خطاب او بوده و احتیاج تامی که باید وحدت الوهیت را بیش از حد لزوم در نفس خود متراکم نگاهدارد مانع قبول چنین عقیده‌ای بوده است بنابراین ناچار در غالب جاها تکرار کرده است که انسان آزاد و مسئول است اما امروز بایسته برای ارضای تمایلات عمومی دوباره فلسفه جبری و قضا و قدر را در تحت شکل انتقال الوهیت در ارواح عودت داده است.

اکنون که بچگونگی ذات الوهیت و عالم و مقام پندمیری پی بردیم و دانستیم که پندمیر از کجا می‌آید و طرز عملش چگونه است و در این مرحله اخیر بچه کسی تعلق دارد بشرح یکی از مختصات دیگر قابل توجه این مذهب پندمیر دازیم و آن اینست که باب یا تمام واحد پندمیری که خود باب به نزاع نقطه مرکزی آن است يك ظهور فطری را تأسیس نمیکند بلکه خود را مبشر ظهور عظیم دیگری معرفی مینمایند و در بیان در اغلب جاها خواننده را باین نکته متوجه میسازد که او فقط برای انشاء حقایق تازه‌ای آمده است و عدم کفایت و محدود بودن اقتدارات و اختیارات خود را کاملاً در کتاب خود ثابت میکند (۲) و قوانین اساسی مذاهب قبلی را هم منسوخ نمیکند و نسبت بقوانینی که بعد از او باید آورده شود

(۱) قسمتی از طوایف آریین که طبیعی مذهب و از حیث تمدن از یونانیان

عقب بوده‌اند. (۲)

(۲) این معنی نه تنها از کتاب بیان مستفاد نمیشود بلکه خلاف آن در باب سوم از واحد در بیان فارسی صفحه ۲۳ مصرح است باین عبارت «فی بیان مافی البیان بان فیہ حکم کلتی» و در شرح همین باب است که میگوید «و هر کسی بگوید که شینی هست که حکم آن بماهوفیه وعلیه در بیان نباشد ایمان باو نیارده یقین قلع ... نژاد» (۲)

اظهاری نمیکند و پیوسته عظمت و اهمیت ظهور بمدی را کاملاً در کتاب خود می‌رساند.

نظر باینکه بیان کتاب عالی الهی است بالضرورة باید اساس آن بر عدد الوهیت یعنی بر رقم ۱۹ قرار گیرد این کتاب اساساً شامل ۱۹۷ واحد یا تقسیمات اصلی است که هر یک بنوبه خود به ۱۹ باب تقسیم میشود اما باب فقط ۱۱ واحد آنرا نوشته است و تحریر ۸ واحد دیگر را بصاحب ظهور حقیقی و عظیم بمدی محول میکند یعنی بکسیکه پاب مبشر آن است و باید بمدی از او بیاید و این آئین جدید را تکمیل نماید (۱) بنابراین میتوان گفت که آئین باب موقتی و مقدمه‌ای است برای ظهور بمدی (۲) و راه را برای آمدن آن باز میکند

(۱) باب در وصیت‌نامه خود آوردن هشت واحد دیگر بیان را که از آن مناہج ثمانیه تمییز نموده بجان‌نشین خود صبح ازل محول کرده و با ودستور داده است که اگر خداوند عزتی در ایام او پدید آورد مناہج ثمانیه را ظاهر نماید و اگر چنین عزتی مشاهده نشود بر آنچه نازل شده صبر نموده و حرفی را تغییر ندهد اینست عین عبارت: «وان اظہر الله عزائی ایامک فاظہر مناہج الثمانیۃ باذن الله بما کنت علیہ من الاکرمین... وان لم یظہر الله عزائی ایامک فاصبر علی ما نزل ولا تبدل حرفاً فان ذلك امر الله فی کتاب عظیم.» مؤلف نقطه الکاف نیز باین مأموریت صبح ازل از جانب باب اشاره نموده (رجوع شود بصفحه ۲۴۴ کتاب مزبور) بنابراین اظهار مؤلف کتاب باینکه باب آوردن هشت واحد بیان را بصاحب ظهور بمدی محول کرده اشتباه است. (م)

(۲) استنباط مؤلف باینکه آئین باب موقتی و صرفاً مقدمه‌ای برای ظهور بمدی میباشد و بیش از این وظیفه‌ای نداشته که بشارت ظهور بمدی را بدهد صحیح نیست چه با توجه با حکام مفصل بیان و تعریفی که باب از قیامت در باب هفتم از واحد دوم بیان فارسی نموده و تصریح میکند که هر ظهور بمدی قیامت ظهور قبل است چنانکه قیامت دین موسی در ظهور عیسی و قیامت دین عیسی در ظهور محمد و قیامت آئین محمد در ظهور باب و قیامت دین باب در ظهور من بظہر الله خواهد بود. «زیرا که شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمیشود و کمال دین اسلام الی‌اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من بظہر الله هست زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من بظہر الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات انجاری که غرس کرده بچینده مسلم است که باب ظهور خود و ظهور من بظہر الله را دو ظهور مستقل و در ردیف ظهورات قبل میدانسته است. (م)

و بیش از اینهم وظیفه‌ای ندارد که انجام دهد چنانکه مثلاً قبله را منسوخ میکند یعنی آن جهتی از افق را که مسلمانان و یهودیان در موقع نمازبان روی می‌آورند و بنا بر این مکه و بیت المقدس از این پس از اعتبار افتاده‌اند اما بجای آنها قبله دیگری را معین نمی‌کند و میگوید که صاحب ظهور بزرگ بعدی باید آنرا تعیین نماید. (۱)

قسمت زیادی از کتاب بیان راجع است به بشارت و توضیح ظهور عظیمی که باید راقع شود و کسر و نقصان حقایق را بنحو کمال ترمیم نماید و چون باب خود نمی‌خواهد و یا اجازه ندارد که بیش از این چیزی بگوید تمام این نقایص را بشخص ناشناس بزرگی حواله می‌کند و او را (من ینظروه الله) نامند یعنی کسی که خدا او را ظاهر می‌سازد و مه‌ذا می‌گوید که مقدار عددی حروف نام او پانزده مقدار حروف واحد یعنی ۱۹ می‌باشد و برای کسانی که این مذهب را قبول کرده‌اند چنین نامی بسی قابل تمجید و تحسین است.

مؤمنین در تجسس نامی هستند که حامل این رقم باشد و اغلب چنین عقیده دارند که این نام همان کلمه یحیی می‌باشد یعنی نام حضرت ازل که فلان ریاست مذهب را دارد (۲).

حل این مسئله در نظر آنها فقط برای کنجکاو و یا بروز زهد و تقوی نیست بلکه منضم نناجی بسیار مهم دیگری است باب خبر داده است که ظهور (من ینظروه الله) با مقدمات قیامت اخیری مصادف است و همین پیغمبر است که در واقع عالم تظاهر شده را دوباره بطوریکه مقام الوهیت انتظار آنرا دارد بطرف او رجعت می‌دهد پس باین اعتبار (من ینظروه الله) همان مهدی موعود یا عیسی مسیح است که از ابرها برای قضاوت بزمین نزول می‌کند و اگر ما حضرت ازل را من ینظروه الله فرض کنیم ایام ما محدود و آخر الزمان نزدیک است ولی عده‌ای از بابیه عقیده دارند که این طرز استنباط مقرون بحقیقت نبوده و حضرت ازل حالیه بطوریکه تصور میکنند دارای چنین مقامی نیست بلکه او نیز دنباله و ادامه بابیت

(۱) با مراجعه بباب ۱۶ از واحد ۴ بیان قبله بیت باب در شیراز می‌باشد. (م)

(۲) صبح ازل در یکی از نوشتجات خود ضمن اشاره باین مطلب تصریح

نموده که این تصور صحیح نمی‌باشد. (م)

است و برای اینکه لااقل بیست سال (۱) باید طول بکشد تا عالم بانتهای خود برسد حضرت ازل با مجتهدینی که در اطراف او هستند با دامه همان واحد (۱۹) خواهند پرداخت یعنی همان واحدی که بدو باب با صاحب بخیر تشکیل داده بود و این ادامه باید برقرار باشد تا عالم بعزیت با اندازه کافی در شاهرآه ترقی سیر کند و پیش رود با یک تجلی دائمی و یک نیروی احیا کننده که درون و اعصار قبل نظیر آن ندیده است دارای همان ارتباط باطنی با خدا باشد .

راجع بقیامت تردیدی نیست که حضرت ازل خواهم همان من بظهره الله باشد یا نباشد باید بر این قیامت ریاست داشته باشد زیرا که باب دوزخ قیامت را خبر داده است یکی (۲) این است که در پایان هر دوره پینمبری واقع میشود و بحساب مردمی که در این دوره بودند و در میان متوسط پینمبر جدید و مذهبی که آورده رسیدگی میشود و هر گاه این مردم مطیع بقوانین خود بوده و از روی حقیقت و مننویت با اصول و احکام مذهب خود عمل کرده باشند مشمول تفضل و عنایت زیادی میگرددند و بهمان سعادت که پینمبرشان وعده و خبر داده است نائل میشوند و اشرار هم همانطور که باید انتظار داشت موقنا بمجازات خواهند رسید و قیامت دیگر قیامت اخیری است که من بظهره الله بر آن ریاست خواهد داشت تمام اشخاصی که در نسل های قبل پاک و طاهر بودند مجدداً پاک و طاهر خواهند شد و پینمبر

(۱) بنا بدلالات بیان فارسی باب فاصله ظهور خود را با ظهور من بظهوره الله که قیامت بیان است ۱۵۱۱ یا ۲۰۰۱ سال که مطابق عدد کلمه غیات و مستنفات بحساب ابجد است میدانسته باین بیان «اگر در عدد غیات ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر االی مستنفات رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل میگرددند نیور» (باب هفتم از واحد دوم صفحه ۷۱) و در باب شانزدهم از واحد دوم صفحه ۶۲ پس از تأکید و سفارش بسیار به پیروان خود که از ظهور من بظهره الله در وقت ظهور محتجب نمانند بالصراحه میگوید «که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد از دوزخ از ویک سال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با بهال و تضرع هستند» (۲)

(۲) تعریف قیامت در بیان منحصرأ همان است که در باب هفتم از واحد دوم بیان فارسی آمدنوما در یاورقی صفحه ۲۸۱ با آن اشاره کردیم (۲)

جدید با آنها تبریک خواهد گفت و مراتب زهد و تقوی و اطاعت آنها را با حکام قبل خواهد ستود و در پاداش این تقوی حقایق را با آنها تلمیح خواهد داد و چون در این وقت کاملاً مستند و آماده شده اند بخواهند ملحق میگردند و مع الله و فی الله زندگی میکنند و در تمام کمالات و نعمات های ازلی سهم خواهند بود و سرانجام عین او خواهند شد اما اشرار بالتمام محو و فانی میشوند زیرا که عدم صرف آخرین مرحله نهائی و واقعی بدی است بنابراین بایه بالاترین و بهترین اجر و پاداش، رالحاق و اتصال بخواهند بدانند و این همان عقیده پیروان فلسفه منان و ژوبدان و فلاسفه قدیمی است که مدعی شناسائی کامل ذات و وظائف خالق بوده اند و احتیاجی بگفتن نیست که طبیعت هم با مقدرات عالم بشریت شریک است و آنچه در طبیعت خوب و بمرتبه حلوس رسیده باشد باز بر میگردد بچهره الوهیت و آنچه بدی است بالتمام معدوم و فنا خواهد شد.

اکنون که تمام نقشه های کلی این مذهب طرح و ترسیم شد میتوانیم به تشریح فروعات آن پردازیم چنین بنظر می آید که باب برای اجتماع بایه حکومتی برقرار نماید که در آن واحد هم سلطنت است و هم حکومت و روحانی و هم دموکراسی در این حکومت سلاطینی باید باشند که با مساعدت یک هیئت روحانی مقتدری امور اجتماع را اداره نموده و در حفظ و حراست افراد آن بکوشند و این هیئت علمیه روحانی هم بطوریکه قبلاً ذکر کرده ام باید بصورت واحد الوهیت و واحد پیغمبری در مدارس روحانی تشکیل یابد و هر سازمانی باید از ۱۹ نفر عالم مجتهد ترکیب یافته باشد و باز در دستور است که باید زیارتگاههای بسیار عالی و آبرومند در روی قبر شهدا ساخته شود و مخصوصاً بر روی قبر خود پاب و دره حلی که او را شهید کرده اند بنا بردستوریکه داده باید بنای بسیار عالی ساخته شود و نیز دستور میدهد که در هر شهری بخصوص در پایتخت معابد بسیار مجللی بر پا سازند و بالاخره هر خانه مسکونی هم باید عبادتگاه مخصوص بخود را دارا باشد.

معابد را باید پادشاه بسیار نفیس و گرانها و پارچه های ممتاز زینت نمایند و هر چیزیکه در آن کشور بحداء اعلای صنت رسیده باشد باید باین نوع اماکن مقدسه اختصاص یابد و در منظر عامه قرار گیرد عبادتگاه های منازل هم باید با زیباترین ذکرانیهاترین اشیائی که صاحب خانه مالک است آراسته گردد و

مراسم عبادت هم که موارد آن کم است و در مواقع مخصوص مطابق دستور انجام مییابد همه جا باید با نغمات موسیقی (۱) و سرودهای نشاط آور برگزار شود و هر مؤمنی مکلف است که در آن حضور پیدا کند و در این سعادت شریک گردد. علمای روحانی باید بر سر بره‌های مرتفعی جلوس نمایند تا تمام خسار را تحت نظر داشته باشند.

از دست‌و‌زانت دیگر این مذهب یکی هم این است که مؤمنین باید نسبت به طلسمات اعتماد و اعتقاد کاملی داشته باشند و برای روز این اعتماد هر مردی باید حرزی به شکل ستاره یا هیکل که در اشته آن بطوری از اسما الهی ترسیم یافته دائماً همراه خود داشته باشد و مؤمنان باید حرز دیگری با خود داشته باشند که بشکل دایره و حاوی نامهای دیگر خدا باشد و هیاکل و دوایری که باب در بیان ذکر میکنند همین است و خدا گفته است: (در حقیقت من هیاکل و دوایر را بتو داده‌ام و بدین طریق رحمت خود را بتو اظهار داشته‌ام بگو تمام بیان در این هیاکل و دوایر است البته هر قدر میتوانی از این هیاکل و دوایر رسم کنی تا اینکه دائماً آنها را بخوانی).

علت تمایل بطلم و اهمیت دادن بآن نیز واضح است زیرا که ما قبلاً تسوای حروف و اصوات را با اسما و صفات الوهیت ذکر کردیم و گفتیم که عوالم بوسیله آنها بوجود میآید و نظر باینکه تمام خلقت و قوای آن از هم آهنگی ارقام و اعدادی که با هم ترکیب و اختلاط یافته ظاهر شده است بدیهی است که انسان هم بالضرورة باید با اعتماد تامی باندازه توانائی خود بترکیب و اختلاط اصوات و علامات بپردازد و چون باین ترتیب بطبیعت مراجعه نماید که بالتعمام مانند خودش از ذات الوهیت تجلی و بروز کرده است و از قوای آن استمداد بطلبد یا پرسشی بکند همه با پاسخ مثبت و مساعد خواهند داد و بجهت مناسبت است که باب با اسرار زیادی بداشتن امهار و انگشترهای عقیق توصیه میکند و مایل است هر فردی حامل آنها باشد حتی اموات هم در انگشت داشته باشند و کلماتی را هم که باید در آنها محکوک و منقوش گردد همین میکند و خارصه آنکه طلسمات را کامل میپذیرد و این عام را بدون تأمل و ملاحظه از محکومیتی که عیسویت و باکمال تأسف اسلام هم بآن داده است نجات میدهد و دوباره بهمان

(۱) این مطلب مأخذ آن در آثار باب دیده نشده است (م)

مقامی که داشته باز میگرداند و چون این رسم عجیب را با آنچه که قبلا راجع بتجدید معابد و مدارس روحانیون ذکر شد نزدیک کنیم باین نتیجه میرسیم که باب میخواهد دوباره اجتماعات را کاملا برگرداند بطرف اصنام پرستی (۱) آرامیها که بعدها در طریقته ادب و انواع پرستی یونانیها و رومیها بشدت شیوع پیدا کرد و بطوری مسلک قدیم آنها را از میان برد که بعدها چون ژولین امپراطور روم خواست بگذشته مراجعه کند نتوانست از حدود عقاید کلدانیان تجاوز نماید و برای او امکان پذیر نبود که دوباره بطرف آئین واقعی یونانیان و رومیان باز گردد اما امروزه این عقیده آرامی قدیم که چنین فرض میکردند که کاهلا مرده و فراموش شده و آخرین اثر آنها هم از روی زمین رخت بریسته است دوباره اظهار وجود میکند و اگر ضعیف و محتر و ناقص نباشد نباید چنین تصور کرد که میخواهد بکلی از میان پرود بلکه مثل این است که برای تقویت و تجدید نیروی خود مدتی بخواب رفته و اکنون بیدار شده است .

هیچکس نمیتواند خود را در مقابل این اصول که مبنای آن واحد است ناپیما نشان دهد و نه بیند که آئین ادب و انواع پرستی با این مذهب و مسلک بحال نطفه بروز کرده یعنی نطفه ای که بطور آشکارا ظاهر وجود مینماید تمام این اشخاصی که ما اکنون صرف باحوال آنها پیدا کرده ایم و از آنها صحبت نموده ایم و هنوز هم هستند و ما آنها را میشناسیم و درما زندران و زنجان جنگیدند و در تهران یا تبریز متحمل رنج و مشقت و حتی شهادت هم شدند در دهال دیگر دارای علامات و نشانهائی خواهند شد و در بیست سال دیگر دارای مجسمههایی خواهند بود و در صد سال دیگر بحث و انتقادات راجع بوجود واقعی آنها مانند : بالداباوت (۲) فلاسفه قدیم که مدعی شناسائی کامل ذات الهوت بودند شروع خواهد شد پس میبینیم که در آسیا فراموشی بهیچوجه راه ندارد و هیچ چیز خود را در عالم فراموش نخواهد کرد آنها دارای یکتو سر کتی و حاجت منطقی است یعنی سر کتی و حاجتی که هرگز حاضر بیازگشت از آن نیست و هیچوقت بشکرت قطع منلوب نخواهد شد و اینها هم

(۱) در آثار باب چیزی که این تصور مؤلفرا تا بید کند دیده نشده است

(۲) Yaldabaotli معنی این لغت در کتب فرهنگه پالت لغت (م)

نظر خود را از تماشای این منظره بزرگ و جالب توجه برگیرم یعنی همین منظره لجاجت و سرکشی که میخواید مجدداً کاهنان نینوا و فلاسفه بابلی را دوباره در مقابل نظر ما بگردش و داد و ما را دعوت کند که در نظر ما و خطابه های آنها حضور بهم رسانیم و مایل است که دوباره مدارس عالیّه علمی و فلسفی و پومبیدینا (۱) و بوشیر (۲) را برای ما مفتوح سازد و دروسی را که عیسویت و اسلام باعث قطع آنها شده است دوباره تدریس نماید و نباید تصور کرد که این تجدد خارق العاده کارپاره ای از دانشمندان مابیحولیایی یا دماهای جوینده آثار و ابنیه قدیمی باشد البته چنین نیست آسیایان چنین تجدد پرا خوب میشناسند و کاملاً خواران آن هستند و خوب دیده شد که برای دفاع از آن چگونه توانستند بکشند و کشته شوند .

بایان دارای صفات اساسی ایمانی هستند یعنی همان ایمان محکمی که در اصرار دیدیم دیده شده است و احتیاجی با اجازه اجرای احکام مذهبی خود ندارند و وعده اجرای آنها هم نمیدهند زیرا در همان اوقات که باب در نامه جهریق زندانی بود و انتظار کشته شدن را داشت یعنی همین جوان ۲۷ ساله حکمی که از جانب خدا پاورسیده بود به پیروان خود اعلان کرد و نوشت:

« البته شما باید مایملک کسانیکه از دخول در بیان امتناع میورزند از آنها بگیرید (یعنی کفار) و در سورتیکه ایمان بیاورند با آنها مسترد نمائید و این دستور باید در همه جا اجرا شود مگر در مالکی که شما در آنجا قدرت چنین عملی را نداشته باشید »

بنابر این حکم شخص کافر یعنی غیر بابی حق تملک چیزی را ندارد و نباید از اهالی بلاد محسوب گردد و شاغل امور دولتی و عمومی باشد. بیان نمی گوید که شخص کافر را برده کند اما در تحت هر شکلی که تصور شود این محرومیت از حقوق اجتماعی کافر را بحالت بردگی درمیاورد . ولی باید قبول کرد که چنین محرومیت و بی قدری در عمل با اشکال برمیخورد بطوریکه میتوان گفت هیچ وقت سورت وقوع پیدا نخواهد کرده و لذا از جمله دستورها میباشد و منضمین دو فایده است : اولاً کمیکه در اشتباه افتاده و از قبول این آئین سر پیچی میکند

(۱) Pumbedita دانشگاههای بسیار قدیمی بین النهرین

(۲) Boushyr

بالتبع منفور عامه واقع خواهد شد ثانیاً همین دستورات باعث میشود که عموم مردم این آئین را استقبال نمایند و روی همین اصل است که باب محض تأکید در جمله دیگری از بیان صریحاً میگوید که کافر نباید در قطع خمره یعنی عراق و آذربایجان و فارس و خراسان و مازندران یعنی در هفت مرکزی کشور ایران سکونت داشته باشد .

با این حال باید دانست که مذهب بابیت بهیچوجه کشتار و خونریزی را تجویز نمیکند و باب پس از اینکه حکم میکند که اموال کفار را باید از تصرف آنان خارج کرد علاوه میکند که :

« هرگاه ارضی بوسیله پیروان بیان مفتوح گردد آن شئی که بهای آن بیشتر از تمام اشیاء است بفرمانروای مؤمنین تقدیم نمائید و بدمم باهالی آن ارض تأمین جانی بدهید و ابدأ کسی را نکشید . »
پس این بطور واضح دیده میشود که در بیان امر نشده و حتی اجازه هم داده نشده است که کسی را بواسطه عدم قبول مذهب قطع حیات نمایند . علاوه در جای دیگر بیان صریحاً میگوید که باید با کفار روابط دوستانه داشته و با آنها تجارت و داد و ستد کنید . در حال حاضر هم که با بیان نسبت به مسلمانان کینه شدیدی در دل دارند نسبت به یهودیان و کبران و حتی عیسویان رأفت و ملاحظت زیادی نشان میدهند پس باید دید که اگر روزی فاتح و پیروز گردد چه خواهد شد .

نظر بمذکورات فوق من چنین تصور میکنم و علت که غالباً باعث بغض و کینه میشود از میان خواهد رفت . نخست آنکه با بیان نماز نمیخوانند مگر در مواقع مخصوص که قانون برای آنها مبین کرده است . ثانیاً خیال عدم طهارت مذهبی از میان میرود باب امر میکند که بدن خود را با دقت بشوئید و همیشه آنها پاکیزه نگاهدارید تا موجب کراهت نباشد ولی برای وضو و غسل (۱) ابدأ ارزش و اهمیتی قائل نمیکردد زیرا که خداوند نه از این اعمال خوشنود و نه از آنها مکدر میشود .

طرق مختلفه نماز و عبادات در آسیا یکی از علل اصلی حقارت و تنفیری است که طوائف مختلف نسبت بهم ابراز میکنند و چون بابیه این اعمال را حذف

(۱) دستور چگونگی غسل وضو در خلاصه الاحکام داده شده است (م)

کرده و بجز کمی اکتفا میکنند باین کینه‌ها و حقارت‌های فرق متعدده خاتمه داده خواهد شد بملاوه راجع بناپاکی طوائف غیر مسلمان هم عقیده مسلمین روبه تخفیف گذاشته است و بعضی بانظر استهزاء باین عمل، مینگرند این عقیده در نزد بعضی بکنوع خود خواهی و در نزد جمعی هم‌ریا و تظاهر محسوس میشود و بطور کلی در ایران هیچکس با نظرایمانی باین عمل نگاه نمیکند فقط تکبر و خود خواهی غیر قابل توصیف یهود باعث شده است که مسلمانان با چنین نظری بآنها بنگرند. و خوشبختانه چنین عقیده‌ای بطور آشکار روبه تنزل و انحطاط است و اگر بایه به نسخ آن موفق گردند خدمت بسیار بزرگی بجامعه آسیائی کرده‌اند زیرا که این عقیده یکی از علل بزرگ احساسات‌زبان آور و دوام خصومت‌ها میباشد.

با بیان نیز مانند مسلمانان باء و خیریه و احسان کردن باشخاص بی‌بضاعت اهمیت زیادی میدهند بملاوه امر باب راجع بتقسیم فنام مأخوذه از شهرها و ممالک مفتوحه چنین است:

ابتدا مأمور مخصوصی را معین میکند که اموال را ضبط کند و بعد مطابق دستور تقسیم نماید قسمت اول که نفیس‌ترین و در اعلی درجه بها باشد متعلق است به (من ظاهره الله) این قسمت باید بسایر قسمتهای متعلقه یا اضافه شده و اتصالاً از راه تجارت رو با افزایش رود و سرمایه محفوظی باشد برای روزی که صاحب ظهور عالی بعدی ظاهر شده باو رد نمایند و چنین خزانه‌ای را باید مأمور مخصوصی سرپرستی و اداره کند. این مأمور را باب بشخصه تعیین نکرده و واضح است که این مأموریت را باید اعضاء واحد پیمبری یا خود نقطه انجام دهد و خزانه مذهبی باین ترتیب تأسیس میگردد.

پس از آن يك خمس حق حروف اولیه یعنی جماعت ۱۹ نفری ملهمه خدای است که باید بآنها برسد.

وقدمت ششم باید به صرف حفظ و تعمیر مقابر و بقیع شهدای بیان و همیشه زنان و اطفال بی‌بضاعت برسد و آنچه باقی میماند صرف اقتران و ازدواج فقرا و بینوایان گردد و اگر بازم چیزی پیدا شود که جزء فنام نیامده باشد باید صرف تعمیر معابد شود. مهذا باب مخصوصاً چنین میگوید:

«آنرا باید بالتمام بمؤمنین داد و این عمل بنا بر دستور کتاب خدا بهتر

است و طوری هم باید داده شود که اهل ارض همه از این غنایم متمتع گردند
و همین است حقیقت احسان خداوندی زیرا که او است منعم و بخشنده.

بس در واقع این غنایم باید ما بین هیئت روحانی و فقراى قوم تقسیم
شود لایعربود جای دیگر ذکر شده که بهترین و نفوس ترین اشیاء که در این غنایم
یافت شود مطلقاً است بفرمانفرمای مؤمنین و بنظر نیاید که چنین فرمانروائی غیر
روحانی باشد و ما در این باب از اولین هادیان مؤمنین دلائلی در دست داریم و
دیدیم که تمام فرمانروایان از اعضاء واحد پهنه بری بودند نه هژدا در بعضی از
جایهای بیان ولی بندرت صحبت از سلاطین به بیان میاید و احتمال کلی دارد که
چنین سلطانی باید از اعضاء واحد باشد زیرا که در غیر اینصورت سلطنت مشروع
و قانونی نیست و ممکن نیست که از امامت تفکیک گردد به پاره آخری مسالمت ارت
امامت است و باب یا نقطه ای که جانشین باب میشود در نقاطیکه همداخواهند آمد باید
و ارت قانونی و مشروع سلطنت باشند. (۱)

در حال و طیفه سلطان هم معین شده است سلطان باید در نهایت فعالیت در ترویج
مذهب بکوشد و مدافع آن باشد حقوق او هم بطریق اختصار معین شده است باید
از هر منقالت طلا پانصد دینار و از هر منقالت نقره پنجاه دینار باو بپردازند هر گاه
چنین وجهی را ادا نمایند بوظیفه خود عمل کرده و خداوند را خوشنود نموده اند
و اگر از ادای آن سرباز زدند کسی حق مطالبه آنرا ندارد و تنها با خداوند
است که چنین کسی را مجازات نماید و این است عین عبارت بیان :
« آنچه بمنوان مالیات برای مردم مقرر گردیده از آنها مطالبه نکنید
میادا بر کسی حزن و وارد آید زیرا که آنها خود بوظیفه خود آشنا هستند و باید
بدان عمل کنند و اگر آنچه را قانون معین کرده بخزانه نپردازند در حقیقت
حساب آنها باید بخدا بدهند .»

اهالی آسیا هیچوقت رغبت به ادای مالیات نداشته اند و پول دادن در تحت
هر عنوانی که باشد در نظر آنها عملی است سخت و دشوار آنها خیال میکنند که

(۱) باب ششم از واحد پنجم بیان عربی: «ان تفتح ارض فی الدیان یؤخذ
عنه مال یکن له عدل لمن امر به و یحفظ نفسه ان لم یتغیر هند من یتجر ... ثم یؤخذ
بها الهاء و یحفظ للحروف الاولی عند المؤمنین و یؤخذ الواو الالهة الهاء ثم یزوج به
فی البیان الدینهم لایستطیعون وان زاد من شئ یصرف فی المقاعد المر فوهه او یؤنی
کل المؤمنون» (م)

که از این پولهای جزئی مبالغ زیادی بیش از حد لزوم جمع میشود تمام پیغمبران بدون استثناء باین تفرملی توجه داشته اند و باب هم آنچه را که پیغمبران سابق راجع باین موضوع اظهار کرده اند تکرار نموده است اما باید قبول کرد که با این نهی صریح که روحانیون نباید حقوق خود را مطالبه کنند و از کسی درخواست نمایند مسلماً مردم با و امر آنها اطاعت نخواهند کرد چنانکه بسابقین هم اطاعت نکردند و با این حال معلوم نیست که زمامداران سیاسی یا مذهبی چگونه مردم را به ادای مالیات مجبور خواهند کرد چه اگر باب درپاره ای از مواقع وسایل عملی بدست آنها داده آن وسایل بسیار ضعیف است زیرا که در انواع مجازاتهای که معین کرده ولو آنکه در یک مورد بخصوصی هم باشد اجازه قتل کسی را نداده است شاید کسانی تصور کنند جماعتی که دارای نیروی جنگی فوق العاده است و مکرر امتحانات خود را داده و نسبت بدشمنان منتهای سخنی را که خود تحمل نموده بعمل آورده و معارضه بمثل کرده پیروی چنین دستورهای جرائی را با شکل قبول کند و اگر کرد از او و خارق العاده بنظر آید اما از این نکته هم نباید غفلت کرد که این جنگها و خونریزیها در میان مؤمنین و کفار روی داده آنها هم در حال عشم و غضب جنگی و نمیتوان این عملیات را نمونه قرارداد که باید در میان مؤمنین هم وقوع یابد. در این مذهب دستورهای مبهمی وجود ندارد نه فقط قتل اشخاص اکیداً ممنوع شده بلکه شکنجه و آزار و ضرب هم رسماً نهی شده است و بیان صریحاً چنین میگوید :

و در حقیقت خداوند شما را در بیان نهی کرده است که ضربی بکسی وارد آورید ولو آنکه با دست ضرب خفیفی بر شانه دیگری بزنید.

مجازاتهای قانونی و مشروع بردو قسم است : نخست جرائم نقدی که مدار آنها بر عدد واحد یعنی ۱۹، واقع است و بر حسب زیادی یا کمی جرم یا همین عدد ۱۹ رو با افزایش یا کاهش میرود و اغنیه باید باطلا و فقره با نقره ادا نمایند مثلاً در جایکه غنی ۱۹ مثقال طلا میدهد فقیر باید ۱۹ مثقال نقره بدهد دوم آنکه در ایام مومن و محدودی که متناسب با زیادت و نقصان جرم باشد باید از نزدیکی بزوجه خود ممنوع شود و خارج از این دو قسم هیچگونه جریمه و مجازاتی معین نشده است .

در پیش دیدیم که قسمت مهم غنائم باید بمسئولین و نیازمندان برسد و چون باب این مقدار را کافی ندانسته احسان را با تأکید زیاد اجباری قرار داده است و باغنیاء چنین خطاب میکند: شما امانت‌داری بیش نیستید و هیچکس در روز زمین نباید چیزی را مالک گردد زیرا که هر چیز بخداوند تعلق دارد.

بنابراین اغنیاء بموجب قوانین و دستورهای مذهبی نباید بکسانیکه بی‌ضاعت هستند و یا بقدر لزوم و کفایت مدد مایش ندارند از اموال خود بطریق احسان بدهند از طرفی هم بطور مطلق گدائی را نهی میکند و بهیچ‌عنوان وعذر در آنرا تحمل نمیکند. من خیال میکنم و بعید هم نیست که باب در این مورد بافکار و عادات انگلیس‌ها آشنا و آگاه بوده است چیزی که میتوانم بگویم اینست که من این مطلب را از خود ایرانیان شنیده‌ام. در آسیا بشفل گدائی با اقرار اسحقان نگاه میکنند و چنین عملی را تنگه و عار نمی‌دانند بلکه این عمل را فیلسوفانه می‌بیند و معتقدند که انسان عاقل و کامل باید از وظائف زندگی دست کشیده و به‌داری و جاه و مقام پشت پا زند ولی باب با دستورهای اکیده چنین عملی را نهی میکند و باین‌فکر خاتمه میدهد.

با اینکه خود باب هم مشرب عرفان داشته از مجموعه دستورهای مذهبی پیش چنین استنباط میشود که فقر و گدائی را پست و حقیر می‌شمارد و معتقد است که انسان باید کار کند و از درویشی و گدائی دوری اختیار نماید و در زندگانی عملی داخل گردد مخصوصاً شغل تجارت را فزون می‌ستاید و اشتغال با آنرا توصیه میکند و در پیش هم دیدیم که راجع بنفائمه که در خزانه وارد میکرد مایل است که آنرا بمأمور خاصی بسپارند و بوسیله تجارت در ازدیاد آن بکوشند و آن مبلغ را با سود تجارتنی حاصله به (من‌ظهوره الله) برسانند البته او در فکر تأسیس اجتماعی است که در آن اوضاع جنگی وجود نداشته باشد بلکه طالب جامعه‌ایست که افراد آن پیوسته برای راحتی و آسایش عمومی و تحصیل انواع تنعمات کوشش نمایند و در همه جا آرامش روحی در روابط محبت آمیز و متمهاده درجه‌ادب و احترام را در معاشرت و آمیزش بایکدیگر توصیه میکند حتی تأکید مینماید که اگر کسی نامه‌ای از دیگری دریافت نمود حتماً باید پاسخ کتبی بآن بدهد مخصوصاً نهی میکند که در محاورات نباید صدرا بلند کرد و یا خشونت حرف‌زد و پیوسته خواستار است که از انواع مشاجرات

و مباحثات اجتناب نمایند و البته برای اینکه در اجتماع پروان خود يك هم آهنگی و توافق کاملی برقرار سازد امر و تأکید میکند که با مطالعه کتب در توسعه روح و فکر خود بکوشند و باز به همین جهت است که امر میکند به سوزاندن و از میان بردن تمام کتبی که با اصول مذهب او مخالفت داشته باشد البته نباید بچنین کتبی توجه داشت بلکه باید از آنها ترسید و اظهار تنفر نمود چه اینها تمام اسباب بی نظمی و هرج و مرج و باعث اتلاف وقت است و کمترین زیان آنها این است که مؤمنین را از راهی که برای آنها باز کرده و باید با قدمهای محکم در آن به طی مراحل پردازند باز میدارد و موجبات شك و تردید را فراهم میسازد .

نظر باینکه با بیان پایدازم مسلمانان در زندگانی آزادتر و خوشبخت تر باشند نباید از چیزهاییکه موجب سرور و لذت میشود پرهیز نمایند . در بکار بردن البسه ممتاز زر دوزی شده و منسوجات حریر و ظروف طلا و نقره و انواع احجار کریمه و جواهر گرانبها مجاز میباشد و هر کس میتواند بلکه مکلف است با اندازه امکان آنها را برای خود تحصیل نماید و موجبات سرور و نشاط روح خود را فراهم سازد مخصوصاً امر اکید شده که در جشن های ازدواج باید البسه فاخر و گوهرهای گرانبها زیب پیکر خود نمایند و حتی الامکان بر شکوه و زیبایی خود بیفزایند و این است آنچه در این باب در بیان ذکر شده است :

« در هنگام جشنهای عروسی خود البسه حریر بپوشید و البته در صورتیکه وسائل فراهم نمودن آنها داشته باشید غیر از آن نپوشید. مخصوصاً در اینموقع که موقع خوشبختی شما میباشد باید البسه را از طلا و نقره زد دوزی کنید و اگر قادر بر تهیه آن نباشید محزون نگردید زیرا در حقیقت من که خدای شما هستم در صورتیکه شما مؤمن بمن و پیرو دستوره های من باشید در روز قیامت آنها را بشما عطا خواهم کرد . »

باب برای ازدواج اهمیت شایان ملاحظه ای قائل است در این مورد علی الطاهر با عقلای شرقی موافقت دارد اما باید اعتراف کرد که مذهب باب در این موضوع بخصوص دارای نکات اساسی ممتازی است که با آنها تفاوت کلی دارد اسلام فقط انتشار نوع را در نظر می آورد اما باب مقصد عالی دیگری

خانوادهٔ متمدنی پیردازد که در آسیا بطور استثناء وجود دارد و در حالیکه علل اصلی ازدواج را تشریح میکند چنین دستور میدهد :

« لازم است که کلیهٔ نفوس در این عالم منشاء اثری باشند و از خود وجود دیگری باقی گذارند و برای حصول این نتیجه باید پس از سن یازده ازدواج کنند و کسیکه قادر باشد و این عمل را که باعث ازدیاد نفوس است انجام ندهد در واقع بوظیفهٔ خود عمل نکرده است . »

در عمل ازدواج در صورت لزوم اختیار دوزن را جایز میدانند اما در ازدواج ثانوی اصراری ندارد و حکم قطعی هم نمیکند باینکه سینه گرفتن را اکیداً نهی میکنند و بقدری آشکارا و علنی مخالف تعدد زوجات است که جانشینان او از اختیار دوزن کاملاً اجتناب مینمایند و با اینکه او مجاز دانسته از چنین عملی کراهت دارند و من تصور نمیکنم که از این سخت گیری برای آسیائیان اشکالی دست دهد زیرا مردانی که دارای زنان متعدد باشند در میان مسلمانان بندرت و بطور استثناء دیده میشوند و اکثر بداشتن يك زن قناعت مینمایند و چون شرقیان زیان این عمل را با چشم دیده و می بینند دلائل ما را راجع باین عمل بهسر از خود ما می پسندند و در موقع دلائل بیشتری بر زبان آن ذکر میکنند بملاده این نکنند را هم باید در نظر گرفت که قرآن هم کثرت زوجات را اجازه نداده است مگر با شرایط سختی. اعراب پادیه نشین با دلائل سهل القبولی ناچارند که بچنین عملی مبادرت نمایند زیرا که وضع زندگانی آنها در بیابانها طوری است که احتیاج بخدمتکاران متعددی دارند و نیز از این طریق وسایلی برای استخدام زنان ندارند بملاده چون نمیتوانند این موجودات ضعیف را از قبایل خود طرد نمایند در واقع این عمل یکنوع حمایت مشروعی محسوب میگردد و تشکیل قبایل و نوع زندگانی آنها هم طوری است که تا اندازه ای ناملازمات این عمل را تخفیف میدهد .

محمد چون ضررهای آشکار تعدد زوجات را احساس کرده بود دایرة آنرا محدود نمود و با عادات و حقوق قدیمی مبارزه کرد اما باب امروزه خود را در مقابل اجتماعی مبینند که در بیست نفر مرد اقلاً ۱۹ نفر بداشتن يك زن اکتفا کرده اند با این حال از محمد بسی جلوتر رفته و آنچه را که او

پذیرفته بود بطور وضوح نهی کرده است و با نظر تنفر بان نگاه میکنند بملاوه باید اضافه کرد که نصیری‌ها و عیسویان نیز در ایران اقامت دارند، مخصوصاً نصیری‌ها که عدّه آنها زیاد است و بگرفتن يك زن قناعت میکنند و او را در پیشرفت مقصود تقویت مینمایند ولی باب بازم دو قدم جلو تر رفته و اعمال بسیار پسندیده و مطلوبی را انجام داده است زیرا که او طلاق را ممنوع کرده و حجاب را هم از میان برده است .

راجع بمسئله طلاق باید اعتراف کرد که این عمل جراحی مهلکی به بیکر اجتماع ایرانی وارد ساخته است زیرا که سهولت عوض کردن زن در هر لحظه با بهانه‌های بی‌ارزش جز زیان نتیجه‌ای ندارد بخصوص این از دو اچهای موقتی یعنی سینه کردن زنان بیشتر از کثرت زوجات باعث اختلال اوضاع اجتماعی و موجب عدم اتحاد واقعی زوجین است کمتر زنی در ایران پیدا میشود که در سن ۲۲ یا ۲۴ سال لااقل دو یا سه نفر شوهر ندیده باشد . باب راجع باین موضوع چنین گفته است :

« حرف ط را بحرف ق نزدیک نکن (یعنی طلاق نده) دو اگر خود را مجبور باین عمل دیدی مدت یکسال صبر کن شاید دوباره محبت و اتحاد واقعی ایجاد گردد و نوزده دفعه اجازه رجوع داده شده است و این رجوع هم پس از یکماه مفارقت ممکن الوقوع است شاید در سایه درهائی که شمارا بخارج از حقیقت راهنمایی میکنند متوقف نگردید .»

. برای توضیح تکرار رجوع پس از یکماه مفارقت باید بخاطر آورد که قانون اسلام بهترین وسیله منع طلاق باشتاب رادر این دیده است که مردی پیش از سه مرتبه نمیتواند زنی را طلاق داده و رجوع کند و اگر بخواهد برای مرتبه چهارم رجوع نماید ناچار باید زن شوهر دیگری اختیار کند و بعد از آن طلاق بگیرد و پس از سه ماه در اختیار شوهر اول درآید . اما باب در حالیکه این موانع را بر طرف میکند باین عدم انتظام اخلاقی بکلی خاتمه میدهد و از منسوخ کردن حجاب هم بیشتر بطرف مقصود میروند زیرا که این عادت بد بسیاری از بی نظمی‌ها و فسادهای اخلاقی را میپوشاند و موجبات کناره گیری مرد را از زن فراهم میسازد و بالاتر از همه اینکه حجاب برای تربیت مقدماتی اطفال بسیار زیان آور و خطرناک است زیرا مادرانی که همیشه در اندرونها بدون

علم و ترتیب زندگانی میکنند دارای عادات و اخلاق نکوهیده‌ای میشوند و خشونت لهجه دارند و در امورخانه داری و تربیت فرزندان تکامل و مسامحه نشان میدهند این عادت پوشاندن صورت هم‌بدلائل اساسی‌اتکاه‌ندارد و از جمله دستورها و احکام مذهبی نبوده و حتی چنانکه اروپائیان تصور میکنند محض احتیاط بروز حسادت هم نیست فقط صرف عادت است .

سلاطین قدیم ایران وهم چنین بزرگان و اعیان و اشراف درباری نظر باینکه برای خود عظمت و اعتباری قائل بودند در زندگانی عادات مخصوصی داشتند از جمله حتی الامکان روی خود را بپامه نشان نمیدادند و در اغلب اوقات که ضرورت ایجاب میکرد در پشت پرده با اشخاص گفتگو میکردند و این عمل را نشانهٔ ابهت و عظمت خود مینماداشتند و این رسم شیوعی داشت اما سلاطین اشکانی که مردمی خشن و تمدن قابل ملاحظه‌ای نداشتند مطابق همان آداب و رسوم قدیمی خود زندگانی مینمودند و هر قدر هم اعتبار و عظمتی حاصل میکردند چنین خیالات و افکاری را در خاطر نمی‌پروراندند و حتی زنانشان هم خود را در حرم مخفی نمینمودند و از مردان روی نمی‌پوشیدند .

ملکه ایران و استی باین جهت بملکهٔ خود پسند و متکبر متهور شده بود که در مجالس عیش و سرور شوهرش اسئوروس (۱) حاضر نمیشد . درباریان عدم حضور او را نسبت بخود و هن آمیز تصور کرده و پناه گفتند اگر ملکه عادت ز رفتار خود را ترک نکنند منبید زنان آنها نیز با نظر حقارت بآنان نگاه خواهند کرد چون در آن زمان هم در مهمانیها و مجالس سرور مرتباً حاضر میشدند یعنی در مجالسی که مردان بحد افراط باده گساری نموده و مست میشدند و زنان هم از آنها تقلید کرده بحالت مستی و جنون میافتادند و صور و اشکال رنگارنگی پیدا میکردند شاه امر کرد که از این بیسده زنان بزرگان باید از مجالس جشن و تیش کناره گیری کنند و مسنوری زنان از آن زمان معمول گردید اما قبایل اعراب که بهمان آداب و رسوم قدیمی رفتار میکردند زنانشان آزادی خود را حفظ کرده و در چادر قبیله محبوس نشدند حتی شهر نشینان هم از این عادت دوری میکردند و محبوس شدن را خوش نداشتند .

(۱) Assuérusse همان اردشیر پادشاه هخامنشی است که توراۃ آنرا

اختورش ذکر کرده است

محمد هم تا مدتی این عادت دیرینه را مراعات میکرد زنانش با مردهای مسلمان صحبت میکردند و خود را بدون اکراه و ملاحظه بمردان نشان میدادند و در رفت و آمدها و پذیراییها در مجالس مردان حاضر میشدند و حتی در موقع صرف غذا هم با مهمانان شوهر در سر سفره مینشستند و کسی هم باین رفتار اعتراضی نداشت اما همینکه پیلهبر عظمت پسزائی حاصل کرد و در واقع سلطان عصر خود شد بآداب و رسوم سلاطین و بزرگان عالم تمایلی پیدا کرد و آداب و رسوم دربار سلاطین ساسانی را تقلید نمود و زنانش مستور و محبوس گردیدند و از مردان دوری اختیار نمودند ما هم در اروپا نظیر چنین عملی را دیده و می بینیم و آن این است که چون زن کارگری اتفاقاً بمقام خانم رسید شاپو که علامت بزرگی است پسر میگذارد و دلیل کناره گیری زنان بینمبر از مردان و روی پوشاندن آنها همین است که من ذکر کردم و پس از آنهام زنائی که خود را صاحب مقام و شخصیتی دیدند از آنها تقلید کردند اما زنان قبایل و صحرا - نشینان باینموضوع اهمیتی ندادند و از آزادی خود دست نکشیدند خلاصه رفته رفته کار بجائی کشید که اشخاص و سواسی از نگاه کردن بروی زنی که صورتش باز باشد اجتناب میکردند ولی باید دانست که این سواسی و وقت در چنین عمل اساس و دلیل محکمی ندارد و عادت حجاب از روی تقلید عمومیت پیدا کرد و بطبقات پست و حتی بزنان روستائی هم سرایت نمود و امروزه چنان شیوع پیدا کرده که در کوجهای تهران زنان بقالها و قاطرچیان نیز این تشخیص و اعیانیت را نشان میدهند بملایه دلیل واضح دیگری هم موجود است و آن اینست که مسئله حجاب با سهولت در اسلامبول از میان رفته و معروف هر گاه جهت و علت اساسی در کار بود البته ترکان با آن تمصب مذهبی که دارند آنرا رها نمیکردند. باب هم بمشاهده این عادت که نه اساس محکم و نه بستگی خاصی با اخلاق ممالک شرقی دارد و هم نظر باینکه فکر بلندش کاملاً منوجه تشکیل خانواده بمعنای حقیقی بود نخواست این عادت را که مخرب اخلاق جامعه است تحمل نماید و در کتاب بیان امر کرده است:

و کسیکه در ملت یعنی در جامعه بایبان تعلیم و تربیت یافته باشد ما ذون است که زنان را به بیند و با آنها حرف بزند و زنان هم مجاز بدیدن او هستند در واقع ای بندگان من مرا تعظیم و احترام کنید مکالمه ما بین مرد و زن باید بقدر

ضرورت باشد و از ۱۸ کلمه نباید تجاوز نماید (۱) و بدانید که شما نمیتوانید از صحبت زیاد فایده‌ای ببرید.

چنانکه دیده میشود باب میخواهد بوسیله این حکم از خطر فساد اخلاق جلوگیری کند و معاشرت‌های زیان‌آور را ممنوع سازد و مانند سایر مقتضین از چنین معاشرت‌ها پرهیز میکند با این وصف مسلمانان بی‌با بیان تهمت میزنند و میگویند که آنها مجالس سری دارند و در آن مجالس چراغها را خاموش کرده و اختلاط و آمیزش با بانوان را مجاز میدانند و این خود يك تهمت بسیار بزرگی است که در قدیم الایام هم در عالم معمول بوده است زیرا که بهودیان و مشرکین هم عین این تهمت را بعسویان اولیه میزدند و ... وان گفت که این تهمت از اختراعات آنها میباشد بلکه درازمنه قدیم هم طوائف مختلفه چنین تهمتی را بهترین سلاح جنگی میدانسته‌اند و اشبا و نظائر زیادی از آن در زمانهای پیشین داریم. مسلمانان هم این اسلحه را نسبت به نصیری‌ها و بابیها بکار میبرند و چون تممیم یافته کمی ارزش خود را از دست داده است. بنا بر احکام دستوره‌های حضرت اعلی که ذکر شد باید قبول کرد که این نوع اتهامات جز ناسزا گوئی و دشنام چیز دیگری نخواهد بود.

با وجود این احتیاطات لازمه باب مایل است که اساس اجتماعات پرروی شالوده عالیفری قرار گیرد و زنان را بچنین اجتماعات عالیه دعوت میکند و میگوید هر مؤمنی باید در روزیک عده میهمان را در سر میز خود دعوت نماید و اگر اوضاع مالی او اجازه دهد بر عده آنها بیفزاید ولی شماره آنها همیشه باید مطابق عدد مرموز ۱۹ باشد و زنان هم ممکن است در این دعوتها حضور داشته باشند. باری باب نسبت به زنان یکنوع حس رأفت و ملاطفتی نشان میدهد و چون میدانند که آنها تا چه اندازه نسبت بمیادات دل‌بستگی دارند و مخصوصاً عاشق زیارت هستند نمیخواهد آنها را مطلقاً از این اعمال محروم نماید و با این حال تأکید میکند که مبدا در نتیجه مسافرت بقصد زیارت گرفتار خصمی و یا

(۱) عین عبارت بیان در این مورد این است: «در وقت احتیاج از آن داده شده تکلم مره با مرته بقدری که کفایت کند در طهور ثمر و اگر از بیست و هشت نامه تجاوز نشود اقرب بقوی است و اگر مفید نیافتد زیاده اذن داده شده» (باب دهم از واحد هتیم صفحه ۲۹۱ بیان فارسی). (۲)

کسالت مزاجی شوند و میگویند اگر اجتماع زبانی باشد باید آنها را از سفر مسافرت بازداشت و فقط دستور نماز سهل و ساده ای با آنها میدهد و میگوید:

در گاه شما میخواهید که زنان اندوهی بخود راه ندهند با تقاضای آنها موافقت کنید و آنچه میخواهند برای آنها فراهم نمایید و شرط رفتن بزیارت هم این است که در راه احساس هیچگونه خستگی و حزنی نکنند و بزیارت بقاعی بروند که بعد مسافت زیادی نداشته و در قرب محل مسکونی آنها واقع باشد اما اگر برای محبت بشوهران و فرزندان خود از زیارت صرف نظر نمایند در نزد خدا پسندیده تر است و نباید زنان را بکارهایی واداشت که باعث حزن و اندوه آنها گردد. در حقیقت شما زنان خلق نموده اید مگر برای خود و فرزندان خودتان پس شما نباید بفکر مسافرت باشید و البته باید خدا را شکر کنید که این حکم را از شما مرتفع نموده است و خداوند دانا و عاقل است.

در جای دیگر در امر نامزدی به مؤمنین میگوید و توصیه میکند که باید نامزد را با انواع زینت‌های ممکنه که موجب شادی و نشاط میگردد و بر جلو و زبانش مرفا زیاد آرایش دهید و تا کیده بکنند که:

زینت‌های خود را بکار برید و به شرافت و عزت خود مباحث کنید.

همان درجه ملاحظت و مهری که نسبت بطبقه نسوان نشان میدهد نسبت با طفلان هم مبدول میدارد و با اینکه در محبس بر میبرد باز رنجهای زمان طفولیت را که در مکتب تحمل نموده بخاطر میآورد و معلوم میشود که معلم در زمان کودکی او آزرده است زیرا که در بیان بزبان کودک معلم خود را با بیانات رقت‌آوری نصیحت و ملامت میکند و میگوید:

در حقیقت ای محمد ای معلم من تا زمانیکه من به پنجسال نرسیده حتی در آخرین لحظه‌ای که باقیمانده نامن باین سن برسم از زدن من خودداری کن زیرا که در این موقع بخصوص قلب من بسیار ضعیف و رقیق است و همینکه سن من به پنجسال رسید به تملیم و تربیت من برداز و بمن خارج از شئون و قرو و نزاکت رفتار نکن و چون اراده زدن کردی بیش از پنج ضربه خفیف بمن نزن و همیشه ستیری حایل کن تا دست یا چوب تومس عقیماً با بدن من تماس پیدا نکنند و اگر تو را این حدرد تجاوز کنی مدت نود روز از انرا ن بازوجه خود محروم میشوی و اگر

مسئله بسیار باید بود معاف طلاب (۱) بخودك مصروب بدهی و در بخواهی ماؤ
زمره مؤمنین باشی بضرع خفیف اکتفا کن و هنگامیکه میخواهی باطفال نوشتن
و خواندن بیاموزی باید هم خود و هم اطفال همه بر سریری جالس باشی (نیمکت
و سندی) زیرا که در حقیقت زمانی را که کودکان به تحصیل میگذرانند جزء
عمرشان محسوب نمیگردد و البته باید آنها را از سرگرمیها مانند خنده و بازیهای
کودکانه که باعث نشاط و انبساط خاطرشان میشود موعوع نسازی.

محتاج بذکر نیست که باب در اینجا و در جاهای دیگر کتاب خود تذکار
انجیل را بسط و توسعه بیشتری میدهد و نوشتن بر سریر که برخلاف رسم مملکتی
است و در آنجا همه روی زمین می نشینند توصیه و تأکید مینماید و این خود یک
تجدد بسیار بزرگ و پسندیده است که او امر میکند به علاوه تراشیدن ریش را ممدوح
میداند و نباید در صورت انسان مو دیده شود و این خود یک تجدد مهم دیگری
است و من گمان میکنم اولین دفعه است که چنین دستوری در مشرق زمین داده
میشود.

مهمذا چنین بنظر میآید که اگر صاحب این ظهور تازه پاره ای از افکار ما را
پسندیده قصد آنرا هم نداشته که کلیه عادات و رسوم ما را قبول نماید .

در پیش دیدیم که چگونه خواندن کتب غیر مذهبی را نهی میکند و
میگوید به معلوماتی که با ایمان و عقیده مربوط نباشد نباید توجه کرد (۲) و مسافرت
را نیز حتی الامکان منع میکند مگر در موقع ضرورت آنها را با شرایط خاصی و
مایل نیست کسی وطن و مخصوصاً خانواده خود را ترک نماید .

خلاصه من دستورها و احکام مهم و جالب توجه این آئین جدید را
بطور خلاصه و با شتاب بر شما مردم و هر کس بخواهد آنها را به تفصیل به بیند باید
بکتاب بیان مراجعه کند .

کسانی که آشنا بطرز فکر و ادراک شرقیان نباشند تعجب میکنند که چگونه

(۱) ۹۰ روز و ۹۰ مقاله سهو و صحیح آن ۱۹ روز و ۱۹ مقاله است (مراجعه
شود بیاب یازدهم از واحد ششم بیان عربی صفحه ۲۵). (م)

(۲) در باب ۱۵ از واحد ۱۱ بیان چنین وارد شده ،

«دانش خود را محیط بهر چیز گردانید و هنگام استطاعت خود هر شیئی
را بدانش حکمت خود فراگیرید» (م)

این مقنن منتهی خود را ناچار دیده که دقیقاً به تشریح این امور جزئی بپردازد ولی چیزی که بیشتر موجب تعجب ما میشود اینست که می بینیم این مقنن با چه ظر تنفر آشکاری سلطنت استبدادی مینگرد و بطور جدی در این موضوع داخل نمیشود محققاً توجه باین موضوع در نظر او ارزش ندارد که در آن صرف وقت نماید و راجع بان چیزی بگوید او تمام اصول اداری بشری را بحدی دارای معایب و نواقص می بیند که از اصطلاحات آنها مأیوس است و بهمین جهت از توجه باین موضوع صرف نظر میکند .

این نوع فکر که بامور حیاتی اهمیت شایانی میدهد علامت پارزی است که بوسیله آن میتوان بخوبی با اجتماعات قدیمی پی برد چنین فکری از زمان های بسیار قدیم در آسیا وجود داشته است. امپراطوری روم هم چنین طرز فکر را بفلسفه و شعرای خود الهام میکرد و در همین ایام هم ما در اروپای می بینیم که احزاب و فرق تندرو و مایل بترقی ، دارای همین فکر هستند و همین است علت اساسی تحسین و تمجید آنها نسبت بممالک متحده امریکا که در آنجا افکار عمومی بانظر استخفاف و تحقیر بحکومت استبدادی نگاه میکنند و چندان اهمیتی برای آن قائل نمیشود .

در اجتماعات جدید و پایدار هر کس عقیده دارد که باید ثروت و هنر و نفوذ و شجاعت خود را صرف اموری نماید که عامه از آن بهره مند شوند و نیز عقیده دارد که شرف و فضیلت منحصر بمردان جنگی و اشخاص سیاسی است.

اما با پایان مانند علمای اقتصادی اروپائی استدلال میکنند و آرزو مندیک تشکیل سیاسی خاصی هستند که در آن افراد بشر دارای بالاترین درجه آسایش ممکنه و امنیت و خوشبختی باشند آنها لباس شرقی پوشیده اند اما فکر آنها اساساً با فکر علمای جدید . مالک ما یکسان است زیرا که هر دو در فکر تشکیل يك عالم بشریت بسیار روشن و ملامت و شیرین و ممتاز و متمدن و پر حاصل و مملو از مملکت و آسایش هستند که افراد بیکدیگر آزار و اندوهی وارد نیابند و زد و خورد بکلی از عالم رخت بریزند . این مسئله ایست که عمل باید بحل آن موفق شود و سود بازیان و موفقیت یا منلو بیت آنرا محسوس نماید . نقشی را که بابیها بادخالت و شرکت خدا که در وجدان هر مؤمنی است بازی میکنند

همان است که موسیو پرودهن (۱) آنرا عدالت واقعی مینامند و چون از نزدیک به تجزیه و تحلیل این دو قسم فکر پردازیم شاید قرابت کاملی را که بدواً بنظر نیاید در میان آنها مشاهده نمائیم و خلاصه آنکه از این مقدمه سرانجام من باین نتیجه میرسم که مذهب بابیت کاملاً مدلل میکند که ملل شرقی از ما عقب نیستند .

هر گاه مذهب بابی را یک تغییر ادیان و انتظامات خیالی بنظر آوریم نظیر آنرا در اروپا می بینیم و آن فکر فرقه های بشر دوستی است که در انگلستان و آلمان و فرانسه بوجود آمد و اگر چنین فکری تحقق پذیرد و عملی شود ناچار روزی هم در تحت هر شکلی که باشد این نوع انتظامات که اکنون خیالی بیش نیست لااقل در قسمتی از اجتماعات ما هم برقرار خواهد شد .

من نمیدانم چرا این نوع انکار عملی نشده و فقط به بهانه اینک غیر عاقلانه و مضر است تحت آزمایش قرار نکرده است تا سود و زیان آن محسوس گردد و کمتر مسلکی دیده شده است که در نظر عامه باندازه این مذهب جدید مخالف افکار و اخلاق جلوه نماید و با این حال در مدت چهار سال یعنی از ۱۷۹۱ تا ۱۷۹۵ باین اندازه توسعه و انتشار پیدا کرده باشد بعقیده من اگر یک قسمت از دستورهای این مذهب کمتر عملی بنظر میآید مانع آن نیست که روزی در آسیا کاملاً استقرار حاصل نماید و پیش بینی این قضیه هم سهل است زیرا که از یکطرف پیوسته پروان آن رو با افزایش هستند و از طرف دیگر تغییر قوانین و اصول آن هم غیر ممکن بنظر نمیآید و در مواردی که لزوم حضرت ازل و جانشینان او و جانشینانی که بعدها در زمانهای بسیار دوری خواهند آمد پاره ای از دستورهای آنرا که خطرناک و زیان آور تشخیص میدهند اصلاح نمایند و نیز اعتراف میکنم که اگر در اروپا فرقه ای شبیه بفرقه بابیه پیدا میشد با همان مزایایی که این فرقه دارد از قبیل ایمان کامل و عقیده محکم و شیفتمگی و حرارت فوق العاده و شجاعت و فداکاری که مکرر از خود نشان داده و احترام گذاردن باشخاص بیطرف و تولید رعب و هراس در قلوب مدعیان خود و بدلاوه چنانکه در پیش گفتم افزایش دائمی پروان و پیشرفت آن که در تمام طبقات اجتماع ثابت و

(۱) M.proudhon یکی از علمای علم الاجتماع فرانسوی مؤلف قضایای

نظری راجع بمالکیت و مؤسس اصول تعاون مشترک است .

مسلم است بدون تأمل پیش‌بینی می‌کردم که بطور قطع در فاصلهٔ زمان کمی تخت و تاج سلطنت را تصاحب مینمود .

اما بایه در اروپا نیستند بلکه در نواحی آسیای هستند که علل نیرومندی برای فلج کردن آنها موجود است و محتمل است که حضرت ازل و مشاورین او و تمام مؤمنین صلاح و سعادت خود را در این به‌بینند که فعلاً فقط بمشایب مذهب قناعت نمایند و اجرای افکار و خیالات اصلی خود را بوقت دیگری محول کنند اکنون آنها بخیال خود دودوره تاریخی را در نظر دارند اول دورهٔ ظهوره که اکنون در آن واقفند و ثانی دورهٔ انفجار که در انتظار آن بسر می‌برند. آیا این انفجار واقع خواهد شد ؟ و یا اینکه همیشه با خیال آنرا پیش‌بینی میکنند و در انتظار وقوع آن مسرت خاطر می‌دارند و بهمین جهت شتابی ندارند که خود را با اشکالات مواجه سازند ؟ البته بایه‌ها تاکنون امتحانات زیادی از نیرو و تهور و عزم و ارادهٔ محکم خود داده‌اند اما باید دید که آیا باز هم چنین امتحاناتی را خواهند داد ؟

طایفهٔ یهود را در مشرق زمین می‌بینیم که در موقع صحبت از بیبهٔ المقدس رقت قلبی بروز میدهند و اشک از چشمانشان جاری میشود و آرزو مند برقراری سلطنت از دست رفتهٔ بنی‌اسرائیل هستند اما هیچیک از این افراد رقیب القلب آن عزم و ارادهٔ را ندارند که برای رسیدن بمقصود اقل تا انتهای کوشه بروند و فقط بهمین قناعت دارند که با خیال چنین روزی را تصور آورند البته من هیچگونه دلیل قطعی ندارم و نمیتوانم پیش‌بینی کنم که با بیان هم سرانجام بهمین خوشبختی خیالی که یهودیان دارند قناعت خواهند کرد هر گاه چنین فرضی که فقط امکان آن قابل قبول میباشد و قطعی نیست بکنیم سرانجام این مذهب هم که در طریق پیشرفت آن اشخاص کثیری جان دادند ورنه با مصائب زیادی را تحمل کردند بطور غیر محسوسی با تانی در ردیف مسلك‌های مختلف حکمت‌های الهی و فلسفه‌هایی قرار خواهد گرفت که پس از هیاهو ها و جوش و خروش‌های ابتدائی متدرجاً و بآرامش رفتند . ما خود نیز چنین اوضاعی را در احزاب مذهبی قرن شانزدهم مشاهده کردیم که چگونه طام شملهٔ آتش و زجر و قتل بکام آنها شیرین می‌آمد و هر يك از قدمهای آنان اساس کلیساها و کاخ‌های رفیقه را بلرز

درمیاورد ولی امروزه همان احزاب با شامیدن شیرونداشتن تکمۀ لیاس اکتفا میکنند و خلاصه آنکه ممکن است سرانجام با بیها نیز چنین باشند ولی نمیتوانم چنین نرضی را قبول کنم زیرا که از یکطرف ضعف و سستی قوای دولتی ایران و از طرفی هم فعالیت و پیشرفت این متجددین بطور آشکار محسوس است (۱)

(۱) بعد از این قسمت فصول دیگری هم در این کتاب هست که از تعزیه و روضه خوانی و تکیه‌ها و اوضاع آنها گفتگو میکند و چند مجلس تعزیه را هم از قبیل تعزیه قاسم و امیر تیمور و غیره ترجمه مینماید و در آخر کتاب هم ترجمه کتاب بیان عربی باب را ضمیمه کرده و حواشی بر آن مینویسد که مترجم ترجمه این فصول را زائد دانست زیرا که نسخه‌های تعزیه و کتاب بیان عربی در دسترس طالبین هست و احتیاجی بترجمه آنها نمیشد. (م).